۱۶

زیر نظر، استاد محقق

آیت‌الله مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

با همکاری:

جمعی از دانشمندان

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر نمونه

نویسنده:

آیت الله ناصرمکارم شیرازی

ناشر چاپی:

دار الکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر نمونه جلد ۱۶

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نمونه/ بقلم جمعی از نویسندگان؛ زیرنظر ناصر مکارم شیرازی.

مشخصات نشر : طهران. : دارالکتب الاسلامیه ، ۱۳۵۳.

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۵۳.

یادداشت : کتابنامه.

شماره کتابشناسی ملی : ۵۴۲۴۵

ص :۱

(۲۸) سوره قصص در مکه نازل شده و دارای ۸۸ آیه است

اشاره

سوره قصص

محتوای سوره قصص

معروف این است که این سوره در مکه نازل شده است،بنا بر این محتوای کلی و خطوط اصلی آن همان محتوا و خطوط سوره های مکی است (۱).

گرچه بعضی از مفسران آیه ۸۵ این سوره،یا آیه ۵۲ تا ۵۵ را استثناء کرده اند و معتقدند که اولی در"جحفه"(سرزمینی است میان مکه و مدینه)و پنج آیه دیگر در مدینه نازل شده است،ولی دلیل روشنی بر گفته آنان در دست نیست.

شاید محتوای آیات پنجگانه که سخن از اهل کتاب می گوید،و اهل کتاب بیشتر ساکن مدینه بودند،سبب چنین تصوری شده است،در حالی که چنین نیست که قرآن در مکه،تنها سخن از مشرکان بگوید،بخصوص که اهل مکه و مدینه رفت و آمد فراوانی با هم داشتند.

البته شان نزولی برای آیات ۵۲ تا ۵۵ ذکر کرده اند که تناسب با مدنی بودن آن دارد و بخواست خدا در جای خود از آن بحث خواهیم کرد.

آیه ۸۵ که سخن از بازگشت پیامبر ص به موطن اصلی یعنی مکه می گوید هیچ مانعی ندارد به هنگام هجرت و خروجش از مکه در نزدیکی این سرزمین مقدس نازل شده باشد،چرا که پیامبر ص به سرزمین مکه که حرم امن خدا

۱- ۱) به"تاریخ القرآن"ابو عبد اللّه زنجانی،و فهرست"ابن ندیم"و کتب تفسیر مراجعه شود.

و مرکز خانه توحید بود عشق می ورزید،و خداوند در این آیه به او بشارت می دهد که سرانجام تو را به این شهر بازمی گردانم.

بنا بر این آیه مزبور نیز می تواند مکی باشد،و به فرض که در سرزمین "جحفه" نازل شده باشد آن نیز به مکه از مدینه نزدیکتر است.

بنا بر این نمی توان در تقسیم دوگانه آیات به "مکی" و "مدنی" جایی برای این آیه "۸۵" در غیر آیات "مکی" باز کرد.

آری این سوره در مکه نازل شده است،در شرائطی که مؤمنین در چنگال دشمنان نیرومندی گرفتار بودند،دشمنانی که هم از نظر جمعیت و تعداد،و هم قدرت و قوت بر آنها برتری داشتند،این اقلیت مسلمان،چنان تحت فشار آن اکثریت بودند،که جمعی از آینده اسلام بیمناک و نگران به نظر می رسیدند.

از آنجا که این حالت شباهت زیادی به وضع بنی اسرائیل در چنگال فرعونیان داشت،بخشی از محتوای این سوره را داستان "موسی" و "بنی اسرائیل" و "فرعونیان" تشکیل می دهد،بخشی که در حدود نیمی از آیات این سوره را در برمی گیرد.

مخصوصا از زمانی سخن می گوید که موسی طفل ضعیف شیرخواری در چنگال فرعونیان بود،اما آن قدرت شکست ناپذیری که بر سراسر عالم هستی سایه افکنده این طفل ضعیف را در دامان دشمنان نیرومندش بزرگ کرد، و سرانجام آن قدر قدرت و قوت به او بخشید که دستگاه فرعونیان را در هم پیچید و کاخ بیدادگریشان را واژگون ساخت.

تا مسلمانان به لطف پروردگار و قدرت بی انتهای او دلگرم باشند،و از فزونی جمعیت و قدرت دشمن،هراسی به خود راه ندهند.

آری بخش اول این سوره را همین تاریخچه پر معنی و آموزنده تشکیل می دهد،و مخصوصا در آغازش نوید حکومت حق و عدالت را برای مستضعفین

ص :۴۰

و بشارت در هم شکستن شوکت ظالمان را بازگو می کند،بشارتی آرامبخش و قدرت آفرین.

می گویـد بنی اسـرائیل تا آن زمان که رهبر و پیشوایی نداشـتند و در زیر چتر ایمان و توحید قرار نگرفته بودند و فاقد هر گونه حرکت و تلاش و کوشـش منسجم و متحدی بودند زنجیر اسارت و بردگی را در گردن داشتند،اما به هنگامی که رهبر خود را یافتنـد و قلب خود را به نور علم و توحیـد روشن نمودنـد،چنـان بر فرعونیـان تاختنـد که حکومت را برای همیشه از دست آنها بیرون آورده و بنی اسرائیل را آزاد نمودند.

بخش دیگری از این سوره را داسـتان"قارون"آن مرد ثروتمنـد مسـتکبر را که تکیه بر علم و ثروت خود داشت بازگو می کند که بر اثر غرور،سرنوشتی همچون سرنوشت فرعون پیدا کرد.

او در آب فرو رفت و این در خاک،او تکیه بر قدرت نظامی و حکومت داشت و این تکیه بر ثروت.

تا روشن شود نه"ثروتمندان مکه"و نه"قدرتمندان مشـرک"در آن سـرزمین و نه بازیگران سیاسـی آن محیط توانایی دارند که در برابر اراده اللّه که به پیروزی "مستضعفان"بر"مستکبران"تعلق گرفته کمترین مقاومتی نشان دهند.

این بخش در اواخر سوره آمده است.

و میـان این دو بخش درسـهای زنـده و ارزنـده ای از توحیـد و معـاد،و اهمیت قرآن،و وضع حـال مشـرکان در قیـامت،و مساله هـدایت و ضـلالت،و پاسـخ به بهانه جوییهای افراد ضـعیف،آمده است که در حقیقت نتیجه ای است از بخش اول و مقدمه ای است برای بخش دوم.

***

ص:۵

فضیلت تلاوت سوره قصص

در حدیثی از پیامبر اسلام ص می خوانیم: من قرء طسم القصص اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق بموسی و کذب به،و لم یبق ملك فی السماوات و الارض الا شهد له یوم القیامه انه کان صادقا: "کسی که سوره قصص را بخواند به تعداد هر یك از کسانی که موسی را تصدیق یا تکذیب کردند ده حسنه به او داده خواهد شد،و فرشته ای در آسمانها و زمین نیست مگر اینکه روز قیامت گواهی بر صدق او می دهد" ۱. در حدیث دیگری از امام صادق ع آمده است:"کسی که طواسین ثلاث (سوره قصص و نمل و شعراء)را در شب جمعه بخواند از دوستان خدا،و در جوار او،و در کنف حمایت او قرار خواهد گرفت و در دنیا هرگز فقر و ناامنی و ناراحتی شدید پیدا نخواهد کرد و در آخرت خداوند آن قدر از مواهب خود به او می بخشد که راضی شود و برتر از راضی بودن" ۲. بدیهی است این همه اجر و پاداش از آن کسانی است که با خواندن این سوره در صف موسی ع و مؤمنان راستین و در خط مبارزه با فرعونها و قارونها قرار گیرند،در مشکلات در برابر دشمن زانو نزنند،و ذلت تسلیم را بر خود هموار نکنند که این همه موهبت را ارزان به کسی نمی دهند،مخصوص آنها است که می خوانند و می اندیشند و برنامه عمل خویش قرار می دهند. ***

ص :۶

[سوره القصص (۲۸): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِlt;br/gt;طسم (۱) تِلْکَ آیٰاتُ اَلْکِتٰابِ اَلْمُبِینِ (۲) نَتْلُوا عَلَیْکَ مِنْ نَبَإِ مُوسیٰ وَ فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ
یُؤْمِنُونَ (۳) إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلاٰ فِی اَلْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهٰا شِیَعاً یَسْتَضْعِفُ طٰائِفَةً مِنْهُمْ یُذَبِّحُ أَبْنٰاءَهُمْ وَ یَسْتَحْیِی نِسٰاءَهُمْ إِنَّهُ کٰانَ مِنَ
اَلْمُفْسِدِینَ (۴) وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی اَلَّذِینَ اُسْتُضْعِفُوا فِی اَلْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ اَلْوٰارِثِینَ (۵) وَ نُمَکِّنَ لَهُمْ فِی اَلْأَرْضِ وَ
نُرِیَ فِرْعَوْنَ وَ هٰامٰانَ وَ جُنُودَهُمٰا مِنْهُمْ مٰا کٰانُوا یَحْذَرُونَ (۶)

ص: ۷

ترجمه:

۱-طسم.

۲-اینها آیات کتاب مبین است.

۳-ما از داستان موسی و فرعون به حق بر تو می خوانیم،برای گروهی که ایمان بیاورند.

۴-فرعون برتری جویی در زمین کرد و اهل آن را به گروه های مختلفی تقسیم نمود،گروهی را به ضعف و ناتوانی می کشاند،پسران آنها را سرمی برید و زنان آنها را(برای کنیزی)زنده نگه می داشت،او مسلما از مفسدان بود.

۵-اراده ما بر این قرار گرفته است که به مستضعفین نعمت بخشیم،و آنها را پیشوایان و وارثین روی زمین قرار دهیم!.

۶-حکومتشان را پابرجا سازیم و به فرعون و هامان و لشکریان آنها آنچه را بیم داشتند از این گروه نشان دهیم.

تفسیر:

مشیت ما به پیروزی مستضعفان تعلق گرفته!

این چهاردهمین بار است که با"حروف مقطعه"در آغاز سوره های قرآن روبرو می شویم،مخصوصا" طسم "سومین و آخرین بار است.

و چنان که بارها گفتیم حروف مقطعه قرآن تفسیرهای گوناگونی دارد که ما در آغاز سوره های"بقره"و"آل عمران"و"اعراف"مشروحا از آن بحث کردیم.

بعلاوه در مورد"طسم"از روایات متعددی برمی آید که این حروف علامتهای اختصاری از صفات خدا،و یا مکانهای مقدسی می باشد،اما در عین حال مانع از آن تفسیر معروف که بارها بر روی آن تاکید کرده ایم نخواهد بود که خداوند می خواهد این حقیقت را بر همه روشن سازد که این کتاب بزرگ آسمانی که سرچشمه انقلابی بزرگ در تاریخ بشر گردید و برنامه کامل زندگی سعادتبخش انسانها را در بردارد از وسیله ساده ای همچون حروف"الف باء"تشکیل یافته

که هر کودکی می تواند به آن تلفظ کند،این نهایت عظمت است که آن چنان محصول فوق العاده با اهمیتی را از چنین مواد ساده ای ایجاد کند که همگان آن را در اختیار دارند.

*** و شاید به همین دلیل بلافاصله بعد از این حروف مقطعه سخن از عظمت قرآن به میان آورده می گوید:"این آیات با عظمت آیات کتاب مبین است"کتابی که هم خود روشن است و هم روشنگر راه سعادت انسانها(تِلْکَ آیٰاتُ الْکِتٰابِ الْمُبِینِ).

گرچه"کتاب مبین"در بعضی از آیات قرآن مانند آیه ۶۱ سوره یونس (وَ لاٰ أَصْغَرَ مِنْ ذٰلِکَ وَ لاٰ أَکْبَرَ إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ)و آیه ۶ سوره هود(کُلٌّ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ)به معنی"لوح محفوظ"تفسیر شده،ولی در آیه مورد بحث به قرینه ذکر"آیات"و همچنین جمله "نَتْلُوا عَلَیْکَ" که در آیه بعد می آید به معنی قرآن است.

در اینجا قرآن به"مبین بودن"توصیف شده و"مبین"چنان که از لغت استفاده می شود هم به معنی لازم و هم به معنی متعدی آمده است،چیزی که هم آشکار است و هم آشکار کننده،و قرآن مجید با محتوای روشنش حق را از باطل آشکار و راه را از بیراهه نمودار می سازد (۱).

*** قرآن بعد از ذکر این مقدمه کوتاه وارد بیان سرگذشت"موسی"و"فرعون" شده می گوید:"ما به حق بر تو از داستان موسی و فرعون می خوانیم برای گروهی

۱- ۱) ضمنا تعبیر به"تلک"اسم اشاره به دور است و چنان که قبلا هم گفته ایم برای بیان عظمت این آیات است.

که ایمان می آورند"(نَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَإِ مُوسىٰ وَ فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

تعبیر به"من"که به اصطلاح"تبعیضیه"است اشاره به این نکته می باشد که آنچه در اینجا آمده گوشه ای از این داستان پرماجرا است که بیان آن تناسب و ضرورت داشته.

و تعبیر"بالحق"اشاره به این است که آنچه در اینجا آمده خالی از هر گونه خرافات و اباطیل و اساطیر و مطالب غیر واقعی است.تلاوتی است توأم با حق و عین واقعیت،تعبیر به "لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ" ،تاکیدی است بر این حقیقت که مؤمنان آن روز که در مکه تحت فشار بودند و مانند آنها باید از شنیدن این داستان به این حقیقت برسند که قدرت دشمن هر قدر زیاد باشد،و جمعیت و نفرات و نیروهایشان فراوان،و مردم با ایمان هر قدر در اقلیت و تحت فشار باشند و ظاهرا کم قدرت،هرگز نباید ضعف و فتوری به خود راه دهند که در برابر قدرت خدا همه چیز آسان است.

خدایی که موسی را برای نابود کردن فرعون در آغوش فرعون پرورش داد خدایی که بردگان مستضعف را به حکومت روی زمین رسانید،و جباران گردنکش را خوار و ذلیل و نابود کرد،و خدایی که کودک شیرخواری را در میان امواج خروشان محافظت فرمود و هزاران هزار از فرعونیان زورمند را در میان امواج مدفون ساخت قادر بر نجات شماست.

آری هدف اصلی از این آیات مؤمنانند و این تلاوت به خاطر آنها و برای آنها صورت گرفته،مؤمنانی که می توانند از آن الهام گیرند و راه خود را به سوی هدف در میان انبوه مشکلات بگشایند.

*** این در حقیقت یک بیان اجمالی بود سپس به تفصیل آن پرداخته می گوید:

"فرعون استکبار و سلطه گری و برتری جویی در زمین کرد"(إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلاٰ فِی الْأَرْضِ).

او بنده ضعیفی بود که بر اثر جهل و نادانی شخصیت خود را گم کرد و تا آنجا پیشرفت که دعوی خدایی نمود.

تعبیر به"الارض "(زمین)اشاره به سرزمین مصر و اطراف آن است، و از آنجا که یک قسمت مهم آباد روی زمین در آن روز آن منطقه بوده این واژه به صورت مطلق آمده است.این احتمال نیز وجود دارد که الف و لام،برای عهد و اشاره به سرزمین مصر باشد.

به هر حال او برای تقویت کردن پایه های استکبار خود به چند جنایت بزرگ دست زد:

نخست"کوشید در میان مردم مصر تفرقه بیندازد"(وَ جَعَلَ أَهْلَهٰا شِیَعاً).

همان سیاستی که در طول تاریخ پایه اصلی حکومت مستکبران را تشکیل می داده است،چرا که حکومت یک اقلیت ناچیز بر یک اکثریت بزرگ جز با برنامه"تفرقه بینداز و حکومت کن"امکان پذیر نیست! آنها همیشه از"توحید کلمه"و"کلمه توحید"وحشت داشته و دارند، آنها از پیوستگی صفوف مردم به شدت می ترسند،و به همین دلیل حکومت طبقاتی تنها راه حفظ آنان است،همان کاری که فرعون و فراعنه در هر عصر و زمان کرده و می کنند.

آری فرعون مخصوصا مردم مصر را به دو گروه مشخص تقسیم کرد:"قبطیان" که بومیان آن سرزمین بودند،و تمام وسائل رفاهی و کاخها و ثروتها و پستهای حکومت در اختیار آنان بود.

و"سبطیان"یعنی مهاجران بنی اسرائیل که به صورت بردگان و غلامان و کنیزان در چنگال آنها گرفتار بودند.

فقر و محرومیت،سراسر وجودشان را فرا گرفته بود و سخت ترین کارها بر دوش آنها بود،بی آنکه بهره ای داشته باشند(و تعبیر به اهل در باره هر دو گروه به خاطر آن است که بنی اسرائیل مدتها ساکن آن سرزمین بودند و به راستی اهل آن شده بودند). هنگامی که می شنویم بعضی از فراعنه مصر برای ساختن یک قبر برای خود(هرم معروف"خوفو"که در نزدیکی پایتخت مصر قاهره قرار دارد)یکصد هزار برده را در طول بیست سال به کار می گیرد و هزاران نفر از آنها را در این ماجرا به ضرب شلاق یا از فشار کار به قتل می رسانند باید حدیث مفصل را از این مجمل بخوانیم!.

دومین جنایت او استضعاف گروهی از مردم آن سرزمین بود قرآن می گوید "آن چنان این گروه را به ضعف و ناتوانی کشانید که پسران آنها را سر می برید و زنان آنها را برای خدمت زنده نگه می داشت"(یَسْتَضْعِفُ طائِفَةً مِنْهُمْ یُذَبِّحُ أَبْناءَهُمْ وَ یَسْتَحْیِی نِساءَهُمْ) .

او دستور داده بود که درست بنگرند فرزندانی که از بنی اسرائیل متولد می شوند اگر پسر باشند آنها را از دم تیغ بگذرانند!و اگر دختر باشند برای خدمتکاری و کنیزی زنده نگه دارند! راستی او با این عملش چه می خواست انجام بدهد؟ معروف این است که او در خواب دیده بود شعله آتشی از سوی بیت المقدس برخاسته و تمام خانه های مصر را فرا گرفت،خانه های قبطیان را سوخت ولی خانه های بنی اسرائیل سالم ماند! او از آگاهان و معبران خواب توضیح خواست،گفتند:از این سرزمین بیت المقدس مردی خروج می کند که هلاکت مصر و حکومت فراعنه به دست او

است! (۱).

و نیز نقل کرده اند که بعضـی از کاهنان به او گفتند پسری در بنی اسرائیل متولد می شود که حکومت تو را بر باد خواهد داد! (۲).

و سرانجام همین امر سبب شد که فرعون تصمیم به کشتن نوزادان پسر از بنی اسرائیل را بگیرد.

این احتمال را نیز بعضـی از مفسران داده اند که پیامبران پیشین بشارت ظهور موسی و ویژگیهای او را داده بودند،و فرعونیان با آگاهی از این امر بیمناک بودند و در مقام مبارزه برآمدند (۳).

ولی قرار گرفتن جمله "یُذَبِّحُ أَبْنٰاءَهُمْ" بعـد از جمله" یَسْتَضْعِفُ طٰائِفَةً مِنْهُمْ "، مطلب دیگری را بـازگو می کنـد،می گـوید فرعونیان برای تضـعیف بنی اسرائیل این نقشه را طرح کرده بودند که نسل ذکور آنها را که می توانست قیام کند و با فرعونیان بجنگد براندازند،و تنها دختران و زنان را که به تنهایی قدرت بر قیام و مبارزه نداشتند برای خدمتکاری زنده بگذارند.

گواه دیگر این سخن این است که از آیه ۲۵ سوره"مؤمن"به خوبی استفاده می شود که برنامه کشتن پسران و زنده نگه داشتن دختران حتی بعد از قیام موسـی ع ادامه داشت: فَلَمّٰا جٰاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنٰا قٰالُوا اقْتُلُوا أَبْنٰاءَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْیُوا نِسٰاءَهُمْ وَ مٰا کَیْدُ الْکٰافِرِینَ إِلاّٰ فِی ضَلاٰلٍ :

"هنگامی که موسـی حق را از نزد ما برای آنها آورد،گفتند:پسران کسانی را که به موسی ایمان آورده اند بکشید و زنانشان را زنده نگهدارید،اما نقشه کافران جز در گمراهی نخواهد بود".

ص: ۱۳

۱- ۱ و ۲) مجمع البیان جلد ۷ صفحه ۲۳۹-فخر رازی در تفسیر کبیر ذیل آیات مورد بحث.

۲- ۳) تفسیر کبیر فخر رازی ذیل آیه مورد بحث.

۳-

جمله يَسْتَحْيِي نِسٰاءَهُمْ (زنان آنها را زنده نگه می داشتند)ظاهر در این است که اصرار به بقاء حیات دختران و زنان داشتند،یا به خاطر خدمتکاری و یا کامجوئیهای جنسی و یا هر دو.

و در آخرین جمله این آیه به صورت یک جمع بندی و نیز بیان علت می فرماید:

"او بطور مسلم از مفسدان بود"(إِنَّهُ کٰانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ).

کوتاه سخن اینکه کار فرعون خلاصه در فساد روی زمین می شد،برتری جوییش فساد بود،ایجاد زندگی طبقاتی در مصر،فساد دیگر،شکنجه بنی اسرائیل و همچنین کشتن پسران آنها و کنیزی دخترانشان فساد سومی بود،و جز این مفاسد بسیار دیگری نیز داشت.

طبیعی است افراد برتری جو و خودپرست تنها حافظ منافع خویشند، و هرگز حفظ منافع شخصی با حفظ منافع جامعه که نیاز به عدالت و فداکاری و ایثار دارد هماهنگ نخواهد بود،و بنا بر این هر چه باشد نتیجه اش فساد است در همه ابعاد زندگی.

ضمنا تعبیر "یذبح"که از ماده"ذبح"است نشان می دهد رفتار فرعونیان با بنی اسرائیل همچون رفتار با گوسفندان و چهارپایان بود،و این انسانهای بی گناه را همچون حیوانات سر می بریدند (۱).

در مورد این برنامه جنایتبار فرعونیان داستانها گفته اند،بعضی می گویند فرعون دستور داده بود که زنان باردار بنی اسرائیل را دقیقا زیر نظر بگیرند، و تنها قابله های قبطی و فرعونی مامور وضع حمل آن بودند،تا اگر نوزاد پسر باشد فورا به مقامات حکومت مصر خبر دهند و جلادان بیایند و قربانی خود را

---

۱ - ۱) قابل توجه اینکه ماده"ذبح"در فعل ثلاثی مجرد،متعدی است،اما در اینجا به باب تفعیل برده شده،تا کثرت را بیان کند،و استفاده از فعل مضارع نیز دلیل بر استمرار این جنایت است.

بگیرند (۱).

در اینکه چند نفر از نوزادان بنی اسرائیل در این برنامه قربانی شدند دقیقا روشن نیست،بعضی عدد آن را نود هزار!و بعضی صدها هزار!گفته اند، آنها گمان می کردند با این جنایتهای موحش می توانند جلو قیام بنی اسرائیل و تحقق اراده حتمی خدا را بگیرند.

*** بلافاصله بعد از این آیه می فرماید:"اراده و مشیت ما بر این قرار گرفته است که بر مستضعفین در زمین منت نهیم و آنها را مشمول مواهب خود نمائیم" (وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ).

"آنها را پیشوایان و وارثین روی زمین قرار دهیم"(وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ).

*** "آنها را نیرومند و قوی و صاحب قدرت،و حکومتشان را مستقر و پا بر جا سازیم"(وَ نُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ).

"و به فرعون و هامان و لشکریان آنها آنچه را از سوی این مستضعفین بیم داشتند نشان دهیم"!(وَ نُرِیَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما کانُوا یَحْذَرُونَ).

چقدر این دو آیه گویا و امیدبخش است؟چرا که به صورت یک قانون کلی و در شکل فعل مضارع و مستمر بیان شده است،تا تصور نشود اختصاص به مستضعفان بنی اسرائیل و حکومت فرعونیان داشته،می گوید:ما می خواهیم چنین کنیم...

یعنی فرعون می خواست بنی اسرائیل را تار و مار کند و قدرت و شوکتشان را درهم بشکند،اما ما می خواستیم آنها قوی و پیروز شوند.

ص :۱۵

۱- ۱) تفسیر کبیر فخر رازی ذیل آیات مورد بحث.

او می خواست حکومت تا ابد در دست مستکبران باشد اما ما اراده کرده بودیم که حکومت را به مستضعفان بسپاریم!و سرانجام چنین شد.

ضمنا تعبیر به"منت"چنان که قبلا- هم گفته ایم به معنی بخشیدن مواهب و نعمتها است،و این با منت زبانی که بازگو کردن نعمت به قصد تحقیر طرف است و مسلما کار مذمومی است،فرق بسیار دارد.

در این دو آیه خداوند پرده از روی اراده و مشیت خود در مورد مستضعفان برداشته و پنج امر را در این زمینه بیان می کند که با هم پیوند و ارتباط نزدیک دارند.

نخست اینکه ما می خواهیم آنها را مشمول نعمتهای خود کنیم(وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ ...).

دیگر اینکه ما می خواهیم آنها را پیشوایان نمائیم(نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً).

سوم اینکه ما می خواهیم آنها را وارثان حکومت جباران قرار دهیم (وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ).

چهارم اینکه ما حکومت قوی و پا بر جا به آنها می دهیم(وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ).

و بالآخره پنجم اینکه آنچه را دشمنانشان از آن بیم داشتند و تمام نیروهای خود را بر ضد آن بسیج کرده بودند به آنها نشان دهیم(وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما كانُوا يَحْذَرُونَ).

چنین است لطف عنایت پروردگار در مورد"مستضعفین"،اما آنها کیانند؟ و چه اوصافی دارند؟در بحث نکات به خواست خدا از آن سخن خواهیم گفت.

"هامان"وزیر معروف فرعون بود و تا به آن حد در دستگاه او نفوذ داشت که در آیه بالا از لشکریان مصر تعبیر به لشکریان فرعون و هامان می کند(شرح بیشتر در باره هامان بخواست خدا ذیل آیه ۳۸ همین سوره خواهد آمد).

***

ص :۱۶

نکته ها:

اشاره

۱-حکومت جهانی مستضعفان

گفتیم آیات فوق،هرگز سخن از یک برنامه موضعی و خصوصی مربوط به بنی اسرائیل نمی گوید،بلکه بیانگر یک قانون کلی است برای همه اعصار و قرون و همه اقوام و جمعیتها،می گوید:"ما اراده داریم که بر مستضعفان منت بگذاریم و آنها را پیشوایان و وارثان حکومت روی زمین قرار دهیم".

این بشارتی است در زمینه پیروزی حق بر باطل و ایمان بر کفر.

این بشارتی است برای همه انسانهای آزاده و خواهان حکومت عدل و داد و برچیده شدن بساط ظلم و جور.

نمونه ای از تحقق این مشیت الهی،حکومت بنی اسرائیل و زوال حکومت فرعونیان بود.

و نمونه کاملترش حکومت پیامبر اسلام ص و یارانش بعد از ظهور اسلام بود،حکومت پا برهنه ها و تهی دستان با ایمان و مظلومان پاکدل که پیوسته از سوی فراعنه زمان خود مورد تحقیر و استهزاء بودند،و تحت فشار و ظلم و ستم قرار داشتند.

سرانجام خدا به دست همین گروه دروازه قصرهای کسراها و قیصرها را گشود و آنها را از تخت قدرت بزیر آورد و بینی مستکبران را به خاک مالید.

و نمونه"گسترده تر"آن ظهور حکومت حق و عدالت در تمام کره زمین بوسیله"مهدی"(ارواحنا له الفداء)است.

این آیات از جمله آیاتی است که به روشنی بشارت ظهور چنین حکومتی را می دهد،لذا در روایات اسلامی می خوانیم که ائمه اهل بیت ع در تفسیر این آیه اشاره به این ظهور بزرگ کرده اند.

در نهج البلاغه از علی ع چنین آمده است:

لتعطفن الدنیا علینا بعد شماسها عظف الضروس علی ولدها و تلی عقیب ذلک و نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ ...: "دنیا پس از چموشی و سرکشی-همچون شتری که از دادن شیر به دوشنده اش خودداری می کند و برای بچه اش نگه می دارد- به ما روی می آورد...سپس آیه" وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ "را تلاوت فرمود" (۱).

و در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار ع می خوانیم که در تفسیر آیه فوق فرمود:

هم آل محمد(ص)یبعث اللّه مهدیهم بعد جهدهم،فیعزهم و یذل عدوهم: "این گروه آل محمد ص هستند،خداوند مهدی آنها را بعد از زحمت و فشاری که بر آنان وارد می شود برمی انگیزد و به آنها عزت می دهد و دشمنانشان را ذلیل و خوار می کند" (۲).

و در حدیثی از امام زین العابدین علی بن الحسین ع می خوانیم:

و الذی بعث محمدا بالحق بشیرا و نذیرا،ان الأبرار منا اهل البیت و شیعتهم بمنزله موسی و شیعته،و ان عدونا و اشیاعهم بمنزله فرعون و اشیاعه: "سوگند به کسی که محمد ص را به حق بشارت دهنده و بیم دهنده قرار داد که نیکان از ما اهل البیت و پیروان آنها بمنزله موسی و پیروان او هستند،و دشمنان ما و پیروان آنها بمنزله فرعون و پیروان او می باشند"(سرانجام ما پیروز می شویم و آنها نابود می شوند و حکومت حق و عدالت از آن ما خواهد بود) (۳).

البته حکومت جهانی مهدی ع در آخر کار هرگز مانع از حکومتهای اسلامی در مقیاسهای محدودتر پیش از آن از طرف مستضعفان بر ضد مستکبران نخواهد بود،و هر زمان شرائط آن را فراهم سازند وعده حتمی و مشیت الهی در

۱- ۱) نهج البلاغه کلمات قصار شماره ۲۰۹.

۲- ۲) "غیبت شیخ طوسی"طبق نقل تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۱۱۰.

۳- ۳) "مجمع البیان"ذیل آیه مورد بحث.

باره آنها تحقق خواهد یافت و این پیروزی نصیبشان می شود.

***

۲-"مستضعفان"و"مستکبران"کیانند؟

می دانیم واژه"مستضعف"از ماده"ضعف"است،اما چون به باب استفعال برده شده به معنی کسی است که او را به ضعف کشانده اند و در بند و زنجیر کرده اند.

به تعبیر دیگر"مستضعف"کسی نیست که ضعیف و ناتوان و فاقد قدرت و نیرو باشد،مستضعف کسی است که نیروهای بالفعل و بالقوه دارد،اما از ناحیه ظالمان و جباران سخت در فشار قرار گرفته،ولی با این حال در برابر بند و زنجیر که بر دست و پای او نهاده اند ساکت و تسلیم نیست،پیوسته تلاش می کند،تا زنجیرها را بشکند و آزاد شود،دست جباران و ستمگران را کوتاه سازد و آئین حق و عدالت را برپا کند.

خداوند به چنین گروهی وعده یاری و حکومت در زمین داده است،نه افراد بی دست و پا و جبان و ترسو که حتی حاضر نیستند فریادی بکشند،تا چه رسد به اینکه پا در میدان مبارزه بگذارند و قربانی دهند.

بنی اسرائیل نیز آن روز توانستند وارث حکومت فرعونیان شوند که گرد رهبر خود موسی ع را گرفتند،نیروهای خود را بسیج کردند و همه صف واحدی را تشکیل دادند،بقایای ایمانی که از جدشان ابراهیم به ارث برده بودند با دعوت موسی ع تکمیل و خرافات را از فکر خود زدودند و آماده قیام شدند.

البته"مستضعف"انواع و اقسامی دارد مستضعف"فکری"و"فرهنگی" مستضعف"اقتصادی"مستضعف"اخلاقی"و مستضعف"سیاسی"و آنچه بیشتر قرآن روی آن تکیه کرده است مستضعفین سیاسی و اخلاقی است.

بدون شک جباران مستکبر برای تحکیم پایه های سیاست جابرانه خود قبل از هر چیز سعی می کنند قربانیان خود را به استضعاف فکری و فرهنگی بکشانند

ص: ۱۹

سپس به استضعاف اقتصادی،تا قدرت و توانی برای آنها باقی نماند،تا فکر قیام و گرفتن زمام حکومت را در دست و در مغز خود نپرورانند.

در قرآن مجید در پنج مورد سخن از "مستضعفین"به میان آمده که عموما سخن از مؤمنانی می گوید که تحت فشار جباران قرار داشتند.

در یک جا مؤمنان را دعوت به مبارزه و جهاد در راه خدا و مستضعفین با ایمان کرده می گوید:"چرا در راه خدا،و در راه مردان و زنان و کودکانی که تضعیف شده اند پیکار نمی کنید؟همان افراد ستمدیده ای که می گویند:خدایا!ما را از این شهر(مکه)که اهلش ستمگرند بیرون بر،و برای ما از طرف خودت سرپرستی قرار ده،و برای ما از سوی خودت یاوری تعیین فرما"(نساء-۷۵).

تنها در یک مورد سخن از کسانی به میان می آورد که ظالمند و همکاری با کافران دارند و ادعای مستضعف بودن می کنند و قرآن ادعای آنها را نفی کرده، می گوید:"شما می توانستید با هجرت کردن از منطقه کفر و فساد از چنگال آنها رهایی یابید،اما چون چنین نکردید جایگاه شما دوزخ است"(مضمون آیه ۹۷-نساء).

ولی به هر حال قرآن همه جا به حمایت از مستضعفان برخاسته و از آنها به نیکی یاد کرده است و آنها را مؤمنان تحت فشار می شمارد،مؤمنانی مجاهد و تلاش گر که مشمول لطف خدا هستند.

***

۳-روش عمومی مستکبران تاریخ

نه تنها فرعون بود که برای اسارت بنی اسرائیل مردان آنها را می کشت، و زنانشان را برای خدمتکاری زنده نگه می داشت،که در طول تاریخ همه جباران چنین بودند و با هر وسیله نیروهای فعال را از کار می انداختند.

آنجا که نمی توانستند مردان را بکشند مردانگی را می کشتند،و با پخش

وسائل فساد،مواد مخدر،توسعه فحشاء و بی بندباری جنسی،گسترش شراب و قمار،و انواع سرگرمیهای ناسالم،روح شهامت و سلحشوری و ایمان را در آنها خفه می کردند،تا بتوانند با خیالی آسوده به حکومت خودکامه خویش ادامه دهند.

اما پیامبران الهی مخصوصا پیامبر اسلام ص سعی داشتند نیروهای خفته جوانان را بیدار و آزاد سازند، و حتی به زنان درس مردانگی بیاموزند،و آنها را در صف مردان،در برابر مستکبران قرار دهند.

شواهد این دو برنامه در تاریخ گذشته و امروز در همه کشورهای اسلامی به خوبی نمایان است که نیازی به ذکر آن نمی بینیم.

***

[سوره القصص (۲۸): آیات ۷ تا ۹]

اشاره

وَ أَوْحَیْنا إِلی أُمِّ مُوسی أَنْ أَرْضِعِیهِ فَإِذا خِفْتِ عَلَیْهِ فَأَلْقِیهِ فِی اَلْیَمِّ وَ لا تَخافِی وَ لا تَحْزَنِی إِنّا رادُّوهُ إِلَیْکِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ اَلْمُرْسَلِینَ
(۷) فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِیَکُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَناً إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما کانُوا خاطِئِینَ (۸) وَ قالَتِ اِمْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ
عَیْنٍ لِی وَ لَکَ لا تَقْتُلُوهُ عَسی أَنْ یَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ (۹)

ترجمه:

۷-ما به مادر موسی الهام کردیم که او را شیر ده،و هنگامی که بر او ترسیدی وی را در دریا(ی نیل)بیفکن،و نترس و غمگین مباش که ما او را به تو باز می گردانیم، و او را از رسولانش قرار می دهیم.

ص: ۲۲

۸-(هنگامی که مادر از سوی کودک خود سخت در وحشت فرو رفت او را به فرمان خدا به دریا افکند)خاندان فرعون او را از آب گرفتند تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد،مسلما فرعون و هامان و لشکریان آن دو خطاکار بودند.

۹-همسر فرعون(هنگامی که دید آنها قصد کشتن کودک را دارند)گفت او را نکشید، نور چشم من و شماست؟شاید برای ما مفید باشد،یا او را پسر خود برگزینیم و آنها نمی فهمیدند(که دشمن اصلی خود را در آغوش خویش می پرورانند!).

تفسیر:

در آغوش فرعون!

از اینجا قرآن مجید،برای ترسیم نمونه زنده ای از پیروزی مستضعفان بر مستکبران وارد شرح داستان موسی و فرعون می شود،و مخصوصا به بخشهایی می پردازد که موسی را در ضعیف ترین حالات و فرعون را در نیرومندترین شرایط نشان می دهد،تا پیروزی مشیه اللّه را بر اراده جباران به عالیترین وجه مجسم نماید.

نخست می گوید:"ما به مادر موسی وحی فرستادیم(و الهام کردیم)که موسی را شیر ده و هنگامی که بر او ترسیدی او را در دریا بیفکن"!(وَ أَوْحَیْنا إِلیٰ أُمِّ مُوسیٰ أَنْ أَرْضِعِیهِ فَإِذا خِفْتِ عَلَیْهِ فَأَلْقِیهِ فِی الْیَمِّ).

"و ترس و اندوهی به خود راه مده"(وَ لاٰ تَخافِی وَ لاٰ تَحْزَنِی).

"چرا که ما قطعا او را به تو باز می گردانیم،و او را از رسولان قرار خواهیم داد"(إِنّا رَادُّوهُ إِلَیْکِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِینَ).

این آیه کوتاه مشتمل بر دو امر،و دو نهی،و دو بشارت است که مجموعا خلاصه ای است از یک داستان بزرگ و پر ماجرا که فشرده اش چنین است:

دستگاه فرعون برنامه وسیعی برای کشتن"نوزادان پسر"از بنی اسرائیل تربیت داده بود،و حتی قابله های فرعونی مراقب زنان باردار بنی اسرائیل بودند.

در این میان یکی از این قابله ها با مادر موسی دوستی داشت(حمل موسی

ص :۲۳

مخفیانه صورت گرفت و چندان آثاری از حمل در مادر نمایان نبود)هنگامی که احساس کرد تولد نوزاد نزدیک شده به سراغ قابله دوستش فرستاد و گفت:ماجرای من چنین است فرزندی در رحم دارم و امروز به محبت و دوستی تو نیازمندم.

هنگامی که موسی تولد یافت از چشمان او نور مرموزی درخشید،چنان که بدن قابله به لرزه درآمد،و برقی از محبت در اعماق قلب او فرو نشست،و تمام زوایای دلش را روشن ساخت.

زن قابله رو به مادر موسی کرد و گفت:من در نظر داشتم ماجرای تولد این نوزاد را به دستگاه حکومت خبر دهم،تا جلادان بیایند و این پسر را به قتل رسانند(و من جایزه خود را بگیرم)ولی چکنم که عشق شدیدی از این نوزاد در درون قلبم احساس می کنم!حتی راضی نیستم مویی از سر او کم شود،با دقت از او حفاظت کن،من فکر می کنم دشمن نهایی ما سرانجام او باشد!.

قابله از خانه مادر موسی بیرون آمد،بعضی از جاسوسان حکومت او را دیدند و تصمیم گرفتند وارد خانه شوند،خواهر موسی ماجرا را به مادر خبر داد مادر دستپاچه شد آن چنان که نمی دانست چه کند؟ در میان این وحشت شدید که هوش از سرش برده بود نوزاد را در پارچه ای پیچید و در تنور انداخت،مامورین وارد شدند در آنجا چیزی جز تنور آتش ندیدند!،تحقیقات را از مادر موسی شروع کردند،گفتند:این زن قابله در اینجا چه می کرد؟گفت:او دوست من است برای دیدار آمده بود،مامورین مایوس شدند و بیرون رفتند.

مادر موسی به هوش آمد و به خواهر موسی گفت نوزاد کجا است؟او اظهار بی اطلاعی کرد،ناگهان صدای گریه ای از درون تنور برخاست مادر به سوی تنور دوید،دید خداوند آتش را برای او برد و سلام کرده است(همان خدایی که آتش نمرودی را برای ابراهیم سرد و سالم ساخت)دست کرد و نوزادش را سالم

ص:۲۴

بیرون آورد.

اما باز مادر در امان نبود،چرا که ماموران چپ و راست در حرکت و جستجو بودند،و شنیدن صدای یک نوزاد کافی بود که خطر بزرگی واقع شود.

در اینجا یک الهام الهی قلب مادر را روشن ساخت،الهامی است که ظاهرا او را به کار خطرناکی دعوت می کند،ولی با اینحال از آن احساس آرامش می نماید.

این یک ماموریت الهی است که به هر حال باید انجام شود،و تصمیم گرفت به این الهام لباس عمل بپوشاند و نوزاد خویش را به نیل بسپارد!.

به سراغ یک نجار مصری آمد(نجاری که نیز او از قبطیان و فرعونیان بود!) از او درخواست کرد صندوق کوچکی برای او بسازد.

نجار گفت:با این اوصاف که می گویی صندوق را برای چه می خواهی؟! مادری که زبانش عادت به دروغ نداشت نتوانست در اینجا سخنی جز این بگوید که من از بنی اسرائیلم،نوزاد پسری دارم،و می خواهم نوزادم را در آن مخفی کنم.

اما نجار قبطی تصمیم گرفت این خبر را به جلادان برساند،به سراغ آنها آمد،اما چنان وحشتی بر قلب او مستولی شد که زبانش باز ایستاد،تنها با دست اشاره می کرد و می خواست با علائم مطلب را بازگو کند،مامورین که گویا از حرکات او یک نحو سخریه و استهزاء برداشت کردند او را زدند و بیرون کردند.

هنگامی که بیرون آمد حال عادی خود را باز یافت،این ماجرا تکرار شد، و در نتیجه فهمید در اینجا یک سر الهی نهفته است،صندوق را ساخت و به مادر موسی تحویل داد.

شاید صبحگاهانی بود که هنوز چشم مردم مصر در خواب،هوا کمی روشن شده بود،مادر نوزاد خود را همراه صندوق به کنار نیل آورد،پستان در دهان

نوزاد گذاشت،و آخرین شیر را به او داد،سپس او را در آن صندوق مخصوص که همچون یک کشتی کوچک قادر بود بر روی آب حرکت کند گذاشت و آن را روی امواج نهاد.

امواج خروشان نیل صندوق را به زودی از ساحل دور کرده،مادر در کنار ایستاده بود و این منظره را تماشا می نمود،در یک لحظه احساس کرد قلبش از او جدا شده و روی امواج حرکت می کند،اگر لطف الهی قلب او را آرام نکرده بود،فریاد می کشید و همه چیز فاش می شد!.

هیچکس نمی تواند دقیقا حالت این مادر را در آن لحظات حساس ترسیم کند،ولی آن شاعره فارسی زبان تا حدودی این صحنه را در اشعار زیبا و با روحش مجسم ساخته است،می گوید: مادر موسی چو موسی را به نیل در فکند از گفته رب جلیل خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه گفت کای فرزند خرد بی گناه! گر فراموشت کند لطف خدای چون رهی زین کشتی بی ناخدای! وحی آمد کاین چه فکر باطل است! رهرو ما اینک اندر منزل است! ما گرفتیم آنچه را انداختی! دست حق را دیدی و نشناختی! سطح آب از گاهوارش خوشتر است دایه اش سیلاب و موجش مادر است! رودها از خود نه طغیان می کنند آنچه می گوئیم ما آن می کنند! ما به دریا حکم طوفان می دهیم ما به سیل و موج فرمان می دهیم! نقش هستی نقشی از ایوان ما است خاک و باد و آب سرگردان ما است به که برگردی به ما بسپاریش کی تو از ما دوستر می داریش؟! (1)اینها همه از یک سو اما ببینیم در کاخ فرعون چه خبر؟در اخبار آمده:فرعون دختری داشت

ص: ۲۶

۱- ۱) از دیوان "پروین اعتصامی".

و تنها فرزندش همو بود،او از بیماری شدیدی رنج می برد،دست به دامن اطباء زد نتیجه ای نگرفت،به کاهنان متوسل شد آنها گفتند که ای فرعون ما پیش بینی می کنیم که از درون این دریا انسانی به این کاخ گام می نهد که اگر از آب دهانش به بدن این بیمار بمالند بهبودی می یابد! فرعون و همسرش آسیه در انتظار چنین ماجرایی بودند که ناگهان روزی صندوقچه ای را که بر امواج در حرکت بود،نظر آنها را جلب کرد،دستور داد مامورین فورا به سراغ صندوق بروند،و آن را از آب بگیرند،تا در آن چه باشد؟ صندوق مرموز در برابر فرعون قرار گرفت،دیگران نتوانستند،در آن را بگشایند،آری می بایست در صندوق نجات موسی بدست خود فرعون گشوده شود و گشوده شد!هنگامی که چشم همسر فرعون به چشم کودک افتاد،برقی از آن جستن کرد و اعماق قلبش را روشن ساخت و همگی-مخصوصا همسر فرعون- مهر او را به دل گرفتند،و هنگامی که آب دهان این نوزاد مایه شفای بیمار شد این محبت فزونی گرفت (۱).

اکنون به قرآن باز می گردیم و خلاصه این ماجرا را از زبان قرآن می شنویم:

*** قرآن می گوید: "خاندان فرعون،موسی را(از روی امواج نیل)بر گرفتند تا دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد"!(فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَناً).

"التقط"از ماده"التقاط"در اصل به معنی رسیدن به چیزی بی تلاش و کوشش است،و اینکه به اشیاء گم شده ای که انسان پیدا می کند،"لقطه"

۱- ۱) این قسمت از روایت ابن عباس که در تفسیر"فخر رازی"آمده،و روایات دیگری که در تفسیر"ابو الفتوح"و"مجمع البیان"آمده است اقتباس شده.

می گویند نیز به همین جهت است.

بـدیهی است فرعونیـان قنـداقه این نـوزاد را از امـواج به این منظور نگرفتنـد که دشـمن سرسـختشان را در آغوش خود پرورش دهند،بلکه آنها به گفته همسر فرعون می خواستند نور چشمی برای خود برگزینند.

اما سـرانجام و عاقبت کار چنین شد،و به اصطلاح علمای ادب"لام"در اینجا "لام عاقبت"است نه"لام علت"و لطافت این تعبیر در همین است که خـدا می خواهـد قـدرت خود را نشـان دهـد که چگونه این گروه را که تمـام نیروهـای خود را برای کشـتن پسـران بنی اسـرائیل بسـیج کرده بودنـد وادار می کنـد که همـان کسـی را که اینهمه مقـدمات برای نابودی او است چون جان شیرین در بر بگیرند و پرورش دهند!

ضمنا تعبیر به آل فرعون نشان می دهد که نه یک نفر بلکه گروهی از فرعونیان برای گرفتن صـندوق از آب شـرکت کردند و این شاهد بر آن است که چنین انتظاری را داشتند.

و در پایان آیه اضافه می کند:"مسـلما فرعون و هامان و لشـکریان آن دو خطاکار بودند"(إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هٰامٰانَ وَ جُنُودَهُمٰا کٰانُوا خٰاطِئِینَ).

آنهـا در همه چیز خطاکـار بودنـد،چه خطـایی از این برتر که راه حق و عـدالت را گـذارده پایه های حکومت خود را بر ظلم و جور و شـرک بنا نموده بودنـد؟ و چه خطایی از این روشـنتر که آنها هزاران طفل را سـر بریدنـد تا کلیم اللّه را نابود کنند،ولی خداوند او را به دست خودشان سپرد و گفت:بگیرید و این دشمنتان را پرورش دهید و بزرگ کنید! (۱).

ص :۲۸

۱- ۱) "راغب"در"مفردات"می گوید:فرق"خاطی"و"مخطی"این است که خاطی به کسـی می گویند که دست به کاری می زنـد که بخوبی از عهده آن برنمی آید،و راه "خطا"طی می کند،اما مخطی به کسـی می گویند که دست به کاری می زند که خوب از عهده آن برمی آید اما اتفاقا خطا می کند و خراب می نماید.

*** از آیه بعد استفاده می شود که مشاجره و درگیری میان فرعون و همسرش و احتمالا بعضی از اطرافیان آنها بر سر این نوزاد درگرفته بود،چرا که قرآن می گوید:"همسر فرعون گفت این نور چشم من و تو است،او را نکشید،شاید برای ما مفید باشد،یا او را به عنوان پسر انتخاب کنیم"!(وَ قالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَ لَكَ لا تَقْتُلُوهُ عَسىٰ أَنْ يَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً).

به نظر می رسد که فرعون از چهره نوزاد و نشانه های دیگر-از جمله گذاردن او در صندوق و رها کردنش در امواج نیل-دریافته بود که این نوزاد از بنی اسرائیل است،ناگهان کابوس قیام یک مرد بنی اسرائیلی و زوال ملك او به دست آن مرد بر روح او سایه افکند،و خواهان اجرای قانون جنایت بارش در باره نوزادان بنی اسرائیل در این مورد شد!.

اطرافیان متملق و چاپلوس نیز فرعون را در این طرز فکر تشویق کردند و گفتند دلیل ندارد که قانون در باره این کودك اجرا نشود؟! اما"آسیه"همسر فرعون که نوزاد پسری نداشت و قلب پاکش که از قماش درباریان فرعون نبود کانون مهر این نوزاد شده بود در مقابل همه آنها ایستاد و از آنجا که در این گونه کشمکشهای خانوادگی غالبا پیروزی با زنان است او در کار خود پیروز شد؟ و اگر داستان شفای دختر فرعون نیز به آن افزوده شود دلیل پیروزی آسیه در این درگیری روشنتر خواهد شد.

ولی قرآن با یک جمله کوتاه و پر معنی در پایان آیه می گوید:"آنها نمی دانستند چه می کنند"(وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ).

آری آنها نمی دانستند که فرمان نافذ الهی و مشیت شکست ناپذیر خداوند بر این قرار گرفته است که این نوزاد را در مهمترین کانون خطر پرورش دهد،

و هیچکس را یارای مخالفت با این اراده و مشیت نیست!.

***

نکته:

برنامه عجیب الهی

قدرت نمایی این نیست که اگر خدا بخواهد قوم نیرومند و جباری را نابود کند لشکریان آسمان و زمین را برای نابودی آنها بسیج نماید.

قدرت نمایی این است که خود آن جباران مستکبر را مامور نابودی خودشان سازد و آن چنان در قلب و افکار آنها اثر بگذارد که مشتاقانه هیزمی را جمع کنند که باید با آتشش بسوزند،زندانی را بسازند که باید در آن بمیرند،چوبه داری را بر پا کنند که باید بر آن اعدام شوند!.

و در مورد فرعونیان زورمند گردنکش نیز چنان شد،و پرورش و نجات موسی در تمام مراحل به دست خود آنها صورت گرفت:

قابله موسی از قبطیان بود! سازنده صندوق نجات موسی یک نجار قبطی بود! گیرندگان صندوق نجات از امواج نیل"آل فرعون"بودند! بازکننده در صندوق شخص فرعون یا همسرش آسیه بود! و سرانجام کانون امن و آرامش و پرورش موسای قهرمان و فرعون شکن همان کاخ فرعون بود! و این است قدرت نمایی پروردگار.

***

ص :۳۰

[سوره القصص (۲۸): آیات ۱۰ تا ۱۳]

اشاره

وَ أَصْبَحَ فُؤٰادُ أُمِّ مُوسىٰ فٰارِغاً إِنْ كٰادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْ لاٰ أَنْ رَبَطْنٰا عَلىٰ قَلْبِهٰا لِتَكُونَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ (۱۰) وَ قٰالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَ هُمْ لاٰ يَشْعُرُونَ (۱۱) وَ حَرَّمْنٰا عَلَيْهِ اَلْمَرٰاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقٰالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ نٰاصِحُونَ (۱۲) فَرَدَدْنٰاهُ إِلىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهٰا وَ لاٰ تَحْزَنَ وَ لِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اَللّٰهِ حَقٌّ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ (۱۳)

ترجمه:

۱۰-قلب مادر موسی از همه چیز(جز یاد فرزندش)تهی گشت،و اگر قلب او را به وسیله ایمان و امید محکم نکرده بودیم نزدیک بود مطلب را افشا کند.

۱۱-مادر به خواهر او گفت وضع حال او را پی گیری کن،او نیز از دور ماجرا را مشاهده کرد،در حالی که آنها بیخبر بودند.

۱۲-ما همه زنان شیرده را از قبل بر او تحریم کردیم(تا تنها به آغوش مادر برگردد) خواهرش(که بیتابی ماموران را برای پیدا کردن دایه مشاهده کرد)گفت:آیا شما را به خانواده ای راهنمایی کنم که می توانند این نوزاد را کفالت کنند و خیرخواه او هستند؟ ۱۳-ما او را به مادرش بازگرداندیم تا چشمش روشن شود،و غمگین نباشد،و بداند وعده الهی حق است ولی اکثر آنها نمی دانند.

ص:۳۱

تفسیر:

بازگشت موسی به آغوش مادر

در این آیات صحنه دیگری از این داستان مجسم شده است:

مادر موسی ع فرزندش را به ترتیبی که قبلا گفتیم به امواج نیل سپرد، اما بعد از این ماجرا طوفانی شدید در قلب او وزیدن گرفت،جای خالی نوزاد که تمام قلبش را پر کرده بود،کاملا محسوس بود.

نزدیک بود فریاد کشد و اسرار درون دل خود را برون افکند.

نزدیک بود نعره زند و از جدایی فرزند ناله سر دهد.

اما لطف الهی به سراغ او آمد و چنان که قرآن گوید:"قلب مادر موسی از همه چیز جز یاد فرزندش تهی گشت،و اگر ما قلب او را با نور ایمان و امید محکم نکرده بودیم،نزدیک بود این مطلب را افشا کند"(وَ أَصْبَحَ فُؤٰادُ أُمِّ مُوسىٰ فٰارِغاً إِنْ كٰادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْ لاٰ أَنْ رَبَطْنٰا عَلىٰ قَلْبِهٰا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ).

"فارغ"به معنی خالی است،و در اینجا منظور خالی از همه چیز جز از یاد موسی است،هر چند بعضی از مفسران آن را به معنی خالی بودن از غم و اندوه گرفته اند،و یا خالی از الهام و مژده ای که قبلا به او داده شده بود،ولی با توجه به جمله ها این تفسیرها صحیح به نظر نمی رسد.

این کاملا طبیعی است که مادری که نوزاد خود را با این صورت از خود جدا کند،همه چیز را جز نوزادش فراموش نماید،و آن چنان هوش از سرش برود که بدون در نظر گرفتن خطراتی که خود و فرزندش را تهدید می کند فریاد کشد،و اسرار درون دل را فاش سازد.

اما خداوندی که این ماموریت سنگین را به این مادر مهربان داده قلب او را آن چنان استحکام می بخشد که به وعده الهی ایمان داشته باشد،و بداند کودکش

ص :۳۲

در دست خدا است،سرانجام به او باز می گردد و پیامبر می شود! "ربطنا"از ماده"ربط"در اصل به معنی بستن حیوان یا مانند آن به جایی است تا مطمئنا در جای خود محفوظ بماند،و لذا محل این گونه حیوانات را"رباط"می گویند،و سپس به معنی وسیعتری که همان حفظ و تقویت و استحکام بخشیدن است آمده و منظور از"ربط قلب"در اینجا تقویت دل این مادر است،تا ایمان به وحی الهی آورد و این حادثه بزرگ را تحمل کند.

*** مادر بر اثر این لطف پروردگار آرامش خود را باز یافت،ولی می خواهد از سرنوشت فرزندش با خبر شود،لذا"به خواهر موسی سفارش کرد که وضع حال او را پی گیری کن"(وَ قالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ).

"قصیه"از ماده"قص"(بر وزن نص)به معنی جستجو از آثار چیزی است و اینکه"قصه"را قصه می گویند به خاطر این است که پی گیری از اخبار و حوادث گوناگون در آن می شود.

خواهر موسی دستور مادر را انجام داد و از فاصله قابل ملاحظه ای به جستجو پرداخت"و او را از دور دید که صندوق نجاتش را فرعونیان از آب می گیرند، و موسی را از صندوق بیرون آورده در آغوش دارند" (فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ).

"اما آنها از وضع این خواهر بیخبر بودند"" وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ ".

بعضی گفته اند:خدمتکاران مخصوص فرعون کودک را با خود از قصر بیرون آورده بودند،تا دایه ای برای او جستجو کنند،و درست در همین لحظات بود که خواهر موسی از دور برادر خود را دید.

ولی تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد،بنا بر این بعد از بازگشت مادر موسی به خانه خویش خواهر از فاصله دور در کنار نیل ماجرا را زیر نظر داشت و با چشم خود دید که چگونه فرعونیان او را از آب گرفتند و از خطر بزرگی که

نوزاد را تهدید می کرد رهایی یافت.

برای جمله" هُمْ لا یَشْعُرُونَ "تفسیرهای دیگری نیز شده:مرحوم طبرسی مخصوصا این احتمال را بعید نمی داند که تکرار این جمله در آیات قبل و اینجا در باره فرعون برای اشاره به این حقیقت باشد او که تا این اندازه از مسائل بیخبر بود چگونه دعوی الوهیت می کرد؟چگونه می خواست با اراده پروردگار و مشیت الهی بجنگد؟ *** به هر حال اراده خداوند به این تعلق گرفته بود که این نوزاد به مادرش به زودی برگردد و قلب او را آرام بخشد،لذا می فرماید:"ما همه زنان شیرده را از قبل بر او تحریم کردیم"(وَ حَرَّمْنا عَلَیْهِ الْمَراضِعَ مِنْ قَبْلُ) (۱).

طبیعی است نوزاد شیرخوار چند ساعت که می گذرد،گرسنه می شود، گریه می کند،بی تابی می کند،باید دایه ای برای او جستجو کرد،بخصوص که ملکه مصر سخت به آن دل بسته،و چون جان شیرینش دوست می دارد! ماموران حرکت کردند و در به در دنبال دایه می گردند،اما عجیب اینکه پستان هیچ دایه ای را نمی گیرد.

شاید از دیدن قیافه آنها وحشت می کند،و یا طعم شیرشان که با ذائقه او آشنا نیست تلخ و نامطلوب جلوه می کند،گویی می خواهد خود را از دامان دایه ها پرتاب کند این همان تحریم تکوینی الهی بود که همه دایه ها را بر او حرام کرده بود.

---

۱ - ۱) "مراضع"جمع"مرضع"(بر وزن مخبر)به معنی زن شیرده است،بعضی نیز آن را جمع"مرضع"(بر وزن مکتب)به معنی محل شیر دادن یعنی پستان دانسته اند. این احتمال نیز داده شده که مصدر میمی و به معنی"رضاع"(شیر دادن)بوده باشد ولی معنی اول مناسبتر است.

کودک لحظه به لحظه گرسنه تر و بیتاب تر می شود پی در پی گریه می کند و سر و صدای او در درون قصر فرعون می پیچید و قلب ملکه را به لرزه در می آورد.

مامورین بر تلاش خود می افزایند ناگهان در فاصله نه چندان دور به دختری برخورد می کنند که"می گوید:من خانواده ای را می شناسم که می توانند این نوزاد را کفالت کنند و خیرخواه او هستند آیا می خواهید شما را راهنمایی کنم"؟ (فَقالَتْ هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلیٰ أَهْلِ بَیْتٍ یَکْفُلُونَهُ لَکُمْ وَ هُمْ لَهُ ناصِحُونَ).

من زنی از بنی اسرائیل را می شناسم که پستانی پر شیر و قلبی پر محبت دارد او نوزاد خود را از دست داده،و حاضر است شیر دادن نوزاد کاخ را بر عهده گیرد.

مامورین خوشحال شدند و مادر موسی را به قصر فرعون بردند نوزاد هنگامی که بوی مادر را شنید سخت پستانش را در دهان فشرد،و از شیره جان مادر جان تازه ای پیدا کرد،برق خوشحالی از چشمها جستن کرد،مخصوصا ماموران خسته و کوفته که به مقصد خود رسیده بودند از همه خوشحالتر بودند،همسر فرعون نیز نمی توانست خوشحالی خود را از این امر کتمان کند.

شاید به دایه گفتند تو کجا بودی که اینهمه ما به دنبالت گردش کردیم کاش زودتر می آمدی!آفرین بر تو و بر شیر مشکل گشای تو! در بعضی از روایات آمده است که وقتی موسی پستان این مادر را قبول کرد هامان وزیر فرعون گفت من فکر می کنم تو مادر واقعی او هستی!چرا در میان اینهمه زن تنها پستان تو را پذیرفت؟گفت ای پادشاه!به خاطر این است که من زنی خوشبو هستم،و شیرم بسیار شیرین است،تا کنون هیچ کودکی به من سپرده نشده مگر اینکه پستان مرا پذیرفته است!حاضران این سخن را تصدیق کردند و هر کدام هدیه و تحفه گرانقیمتی به او دادند! (۱).

در حدیثی از امام باقر ع می خوانیم که فرمود:"سه روز بیشتر طول

ص :۳۵

۱- ۱) تفسیر فخر رازی جلد ۲۴ صفحه ۲۳۱.

نکشید که خداوند نوزاد را به مادرش بازگرداند"! بعضی گفته اند این تحریم تکوینی شیرهای دیگران برای موسی به خاطر این بود که خدا نمی خواست از شیرهایی که آلوده به حرام،آلوده به اموال دزدی و جنایت و رشوه و غصب حقوق دیگران است این پیامبر پاک بنوشد،او باید از شیر پاکی همچون شیر مادرش تغذیه کند تا بتواند بر ضد ناپاکیها قیام کند و با ناپاکان بستیزد.

*** و به این ترتیب"ما موسی را به مادرش بازگرداندیم تا چشمش روشن شود و غم و اندوهی در دل او باقی نماند،و بداند وعده الهی حق است اگر چه اکثر مردم نمی دانند"(فَرَدَدْنٰاهُ إِلیٰ أُمِّهِ کَیْ تَقَرَّ عَیْنُهٰا وَ لاٰ تَحْزَنَ وَ لِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لاٰ یَعْلَمُونَ) (۱).

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه:آیا فرعونیان موسی را به مادر سپردند که او را شیر دهد و در خلال این کار،همه روز یا گاه بگاه،کودک را به دربار فرعون بیاورد تا ملکه مصر دیداری از او تازه کند،و یا کودک را در دربار نگه داشتند و مادر موسی در فواصل معین می آمد و به او شیر می داد؟ دلیل روشنی بر هیچیک از این دو احتمال نداریم اما احتمال اول نزدیکتر به نظر می رسد.

و نیز بعد از پایان دوران شیرخوارگی،آیا موسی به کاخ فرعون منتقل شد یا رابطه خود را با مادر و خانواده نگه می داشت و میان این دو در رفت و آمد بود؟ بعضی گفته اند بعد از دوران شیرخوارگی،او را به فرعون و همسرش آسیه سپرد،و موسی در دامن آن دو و با دست آن دو پرورش یافت،و در اینجا داستانهای

۱- ۱) در باره ریشه لغوی"تقر عینها"در جلد پانزدهم تفسیر نمونه ذیل آیه ۷۴ سوره فرقان مشروحا بحث کرده ایم.

دیگری از کارهای کودکانه اما پر معنی موسی نسبت به فرعون نقل کرده اند که ذکر همه آنها به درازا می کشد،اما این جمله که فرعون بعد از مبعوث شدن موسی به نبوت به او گفت: أَ لَمْ نُرَبِّکَ فِینٰا وَلِیداً وَ لَبِثْتَ فِینٰا مِنْ عُمُرِکَ سِنِینَ :

"آیا تو را در کودکی در دامان مهر خود پرورش ندادیم؟و سالهایی از عمرت را در میان ما نبودی"؟(سوره شعراء آیه ۱۷)نشان می دهد که موسی مدتی در کاخ فرعون زندگی کرده و سالهایی در آنجا درنگ نموده است.

از تفسیر علی بن ابراهیم چنین استفاده می شود که موسی با نهایت احترام تا دوران بلوغ در کاخ فرعون ماند،ولی سخنان توحیدی او،فرعون را سخت ناراحت می کرد،تا آنجا که تصمیم قتل او را گرفت،موسی کاخ را رها کرد و وارد شهر شد که با نزاع دو نفر که یکی از قبطیان و دیگری از سبطیان بود(و شرح آن در آیات آینده می آید)روبرو گشت (۱).

***

۱- ۱) تفسیر علی بن ابراهیم طبق نقل نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۱۱۷.

[سوره القصص (۲۸): آيات ۱۴ تا ۱۷]

اشاره

وَ لَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اِسْتَوى آتَيْناهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ كَذٰلِكَ نَجْزِى اَلْمُحْسِنِينَ (۱۴) وَ دَخَلَ اَلْمَدِينَهَ عَلىٰ حِينِ غَفْلَهٍ مِنْ أَهْلِها فَوَجَدَ فِيها رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلانِ هٰذا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هٰذا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغاثَهُ اَلَّذِى مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى اَلَّذِى مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسىٰ فَقَضىٰ عَلَيْهِ قالَ هٰذا مِنْ عَمَلِ اَلشَّيْطانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ (۱۵) قالَ رَبِّ إِنِّى ظَلَمْتُ نَفْسِى فَاغْفِرْ لِى فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ اَلْغَفُورُ اَلرَّحِيمُ (۱۶) قالَ رَبِّ بِما أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ (۱۷)

ترجمه:

۱۴-هنگامى كه نيرومند و كامل شد حكمت و دانش به او داديم،و اينگونه نيكوكاران را جزا مى دهيم.

ص: ۳۸

۱۵-او در موقعی که اهل شهر در غفلت بودند وارد شهر شد،ناگهان دو مرد را دید که به جنگ و نزاع مشغولند،یکی از پیروان او بود،و دیگری از دشمنانش، آن یک که از پیروان او بود از وی در برابر دشمنش تقاضای کمک کرد،موسی مشت محکمی بر سینه او زد و کار او را ساخت(و بر زمین افتاد و مرد!)موسی گفت:این از عمل شیطان بود که او دشمن و گمراه کننده آشکاری است.

۱۶-عرض کرد پروردگارا!من به خویشتن ستم کردم،مرا ببخش،خدا او را بخشید که او غفور و رحیم است.

۱۷-عرض کرد پروردگارا!به شکرانه نعمتی که به من دادی من هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود.

تفسیر:

موسی در طریق حمایت از مظلومان

در اینجا با سومین بخش از سرگذشت پر ماجرای موسی ع روبرو می شویم که در آن مسائلی مربوط به دوران بلوغ او و پیش از آنکه از"مصر"به"مدین" برود،و انگیزه هجرت او مطرح شده است.

نخست می گوید:"هنگامی که موسی نیرومند و کامل شد،حکمت و دانش به او دادیم و این گونه نیکوکاران را جزا و پاداش می دهیم"(وَ لَمّٰا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوىٰ آتَيْنٰاهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ).

"اشد"از ماده شدت به معنی نیرومند شدن است،و"استوی"از ماده "استواء"به معنی کمال خلقت و اعتدال آن است.

در اینکه میان این دو چه تفاوتی است،مفسران گفتگوهای مختلفی دارند:

بعضی گفته اند"بلوغ اشد"آن است که انسان از نظر قوای جسمانی به سر حد کمال برسد که غالبا در سن ۱۸ سالگی است،و"استواء"همان اعتدال و استقرار در امر حیات و زندگی است که غالبا بعد از کمال نیروی جسمانی حاصل می شود.

بعضی دیگر"بلوغ اشد"را به معنی کمال جسمی،و"استواء"را به معنی

کمال عقلی و فکری دانسته اند.

در حدیثی از امام صادق ع که در کتاب معانی الاخبار نقل شده می خوانیم:

اشد ۱۸ سالگی است،و استواء زمانی است که محاسن بیرون آید.

در میان این تعبیرات تفاوت زیادی نیست،و از مجموعه آن با توجه به معنی لغوی این دو واژه تکامل نیروهای جسمی و فکری و روحی استفاده می شود.

فرق میان"حکم"و"علم"ممکن است این باشد که"حکم"اشاره به عقل و فهم و قدرت بر داوری صحیح است،و"علم"به معنی آگاهی و دانشی است که جهل با آن همراه نباشد.

تعبیر" کَذٰلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ "به خوبی نشان می دهد که موسی ع به خاطر تقوای الهیش،و به خاطر اعمال نیک و پاکش،این شایستگی را پیدا کرده بود که خداوند پاداش علم و حکمت به او بدهد،و روشن است که منظور از این علم و حکمت،وحی و نبوت نیست،زیرا موسی آن روز با زمان وحی و نبوت فاصله زیادی داشت.

بلکه منظور همان آگاهی و روشن بینی و قدرت بر قضاوت صحیح،و مانند آن است که خدا به عنوان پاکدامنی و درستی و نیکوکاری به موسی داد،و از این تعبیر اجمالا- برمی آید که موسی در همان کاخ فرعون که بود رنگ آن محیط را به خود هرگز نگرفت و تا آنجا که در توان داشت به کمک حق و عدالت می شتافت هر چند جزئیات آن امروز بر ما روشن نیست.

*** به هر حال"موسی ع در موقعی که اهل شهر در غفلت بودند وارد شهر شد"(وَ دَخَلَ الْمَدِینَهَ عَلیٰ حِینِ غَفْلَهٍ مِنْ أَهْلِهٰا).

این شهر کدام شهر بوده؟روشن نیست،اما به احتمال قوی پایتخت مصر بوده است و به گفته بعضی از مفسران موسی بر اثر مخالفتهایی که با فرعون و دستگاه

او داشت و روز به روز اوج می گرفت محکوم به تبعید از پایتخت مصر شد،ولی او با استفاده از فرصت خاصی که مردم در حال غفلت بودند وارد پایتخت گردید.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور وارد شدن در شهر از قصر فرعون بوده باشد،چرا که معمولاً قصرهای فراعنه را در کنار شهر که بهتر بتوانند راههای ورود و خروجش را کنترل کنند می سازند.

منظور از جمله" عَلیٰ حِینِ غَفْلَهٍ مِنْ أَهْلِهٰا "موقعی بوده که مردم شهر کسب و کار خود را تعطیل کرده و کسی دقیقا مراقب اوضاع شهر نبود،اما اینکه چه موقعی بوده؟بعضی گفته اند در آغاز شب بوده است که مردم کسب و کار را تعطیل می کنند،گروهی راهی خانه خود می شوند و گروهی نیز به تفریح و سرگرمی و شب نشینی می پردازند،این همان ساعتی است که در بعضی از روایات اسلامی از آن به عنوان"ساعت غفلت"تعبیر شده است.

در حدیثی از پیامبر ص آمده است که فرمود:

تنفلوا فی ساعه الغفله و لو برکعتین خفیفتین: "در ساعت غفلت نماز نافله بجا آورید و لو دو رکعت مختصر باشد". و در ذیل این حدیث آمده است:

و ساعه الغفله ما بین المغرب و العشاء

(۱)

.

و براستی این ساعت،ساعت غفلت است و بسیاری از جنایات و تبهکاریها و انحرافات اخلاقی در همین ساعات آغاز شب انجام می شود.

نه مردم مشغول کسب و کارند و نه در خواب و استراحت،بلکه یک حالت غفلت عمومی معمولاً بر شهرها مسلط می شود و رواج کار مراکز فساد نیز در همین ساعت است.

بعضی نیز احتمال داده اند که"ساعت غفلت"نیمه روز به هنگام استراحت .

ص:۴۱

۱- ۱) وسائل الشیعه جلد ۵ صفحه ۲۴۹(باب ۲۰ از ابواب بقیه الصلوات المندوبه)

مردم و تعطیل موقت کار روزانه است،ولی تفسیر اول صحیحتر و دقیقتر به نظر می رسد.

به هر حال موسی وارد شهر شد و در آنجا با صحنه ای روبرو گردید"دو نفر مرد را دید که سخت با هم گلاویز شده اند و مشغول زد و خورد هستند که یکی از آنها از شیعیان و پیروان موسی بود و دیگری از دشمنانش"(فَوَجَدَ فِيهٰا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلاٰنِ هٰذٰا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هٰذٰا مِنْ عَدُوِّهِ).

تعبیر به"شیعته"نشان می دهد که از موسی از همان زمان ارتباطهایی با بنی اسرائیل برقرار کرده بود و گروهی پیرو داشت و احتمالا آنها را برای مبارزه با دستگاه جبار فرعون به عنوان یک هسته مرکزی برگزیده بود.

هنگامی که مرد بنی اسرائیلی چشمش به موسی افتاد"از موسی(که جوانی نیرومند و قوی پنجه بود)در برابر دشمنش تقاضای کمک کرد"(فَاسْتَغٰاثَهُ الَّذِی مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِی مِنْ عَدُوِّهِ).

موسی ع به یاری او شتافت تا او را از چنگال این دشمن ظالم ستمگر که بعضی گفته اند یکی از طباخان فرعون بود و می خواست مرد بنی اسرائیلی را برای حمل هیزم به بیگاری کشد نجات دهد"در اینجا موسی مشتی محکم بر سینه مرد فرعونی زد اما همین یک مشت کار او را ساخت و بر زمین افتاد و مرد" (فَوَكَزَهُ مُوسىٰ فَقَضىٰ عَلَيْهِ) (۱).

بدون شک موسی قصد کشتن مرد فرعونی نداشت،و از آیات بعد نیز به خوبی این معنی روشن می شود،نه به خاطر اینکه آنها مستحق قتل نبودند، بلکه به خاطر پی آمدهایی که این عمل ممکن بود برای موسی و بنی اسرائیل داشته باشد.

لذا بلافاصله موسی"گفت:این از عمل شیطان بود،چرا که او دشمن

۱- ۱) "وکزه"از ماده"وکز"(بر وزن رمز)به معنی مشت کوبیدن است،معانی دیگری نیز برای آن گفته اند که درست به نظر نمی رسد.

و گمراه کننده آشکاری است"(قَالَ هَٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ).

به تعبیر دیگر،او می خواست دست مرد فرعونی را از گریبان بنی اسرائیلی جدا کند،هر چند گروه فرعونیان مستحق بیش از این بودند،اما در آن شرائط اقدام به چنین کاری مصلحت نبود،و چنان که خواهیم دید همین امر سبب شد که دیگر نتواند در مصر بماند و راه مدین را پیش گرفت.

*** سپس قرآن از قول موسی چنین می گوید:"او گفت:پروردگارا!من به خویشتن ستم کردم،مرا ببخش،و خداوند او را بخشید،که او غفور و رحیم است"(قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ).

مسلما موسی در اینجا گناهی مرتکب نشد،بلکه در واقع ترک اولایی از او سر زد که نمی بایست چنین بی احتیاطی کند تا به دردسر و زحمت و رنج بیفتد او در برابر همین ترک اولی از خدا تقاضای عفو کرد و خدا نیز او را مشمول لطفش قرار داد.

*** "موسی گفت:به شکرانه این نعمت که مرا مشمول عفو خود قرار دادی و در چنگال دشمنان گرفتار نساختی،و به شکرانه تمام نعمتهایی که از آغاز تا کنون به من مرحمت کردی من هرگز پشتیبانی از مجرمان نخواهم کرد و یار ستمکاران نخواهم بود"(قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ).

بلکه همیشه به یاری مظلومان و رنجدیدگان خواهم شتافت،منظورش از این جمله این بود که من هرگز با فرعونیان مجرم و گنهکار همکاری نخواهم کرد بلکه در کنار ستمدیدگان بنی اسرائیل خواهم بود.و اینکه بعضی احتمال داده اند منظور از"مجرم"آن مرد اسرائیلی بوده باشد بسیار بعید به نظر می رسد.

***

ص :۴۳

نکته ها:

اشاره

۱-آیا این کار موسی منافی مقام عصمت نیست؟

مفسران بحثهای دامنه داری در مورد مشاجره مرد قبطی و بنی اسرائیلی و کشته شدن قبطی به دست موسی کرده اند.

البته اصل این عمل مساله مهمی نبوده،چرا که جنایتکاران فرعونی مفسدان بی رحمی بودند که هزاران نوزاد بنی اسرائیلی را سر بریدند،و از هیچگونه جنایت بر بنی اسرائیل ابا نداشتند،و به این ترتیب افرادی نبودند که خونشان مخصوصا برای بنی اسرائیل محترم باشد.

آنچه برای علمای تفسیر ایجاد مشکل کرده تعبیراتی است که خود موسی ع در این ماجرا می کند:

یک جا می گوید:" هٰذٰا مِنْ عَمَلِ الشَّیْطٰانِ ".

جای دیگر می گوید: رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی :"خدایا!من بر خود ستم کردم مرا ببخش".

این تعبیرات چگونه با عصمت انبیاء که حتی قبل از نبوت و رسالت باید دارای مقام عصمت باشند سازگار است؟ اما با توضیحی که در تفسیر آیات فوق دادیم روشن می شود که آنچه از موسی سر زد ترک اولایی بیش نبود،او با این عملش خود را به زحمت انداخت چرا که قتل یک قبطی به وسیله موسی چیزی نبود که فرعونیان به آسانی از آن بگذرند، و می دانیم ترک اولی به معنی کاری است که ذاتا حرام نیست،بلکه موجب می شود که کار خوبتری ترک گردد،بی آنکه عمل خلافی انجام شده باشد.

نظیر این تعبیر در سرگذشت بعضی دیگر از انبیاء از جمله حضرت آدم ع نیز آمده است که شرح آن را در ذیل آیه ۱۹ سوره اعراف(جلد ۶ تفسیر

ص :۴۴

نمونه صفحه ۱۲۲ به بعد)داده شد.

در حدیثی که در"عیون الاخبار"از امام"علی بن موسی الرضا"ع در تفسیر این آیات آمده چنین می خوانیم:"منظور از جمله هٰذا مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ نزاع و جدال آن دو مرد با یکدیگر بوده که عمل شیطانی محسوب می شده،نه عمل موسی،و منظور از جمله رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی این است که من خود را در آنجا که نباید بگذارم گذاردم،من نباید وارد این شهر می شدم،و منظور از جمله فَاغْفِرْ لِی این است که مرا از دشمنانت مستور دار تا بر من دست پیدا نکنند (یکی از معانی غفران پوشانیدن است) (۱).

***

۲-پشتیبانی از مجرمان از بزرگترین گناهان است

در فقه اسلامی باب مفصلی پیرامون"اعانت بر اثم"و"معاونت ظلمه"با احادیث فراوانی داریم که نشان می دهد یکی از زشتترین گناهان یاری ستمکاران و ظالمان و مجرمان است و سبب می شود که انسان در سرنوشت شوم آنها شریک باشد.

اصولا ظالمان و ستمگران و افرادی همچون فرعون در هر جامعه ای افراد خاصی هستند،و اگر توده جمعیت با آنها همکاری نکنند فرعونها فرعون نمی شوند این گروهی از مردم زبون و ضعیف و یا فرصت طلب و دنیاپرست هستند که اطراف آنها را می گیرند،و دست و بال آنها و یا حد اقل سیاهی لشکرشان می شوند،تا آن قدرت شیطانی را برای آنها فراهم می سازند.

در قرآن مجید روی این اصل اسلامی و انسانی کرارا تکیه شده است:در آیه دوم سوره مائده می خوانیم: وَ تَعٰاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْویٰ وَ لاٰ تَعٰاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوٰانِ :"بر نیکی و تقوی تعاون کنید،و به گناه و تعدی هرگز کمک نکنید".

۱- ۱) "عیون الاخبار"طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۱۱۹.

قرآن بـا صـراحت می گویـد:"رکون بر ظالمـان موجب عـذاب آتش دوزخ است" وَ لاٰ تَرْکَنُوا إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکَمُ النّٰارُ (هود-۱۱۴).

"رکون"خواه به معنی تمایـل قلبی باشـد،یا به معنی همکاری ظاهری، یا اظهار رضایت،و یا دوستی و خیرخواهی،یا اطاعت که هر یـک از مفسـران تفسـیری برای آن کرده انـد و یـا مفهـومی کـه جـامع همـه اینهـا اسـت،و آن اتکـاء و اعتمـاد و وابسـتگی است،شاهد زنده ای بر مقصود ما است.

در حـدیثی از امام زین العابدین علی بن الحسـین ع می خوانیم:به محمد بن مسـلم زهری که دانشـمندی بود که با دسـتگاه بنی امیه مخصوصـا هشـام بن عبـد الملـک همکـاری می کرد بعـد از آنکه او را از اعـانت ظالمان بر حـذر داشت در سـخنان تکان دهنده اش چنین فرمود:

او لیس بـدعائهم ایـاک حین دعوک جعلوک قطبـا ادار و ربـک رحی مظـالمهم،و جسـرا یعبرون علیک الی بلایاهم سـلما الی ضلالـلتهم داعیـا الی عینهم،سالکـا سبیلهم،یـدخلون بـک الشـک علی العلمـاء و یقتـادون بـک قلوب الجهـال الیهم!...فما اقل ما اعطوک فی قـدر مـا اخـذوا منـک! و مـا ایسـر مـا عمروا لـک فی جنب مـا حزبوا علیک!فانظر لنفسک فانه لا ینظر لها غیرک و حاسبها حساب رجل مسئول!:

"آیا آنها تو را به جمع خود دعوت نکردنـد و مرکزیتی بوسـیله تو تشـکیل ندادند که آسـیای ظلم آنها بر محورش می گردد؟ آیـا تـو را پلی برای عبـور بـه سـوی بلاهـای خـود قرار ندادنـد؟ بوســیله تـو نردبـانی برای ضـلالتشان،و مبلغی برای گمراهی و جهلشان، و رهروی برای راه ننگینشان ساختند،و نیز بوسـیله تو،علما را زیر سؤال می کشند و قلوب ساده لوحان جاهل را به دام می افکنند...

آنها در مقابل چیزی که از تو گرفتند،چه کم بهایی به تو پرداختند؟! و در برابر آنچه از تو ویران کردند چه کم آباد نمودند.

ص :۴۶

اندکی در باره خود بیندیش که هیچکس دلسوز تو جز خودت نیست، و همچون یک انسان مسئول به حساب خویش رسیدگی کن" (۱).

به راستی این منطق گویا و رسای امام ع هر عالم درباری و وابسته را می تواند متوجه عاقبت شوم خود کند.

ابن عباس می گوید:آیه" رَبِّ بِما أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ " از جمله آیاتی است که گواهی می دهد بر اینکه پشتیبانی مجرمان،جرم و گناه است و کمک به مؤمنان اطاعت فرمان خدا.

به یکی از علما گفتند:فلان کس نویسنده فلان ظالم شده است و تنها چیزی را که می نویسد،دخل و خرج او است،اگر حقوقی در برابر این کار بگیرد زندگیش تامین می شود،و الا خود و خانواده اش شدیدا گرفتار فقر خواهند شد.

مرد عالم در پاسخ این سؤال تنها این جمله را بیان کرد:"آیا گفتار آن مرد صالح(موسی)را نشنیده ای که گفت: رَبِّ بِما أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ :"خداوندا به شکرانه نعمتهایی که به من بخشیدی هرگز پشتیبانی از مجرمان نمی کنم" (۲).

***

۱- ۱) تحف العقول صفحه ۶۶.

۲- ۲) در زمینه همکاری و اعانت ظالمان دو بحث مشروح در جلد چهارم صفحه ۲۵۳ (ذیل آیه ۲ مائده)و جلد نهم صفحه ۲۶۱(ذیل آیه ۱۱۳ هود)داشته ایم.

[سوره القصص (۲۸): آیات ۱۸ تا ۲۲]

اشاره

فَأَصْبَحَ فِی اَلْمَدِینَهِ خائِفاً یَتَرَقَّبُ فَإِذَا اَلَّذِی اِسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ یَسْتَصْرِخُهُ قالَ لَهُ مُوسی إِنَّکَ لَغَوِیٌّ مُبِینٌ (۱۸) فَلَمّا أَنْ أَرادَ أَنْ
یَبْطِشَ بِالَّذِی هُوَ عَدُوٌّ لَهُما قالَ یا مُوسی أَ تُرِیدُ أَنْ تَقْتُلَنِی کَما قَتَلْتَ نَفْساً بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِیدُ إِلاّ أَنْ تَکُونَ جَبّاراً فِی اَلْأَرْضِ وَ ما
تُرِیدُ أَنْ تَکُونَ مِنَ اَلْمُصْلِحِینَ (۱۹) وَ جاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَی اَلْمَدِینَهِ یَسْعی قالَ یا مُوسی إِنَّ اَلْمَلَأَ یَأْتَمِرُونَ بِکَ لِیَقْتُلُوکَ فَاخْرُجْ
إِنِّی لَکَ مِنَ اَلنّاصِحِینَ (۲۰) فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً یَتَرَقَّبُ قالَ رَبِّ نَجِّنِی مِنَ اَلْقَوْمِ اَلظّالِمِینَ (۲۱) وَ لَمّا تَوَجَّهَ تِلْقاءَ مَدْیَنَ قالَ عَسی
رَبِّی أَنْ یَهْدِیَنِی سَواءَ اَلسَّبِیلِ (۲۲)

ترجمه:

۱۸-موسی در شهر ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای(و در جستجوی اخبار)ناگهان دید همان کسی که دیروز از او یاری طلبیده بود فریاد می زند و از او کمک می خواهد،موسی به او گفت تو آشکارا انسان گمراهی هستی!

ص: ۴۸

۱۹-و هنگامی که خواست با کسی که دشمن هر دوی آنها بود درگیر شود و با قدرت مانع او گردد،(فریادش بلند شد)گفت:ای موسی!می خواهی مرا بکشی،همانگونه که دیروز انسانی را به قتل رساندی؟تو می خواهی فقط جباری در روی زمین باشی،و نمی خواهی از مصلحان باشی! ۲۰-(در این هنگام)مردی از نقطه دور دست شهر(از مرکز فرعونیان)با سرعت آمد و به موسی گفت ای موسی این جمعیت برای کشتنت به مشورت نشسته اند،فورا (از شهر)خارج شو که من از خیرخواهان توام.

۲۱-موسی از شهر خارج شد در حالی که ترسان بود،و هر لحظه در انتظار حادثه ای، عرض کرد پروردگارا!مرا از این قوم ظالم رهایی بخش.

۲۲-و هنگامی که متوجه جانب مدین شد گفت امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند.

تفسیر:

موسی مخفیانه به سوی مدین حرکت می کند

در این آیات به چهارمین صحنه این سرگذشت پرماجرا روبرو می شویم.

مساله کشته شدن یکی از فرعونیان به سرعت در مصر منعکس شد و شاید کم و بیش از قرائن معلوم بود که قاتل او یک مرد بنی اسرائیلی است،و شاید نام موسی هم در این میان بر سر زبانها بود.

البته این قتل یک قتل ساده نبود،جرقه ای برای یک انقلاب و یا مقدمه آن محسوب می شد،و دستگاه حکومت نمی توانست به سادگی از کنار آن بگذرد که بردگان بنی اسرائیل قصد جان اربابان خود کنند! لذا در نخستین آیه می خوانیم:"به دنبال این ماجرا،موسی در شهر، ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای،و در جستجوی اخبار"(فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خائِفاً يَتَرَقَّبُ) (۱).

۱- ۱) "يترقب"از ماده"ترقب"به معنی انتظار کشیدن است و موسی در اینجا در انتظار پی آمدهای این حادثه بود و نیز در انتظار اخبار آن،و این جمله از نظر اعراب خبر بعد از خبر است،هر چند بعضی احتمال داده اند که حال بعد از حال باشد،ولی بسیار بعید است.

ناگهان با صحنه تازه ای روبرو شد"و دید همان بنی اسرائیلی که دیروز از او یاری طلبیده بود فریاد می کشد و از او کمک می خواهد"(و با قبطی دیگری گلاویز شده است)(فَإِذَا الَّذِی اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ یَسْتَصْرِخُهُ) (۱).

اما"موسی به او گفت:تو به وضوح،انسان جاهل و گمراهی هستی"! (قٰالَ لَهُ مُوسیٰ إِنَّکَ لَغَوِیٌّ مُبِینٌ).

هر روز با کسی گلاویز می شوی و دردسر می آفرینی و دست به کارهایی می زنی که الان موقع آن نیست،ما هنوز گرفتار پی آمدهای برنامه دیروز توایم که امروز نیز تجدید برنامه کردی!.

*** ولی به هر حال مظلومی بود که در چنگال ستمگری گرفتار شده بود(خواه در مقدمات تقصیر کرده باشد یا نه)می بایست موسی به یاری او بشتابد و تنهایش نگذارد"اما هنگامی که موسی خواست آن مرد قبطی را که دشمن هر دو آنها بود با قدرت بگیرد و از بنی اسرائیلی دفاع کند،فریادش بلند شد و گفت:ای موسی تو می خواهی مرا بکشی همانگونه که انسانی را دیروز کشتی"؟!(فَلَمّٰا أَنْ أَرٰادَ أَنْ یَبْطِشَ بِالَّذِی هُوَ عَدُوٌّ لَهُمٰا قٰالَ یٰا مُوسیٰ أَ تُرِیدُ أَنْ تَقْتُلَنِی کَمٰا قَتَلْتَ نَفْساً بِالْأَمْسِ).

از قرار معلوم"تو می خواهی فقط جباری در روی زمین باشی،و نمی خواهی

ص:۵۰

۱- ۱) "یستصرخ"از ماده"استصراخ"به معنی یاری طلبیدن است،ولی در اصل به معنی فریاد کشیدن و یا از دیگری تقاضای فریاد زدن می باشد و این امر معمولا ملازم با یاری طلبیدن است.

از مصلحان باشی"!(إِنْ تُرِیدُ إِلاّ أَنْ تَکُونَ جَبّاراً فِی الْأَرْضِ وَ مٰا تُرِیدُ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْمُصْلِحِینَ) (۱).

این جمله نشان می دهد که موسی قبلا نیت اصلاح طلبی خود را چه در کاخ فرعون و چه در بیرون آن،اظهار کرده بود،و در بعضی از روایات می خوانیم که درگیریهایی در این زمینه نیز با فرعون داشت،لذا مرد قبطی می گوید:تو هر روز می خواهی انسانی را به قتل برسانی،این چه اصلاح طلبی است؟!در صورتی که اگر موسی می خواست این جبار را نیز به قتل برساند، گامی در مسیر اصلاح بود.

به هر حال موسی متوجه شد که ماجرای دیروز افشا شده است و برای اینکه مشکلات بیشتری پیدا نکند،کوتاه آمد.

*** ماجرا به فرعون و اطرافیان او رسید و تکرار این عمل را تهدیدی بر وضع خود گرفتند،جلسه مشورتی تشکیل دادند و حکم قتل موسی صادر شد.

در این هنگام یک حادثه غیر منتظره موسی را از مرگ حتمی رهایی بخشید و آن اینکه"مردی از نقطه دور دست شهر(از مرکز فرعونیان و کاخ فرعون) به سرعت خود را به موسی رساند و گفت ای موسی این جمعیت برای کشتن تو به مشورت نشسته اند،فورا از شهر خارج شو که من از خیرخواهان توام"(وَ جٰاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَی الْمَدِینَهِ یَسْعیٰ قٰالَ یٰا مُوسیٰ إِنَّ الْمَلَأَ یَأْتَمِرُونَ بِکَ لِیَقْتُلُوکَ فَاخْرُجْ إِنِّی لَکَ مِنَ النّٰاصِحِینَ).

این مرد ظاهرا همان کسی بود که بعدا به عنوان"مؤمن آل فرعون"

ص:۵۱

۱- ۱) جمعی از مفسران معتقدند که این جمله از گفته های آن مرد اسرائیلی است،زیرا چنین گمان کرد که موسی می خواهد او را بقتل برساند ولی قرائن فراوانی در آیه است که این معنی را نفی می کند.

معروف شد،می گویند نامش"حزقیل"بود و از خویشاوندان نزدیک فرعون محسوب می شد و آن چنان با آنها رابطه داشت که در این گونه جلسات شرکت می کرد.

او از وضع جنایات فرعون رنج می برد و در انتظار این بود که قیامی بر ضد او صورت گیرد،و او به این قیام الهی بپیوندد.

ظاهرا چشم امید به موسی دوخته بود و در چهره او سیمای یک مرد الهی انقلابی را مشاهده می کرد،به همین دلیل هنگامی که احساس کرد او در خطر است با سرعت خود را به او رسانید و موسی را از چنگال خطر نجات داد،و بعدا خواهیم دید که نه تنها در این ماجرا،که در ماجراهای دیگر نیز تکیه گاهی برای موسی ع بود،و دیده تیزبینی برای بنی اسرائیل در قصر فرعون محسوب می شد.

*** موسی این خبر را کاملا جدی گرفت،به خیرخواهی این مرد با ایمان ارج نهاد،و به توصیه او"از شهر خارج شد در حالی که ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای"!(فَخَرَجَ مِنْهٰا خٰائِفاً يَتَرَقَّبُ).

تمام قلب خود را متوجه پروردگار کرد و برای حل این مشکل بزرگ دست به دامن لطف او زد و"گفت:پروردگار من مرا از این قوم ظالم رهایی بخش" (قٰالَ رَبِّ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظّٰالِمِينَ).

من می دانم آنها ظالم و بیرحمند،و من به دفاع از مظلومان برخاستم و از ظالمان بیگانه بودم،و همانگونه که من بقدر توانایی شر ظالمان را از مظلومان کوتاه کرده ام تو نیز ای خدای بزرگ شر ظالمان را از من دفع نما.

*** موسی تصمیم گرفت که به سوی سرزمین"مدین"که شهری در جنوب شام

و شمال حجاز بود و از قلمرو مصر و حکومت فرعونیان جدا محسوب می شد برود،اما جوانی که در ناز و نعمت بزرگ شده،و به سوی سفری می رود که در عمرش سابقه نداشته،نه زاد و نه توشه ای دارد نه مرکب و نه دوست و راهنمایی،و پیوسته از این بیم دارد که ماموران فرا رسند و او را دستگیر کرده به قتل رسانند،وضع حالش روشن است.

آری موسی باید یک دوران سختی و شدت را پشت سر بگذارد،و از تارهایی که قصر فرعون بر گرد شخصیت او تنیده بود بیرون آید،در کنار مستضعفان قرار گیرد،درد آنها را با تمام وجودش احساس کند،و آماده یک قیام الهی به نفع آنها و بر ضد مستکبران گردد.

ولی در این راه یک سرمایه بزرگ همراه داشت،سرمایه ایمان و توکل بر خدا! لذا"هنگامی که متوجه جانب مدین شد گفت امیدوارم که پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند"(وَ لَمّا تَوَجَّهَ تِلْقاءَ مَدْيَنَ قالَ عَسى رَبِّی أَنْ يَهْدِيَنِی سَواءَ السَّبِيلِ) (۱).

***

۱- ۱) "تلقاء"مصدر یا اسم مکان است و در اینجا به معنی سمت و جانب آمده است.

[سوره القصص (۲۸): آیات ۲۳ تا ۲۵]

اشاره

وَ لَمّا وَرَدَ ماءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ اَلنّاسِ يَسْقُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ اِمْرَأَتَيْنِ تَذُودانِ قالَ ما خَطْبُكُما قالَتا لا نَسْقِي حَتّى يُصْدِرَ اَلرِّعاءُ وَ أَبُونا شَيْخٌ كَبِيرٌ (۲۳) فَسَقى لَهُما ثُمَّ تَوَلّى إِلَى اَلظِّلِّ فَقالَ رَبِّ إِنِّي لِما أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ (۲۴) فَجاءَتْهُ إِحْداهُما تَمْشِي عَلَى اِسْتِحْياءٍ قالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ ما سَقَيْتَ لَنا فَلَمّا جاءَهُ وَ قَصَّ عَلَيْهِ اَلْقَصَصَ قالَ لا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ اَلْقَوْمِ اَلظّالِمِينَ (۲۵)

ترجمه:

۲۳-و هنگامی که به(چاه)آب مدین رسید،گروهی از مردم را در آنجا دید که چهارپایان خود را سیراب می کنند،و در کنار آنها دو زن را دید که مراقب گوسفندان خویشند (و به چاه نزدیک نمی شوند،موسی)به آنها گفت کار شما چیست؟(چرا گوسفندان خود را آب نمی دهید؟)گفتند ما آنها را آب نمی دهیم تا چوپانها همگی خارج شوند،و پدر ما پیر مرد مسنی است.

۲۴-موسی به(گوسفندان)آنها آب داد،سپس رو به سوی سایه آورد و عرض کرد پروردگارا!هر خیر و نیکی بر من فرستی من به آن نیازمندم!

ص: ۵۴

۲۵-ناگهان یکی از آن دو به سراغ او آمد در حالی که با نهایت حیا گام برمی داشت و گفت:

پدرم از تو دعوت می کند تا مزد سیراب کردن گوسفندان را برای ما به تو بپردازد هنگامی که موسی نزد او(شعیب)آمد و سرگذشت خود را شرح داد گفت نترس از قوم ظالم نجات یافتی!

تفسیر:

یک کار نیک درهای خیرات را به روی موسی گشود!

در اینجا در برابر"پنجمین صحنه"از این داستان قرار می گیریم،و آن صحنه ورود موسی به شهر مدین است...

این جوان پاکباز چندین روز در راه بود،راهی که هرگز از آن نرفته بود و با آن آشنایی نداشت،حتی به گفته بعضی ناچار بود با پای برهنه این راه را طی کند،گفته اند هشت روز در راه بود،آن قدر راه رفت که پاهایش آبله کرد.

برای رفع گرسنگی از گیاهان بیابان و برگ درختان استفاده می نمود، و در برابر اینهمه مشکلات و ناراحتیها تنها یک دلخوشی داشت و آن اینکه به لطف پروردگار از چنگال ظلم فرعونی رهایی یافته است.

کم کم دورنمای"مدین"در افق نمایان شد،و موجی از آرامش بر قلب او نشست،نزدیک شهر رسید،اجتماع گروهی نظر او را به خود جلب کرد،به زودی فهمید اینها شبانهایی هستند که برای آب دادن به گوسفندان اطراف چاه آب اجتماع کرده اند.

"هنگامی که موسی در کنار چاه آب مدین قرار گرفت گروهی از مردم را در آنجا دید که چارپایان خود را از آب چاه سیراب می کنند"(وَ لَمّٰا وَرَدَ مٰاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النّٰاسِ يَسْقُونَ).

"و در کنار آنها دو زن را دید که گوسفندان خود را مراقبت می کنند اما

به چاه نزدیک نمی شوند"(وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودانِ) (۱).

وضع این دختران با عفت که در گوشه ای ایستاده اند و کسی به داد آنها نمی رسد و یک مشت شبان گردن کلفت تنها در فکر گوسفندان خویشند،و نوبت به دیگری نمی دهند،نظر موسی را جلب کرد،نزدیک آن دو آمد و"گفت کار شما چیست"؟!(قالَ ما خَطْبُكُما) (۲).

چرا پیش نمی روید و گوسفندان را سیراب نمی کنید.

برای موسی این تبعیض و ظلم و ستم،این بی عدالتی و عدم رعایت حق مظلومان که در پیشانی شهر مدین به چشم می خورد قابل تحمل نبود،او مدافع مظلومان بود و به خاطر همین کار،به کاخ فرعون و نعمتهایش پشت پا زده و از وطن آواره گشته بود،او نمی توانست راه و رسم خود را ترک گوید و در برابر بی عدالتیها سکوت کند.

دختران در پاسخ او"گفتند:ما گوسفندان خود را سیراب نمی کنیم تا چوپانان همگی حیوانات خود را آب دهند و خارج شوند"و ما از باقیمانده آب استفاده می کنیم (قالَتا لا نَسْقِي حَتّى يُصْدِرَ الرِّعاءُ) (۳).

و برای اینکه این سؤال برای موسی بی جواب نماند که چرا پدر این دختران عفیف آنها را به دنبال این کار بفرستد؟افزودند:"پدر ما پیر مرد مسنی است" پیر مردی شکسته و سالخورده،(وَ أَبُونا شَيْخٌ كَبِيرٌ).

نه خود او قادر است گوسفندان را آب دهد و نه برادری داریم که این مشکل

ص:۵۶

۱- ۱) "تزودان"از ماده"زود"(بر وزن زرد)به معنی منع کردن و جلوگیری نمودن است،آنها مراقب بودند که گوسفندانشان متفرق یا آمیخته با گوسفندان دیگر نشود.

۲- ۲) "خطب"به معنی کار و مقصود و منظور است.

۳- ۳) "یصدر"از ماده"صدر"به معنی خارج شدن از آبگاه است،و"رعاء" جمع"راعی"به معنی چوپان است.

را متحمل گردد،و برای اینکه سربار مردم نباشیم چاره ای جز این نیست که این کار را ما انجام دهیم.

*** موسی از شنیدن این سخن سخت ناراحت شد،چه بی انصاف مردمی هستند که تمام در فکر خویشند و کمترین حمایتی از مظلوم نمی کنند؟! جلو آمد دلو سنگین را گرفت و در چاه افکند،دلوی که می گویند چندین نفر می بایست آن را از چاه بیرون بکشند،با قدرت بازوان نیرومندش یک تنه آن را از چاه بیرون آورد،و"گوسفندان آن دو را سیراب کرد"(فَسَقیٰ لَهُمٰا).

می گویند:هنگامی که نزدیک آمد و جمعیت را کنار زد به آنها گفت شما چه مردمی هستید که به غیر خودتان نمی اندیشید؟جمعیت کنار رفتند و دلو را به او دادند و گفتند "بسم اللّه" !اگر می توانی آب بکش،چرا که می دانستند دلو به قدری سنگین است که تنها با نیروی ده نفر از چاه بیرون می آید،آنها موسی را تنها گذاردند ولی موسی با اینکه خسته و گرسنه و ناراحت بود،نیروی ایمان به یاریش آمد و بر قدرت جسمیش افزود و با کشیدن یک دلو از چاه همه گوسفندان آن دو را سیراب کرد.

"سپس به سایه روی آورد و به درگاه خدا عرض کرد خدایا هر خیر و نیکی بر من فرستی من به آن نیازمندم"(ثُمَّ تَوَلّٰی إِلَی الظِّلِّ فَقٰالَ رَبِّ إِنِّی لِمٰا أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ).

آری او خسته و گرسنه بود،او در آن شهر غریب و تنها بود و پناهگاهی نداشت،اما در عین حال بیتابی نمی کند،آن قدر مؤدب است که حتی به هنگام دعا کردن صریحا نمی گوید خدایا چنین و چنان کن،بلکه می گوید:"هر خیری که بر من فرستی به آن نیازمندم"یعنی تنها احتیاج و نیاز خود را بازگو می کند

ص :۵۷

و بقیه را به لطف پروردگار وامی گذارد.

*** اما کار خیر را بنگر که چه قدرت نمایی می کند؟چه برکات عجیبی دارد؟یک قدم برای خدا برداشتن و یک دلو آب از چاه برای حمایت مظلوم ناشناخته ای کشیدن،فصل تازه ای در زندگانی موسی می گشاید،و یک دنیا برکات مادی و معنوی برای او به ارمغان می آورد،گمشده ای را که می بایست سالیان دراز به دنبال آن بگردد در اختیارش می گذارد.

و آغاز این برنامه زمانی بود که ملاحظه کرد"یکی از آن دو دختر که با نهایت حیا گام برمی داشت و پیدا بود از سخن گفتن با یک جوان بیگانه شرم دارد به سراغ او آمد،و تنها این جمله را گفت:پدرم از تو دعوت می کند تا پاداش و مزد آبی را که از چاه برای گوسفندان ما کشیدی بتو بدهد"!(فَجٰاءَتْهُ إِحْدٰاهُمٰا تَمْشِی عَلَی اسْتِحْیٰاءٍ قٰالَتْ إِنَّ أَبِی یَدْعُوکَ لِیَجْزِیَکَ أَجْرَ مٰا سَقَیْتَ لَنٰا).

برق امیدی در دل او جستن کرد گویا احساس کرد واقعه مهمی در شرف تکوین است،و با مرد بزرگی روبرو خواهد شد،مرد حق شناسی که حتی حاضر نیست زحمت انسانی،حتی به اندازه کشیدن یک دلو آب بدون پاداش بماند،او باید یک انسان نمونه یک مرد آسمانی و الهی باشد،ای خدای من!چه فرصت گرانبهایی؟ آری آن پیر مرد کسی جز شعیب پیامبر خدا نبود که سالیان دراز مردم را در این شهر به خدا دعوت کرده و نمونه ای از حق شناسی و حق پرستی بود،امروز که می بیند دخترانش زودتر از هر روز به خانه بازگشتند جویا می شود،و هنگامی که از جریان کار آگاه می گردد تصمیم می گیرد دین خود را به این جوان ناشناس هر که باشد ادا کند.

موسی حرکت و به سوی خانه شعیب آمد،طبق بعضی از روایات دختر برای

راهنمایی از پیش رو حرکت می کرد و موسی از پشت سرش،باد بر لباس دختر می وزید و ممکن بود لباس را از اندام او کنار زند،حیا و عفت موسی ع اجازه نمی داد چنین شود،به دختر گفت من از جلو می روم بر سر دو راهیها و چند راهیها مرا راهنمایی کن. (۱)

موسی وارد خانه شعیب شد،خانه ای که نور نبوت از آن ساطع است، و روحانیت از همه جای آن نمایان،پیر مردی با وقار با موهای سفید در گوشه ای نشسته،به موسی خوش آمد گفت.

از کجا می آیی؟چه کاره ای؟در این شهر چه می کنی؟هدف و مقصودت چیست؟چرا تنها هستی.

و از اینگونه سؤالات.

موسی ماجرای خود را برای شعیب بازگو کرد.

قرآن می گوید:"هنگامی که موسی نزد او آمد و سرگذشت خود را برای وی شرح داد گفت:نترس،از جمعیت ظالمان رهایی یافتی"(فَلَمّا جاءَهُ وَ قَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قالَ لا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِينَ).

سرزمین ما از قلمرو آنها بیرون است،و آنها دسترسی به اینجا ندارند، کمترین وحشتی به دل راه مده،تو در یک منطقه امن و امان قرار داری،از غربت و تنهایی رنج نبر،همه چیز به لطف خدا حل می شود.

موسی به زودی متوجه شد استاد بزرگی پیدا کرده که چشمه های زلال علم و معرفت و تقوا و روحانیت از وجودش می جوشد،و می تواند او را به خوبی سیراب کند.

شعیب نیز احساس کرد شاگرد لایق و مستعدی یافته که می تواند علوم و دانش ها و تجربیات یک عمر خود را به او منتقل سازد،آری به همان اندازه که شاگرد از

ص :۵۹

۱- ۱) "ابو الفتوح رازی"ذیل آیات مورد بحث.

پیدا کردن یک استاد بزرگ لذت می برد استاد هم از یافتن یک شاگرد لایق خوشحال است.

***

نکته ها:

اشاره

۱-مدین کجا بود؟

"مـدین"نام شـهری بود که شـعیب و قبیله او در آن زندگی می کردند،این شـهر در شـرق خلیج عقبه(و شـمال حجاز و جنوب شامـات)قرار داشـت،و مردم آن از فرزنـدان اسـماعیل بودنـد، و بـا مصـر و لبنـان و فلسـطین تجـارت داشـتند،امروز شـهر "مدین"بنام"معان"نامیده می شود.

بعضـی هـم"مـدین"را بر مردمی اطلاـق کرده انـد کـه میـان خلیـج عقبـه تـا کـوه سـیناء می زیسـته انـد،در تـورات هـم به نام"مدیان"آمده است (۱).

بعضی نیز اطلاق نام مدین را بر این شهر به خاطر آن می دانند که یکی از فرزندان ابراهیم بنام مدین در این شهر می زیسته اند (۲).

اگر درست به نقشه جغرافیا نگاه کنیم می بینیم این شـهر فاصـله زیادی با مصـر نداشته،و موسی توانسته است در چندین روز به آن برسد.

امروز در نقشه های جغرافیایی"اردن"نیز نام معان به عنوان یکی از شـهرهای جنوب غربی به چشم می خورد که با اوصافی که در بالا گفتیم تطبیق می کند.

***

۲-درسهای آموزنده بسیار

در این بخش از سرگذشت موسی ع درسهای آموزنده فراوانی است:

الف-پیامبران الهی همیشه حامی مظلومان بوده اند،موسی چه در زمانی

۱- ۱) "اعلام قرآن"صفحه ۵۷۳.

۲- ۲) "روح المعانی"جلد ۲۰ صفحه ۵۱.

که در مصر بود و چه وقتی که به مدین آمده،هر جا صحنه ظلم و ستمی را که می دید ناراحت می شد،و به یاری مظلوم می شتافت،و اصولا چرا که یکی از اهداف بعثت انبیاء همین حمایت از مظلومان است.

ب-انجام یک کار کوچک برای خدا چه پر برکت است؟موسی یک دلو آب از چاه کشید و انگیزه ای جز جلب رضای خالق نداشت،اما چقدر این کار کوچک پربرکت بود؟زیرا همان سبب شد که به خانه شعیب پیامبر بزرگ خدا راه پیدا کند،از غربت رهایی یابد،پناهگاهی مطمئن پیدا کند،غذا و لباس و همسری پاکدامن نصیب او شود،و از همه مهمتر اینکه مکتب انسانساز شعیب آن پیر روشن ضمیر را در مدت ده سال ببیند و آماده رهبری خلق شود.

ج-مردان خدا هیچ خدمتی-مخصوصا خدمت زحمتکشان-را بی اجر و مزد نمی گذارند و به همین دلیل شعیب پیامبر تا خدمت این جوان ناشناس را شنید آرام نگرفت فورا به سراغ او فرستاد تا مزدش را بدهد.

د-این نکته نیز در زندگی موسی قابل توجه است که همیشه به یاد خدا و متوجه درگاه او بود،و حل هر مشکلی را از او می خواست.

هنگامی که مرد قبطی را کشت و ترک اولایی از او سر زد فورا از خدا تقاضای عفو و مغفرت کرد و عرض کرد:"پروردگارا!من بر خود ستم کردم مرا ببخش" قال إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی .

و به هنگامی که از مصر بیرون آمد،عرض کرد:"خداوندا مرا از قوم ستمکار نجات ده" قالَ رَبِّ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِینَ .

و به هنگامی که متوجه سرزمین مدین شد،گفت:"امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند: قالَ عَسی رَبِّی أَنْ یَهْدِیَنِی سَواءَ السَّبِیلِ .

و هنگامی که گوسفندان شعیب را سیراب کرد و در سایه آرمید عرض کرد:

"پروردگارا!هر خیری بر من نازل کنی من نیازمندم" فَقالَ رَبِّ إِنِّی لِما أَنْزَلْتَ

إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ

.

مخصوصا این دعای اخیر که در بحرانی ترین لحظات زندگی او بود بقدری مؤدبانه و توأم با آرامش و خونسردی بود که حتی نگفت خدایا نیازهای مرا بر طرف گردان،بلکه تنها عرض کرد:من محتاج خیر و احسان توام.

ه-تصور نشود که موسی فقط در سختیها در فکر پروردگار بود،که در قصر فرعون در آن ناز و نعمت نیز خدا را فراموش نکرد،لذا در روایات می خوانیم روزی در مقابل فرعون عطسه زد،و بلافاصله"الحمد للّه رب العالمین" گفت،فرعون از شنیدن این سخن ناراحت شد،و به او سیلی زد،و موسی نیز متقابلا ریش بلند او را گرفت و کشید،فرعون سخت عصبانی شد و تصمیم بر کشتن او گرفت،ولی همسرش به عنوان اینکه او کودکی است خردسال و متوجه کارهای خود نیست او را از مرگ نجات داد! (۱).

***

۱- ۱) نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۱۱۷.

[سوره القصص (۲۸): آیات ۲۶ تا ۲۸]

اشاره

قٰالَتْ إِحْدٰاهُمٰا یٰا أَبَتِ اِسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَیْرَ مَنِ اِسْتَأْجَرْتَ اَلْقَوِیُّ اَلْأَمِینُ (۲۶) قٰالَ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنْکِحَکَ إِحْدَی اِبْنَتَیَّ هٰاتَیْنِ عَلیٰ أَنْ تَأْجُرَنِی ثَمٰانِیَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِکَ وَ مٰا أُرِیدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَیْکَ سَتَجِدُنِی إِنْ شٰاءَ اَللّٰهُ مِنَ اَلصّٰالِحِینَ (۲۷) قٰالَ ذٰلِکَ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ أَیَّمَا اَلْأَجَلَیْنِ قَضَیْتُ فَلاٰ عُدْوٰانَ عَلَیَّ وَ اَللّٰهُ عَلیٰ مٰا نَقُولُ وَکِیلٌ (۲۸)

ترجمه:

۲۶-یکی از آن دو(دختر)گفت:پدرم!او را استخدام کن،چرا که بهترین کسی را که استخدام می توانی کنی آن کس است که قوی و امین باشد.

۲۷-(شعیب)گفت:من می خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو در آورم به این شرط که هشت سال برای من کار کنی،و اگر آن را تا ده سال افزایش دهی محبتی از ناحیه تو است،من نمی خواهم کار سنگینی بر دوش تو بگذارم و ان شاء اللّه مرا از صالحان خواهی یافت.

۲۸-(موسی)گفت(مانعی ندارد)این قراردادی میان من و تو باشد،البته هر کدام از این دو مدت را انجام دهم ستمی بر من نخواهد بود(و من در انتخاب آن آزادم) و خدا بر آنچه ما می گوئیم گواه است.

ص :۶۳

تفسیر:

موسی در خانه شعیب

این ششمین صحنه از زندگی موسی در این ماجرای بزرگ است.

موسی به خانه شعیب آمد،خانه ای ساده و روستایی،خانه ای پاک و مملو از معنویت،بعد از آنکه سرگذشت خود را برای شعیب بازگو کرد،یکی از دخترانش زبان به سخن گشود و با این عبارت کوتاه و پر معنی به پدر پیشنهاد استخدام موسی برای نگهداری گوسفندان کرد"گفت:ای پدر!این جوان را استخدام کن،چرا که بهترین کسی که می توانی استخدام کنی آن فرد است که قوی امین باشد"او هم امتحان نیرومندی خود را داده هم پاکی و درستکاری را(قالَتْ إِحْداهُما یا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الْأَمِینُ).

دختری که در دامان یک پیامبر بزرگ پرورش یافته باید این چنین مؤدبانه و حساب شده سخن بگوید،و در عبارتی کوتاه و با کمترین الفاظ حق سخن را ادا کند.

این دختر از کجا می دانست که این جوان هم نیرومند است و هم درستکار، با اینکه نخستین بار که او را دیده بر سر چاه بوده و سوابق زندگیش برای او روشن نیست.

پاسخ این سؤال معلوم است:قوت او را به هنگام کنار زدن چوپانها از سر چاه برای گرفتن حق این مظلومان و کشیدن دلو سنگین یک تنه از چاه فهمیده بود،و امانت و درستکاریش آن زمان روشن شد که در مسیر خانه شعیب راضی نشد دختر جوانی پیش روی او راه برود،چرا که باد ممکن بود لباس او را جابجا کند (۱).

۱- ۱) همین مضمون در روایتی که در تفسیر علی بن ابراهیم نقل شده آمده است که وقتی شعیب از دخترش سؤال کرد قوت این جوان معلوم است که دلو بزرگ را از چاه کشید امانتش از کجا؟گفت برای اینکه او حاضر نبود پشت سر زنان نگاه کند(تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۱۲۳).

بعلاوه از خلال سرگذشت صادقانه ای که برای شعیب نقل کرد نیز قدرت او در مبارزه با قبطیان روشن می شد و هم امانت و درستی او که هرگز با جباران سازش نکرد،و روی خوش نشان نداد.

*** در اینجا شعیب از پیشنهاد دخترش استقبال کرد،رو به موسی نموده چنین "گفت:من می خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو در آورم به این شرط که هشت سال برای من کار کنی"!(قالَ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنْکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هاتَیْنِ عَلی أَنْ تَأْجُرَنِی ثَمانِیَ حِجَجٍ) (۱).

سپس افزود"و اگر هشت سال را به ده سال تکمیل کنی محبتی کرده ای، اما بر تو واجب نیست"!(فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِکَ).

و به هر حال"من نمی خواهم کار را بر تو مشکل بگیرم،و انشاء اللّه به زودی خواهی دید که من از صالحانم"(وَ ما أُرِیدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَیْکَ سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللّهُ مِنَ الصّالِحِینَ).

من به عهد و پیمانم وفادارم و هرگز سختگیری نخواهم کرد و با خیر و نیکی با تو رفتار خواهم نمود.

در اطراف این پیشنهاد ازدواج و مهریه و سایر خصوصیات آن سؤالات بسیاری مطرح است که در بحث نکاح ان شاء اللّه خواهد آمد.

***

ص :۶۵

۱- ۱) "حجج"جمع"حجه"است و"حجه"به معنی یک سال است نظر به اینکه معمول عرب این بود که در هر سال یک حج بجا می آوردند و از زمان ابراهیم به یادگار مانده بود.

موسی به عنوان موافقت و قبول این عقد "گفت:این قراردادی میان من و تو باشد"(قٰالَ ذٰلِكَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ).

البته"هر کدام از این دو مدت(هشت سال یا ده سال)را انجام دهم ظلمی بر من نخواهد بود و در انتخاب آن آزادم"(أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلاٰ عُدْوٰانَ عَلَيَّ).

و برای محکم کاری و استمداد از نام پروردگار افزود:"و خدا بر آنچه ما می گوئیم شاهد و گواه است"(وَ اللّٰهُ عَلىٰ مٰا نَقُولُ وَكِيلٌ).

و به همین سادگی موسی داماد شعیب شد! ***

نکته ها:

اشاره

۱-دو شرط اساسی برای مدیریت صحیح

در جمله کوتاهی که در آیات فوق از زبان دختر شعیب در مورد استخدام موسی آمده بود مهمترین و اصولی ترین شرایط مدیریت به صورت کلی و فشرده خلاصه شده بود:قدرت و امانت.

بدیهی است منظور از قدرت تنها قدرت جسمانی نیست،بلکه مراد قدرت و قوت بر انجام مسئولیت است.

یک پزشک قوی و امین پزشکی است که از کار خود آگاهی کافی و بر آن تسلط کامل داشته باشد.

یک مدیر قوی کسی است که حوزه ماموریت خود را به خوبی بشناسد،از "انگیزه ها"با خبر باشد،در"برنامه ریزی"مسلط و از ابتکار سهم کافی و در"تنظیم کارها"مهارت لازم داشته باشد،"هدفها را روشن کند"و نیروها را برای رسیدن به هدف "بسیج"نماید.

در عین حال دلسوز و خیرخواه و امین و درستکار باشد.

آنها که در سپردن مسئولیتها و کارها تنها به امانت و پاکی قناعت می کنند

به همان اندازه در اشتباهند که برای پذیرش مسئولیت داشتن تخصص را کافی بدانند.

"متخصصان خائن و آگاهان نادرست"همان ضربه را می زنند که"درستکاران ناآگاه و بی اطلاع"! اگر بخواهیم کشوری را تخریب کنیم باید کارها را به دست یکی از این دو گروه بسپاریم:مدیران خائن،و پاکان غیر مدیر و نتیجه هر دو یکی است! منطق اسلام این است که هر کار باید به دست افرادی نیرومند و توانا و امین باشد،تا نظام جامعه به سامان رسد،و اگر در علل زوال حکومتها در طول تاریخ بیندیشیم می بینیم عامل اصلی سپردن کار به دست یکی از دو گروه فوق بوده است.

جالب اینکه در برنامه های اسلامی در همه جا"علم"و"تقوا"در کنار هم قرار دارد،مرجع تقلید باید"مجتهد"و"عادل"باشد،قاضی و رهبر باید"مجتهد" و"عادل"باشد(البته در کنار این دو شرط شرائط دیگری نیز هست اما اساس و پایه،این دو است"علم و آگاهی"،توام با"عدالت و تقوی").

***

۲-پاسخ به چند سؤال در مورد ازدواج دختر شعیب با موسی

گفتیم آیات فوق سؤالات فراوانی را برانگیخته است که باید جواب همه را به طور فشرده بیاوریم:

الف:آیا از نظر فقهی صحیح است دختری که می خواهد به ازدواج کسی در آید دقیقا معلوم نباشد بلکه به هنگام اجرای صیغه عقد گفته شود یکی از این دو دختر را به ازدواج تو درمی آورم.

"پاسخ":معلوم نیست که عبارت فوق به هنگام اجرای صیغه گفته شده باشد بلکه ظاهر این است که گفتگوی مقدماتی و به اصطلاح"مقاوله"است تا بعد از موافقت موسی،طرفین یکدیگر را انتخاب کنند و صیغه عقد جاری شود.

ب:آیا می توان"مهر"را به صورت مجهول و مردد میان کم و زیاد قرار داد؟

"پاسخ":از لحن آیه به خوبی برمی آید که مهریه واقعی هشت سال خدمت کردن بوده است و دو سال دیگر مطلبی بوده است موکول به اراده و میل موسی.

ج:اصولا آیا می توان"کار و خدمات"را مهریه قرار داد؟و چگونه می توان با چنین همسری هم بستر گردید در حالی که هنوز زمان پرداخت تمام مهریه او فرا نرسیده است و حتی قدرت بر پرداخت همه آن یک جا ندارد؟ "پاسخ":هیچ دلیلی بر عدم جواز چنین مهری وجود ندارد،بلکه اطلاقات ادله مهر در شریعت ما نیز هر چیزی را که ارزش داشته باشد شامل می شود، این هم لزومی ندارد که تمام مهر را یک جا بپردازند،همین اندازه که تمام آن در ذمه شوهر قرار گیرد و زن مالک آن شود کافی است،اصل سلامت و استصحاب نیز حکم می کند که این شوهر زنده می ماند و توانایی بر اداء این خدمت را دارد.

د:اصولا-چگونه ممکن است خدمت کردن به پدر،مهر دختر قرار داده شود؟مگر دختر کالا-یی است که او را به آن خدمت بفروشند؟ (۱).

"پاسخ":بدون شک شعیب از سوی دخترش در این مساله احراز رضایت نموده و وکالت داشت که چنین عقدی را اجرا کند،و به تعبیر دیگر مالک اصلی در ذمه موسی،همان دختر شعیب بود،اما از آنجا که زندگی همه آنها به صورت مشترک و در نهایت صفا و پاکی می گذشت و جدایی در میان آنها وجود نداشت (همانگونه که هم اکنون در بسیاری از خانواده های قدیمی یا روستایی دیده می شود که زندگی یک خانواده کاملا به هم آمیخته است)این مساله مطرح نبود،که ادای این دین چگونه باید باشد،خلاصه اینکه مالک مهر تنها دختر است نه پدر و خدمات موسی نیز در همین طریق بود.

۱- ۱) مرحوم"محقق حلی"در"شرایع"می گوید:یصح العقد علی منفعه الحر کتعلیم الصنعه و السوره من القرآن و کل عمل محلل و علی اجاره الزوج نفسه مده معینه-و مرحوم فقیه بزرگوار صاحب جواهر بعد از ذکر این عبارت می گوید: وفاقا للمشهور(جواهر الکلام جلد ۳۱ ص ۴).

ه:مهریه دختر شعیب مهریه نسبتا سنگینی بوده،زیرا اگر به حساب امروز کار یک کارگر معمولی را در یک ماه و یک سال محاسبه کنیم و سپس آن را در عدد ۸ ضرب نمائیم مبلغ قابل ملاحظه ای می شود.

"پاسخ":اولا این ازدواج یک ازدواج ساده نبود بلکه مقدمه ای بود برای ماندن موسی در مکتب شعیب،مقدمه ای بود برای اینکه موسی یک دانشگاه بزرگ را در این مدت طولانی طی کند،و خدا می داند که در این مدت موسی چه ها از "پیر مدین"فرا گرفت.

از این گذشته اگر موسی این مدت را برای شعیب کار می کرد،در عوض شعیب نیز تمام زندگی او و همسرش را از همین طریق تامین می نمود،بنا بر این اگر هزینه موسی و همسرش را از مزد این کار کم کنیم مبلغ زیادی باقی نخواهد ماند و تصدیق خواهیم کرد مهر ساده و سبکی بوده است!.

***۳-ضمنا از این داستان استفاده می شود آنچه امروز در میان ما رائج شده که پیشنهاد پدر و کسان دختر را در مورد ازدواج با پسر عیب می دانند درست نیست،هیچ مانعی ندارد کسان دختر شخصی را که لایق همسری فرزندشان می دانند پیدا کنند و به او پیشنهاد دهند همانگونه که شعیب چنین کرد،و در حالات بعضی از بزرگان اسلام نظیر آن دیده شده است.

***۴-نام دختران شعیب را"صفوره"(یا صفورا)و"لیا"نوشته اند که اولی با موسی ازدواج کرد (۱).

***

۱- ۱) مجمع البیان جلد ۷ صفحه ۲۴۹.

[سوره القصص (۲۸): آیات ۲۹ تا ۳۵]

اشاره

فَلَمّا قَضی مُوسَی اَلْأَجَلَ وَ سارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جانِبِ اَلطُّورِ ناراً قالَ لِأَهْلِهِ اُمْکُثُوا إِنِّی آنَسْتُ ناراً لَعَلِّی آتِیکُمْ مِنْها بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَهٍ
مِنَ اَلنّارِ لَعَلَّکُمْ تَصْطَلُونَ (۲۹) فَلَمّا أَتاها نُودِیَ مِنْ شاطِئِ اَلْوادِ اَلْأَیْمَنِ فِی اَلْبُقْعَهِ اَلْمُبارَکَهِ مِنَ اَلشَّجَرَهِ أَنْ یا مُوسی إِنِّی أَنَا اَللّهُ رَبُّ
اَلْعالَمِینَ (۳۰) وَ أَنْ أَلْقِ عَصاکَ فَلَمّا رَآها تَهْتَزُّ کَأَنَّها جَانٌّ وَلّی مُدْبِراً وَ لَمْ یُعَقِّبْ یا مُوسی أَقْبِلْ وَ لا تَخَفْ إِنَّکَ مِنَ اَلْآمِنِینَ
(۳۱) اُسْلُکْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ وَ اُضْمُمْ إِلَیْکَ جَناحَکَ مِنَ اَلرَّهْبِ فَذانِکَ بُرْهانانِ مِنْ رَبِّکَ إِلی
فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ إِنَّهُمْ کانُوا قَوْماً فاسِقِینَ (۳۲) قالَ رَبِّ إِنِّی قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْساً فَأَخافُ أَنْ یَقْتُلُونِ (۳۳) وَ أَخِی هارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی
لِساناً فَأَرْسِلْهُ مَعِی رِدْءاً یُصَدِّقُنِی إِنِّی أَخافُ أَنْ یُکَذِّبُونِ (۳۴) قالَ سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ وَ نَجْعَلُ لَکُما سُلْطاناً فَلا یَصِلُونَ
إِلَیْکُما بِآیاتِنا أَنْتُما وَ مَنِ اِتَّبَعَکُمَا اَلْغالِبُونَ (۳۵)

ص: ۷۰

ترجمه:

۲۹-هنگامی که موسی مدت خود را به پایان رسانید و همراه خانواده اش(از مدین به سوی مصر)حرکت کرد از جانب طور آتشی دید!به خانواده اش گفت:درنگ کنید من آتشی دیدم،می روم شاید خبری برای شما بیاورم،یا شعله ای از آتش،تا با آن گرم شوید.

۳۰-هنگامی که به سراغ آتش آمد ناگهان از ساحل راست وادی در آن سرزمین بلند و پر- برکت از میان یک درخت ندا داده شد که ای موسی!منم خداوند،پروردگار جهانیان!.

۳۱-عصایت را بیفکن،هنگامی که(عصا را افکند)نگاه کرد و دید همچون ماری با سرعت حرکت می کند!ترسید و به عقب برگشت و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد! (به او گفته شد)برگرد و نترس تو در امان هستی! ۳۲-دستت را در گریبانت فرو بر،هنگامی که خارج می شود سفید و درخشنده است و بدون عیب و نقص،و دستهایت را بر سینه ات بگذار تا ترس و وحشت از تو دور شود،این دو برهان روشن از پروردگارت به سوی فرعون و اطرافیان اوست که آنها قوم فاسقی هستند.

۳۳-عرض کرد:پروردگارا من از آنها یک تن را کشته ام می ترسم مرا به قتل برسانند.

۳۴-و برادرم هارون زبانش از من فصیحتر است،او را همراه من بفرست تا یاور من باشد

ص :۷۱

و مرا تصدیق کند می ترسم مرا تکذیب کنند.

۳۵-فرمود:بازوان تو را بوسیله برادرت محکم می کنیم و برای شما سلطه و برتری قرار می دهیم و به برکت آیات ما بر شما دست نمی یابند،شما و پیروانتان پیروزید.

تفسیر:

نخستین جرقه وحی!

در اینجا به هفتمین صحنه از این داستان می رسیم:

هیچکس دقیقا نمی داند در این ده سال بر موسی چه گذشت (۱)اما بدون شک این ده سال از بهترین سالهای عمر موسی بود،سالهایی گوارا،شیرین و آرامبخش سالهای سازندگی و آمادگی برای یک ماموریت بزرگ.

در حقیقت ضرورت داشت که موسی ع یک دوران ده ساله را در غربت و در کنار یک پیامبر بزرگ بگذارند و شبانی کند،تا اگر خوی کاخ نشینی بر فکر و جان او اثر گذاشته است به کلی شستشو شود،موسی باید در کنار کوخ نشینان باشد،از دردهای آنها آگاه گردد و برای مبارزه با کاخ نشینان آماده شود.

از سوی دیگر موسی باید زمان طولانی برای تفکر در اسرار آفرینش، و خودسازی در اختیار داشته باشد،کجا بهتر از بیابان مدین؟و کجا بهتر از خانه شعیب بود؟ ماموریت یک"پیامبر اولوا العزم"ساده نیست که به آسانی بتوان عهده دار آن شد،بلکه می توان گفت ماموریت موسی بعد از پیامبر اسلام در میان پیامبران از یک نظر از همه سنگینتر بود،مبارزه با بزرگترین جباران روی زمین کردن و به اسارت قوم بزرگی پایان بخشیدن،و آثار فرهنگ اسارت را از روح آنها

ص: ۷۲

۱- ۱) از روایات اسلامی برمی آید که موسی ده سال برای شعیب کار کرد،این مطلب در حدیثی در کتاب وسائل الشیعه جلد ۱۵ صفحه ۳۴(کتاب النکاح ابواب المهور باب ۲۲ حدیث ۴)آمده است.

شستشو دادن کار آسانی نیست.

در تورات و همچنین در روایات اسلامی آمده که شعیب برای قدردانی از زحمات موسی قرار گذاشته بود گوسفندانی که با علائم مخصوصی متولد می شوند به او ببخشد،اتفاقا در آخرین سال که موسی عزم داشت با شعیب خدا حافظی کند و به سوی مصر بازگردد، تمام یا غالب نوزادان گوسفند با همان ویژگی متولد شدند. (۱)و شعیب نیز با کمال میل آنها را به موسی داد.

بدیهی است موسی به این قانع نیست که تا پایان عمر شبانی کند-هر چند محضر شعیب برای او بسیار مغتنم بود-او باید به یاری قوم خود بشتابد که در زنجیر اسارت گرفتارند و در جهل و نادانی و بی خبری غوطه ورند.

او باید به بی عدالتیها در مصر پایان بخشد،بتها را بشکند،طاغوتیان را ذلیل،و مظلومان را به یاری خدا عزیز کند و یک احساس درونی موسی را به این سفر تشویق می کرد.

سرانجام اثاث و متاع و گوسفندان خود را جمع آوری کرد و بار سفر را بست.

ضمنا از تعبیر به"اهل"که در آیات متعددی از قرآن آمده استفاده می شود که موسی غیر از همسرش در آنجا فرزند یا فرزندانی همراه داشت،روایات اسلامی نیز این معنی را تایید می کند و در تورات در سفر خروج به آن تصریح شده است،بعلاوه همسرش در آن موقع باردار بود.

او به هنگام بازگشت،راه را گم کرد و شاید به این دلیل بود که برای گرفتار نشدن در چنگال متجاوزان شام از بیراهه می رفت.

به هر حال قرآن در نخستین آیه مورد بحث می گوید:"هنگامی که موسی مدت خود را به پایان رسانید و همراه خانواده اش حرکت کرد،از جانب طور

ص: ۷۳

۱- ۱) اعلام قرآن صفحه ۴۰۹.

آتشی دید"!(فَلَمّا قَضی مُوسَی الْأَجَلَ وَ سارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جانِبِ الطُّورِ ناراً).

"به خانواده اش گفت:همین جا درنگ کنید،من آتشی دیدم،می روم شاید خبری برای شما بیاورم،یا شعله ای از آتش،تا با آن گرم شوید"(قالَ لِأَهْلِهِ امْکُثُوا إِنِّی آنَسْتُ ناراً لَعَلِّی آتِیکُمْ مِنْها بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَهٍ مِنَ النّارِ لَعَلَّکُمْ تَصْطَلُونَ).

"آنست"از ماده"ایناس"به معنی مشاهده کردن و دیدن توأم با یک نوع آرامش و انس است، "جذوه"به معنی قطعه ای از آتش است،و بعضی گفته اند به قطعه بزرگی از هیزم گفته می شود.

از جمله" آتِیکُمْ مِنْها بِخَبَرٍ "(خبری بیاورم)استفاده می شود که او راه را گم کرده بود،و از جمله" لَعَلَّکُمْ تَصْطَلُونَ "بدست می آید که شبی بود سرد و ناراحت کننده.

در آیه سخنی از وضع همسر موسی به میان نیامده،ولی مشهور در تفاسیر و روایات این است که او باردار بود و در آن لحظه درد زائیدن به او دست داد، و موسی از این نظر نیز نگران بود.

*** "هنگامی که به سراغ آتش آمد(دید آتشی است نه همچون آتشهای دیگر خالی از حرارت و سوزندگی،یکپارچه نور و صفا،در همین حال که موسی سخت در تعجب فرو رفته بود)ناگهان از ساحل راست وادی در آن سرزمین بلند و پر برکت از میان یک درخت ندا داده شد که ای موسی منم خداوند پروردگار عالمیان"!(فَلَمّا أَتاها نُودِیَ مِنْ شاطِئِ الْوادِ الْأَیْمَنِ فِی الْبُقْعَهِ الْمُبارَکَهِ مِنَ الشَّجَرَهِ أَنْ یا مُوسی إِنِّی أَنَا اللّهُ رَبُّ الْعالَمِینَ).

"شاطئ"به معنی ساحل و"وادی"به معنی"دره"یا"محل عبور سیلاب"

و"ایمن"به معنی راست و صفت است برای"شاطی"و"بقعه"به معنی قطعه زمینی است که نسبت به اطرافش مشخص است.

بدون شک خداوند قدرت دارد امواج صوتی را در هر چیز بخواهد بیافریند در اینجا در میان درخت ایجاد کرد،چرا که می خواهد با موسی سخن بگوید، و موسی جسم است و دارای گوش،و نیازمند به امواج صوتی،البته بسیاری اوقات پیامبران از طریق الهام درونی وحی را می گرفتند،و گاه در خواب،ولی گاهی نیز از طریق شنیدن امواج صوتی بوده است،و به هر حال به هیچوجه جای این توهم نیست که برای خدا جسمی قائل شویم.

در بعضی از روایات آمده که موسی هنگامی که نزدیک آتش رسید دقت کرد دید از درون شاخه سبزی آتش می درخشد،و لحظه به لحظه پرفروغتر و زیباتر می شود با شاخه کوچکی که در دست داشت خم شد تا کمی از آن بر گیرد،آتش به سوی او آمد وحشت کرد و عقب رفت!گاه او به سوی آتش می آمد و گاه آتش به سوی او که ناگهان ندایی برخاست و بشارت وحی به او داد،و به این ترتیب از قرائن غیر قابل انکار برای موسی روشن شد که این ندا ندای الهی است و نه غیر آن.

*** اما با توجه به ماموریت بزرگ و سنگینی که موسی بر عهده دارد باید معجزاتی بزرگ به تناسب آن از سوی خدا در اختیارش قرار داده شود که به دو قسمت مهم آن در این آیات اشاره شده است:

نخست اینکه"به موسی ندا داده شد که عصایت را بیفکن،و موسی عصا را افکند،هنگامی که به آن نگاه کرد دید همچون ماری است که با سرعت و شدت حرکت می کند،موسی ترسید و به عقب برگشت و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد"!(وَ أَنْ أَلْقِ عَصاكَ فَلَمّا رَآها تَهْتَزُّ كَأَنَّها جانٌّ وَلّی مُدْبِراً وَ لَمْ يُعَقِّبْ).

روزی که موسی این عصا را برای خود انتخاب کرد تا هنگام خستگی بر

آن تکیه کند و برای گوسفندان برگهای درختان را بریزد باور نمی کرد که در درونش چنین قدرت بزرگی به فرمان خدا نهفته باشد،و این عصای ساده چوپانی کاخهای بیدادگران را به لرزه درآورد،و چنین است موجودات این جهان که گاه در نظر ما کوچکند اما استعدادهای بزرگی در درون نهفته دارند که به فرمان خدا آشکار می گردد.

در این هنگام بار دیگر موسی ندا را شنید که به او می گوید:"برگرد و نترس تو در امان هستی"!(أَقْبِلْ وَ لاٰ تَخَفْ إِنَّکَ مِنَ الْآمِنِینَ).

"جان"در اصل به معنی موجود ناپیدا است و به مارهای کوچک"جان" گفته می شود چون به صورت ناپیدایی از لابلای علفها و شیارهای زمین می گذرند البته در بعضی دیگر از آیات قرآن تعبیر به"ثعبان مبین"(اژدهای آشکار)شده است(سوره اعراف-۱۰۷ و شعراء-۳۲)و سابقا گفته ایم این تفاوت تعبیرها ممکن است بیانگر حالات مختلف آن مار باشد که در آغاز کوچک بود،و بعد به صورت اژدهایی عظیم درمی آمد،این احتمال نیز وجود دارد که موسی نخستین بار که در وادی طور آن را دید به صورت کوچکتری بود و در مراحل بعد بزرگتر.

به هر حال موسی می بایست به این حقیقت آشنا شود که در محضر پروردگار امنیت مطلق حکمفرما است،آنجا جای ترس و خوف نیست.

*** معجزه نخستین آیتی از وحشت بود،سپس به او دستور داده می شود که به سراغ معجزه دیگرش برود که آیتی از نور و امید است و مجموع آن دو ترکیبی از"انذار"و"بشارت"خواهد بود،به او فرمان داده شد"دست خود را در- گریبانت کن و بیرون آور،هنگامی که خارج می شود سفید و درخشنده است،بدون عیب و نقص"(اُسْلُکْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضٰاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ).

این سفیدی و درخشندگی بر اثر بیماری برص و مانند آن نبود،نوری بود

الهی که کاملا تازگی داشت.

مشاهده این خارق عادات عجیب،در آن شب تاریک و در آن بیابان خالی، موسی را سخت تکان داد،و برای اینکه آرامش خویش را باز یابد دستور دیگری به او داده شد و دستور این بود:"دستهایت را بر سینه ات بگذار تا قلبت آرامش خود را باز یابد" (وَ اضْمُمْ إِلَيْكَ جَنٰاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ).

بعضی نیز گفته اند این جمله کنایه از لزوم قاطعیت و عزم راسخ در ادای مسئولیت رسالت و عدم ترس و وحشت از هیچ مقام و هیچ قدرت است.

بعضی نیز احتمال داده اند که موسی هنگامی که عصا تبدیل به مار شد دست خود را گشود تا از خویشتن دفاع کند اما خداوند به او دستور داد دستت را جمع کن و نترس نیازی به دفاع نیست!.

تعبیر"جناح"(بال)بجای دست،تعبیر زیبایی است که شاید هدف از آن تشبیه حالت آرامش انسان به حالت پرنده ای باشد که به هنگام مشاهده امر وحشتناک بال و پر می زند اما وقتی آرامش خود را باز یافت بال و پر خود را جمع می کند.

سپس همان ندا به موسی گفت:"این دو دلیل روشن از پروردگارت به سوی فرعون و اطرافیان او است که آنها قوم فاسقی بوده و هستند"(فَذٰانِكَ بُرْهٰانٰانِ مِنْ رَبِّكَ إِلىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِ إِنَّهُمْ كٰانُوا قَوْماً فٰاسِقِينَ).

آری این گروه از طاعت پروردگار خارج شده اند،و طغیان را به حد اعلی رسانده اند،وظیفه تو است که آنها را نصیحت کنی و اندرز گویی،و اگر مؤثر نشد با آنها مبارزه نمایی.

*** در اینجا موسی ع به یاد حادثه مهم زندگیش در مصر افتاد،حادثه کشتن مرد قبطی و بسیج نیروهای فرعونی برای تلافی خون او،گرچه موسی به خاطر

حمایت مظلومی با این ظالم گلاویز شده بود ولی اینها در منطق فرعون معنی نداشت او هنوز هم تصمیم دارد اگر موسی را پیدا کند بدون چون و چرا به قتل برساند.

لذا در اینجا"عرض می کند:پروردگارا!من از آنها یک نفر را کشته ام، می ترسم به تلافی خون او مرا به قتل برسانند"و این ماموریت ناتمام بماند(قٰالَ رَبِّ إِنِّی قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْساً فَأَخٰافُ أَنْ یَقْتُلُونِ).

*** از این گذشته من تنها هستم و زبانم آن قدر فصیح نیست،"برادرم را نیز با من بفرست که زبانش از من گویاتر است،تا مرا یاری و تصدیق کند،من از این بیم دارم که تنها بمانم و تکذیبم کنند"(و این کار بزرگ به انجام نرسد)(وَ أَخِی هٰارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی لِسٰاناً فَأَرْسِلْهُ مَعِی رِدْءاً یُصَدِّقُنِی إِنِّی أَخٰافُ أَنْ یُکَذِّبُونِ).

"افصح"از ماده"فصیح"در اصل به معنی خالص بودن چیزی است، و به سخن خالص و گویا که خالی از هر گونه حشو و زوائد باشد فصیح گفته می شود و"ردء"به معنی معین و یاور است.

به هر حال از آنجا که این ماموریت بسیار بزرگ و سنگین بود و موسی می خواست هرگز با شکست مواجه نشود این تقاضا را از خداوند بزرگ کرد.

*** خداوند نیز دعوت او را اجابت کرد،و به او اطمینان کافی داد و فرمود:

"ما بازوان تو را به وسیله برادرت(هارون)محکم می کنیم"(قٰالَ سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ).

"و برای شما در تمام مراحل سلطه و برتری قرار می دهیم"(وَ نَجْعَلُ لَکُمٰا سُلْطٰاناً).

کاملا مطمئن باشید،"آنها هرگز به شما دست پیدا نمی کنند،و به برکت

آیات به شما دست نمی یابند و بر شما پیروز نمی شوند"(فَلاٰ یَصِلُونَ إِلَیْکُمٰا بِآیٰاتِنٰا).

بلکه"شما و پیروانتان غالب و پیروزید"(أَنْتُمٰا وَ مَنِ اتَّبَعَکُمَا الْغٰالِبُونَ).

چه نوید بزرگی؟و چه بشارت عظیمی؟نوید و بشارتی که قلب موسی را گرم و عزم او را جزم و اراده او را محکم و آهنین ساخت که اثرات روشن آن را در فرازهای آینده از این داستان خواهیم دید (۱).

***

ص: ۷۹

---

۱ – ۱) در زمینه این مباحث در جلد سیزدهم تفسیر نمونه،در سوره طه،و در جلد ششم در تفسیر سوره اعراف،و در جلد پانزدهم،در تفسیر سوره شعراء بحثهای دیگری داشته ایم.

[سوره القصص (۲۸): آیات ۳۶ تا ۳۷]

اشاره

فَلَمّا جاءَهُمْ مُوسی بِآیاتِنا بَیِّناتٍ قالُوا ما هٰذا إِلاّ سِحْرٌ مُفْتَریً وَ ما سَمِعْنا بِهٰذا فِی آبائِنَا اَلْأَوَّلِینَ (۳۶) وَ قالَ مُوسی رَبِّی أَعْلَمُ بِمَنْ جاءَ بِالْهُدی مِنْ عِنْدِهِ وَ مَنْ تَکُونُ لَهُ عاقِبَهُ اَلدّارِ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ اَلظّالِمُونَ (۳۷)

ترجمه:

۳۶-هنگامی که موسی با معجزات روشن ما به سراغ آنها آمد گفتند:این چیزی جز سحر نیست که به دروغ به خدا بسته شده،ما هرگز چنین چیزی در نیاکان خود نشنیده ایم! ۳۷-موسی گفت:پروردگار من از حال کسانی که هدایت را از نزد او آورده اند،و کسانی که سرانجام سرای دنیا و آخرت از آن آنهاست آگاهتر است،مسلما ظالمان رستگار نخواهند شد.

تفسیر:

موسی در برابر فرعون

در اینجا با هشتمین صحنه از این ماجرای بزرگ روبرو می شویم.

موسی ع فرمان نبوت و رسالت در آن شب تاریک و در آن سرزمین مقدس از خداوند دریافت نمود،به مصر آمد و برادرش هارون را با خبر ساخت و پیام این رسالت بزرگ را به او رسانید،هر دو به سراغ فرعون رفتند،و بعد از زحمت زیاد توانستند با شخص او روبرو شوند،در حالی که اطرافیان و خاصانش گرداگرد او را گرفته بودند،موسی ع دعوت الهی را به آنها ابلاغ کرد،اکنون ببینیم عکس العمل آنها در برابر پیام حق چه بود؟

ص: ۸۰

قرآن در نخستین آیات مورد بحث می گوید:"هنگامی که موسی با معجزات روشن ما به سراغ آنها آمد،آنها گفتند:این چیزی جز سحر نیست که به دروغ به خدا بسته شده است"!(فَلَمّا جاءَهُمْ مُوسی بِآیاتِنا بَیِّناتٍ قالُوا ما هذا إِلاّ سِحْرٌ مُفْتَریً).

"ما هرگز چنین چیزی را در نیاکان خود نشنیده ایم"!(وَ ما سَمِعْنا بِهذا فِی آبائِنَا الْأَوَّلِینَ).

آنها در برابر معجزات بزرگ موسی به همان حربه ای متوسل شدند که همه جباران و گمراهان در طول تاریخ در برابر معجزات انبیاء به آن متوسل می شدند حربه سحر،چرا که آن خارق عادت بود و این هم خارق عادت،"لکن این کجا و آن کجا"؟! ساحران،افراد منحرف و دنیاپرستی هستند که اساس کارشان بر تحریف حقایق است،و با این نشانه به خوبی می توان آنها را شناخت،در حالی که دعوت انبیاء و محتوای آن گواه صدق معجزات آنها است.

وانگهی ساحران چون به نیروی بشری متکی هستند همیشه کارشان محدود است،اما پیامبران که از نیروی الهی بهره می گیرند،معجزاتشان عظیم و نامحدود.

تعبیر به"آیات بینات"که اشاره به معجزات موسی است از این جهت به صیغه جمع آمده که ممکن است موسی علاوه بر این دو معجزه،معجزات دیگری هم به آنها ارائه داده باشد،و یا هر یک از این دو معجزه خود ترکیبی از معجزه های متعدد بوده:تبدیل شدن عصا به مار عظیم معجزه ای است،و بازگشت آن به حال اول معجزه ای دیگر،و همچنین درخشندگی دست موسی در یک لحظه معجزه ای است،و بازگشتش به حال اول معجزه ای دیگر!.

تعبیر به"مفتری"از ماده"فریه"به معنی تهمت و دروغ از این نظر است که می خواستند بگویند:موسی این نسبت را به دروغ بر خدا بسته!

ص:۸۱

تعبیر به اینکه ما هرگز چنین چیزی را در نیاکان خود نشنیده ایم با اینکه قبل از موسی،آوازه دعوت نوح و ابراهیم و یوسف در آن سرزمین پیچیده بود یا به خاطر فاصله زیاد و بعد عهد و یا به خاطر این است که می خواهند بگویند نیاکان ما نیز در مقابل چنین دعوتهایی هرگز تسلیم نشده اند.

*** اما موسی در پاسخ آنها با لحن تهدیدآمیزی چنین "گفت:پروردگار من از حال کسانی که هدایت را از نزد او برای مردم می آورند آگاه تر است،و همچنین از کسانی که سرانجام سرای دنیا و آخرت از آنها است"(وَ قالَ مُوسیٰ رَبِّی أَعْلَمُ بِمَنْ جاءَ بِالْهُدیٰ مِنْ عِنْدِهِ وَ مَنْ تَکُونُ لَهُ عاقِبَةُ الدّارِ).

اشاره به اینکه خدا به خوبی از حال من آگاه است،هر چند شما مرا متهم به دروغ کنید،چگونه ممکن است خدا چنین خارق عادتی در اختیار دروغگویی قرار دهد که مایه گمراهی بندگانش شود،اینکه خدا باطن مرا می داند و این امکان را به من داده بهترین دلیل بر حقانیت دعوت من است.

از این گذشته دروغگو تنها مدت کوتاهی می تواند به کار خود ادامه دهد و عاقبت پرده از روی اعمالش برداشته می شود،شما منتظر بمانید تا ببینیم عاقبت کار و پیروزی از آن کیست،و شکست از آن کی؟ مطمئن باشید اگر من دروغگو باشم ظالم هستم،"و ظالم هرگز رستگار نخواهد شد"(إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظّالِمُونَ).

این تعبیر شبیه تعبیر دیگری است که در آیه ۶۹ سوره طه آمده است: وَ لا یُفْلِحُ السّاحِرُ حَیْثُ آتی:"ساحر هر کجا برود رستگار نخواهد شد"! این جمله ضمنا ممکن است اشاره ای به وضع فرعونیان لجوج و مستکبر باشد که شما از وضع معجزات من به حقانیت دعوتم پی برده اید اما ظالمانه با من مخالفت می کنید،ولی بدانید پیروز نخواهید شد و عاقبت از آن من است نه از

آن شما.

تعبیر به" عاقِبَةُ الدّارِ "ممکن است اشاره به سرانجام دار دنیا یا دار آخرت و یا هر دو باشد،البته معنی سوم جامعتر و مناسبتر به نظر می رسد.

موسی با این بیان منطقی و مؤدبانه شکست و ناکامی آنها را در این دنیا و جهان دیگر به آنها گوشزد کرد.

***

ص :۸۳

[سوره القصص (۲۸): آیات ۳۸ تا ۴۲]

اشاره

وَ قٰالَ فِرْعَوْنُ یٰا أَیُّهَا اَلْمَلَأُ مٰا عَلِمْتُ لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرِی فَأَوْقِدْ لِی یٰا هٰامٰانُ عَلَی اَلطِّینِ فَاجْعَلْ لِی صَرْحاً لَعَلِّی أَطَّلِعُ إِلیٰ إِلٰهِ مُوسیٰ وَ إِنِّی لَأَظُنُّهُ مِنَ اَلْکٰاذِبِینَ (۳۸) وَ اِسْتَکْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِی اَلْأَرْضِ بِغَیْرِ اَلْحَقِّ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَیْنٰا لاٰ یُرْجَعُونَ (۳۹) فَأَخَذْنٰاهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنٰاهُمْ فِی اَلْیَمِّ فَانْظُرْ کَیْفَ کٰانَ عٰاقِبَهُ اَلظّٰالِمِینَ (۴۰) وَ جَعَلْنٰاهُمْ أَئِمَّهً یَدْعُونَ إِلَی اَلنّٰارِ وَ یَوْمَ اَلْقِیٰامَهِ لاٰ یُنْصَرُونَ (۴۱) وَ أَتْبَعْنٰاهُمْ فِی هٰذِهِ اَلدُّنْیٰا لَعْنَهً وَ یَوْمَ اَلْقِیٰامَهِ هُمْ مِنَ اَلْمَقْبُوحِینَ (۴۲)

ترجمه:

۳۸-فرعون گفت:ای جمعیت(درباریان!)من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم! (اما برای تحقیق بیشتر)ای هامان آتشی بر گل بیفروز!(و آجرهای محکم بساز) و برای من برج بلندی ترتیب ده،تا از خدای موسی خبر گیرم هر چند من گمان می کنم او از دروغگویان است! ۳۹-(سرانجام)فرعون و لشکریانش به ناحق در زمین استکبار کردند،و پنداشتند به سوی

ما باز نمی گردند.

۴۰-ما نیز او و لشکریانش را گرفتیم و به دریا افکندیم،اکنون بنگر پایان کار ظالمان چه شد؟ ۴۱-و ما آنها را پیشوایانی که دعوت به آتش(دوزخ)می کنند قرار دادیم،و روز رستاخیز یاری نخواهند شد.

۴۲-در این دنیا لعنت پشت سر لعنت نصیب آنها کردیم،و روز قیامت از زشت رویانند.

تفسیر:

ببین سرانجام کار ظالمان چه شد؟!

در اینجا با نهمین صحنه از این تاریخ پرماجرا و آموزنده مواجه می شویم و آن صحنه سازی فرعون بوسیله ساختن برج معروفش برای بیرون کردن موسی از میدان است.

می دانیم یکی از سنتهای سیاست بازان کهنه کار این است که هر گاه حادثه مهمی بر خلاف میل آنها واقع شود برای "منحرف ساختن افکار عمومی" از آن فورا دست به کار آفریدن صحنه تازه ای می شوند که افکار توده ها را به خود جلب و از آن حادثه نامطلوب منحرف و منصرف کنند.

به نظر می رسد که داستان ساختن برج عظیم بعد از ماجرای مبارزه موسی با ساحران بوده،چرا که از سوره مؤمن در قرآن مجید استفاده می شود که این کار در هنگامی بود که فرعونیان نقشه قتل موسی را می کشیدند،و مؤمن آل فرعون به دفاع از او برخاسته بود.و می دانیم قبل از مبارزه موسی ع با ساحران چنین سخنی در کار نبود،بلکه برنامه تحقیق در باره موسی و کوبیدن او از طریق ساحران در جریان بود.و از آنجا که قرآن مجید جریان مبارزه موسی را با ساحران در سوره های طه و اعراف و یونس و شعراء بیان کرده است در اینجا از بیان آن صرفنظر نموده،تنها به مساله بنای برج پرداخته که تنها در این سوره و سوره مؤمن مطرح شده است.

به هر حال آوازه پیروزی موسی ع بر ساحران در سراسر مصر پیچید، ایمان آوردن ساحران به موسی نیز مزید بر علت شد،موقعیت حکومت فرعونیان سخت به خطر افتاد احتمال بیدار شدن توده های در بند بسیار زیاد بود،باید افکار عمومی را به هر قیمتی که هست از این مساله منحرف ساخت و یک سلسله مشغولیات ذهنی که در عین حال توأم با بذل و بخشش دستگاه حکومت باشد و مردم را بتواند اغفال و تحمیق کند فراهم ساخت.

فرعون در این زمینه به مشورت نشست،و در نتیجه فکرش به چیزی رسید که در نخستین آیه مورد بحث آمده است:"فرعون گفت:ای گروه اطرافیان و درباریان!من خدایی غیر از خودم برای شما سراغ ندارم"!(وَ قٰالَ فِرْعَوْنُ یٰا أَیُّهَا الْمَلَأُ مٰا عَلِمْتُ لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرِی).

خدای زمینی مسلما منم!و اما خدای آسمان دلیلی بر وجود او در دست نیست،اما من احتیاط را از دست نمی دهم و به تحقیق می پردازم!سپس رو به وزیرش هامان کرد گفت:"هامان!آتشی برافروز بر خشتها"(و آجرهای محکمی بساز) (فَأَوْقِدْ لِی یٰا هٰامٰانُ عَلَی الطِّینِ).

"سپس قصر و برجی بسیار مرتفع برای من بساز،تا بر بالای آن روم،و خبری از خدای موسی بگیرم!،هر چند من باور نمی کنم او راستگو باشد،و فکر می کنم او از دروغگویان است"!(فَاجْعَلْ لِی صَرْحاً لَعَلِّی أَطَّلِعُ إِلیٰ إِلٰهِ مُوسیٰ وَ إِنِّی لَأَظُنُّهُ مِنَ الْکٰاذِبِینَ).

چرا فرعون نامی از آجر نبرد و با جمله آتشی بر گل(خشت)بیفروز قناعت کرد؟بعضی می گویند دلیلش این است که تا آن زمان ساختن آجر معمول نشده بود،و این کار به ابتکار فرعونیان صورت گرفت در حالی که بعضی دیگر معتقدند این طرز بیان یک نوع بیان متکبرانه و موافق سنت جباران بوده است.

بعضی نیز گفته اند کلمه"آجر"تعبیر فصیحی نیست که قرآن آن را به کار

برد،لذا بجای آن چنین تعبیری را آورده است.

در اینجا جمعی از مفسران مانند"فخر رازی"و"آلوسی"به بیان این سخن پرداخته اند که آیا به راستی فرعون این دستور خود را در زمینه ساختن کاخ آسمان خراشش عملی ساخت یا نه؟ ظاهرا چیزی که فکر این مفسران را به خود مشغول داشته این است که به هیچ حساب این کار عاقلانه نبوده است،مگر مردم بالای کوه ها نرفته بودند و منظره آسمان را همانگونه که بر روی زمین است ندیده بودند؟کاخی که به دست بشر ساخته می شود از کوه مرتفع تر است؟کدام احمق باور می کرد که از بالای چنین کاخی بتوان به آسمان دست یافت؟! ولی آنها که چنین می اندیشند از این نکته غافلند که اولا سرزمین مصر کوهستانی نبود،و از این گذشته ساده لوحی توده های مردم آن زمان را فراموش کرده اند که چگونه ممکن بود آنها را با این مسائل اغفال کرد و فریب داد؟حتی در عصر و زمان ما که به اصطلاح عصر علم و دانش است مسائلی می بینیم که شباهت به این فریب و نیرنگها دارد.

به هر حال طبق بعضی از تواریخ،"هامان"دستور داد تا زمین وسیعی برای این کاخ و برج بلند در نظر گیرند،و پنجاه هزار مرد بناء و معمار برای این کار گسیل داشت،و هزاران نفر کارگر برای فراهم آوردن وسائل کار مامور کرد،درهای خزانه را گشود و اموال زیادی در این راه مصرف کرد و کارگران زیادی به کار گمارد،به طوری که در همه جا سر و صدای این برج عظیم پیچید.

هر قدر این بنا بالاتر و بالاتر می رفت،مردم بیشتر به تماشای آن می آمدند، و در انتظار این بودند که فرعون با این بنا چه خواهد کرد.

بنا بقدری بالا رفت که بر تمام اطراف مسلط شد،بعضی نوشته اند معماران آن را چنان ساختند که از پله های مارپیچ آن مرد اسب سواری می توانست بر فراز برج

ص :۸۷

قرار گیرد! هنگامی که ساختمان به اتمام رسید،و بیش از آن توان بالا بردن آن را نداشتند،روزی فرعون با تشریفاتی به آنجا آمد،و شخصا از برج عظیم بالا رفت هنگامی که بر فراز برج رسید نگاهی به آسمان کرد و منظره آسمان را همانگونه دید که از روی زمین صاف معمولی می دید،کمترین تغییر و دگرگونی وجود نداشت!.

معروف است تیری به کمان گذاشت به آسمان پرتاب کرد تیر بر اثر اصابت به پرنده ای،و یا طبق توطئه قبلی خودش خون آلود بازگشت فرعون از آنجا پائین آمد و به مردم گفت:بروید و فکرتان راحت باشد خدای موسی را کشتم! (۱).

حتما گروهی از ساده لوحان و مقلدان چشم و گوش بسته حکومت وقت این خبر را باور کردند و در همه جا پخش نمودند،و از آن سرگرمی تازه ای برای اغفال مردم مصر ساختند.

این را نیز نقل کرده اند که این بنا دوامی نیاورد(و طبعا هم نباید دوام بیاورد)آری این بنا در هم شکست و ویران شد و گروهی را از میان برد،و در اینجا داستانهای دیگری نقل کرده اند که چون اصالت آنها روشن نبود از نقل آنها صرفنظر شد.

قابل توجه اینکه فرعون در این سخنش "مٰا عَلِمْتُ لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرِی " (من غیر از خودم خدایی برای شما سراغ ندارم!)نهایت شیطنت را به خرج می دهد الوهیت خود را مسلم می شمرد و بحث را تنها در این قرار می دهد آیا غیر از او خدای دیگری هست یا نه؟! سپس به خاطر عدم وجود دلیل آن را نیز نفی می کند.

و در مرحله سوم برای اقامه دلیل بر عدم وجود خدایی دیگر داستان برج

ص :۸۸

۱- ۱) اقتباس از تفسیر ابو الفتوح رازی ذیل آیات مورد بحث جلد ۸ صفحه ۴۶۲.

عظیم را به میان می آورد! همه اینها نشان می دهد که او به خوبی مطالب را می دانست،اما برای تحمیق مردم مصر و حفظ موقعیت خویش با الفاظ بازی می کرد.

*** قرآن سپس به استکبار فرعون و فرعونیان و عدم تسلیم آنها در برابر"مبدء" و"معاد"که ریشه جنایات آنها نیز از انکار همین دو اصل سرچشمه می گرفت پرداخته چنین می گوید:"فرعون و لشکریانش به ناحق در زمین استکبار کردند(و خدا را که آفریننده بزرگ زمین و آسمان است انکار نمودند)و گمان کردند که قیامتی در کار نیست،و به سوی ما باز نمی گردند"(وَ اسْتَکْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَیْنا لا یُرْجَعُونَ).

انسان ضعیفی که گاهی قادر به دور کردن پشه ای از خود نیست،و گاه یک موجود ذره بینی به نام میکرب نیرومندترین افراد او را به زیر خاک می فرستد چگونه می تواند خود را بزرگ معرفی کند و دعوی الوهیت نماید؟! در حدیث معروف قدسی آمده است که خداوند می فرماید:

الکبریاء ردائی،و العظمه ازاری،فمن نازعنی واحدا منهما القیته فی النار!

"بزرگی ردای من است و عظمت لباسی است که به قامت کبریایی من دوخته شده،هر کس در اینها با من منازعه کند او را به دوزخ می افکنم"! (۱).

بدیهی است خدا نیازی به این توصیفها ندارد مهم این است که طغیانگری انسان و جنایتگری او زمانی شروع می شود که خود را گم می کند و باد کبر و غرور مغز او را پر سازد.

***

۱- ۱) تفسیر"روح المعانی"،تفسیر کبیر"فخر رازی"،تفسیر"المیزان"و تفاسیر دیگر ذیل آیه مورد بحث.

اما ببینیم سرانجام این کبر و غرور به کجا رسید،قرآن می گوید:"ما او و لشکریانش را گرفتیم و در دریا پرتاب کردیم"!(فَأَخَذْناهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْناهُمْ فِی الْیَمِّ).

آری مرگ آنها را به دست عامل حیاتشان سپردیم،و نیل را که رمز عظمت و قدرت آنها بود به گورستانشان مبدل ساختیم! جالب اینکه تعبیر به" فَنَبَذْناهُمْ "می کند از ماده"نبذ"(بر وزن نبض) که به معنی دور افکندن اشیاء بی ارزش و بی مقدار است راستی انسان خودخواه مستکبر و جانی و جبار چه ارزشی می تواند داشته باشد؟،آری ما این موجودات بی ارزش را از جامعه انسانی طرد کردیم و صفحه زمین را از لوث وجودشان پاک ساختیم.

و در پایان آیه روی سخن را به پیامبر اسلام کرده می فرماید:"ببین عاقبت کار ظالمان چگونه بود"؟(فَانْظُرْ کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ الظّالِمِینَ).

این نگاه با چشم ظاهر نیست که با چشم دل است،و این تعبیر مخصوص ظالمان دیروز نیست که ستمگران امروز نیز سرنوشتی جز این ندارند! *** بعد می افزاید"ما آنها را امامان و پیشوایانی قرار دادیم که دعوت به دوزخ می کنند و روز قیامت هیچکس به یاری آنها نمی آید"!(وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً یَدْعُونَ إِلَی النّارِ وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ لا یُنْصَرُونَ).

این تعبیر برای بعضی از مفسران مشکلی ایجاد کرده که چگونه ممکن است خداوند کسانی را پیشوایان باطل قرار دهد؟کار او دعوت به خیر و مبعوث ساختن امامان و پیشوایان حق است نه باطل.

ولی این مطلب پیچیده ای نیست،زیرا اولا:آنها سردسته دوزخیانند و هنگامی که گروه هایی از دوزخیان به سوی آتش حرکت می کنند آنها پیشاپیش

آنان در حرکتند،همانگونه که در این جهان ائمه ضلال بودند در آنجا نیز پیشوایان دوزخند که آن جهان تجسم بزرگی است از این جهان!.

ثانیا:ائمه ضلال بودن در حقیقت نتیجه اعمال خود آنها است،و می دانیم تاثیر هر سبب به فرمان خدا است آنها خطی را پیش گرفتند که به امامت گمراهان منتهی می شد،این وضع آنها در رستاخیز.

*** باز برای تاکید بیشتر قرآن چهره آنها را در دنیا و آخرت چنین ترسیم می کند:"در این دنیا لعنتی پشت سر لعنت نصیب آنها کردیم،و در روز قیامت آنها از زشت چهرگان و سیه رویانند"(وَ أَتْبَعْنٰاهُمْ فِي هٰذِهِ الدُّنْيٰا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ) (۱).

لعنت خدا که همان طرد از رحمت است،و لعنت فرشتگان و مؤمنان که نفرین است هر صبح و شام و هر وقت و بی وقت نثار آنها می شود،گاهی در عموم لعن ظالمان و مستکبران داخلند،و گاه بالخصوص مورد لعن و نفرین واقع می شوند، زیرا هر کس تاریخ آنها را و رق می زند بر آنها لعن و نفرین می فرستد! به هر حال این زشت سیرتان این جهان زشت صورتان آن جهانند که آن روز"یوم البروز"و روز کنار رفتن پرده ها است! ***

نکته:

امامان"نور"و"نار"

در منطق قرآن ما دو گونه"امام"داریم:امامی که پیشوای متقین در مسیر

۱- ۱) "مقبوح"از ماده"قبح"به معنی زشتی است،و اینکه بعضی از مفسران "مقبوح"را به معنی مطرود یا رسوا و یا مغضوب و مانند آن تفسیر کرده اند همه تفسیر به لازم مطلب است و گرنه معنی"مقبوح"واضح است.

هـدایت است،چنـان که در سوره انبیاء آیه ۷۳ در بـاره گروهی از پیـامبران چنین می خوانیم: وَ جَعَلْنٰاهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنٰا وَ أَوْحَیْنٰا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرٰاتِ وَ إِقٰامَ الصَّلاٰةِ وَ إِیتٰاءَ الزَّکٰاةِ وَ کٰانُوا لَنٰا عٰابِدِینَ :"آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هـدایت می کردنـد،و انجـام کارهای نیک و برپا داشـتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم و آنها تنها مرا پرسـتش می کردند".

اینها امامانی بودنـد با برنامه های روشن زیرا توحیـد خالص و دعوت به خیر و نیکی و حق و عدالت،متن برنامه آنها را تشـکیل می داد،اینها امامان نورند که خط آنها در سلسله انبیاء و اوصیاء تا پیامبر خاتم و اوصیایش تداوم یافته.

و امامانی که رهبران ضلال و گمراهی هستند و به تعبیر آیات مورد بحث ائمه نارند.

از ویژگیهای این دو گروه از پیشوایان،آن چنان که در حدیثی از امام صادق ع آمده است،این است که:"گروه اول فرمان خدا را بر فرمان خلق و اراده خودشان مقـدم می شـمرند،و حکم او را برترین احکام می دانند،در حالی که گروه دوم فرمان خویش را بر فرمان خدا مقدم می دارند و حکم خویش را قبل از حکم او می شمرند" (۱).

و با این معیار شـناخت این دو گروه از امامان بسیار روشن خواهد بود! در روز رستاخیز که صفوف از هم مشخص می شود هر گروهی بـدنبال امامشان اند ناریان،ناریان را طالبند،و نوریان،نوریان را چنان که قرآن می گوید:" یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُنٰاسٍ بِإِمٰامِهِمْ ":"آن روز روزی است که هر گروهی را به نام امامشان دعوت می کنیم"(اسراء-۷۱).

بارها گفته ایم رسـتاخیز تجسـمی است عظیم از این جهان کوچک و آنها که در اینجا به امامی دل بسـته انـد و در خط او گام برمی دارند در آنجا نیز در خط او

۱- ۱) تفسیر صافی ذیل آیات مورد بحث.

هستند! "بشر بن غالب"از امام"ابو عبد اللّه الحسین"ع چنین نقل می کند که من از تفسیر آیه یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ از آن حضرت پرسیدم فرمود:

امام دعا الی هدی فاجابوه الیه،و امام دعا الی ضلاله فاجابوه الیها،هؤلاء فی الجنه،و هؤلاء فی النار،و هو قوله عز و جل فَرِیقٌ فِی الْجَنَّهِ وَ فَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ : "امامی دعوت به هدایت می کند و گروهی اجابت او می کنند،و امامی دعوت به ضلالت می کند و گروهی دعوتش را پذیرا می شوند،آنها در بهشتند و اینها در دوزخ،و این است معنی"فَرِیقٌ فِی الْجَنَّهِ وَ فَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ " (۱).

جالب اینکه فرعونی که در دنیا پیشاپیش روی پیروانش حرکت کرد و آنها را در امواج نیل غرق نمود در قیامت نیز در پیشاپیش آنها حرکت می کند و در دریای آتش وارد می کند،چنان که قرآن می گوید: یَقْدُمُ قَوْمَهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ فَأَوْرَدَهُمُ النّارَ :"پیشاپیش قومش در روز قیامت حرکت می کند و آنها را وارد دوزخ می سازد"! (هود-۹۸).

این بحث را با سخنی از علی ع پایان می دهیم آنجا که در باره گروهی از منافقان می فرماید:

ثم بقوا بعده،فتقربوا الی ائمه الضلاله،و الدعاه الی النار بالزور و البهتان،فولوهم الاعمال،و جعلوهم حکاما علی رقاب الناس:

"این گروه بعد از پیامبر ماندند و به ائمه ضلال تقرب جستند،و آنها دعوت کنندگان به دوزخ از طریق دروغ و بهتان بودند،پیشوایان ضلال نیز از وجود اینها بهره گرفتند،پستها به آنها دادند و آنها را بر گردن مردم حاکم و سوار کردند"! (۲)***

۱- ۱) امالی صدوق مطابق نقل نور الثقلین ج ۳ ص ۱۹۲.

۲- ۲) نهج البلاغه خطبه ۲۱۰.

[سوره القصص (۲۸): آیات ۴۳ تا ۴۶]

اشاره

وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى اَلْكِتابَ مِنْ بَعْدِ ما أَهْلَكْنَا اَلْقُرُونَ اَلْأُولى بَصائِرَ لِلنّاسِ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۴۳) وَ ما كُنْتَ بِجانِبِ اَلْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنا إِلى مُوسَى اَلْأَمْرَ وَ ما كُنْتَ مِنَ اَلشّاهِدِينَ (۴۴) وَ لكِنّا أَنْشَأْنا قُرُوناً فَتَطاوَلَ عَلَيْهِمُ اَلْعُمُرُ وَ ما كُنْتَ ثاوِياً فِی أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِنا وَ لكِنّا كُنّا مُرْسِلِينَ (۴۵) وَ ما كُنْتَ بِجانِبِ اَلطُّورِ إِذْ نادَيْنا وَ لكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أَتاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۴۶)

ص :۹۴

ترجمه:

۴۳-ما به موسی کتاب آسمانی دادیم بعد از آن که اقوام قرون نخستین را هلاک کردیم، کتابی که برای مردم بصیرت آفرین بود و مایه هدایت و رحمت،تا متذکر شوند.

۴۴-تو در جانب غربی نبودی هنگامی که ما فرمان نبوت را به موسی دادیم،و تو از شاهدان این ماجرا نبودی(در آن هنگام که معجزات را در اختیار موسی نهادیم).

۴۵-ولی ما اقوامی را در اعصار مختلف خلق کردیم،اما زمانهای طولانی بر آنها گذشت (و آثار انبیاء از دلها محو شد،لذا تو را با کتاب آسمانیت فرستادیم).تو هرگز در میان مردم مدین اقامت نداشتی تا آیات ما را به دست آوری و برای آنها(مشرکان مکه)بخوانی،ولی ما بودیم که تو را فرستادیم(و این اخبار را در اختیارت قرار دادیم).

۴۶-تو در طرف طور نبودی زمانی که ما ندا دادیم،ولی این رحمتی از سوی پروردگار تو بود(که این اخبار را در اختیارت نهاد)تا به وسیله آن قومی را انذار کنی که قبل از تو هیچ انذار کننده ای برای آنها نیامده،شاید متذکر گردند.

تفسیر:

این اخبار غیبی را تنها خدا در اختیارت نهاد

در این بخش از آیات به"دهمین صحنه"یعنی آخرین بخش از آیات مربوط به داستان پر ماجرای موسی ع می رسیم،که سخن از نزول احکام،و تورات می گوید،یعنی زمانی که دوران"نفی طاغوت"پایان گرفته،و دوران سازندگی و اثبات آغاز می شود.

نخست می فرماید:"ما به موسی کتاب آسمانی دادیم بعد از آنکه اقوام قرون نخستین را هلاک کردیم،کتابی که برای مردم بصیرت آفرین بود،و مایه هدایت و رحمت تا متذکر شوند"(وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسَی الْکِتابَ مِنْ بَعْدِ ما أَهْلَکْنَا الْقُرُونَ الْأُولی بَصائِرَ لِلنّاسِ وَ هُدیً وَ رَحْمَهً لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ).

در اینکه منظور از"قرون اولی"(اقوام عصرهای پیشین که هلاک شدند)

ص: ۹۵

در اینجا کدام اقوامند؟بعضی از مفسرین آن را اشاره به کفار قوم نوح و عاد و ثمود و مانند آنها می دانند،چرا که با گذشت زمان،آثار انبیای پیشین محو شده بود و لازم بود کتاب آسمانی تازه ای در اختیار بشریت قرار گیرد.

و بعضی اشاره به هلاکت قوم فرعون که بازماندگان اقوام پیشین بودند می دانند،چرا که خداوند تورات را بعد از هلاک آنها به موسی ع داد.

اما هیچ مانعی ندارد که جمله فوق اشاره به همه این اقوام باشد.

"بصائر"جمع"بصیرت"به معنی بینایی است و در اینجا منظور آیات و دلائلی است که موجب روشنایی قلب مؤمنان می شد،و هدایت و رحمت نیز از لوازم این بصیرت است،و به دنبال آن تذکر و بیداری دلهای آماده (۱).

*** سپس به بیان این حقیقت می پردازد که آنچه را در باره موسی و فرعون با تمام ریزه کاریهای دقیق آن بیان کردیم،خود دلیلی است بر حقانیت قرآن تو،چرا که تو در این صحنه ها هرگز حاضر نبودی و این ماجراها را با چشم ندیدی بلکه این لطف خدا بود که این آیات را برای هدایت مردم بر تو نازل کرد.

می گوید:"تو در جانب غربی نبودی هنگامی که ما فرمان نبوت را به موسی دادیم،و تو از شاهدان این ماجراها محسوب نمی شدی"(وَ مٰا کُنْتَ بِجٰانِبِ الْغَرْبِیِّ إِذْ قَضَیْنٰا إِلیٰ مُوسَی الْأَمْرَ وَ مٰا کُنْتَ مِنَ الشّٰاهِدِینَ).

توجه به این نکته لازم است که موسی ع در مسیرش از مدین به سوی مصر که از سرزمین سینا می گذشت درست از سوی"شرق"به"غرب"حرکت می کرد، و به عکس هنگامی که بنی اسرائیل از مصر به سوی شام آمدند و از سینا گذشتند از طرف غرب به شرق می آمدند(و لذا بعضی از مفسران جمله" فَأَتْبَعُوهُمْ مُشْرِقِینَ "را در سوره شعراء آیه ۶۰ که در باره تعقیب فرعونیان از بنی اسرائیل

۱- ۱) "بصائر"جمع بصیرت و ابصار جمع بصر است.

سخن می گوید اشاره به همین معنی دانسته بودند).

*** سپس می افزاید:"ولی ما اقوامی را در اعصار مختلف خلق کردیم،اما زمانهای طولانی بر آنها گذشت"و آثار انبیاء و هدایت آنها از قلب ها و اندیشه هاشان محو شد لذا تو و قرآنت را آوردیم و سرگذشت پیشینیان را بیان کردیم تا روشنگر انسانها باشد)(وَ لٰكِنّا أَنْشَأْنا قُرُوناً فَتَطاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ).

"و تو هرگز در میان اهل مدین اقامت نداشتی(تا آیات و اخبار زندگی آنها را به دست آوری)و برای آنها(اهل مکه)بخوانی"(وَ مٰا كُنْتَ ثٰاوِياً فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيٰاتِنٰا) (۱).

این ما بودیم که تو را فرستادیم(و این اخبار دقیق مربوط به هزاران سال پیش را (۲)در اختیار تو قرار دادیم تا هادی این خلق شوی)(وَ لٰكِنّا كُنّا مُرْسِلِينَ).

*** باز برای تاکید همین معنا می افزاید:"تو در طرف طور نبودی زمانی که ما ندا دادیم(و فرمان نبوت را به نام موسی صادر نمودیم"(وَ مٰا كُنْتَ بِجٰانِبِ الطُّورِ إِذْ نٰادَيْنٰا) (۳).

۱- ۱) "ثاوی"از ماده"ثوی"به معنی اقامه توأم با استقرار است،و به همین جهت جایگاه و قرارگاه را"مثوی"می گویند.

۲- ۲) فاصله میان ظهور موسی(ع)و ظهور پیامبر اسلام(ص)حدود دو هزار سال بوده است.

۳- ۳) بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور از ندا در اینجا ندایی است که در یک مرتبه دیگر که موسی(ع)به کوه طور با هفتاد نفر از بنی اسرائیل آمد،از سوی خدا داده شد،ولی این احتمال بسیار بعید است زیرا این آیات اشاره به مطالبی است که در آیات قبل آمده که پیامبر(ص)از آن خبر داده در حالی که شاهد و ناظر نبوده است و می دانیم در آیات قبل سخن از حرکت موسی از مدین به سوی مصر و شنیدن کلام خدا برای بار اول در وادی طور است(دقت کنید).

"ولی ما این اخبار را که بر تو نازل کردیم به خاطر رحمتی است که پروردگارت دارد تا بوسیله آن قومی را انذار کنی که قبل از تو هیـچ انـذار کننده ای برای آنها نیامده،شاید متذکر شوند"(وَ لٰکِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ لِتُنْذِرَ قَوْماً مٰا أَتٰاهُمْ مِنْ نَذِیرٍ مِنْ قَبْلِکَ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ).

کوتاه سخن اینکه:حوادث بیدارکننده و هشداردهنده ای را که در اقوام دور دست واقع شده و تو حاضر و ناظر آن نبودی،برای تو بازگو کردیم، تا آنها را برای این قوم گمراه بخوانی شاید مایه بیداری آنها گردد.

در اینجا این سؤال پیش می آیـد که چگونه قرآن می گویـد:هیـچ انذار کننده ای قبل از تو برای این قوم(اعراب معاصـر پیامبر ص)نیامده،در حالی که می دانیم هرگز روی زمین از حجت الهی خالی نمی شود،و اوصـیای پیامبران در میان این قوم نیز بوده اند؟! در پاسخ می گوئیم:منظور فرسـتادن پیامبر صاحب کتاب و انذارکننده آشکار است،چرا که میان عصر حضرت مسیح ع و ظهور پیامبر اسلام ص قرنها طول کشید و پیامبر اولو العزمی نیامد و همین موضوع بهانه ای به دست ملحدان و مفسدان داد.

علی ع در یکی از سخنانش می فرماید:

ان اللّه بعث محمـدا(ص)و لیس احـد من العرب یقرأ کتابـا و لاـ یـدعی نبوه فسـاق الناس حتی بوأهم محلتهم و بلغهم منجاتهم: "خداونـد هنگامی محمـد را مبعوث کرد که هیـچ کس از عرب کتاب آسـمانی نمی خواند و مدعی نبوتی نبود،او مردم را در جایگاه لایقشان جای داد و به سر منزل نجاتشان رسانید"(نهج البلاغه خطبه ۳۳).

***

ص :۹۸

[سوره القصص (۲۸): آیات ۴۷ تا ۵۰]

اشاره

وَ لَوْ لاٰ أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمٰا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنٰا لَوْ لاٰ أَرْسَلْتَ إِلَيْنٰا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آيٰاتِكَ وَ نَكُونَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ (۴۷) فَلَمّٰا
جٰاءَهُمُ اَلْحَقُّ مِنْ عِنْدِنٰا قٰالُوا لَوْ لاٰ أُوتِيَ مِثْلَ مٰا أُوتِيَ مُوسىٰ أَ وَ لَمْ يَكْفُرُوا بِمٰا أُوتِيَ مُوسىٰ مِنْ قَبْلُ قٰالُوا سِحْرٰانِ تَظٰاهَرٰا وَ قٰالُوا إِنّٰا
بِكُلٍّ كٰافِرُونَ (۴۸) قُلْ فَأْتُوا بِكِتٰابٍ مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ هُوَ أَهْدىٰ مِنْهُمٰا أَتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ (۴۹) فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمٰا
يَتَّبِعُونَ أَهْوٰاءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اِتَّبَعَ هَوٰاهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اَللّٰهِ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يَهْدِي اَلْقَوْمَ اَلظّٰالِمِينَ (۵۰)

ص :۹۹

ترجمه:

۴۷-هر گاه ما پیش از فرستادن پیامبری آنها را به خاطر اعمالشان مجازات می کردیم می گفتند پروردگارا چرا رسولی برای ما نفرستادی تـا آیات ترا پیروی کنیم و از مؤمنان باشـیم؟اگر به خاطر این امر نبود مجازات آنها به جهت اعمالشان نیاز به ارسال پیامبر هم نداشت! ۴۸-هنگامی که حق از نزد ما برای آنها آمد گفتند چرا مثل همان چیزی که به موسـی داده شد به این پیامبر اعطا نگردیـده است؟مگر بهانه جویانی هماننـد آنها معجزاتی را که در گذشـته به موسـی داده شـد،انکار نکردنـد و گفتند این دو(موسـی و هارون) دو نفر ساحرنـد که دست بـدست هم داده انـد(تا ما را گمراه کننـد)و ما به هر یک از آنها کافریم؟! ۴۹-بگو،اگر راست می گوئیـد(که تورات و قرآن از سوی خـدا نیست)کتابی هـدایت بخش تر از ایندو بیاورید تا من از آن پیروی کنم.

۵۰-هر گاه این پیشـنهاد تو را نپذیرنـد،بدان آنها از هوسـهای خود پیروی می کنند و آیا گمراه تر از آن کس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته است کسی پیدا می شود؟مسلما خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند.

تفسیر:

هر روز به بهانه ای از حق می گریزند

از آنجـا که در آیـات گذشـته سـخن از ارسال پیامبر ص به عنوان انـذار کننـده و بیم دهنـده بود در نخستین آیه مورد بحث به لطفی که بر وجود پیامبر ص مترتب است اشاره کرده می گوید:"هر گاه ما پیش از فرسـتادن پیامبری آنها را به خاطر اعمالشان مجازات می کردیم،می گفتنـد:پروردگارا!چرا رسولی برای ما نفرسـتادی تا آیات تو را پیروی کنیم و از مؤمنان باشـیم"اگر به خاطر این نبود مجازات آنها به جهت اعمال و کفرشان حتی نیاز به ارسال پیامبر نداشت(وَ لَوْ لا

ص:۱۰۰

أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمٰا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنٰا لَوْ لاٰ أَرْسَلْتَ إِلَيْنٰا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آيٰاتِكَ وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

) (۱).

در حقیقت آیه اشاره به این نکته است که راه حق روشن است،و هر عقلی حاکم به بطلان شرک و بت پرستی است،و زشتی بسیاری از اعمال آنها همچون مظالم و ستمها از مستقلات حکم عقل می باشد و حتی بدون فرستادن پیامبران در این زمینه می توان آنها را مجازات کرد،ولی خداوند حتی در این قسمت که حکم عقل در آن واضح و روشن است برای اتمام حجت و نفی هر گونه عذر پیامبران را با کتابهای آسمانی و معجزات می فرستد تا کسی نگوید بدبختی ما به خاطر نبودن راهنما بود،اگر رهبر الهی داشتیم اهل هدایت و نجات بودیم.

به هر حال این آیه از آیاتی است که دلالت بر لزوم لطف از طریق ارسال پیامبران دارد،و نشان می دهد که سنت خداوند بر این است که قبل از ارسال پیامبر هیچ امتی را به خاطر گناهانشان مجازات نکند،همانگونه که در سوره نساء آیه ۱۶۵ نیز می خوانیم: رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِئَلاّٰ يَكُونَ لِلنّٰاسِ عَلَى اللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كٰانَ اللّٰهُ عَزِيزاً حَكِيماً :"ما پیامبرانی فرستادیم که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند تا برای مردم بعد از این پیامبران حجتی باقی نماند و خداوند توانا و حکیم است".

*** سپس به بهانه جوئیهای آنها اشاره می کند که آنها بعد از ارسال رسل نیز

ص:۱۰۱

۱- ۱) بسیاری از مفسران تصریح کرده اند که جواب لولای اول محذوف است و جزای آن"لما ارسلنا رسولا"-یا-"لما وجب ارسال الرسل"بوده است،البته تعبیر دوم صحیحتر و واقع بینانه تر است و به هر حال این سخن مربوط به احکامی است که عقل مستقلا آن را درک می کند،و گرنه فرستادن پیامبران به دلائل دیگری نیز لازم است، هر چند یکی از فوائد آمدن پیامبران نیز تاکید"احکام عقلیه"همچون بطلان شرک و قبح ظلم و فساد است(دقت کنید).

دست از بهانه گیری برنداشتند،و باز به راههای انحرافی خود ادامه دادند می گوید:

"هنگامی که حق از نزد ما برای آنها آمد گفتند:چرا به این پیامبر مثل همان چیزی که به موسی داده شد اعطا نگردیده است"؟!(فَلَمّا جٰاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنٰا قٰالُوا لَوْ لاٰ أُوتِیَ مِثْلَ مٰا أُوتِیَ مُوسیٰ).

چرا عصای موسی در دست او نیست؟چرا ید بیضا ندارد؟چرا دریا برای او شکافته نمی شود؟چرا دشمنانش غرق نمی شوند؟چرا و چرا؟!...

قرآن به پاسخ این بهانه جویی پرداخته می گوید:"مگر بهانه جویانی همانند اینها معجزاتی را که در گذشته به موسی داده شد انکار نکردند"؟!(أَ وَ لَمْ یَکْفُرُوا بِمٰا أُوتِیَ مُوسیٰ مِنْ قَبْلُ).

"مگر نگفتند این دو(موسی و هارون)دو نفر ساحرند که دست به دست هم داده اند(تا ما را گمراه کنند)و ما به هر کدام از آنها کافریم"!(قٰالُوا سِحْرٰانِ تَظٰاهَرٰا وَ قٰالُوا إِنّٰا بِکُلٍّ کٰافِرُونَ).

تعبیر به"سحران"با اینکه قاعدتا"ساحران"باید گفته شود برای شدت تاکید است،چرا که عرب وقتی در مورد کسی مؤکدا سخن می گوید او را عین "عدالت"یا"ظلم"و یا"سحر"می شمرد.

این احتمال نیز وجود دارد که مراد از"سحران"دو معجزه بزرگ موسی "عصا"و"ید بیضاء"باشد.

و اگر گفته شود که این انکارها چه ارتباطی با مشرکان مکه دارد؟این مربوط به فرعونیان کفرپیشه است،پاسخ آن روشن است و آن اینکه منظور این است که مساله بهانه جویی چیز تازه ای نیست،اینها همه از یک قماشند و سخنانشان شباهت زیادی با هم دارد و خط و روش و برنامه آنها یکی است.

تفسیر روشن آیه فوق همان بود که گفتیم ولی جمعی از مفسران آیه را طور دیگری تفسیر کرده اند و گفته اند:منظور از" سِحْرٰانِ تَظٰاهَرٰا "حضرت موسی و پیامبر

بزرگ اسلام است چرا که مشرکان عرب می گفتند این هر دو ساحر بودند و ما نسبت به هر دو کافریم،و در اینجا یک جریان تاریخی نیز نقل کرده اند که اهل مکه گروهی را به سراغ رؤسای یهود در یکی از اعیادشان فرستادند و در باره پیامبر اسلام از آنها سؤال کردند که آیا محمد ص براستی پیامبر خدا است؟آنها در پاسخ گفتند:ما در تورات او را با اوصافش یافته ایم.

نمایندگان بازگشتند و ماجرا را به مشرکان مکه گفتند،در اینجا بود که آنها جمله"سحران تظاهرا"و" إِنّا بِكُلٍّ كافِرُونَ "(این هر دو ساحر بودند و ما نسبت به هر دو کافر هستیم)را گفتند (۱).

اما با توجه به دو نکته این تفسیر،بعید به نظر می رسد:

نخست اینکه کمتر در تاریخ و روایات دیده شده که مشرکان عرب،موسی ع را متهم به ساحر بودن کنند و شاید فقط در اینجا چنین احتمالی داده شده باشد.

دیگر اینکه چگونه ممکن است کسی ادعا کند که موسی و محمد ص با وجود تقریبا دو هزار سال فاصله ساحرانی بودند که به پشتیبانی یکدیگر برخاستند مگر ممکن است ساحری از هزاران سال قبل بداند چه کسی در آینده،ظهور خواهد کرد و چه دعوی مطرح می کند؟! *** به هر حال مشرکان لجوج اصرار داشتند که چرا پیامبر اسلام ص معجزاتی همچون موسی نداشته است؟و از سوی دیگر نه به گفته ها و گواهی تورات در باره علائم پیامبر ص اعتنا می کردند،و نه به قرآن مجید و آیات پرعظمتش،لذا قرآن،روی سخن را به پیامبر ص کرده می گوید:"بگو اگر شما راست می گوئید که این دو کتاب از سوی خدا نیست،کتابی روشنتر و هدایت بخش تر از آنها از سوی خدا بیاورید تا من از آن پیروی کنم"

ص: ۱۰۳

۱- ۱) تفسیر روح المعانی جلد ۲۰ ص ۸۱.

(قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

و به تعبیر دیگر آنها دنبال کتاب هـدایت می گردنـد و دنبال معجزات،چه معجزه ای بالاتر از قرآن و چه کتاب هـدایتی بهتر از آن؟اگر چیزی در دست پیامبر اسلام جز این قرآن نبود برای اثبات حقانیت دعوتش کفایت می کرد،ولی آنها حق طلب نیستند بلکه مشتی بهانه جویانند.

*** سپس اضافه می کند:"اگر این پیشنهاد تو را نپذیرفتند بدان آنها از هوسهای خود پیروی می کنند"(فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ).

زیرا انسانی که هواپرست نباشد،در برابر یک چنین پیشـنهاد منطقی تسلیم می شود،اما آنها در هیچ صراطی مستقیم نیستند و هر پیشنهادی را به بهانه ای رد می کنند.

ولی"آیا کسی گمراهتر از آن کس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته است پیدا می شود"؟!(وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللَّهِ).

"مسلما خداوند جمعیت ظالمان را هدایت نمی کند"(إِنَّ اللَّهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ).

اگر آنها حق طلب بودند و راه را گم کرده بودند،لطف الهی به مقتضای " وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا "شامل حالشان می شـد،ولی آنها سـتمگرند، هم بر خویش و هم بر جامعه ای که در آن زنـد گی دارنـد سـتم می کنند،آنها هدفی جز لجاج و عناد ندارند،چگونه ممکن است خداوند کمک به هدایت آنها کند.

***

ص :۱۰۴

نکته:

هوا پرستی عامل گمراهی

در آیات فوق رابطه این دو با صراحت بیان شده و حتی گمراهترین مردم گروهی معرفی شده اند که رهبر خود را هوای نفس خویش قرار داده اند و هرگز هدایت الهی را نپذیرفتند.

هوای نفس،حجاب ضخیمی است در مقابل چشمان عقل انسان.

هوای نفس آن چنان دلبستگی به انسان نسبت به موضوعی می دهد که قدرت درک حقایق را از دست می دهد،چرا که برای درک حقیقت تسلیم مطلق در مقابل واقعیات،و ترک هر گونه پیشداوری و دلبستگی شرط است،تسلیم بی قید و شرط در مقابل هر چیز که عینیت خارجی دارد خواه شیرین باشد یا تلخ؟موافق تمایلات درونی ما یا مخالف؟هماهنگ با منافع شخصی یا ناهماهنگ؟ولی هوای نفس با این اصول سازگار نیست.

در این زمینه بحث مشروحی در ذیل آیه ۴۳ سوره فرقان(جلد ۱۵)نیز داشته ایم.

جالب اینکه در روایات متعددی آیه فوق به کسانی تفسیر شده است که امام و رهبر الهی را نپذیرفته اند و تنها به آرای خویش تکیه می کنند (۱).

این روایات که از امام باقر ع و امام صادق ع و بعضی دیگر از ائمه هدی ع نقل شده در حقیقت از قبیل مصداق روشن است و به تعبیر دیگر انسان نیازمند به هدایت الهی است،این هدایت گاهی در کتاب آسمانی منعکس می شود،و گاه در وجود پیامبر و سنت او،و گاه در اوصیای معصومش،و گاه در منطق عقل و خرد.

مهم آنست که انسان در خط هدایت الهی باشد و نه هوای نفس،تا بتواند از این انوار هدایت بهره مند گردد.

۱- ۱) این روایات در اصول کافی و بصائر الدرجات-طبق نقل نور الثقلین ج ۴ ص ۱۳۲-آمده است.

[سوره القصص (۲۸): آيات ۵۱ تا ۵۵]

اشاره

وَ لَقَدْ وَصَّلْنا لَهُمُ اَلْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۵۱) اَلَّذِينَ آتَيْناهُمُ اَلْكِتابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ (۵۲) وَ إِذا يُتْلى عَلَيْهِمْ قالُوا آمَنّا بِهِ إِنَّهُ اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّنا إِنّا كُنّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ (۵۳) أُولئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِما صَبَرُوا وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ اَلسَّيِّئَةَ وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ (۵۴) وَ إِذا سَمِعُوا اَللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قالُوا لَنا أَعْمالُنا وَ لَكُمْ أَعْمالُكُمْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ لا نَبْتَغِي اَلْجاهِلِينَ (۵۵)

ترجمه:

۵۱-ما آيات قرآن را يكى بعد از ديگرى براى آنها آورديم شايد متذكر شوند.

۵۲-كسانى كه قبلا كتاب آسمانى به آنها داده ايم به آن(قرآن)ايمان مى آورند.

۵۳-و هنگامى كه بر آنها خوانده مى شود مى گويند:به آن ايمان آورديم،اينها همه حق است،و از سوى پروردگار ماست،ما قبل از اين هم مسلمان بوديم.

۵۴-آنها كسانى هستند كه اجر و پاداششان را به خاطر شكيباييشان دو بار دريافت مى دارند آنها به وسيله نيكيها بديها را دفع مى كنند،و از آنچه به آنان روزى داده ايم انفاق مى نمايند.

۵۵-هر گاه سخن لغو و بيهوده اى بشنوند از آن روى مى گردانند و مى گويند اعمال ما از آن ماست،و اعمال شما از آن خودتان،سلام بر شما(سلام وداع)ما طالب جاهلان نيستيم!

ص: ۱۰۶

شان نزول:

در مورد شان نزول آیات فوق مفسران و راویان خبر،روایات گوناگونی نقل کرده اند که قدر مشترک همه آنها یک چیز است و آن ایمان آوردن گروهی از علمای یهود و نصاری و افراد پاکدل به آیات قرآن و پیامبر اسلام ص است.

از"سعید بن جبیر"نقل شده که این آیات در باره هفتاد نفر از کشیشهای مسیحی نازل شده است که"نجاشی"آنها را برای تحقیق از"حبشه"به"مکه" فرستاد،هنگامی که پیامبر اسلام ص سوره یس را برای آنها تلاوت کرد اشک شوق ریختند و اسلام آوردند (۱).

بعضی دیگر گفته اند این آیات در باره جمعی از نصارای نجران(شهری است در شمال یمن)نازل شده که نزد پیامبر اسلام ص آمدند و آیات قرآن را شنیدند و ایمان آوردند (۲).

بعضی دیگر آن را در مورد"نجاشی"و یارانش می دانند (۳).

و بعضی نزول آن را در باره"سلمان فارسی"و جمعی از علمای یهود،مانند "عبد اللّه بن سلام"و"تمیم الداری"و"جارود عبدی"دانسته اند (۴).

و بالآخره بعضی نیز آن را اشاره به چهل نفر از علما و روشن ضمیران مسیحی می دانند که سی و دو نفرشان از حبشه با جعفر بن ابی طالب به مدینه آمدند و هشت نفر از شام که در میان آنها"بحیرا"راهب معروف شامی بود (۵).

البته روایات سه گانه نخست متناسب با نزول این آیات در مکه است،و گفتار کسانی را که معتقدند تمام این سوره مکی است تایید می کند،ولی روایت چهارم و پنجم دلیل بر این است که این چند آیه استثناء در مدینه نازل شده و گواهی است

۱- ۱ و ۲ و ۳) تفسیر فی ظلال القرآن ج ۶ صفحه ۳۵۷ و ۳۵۸.

۲- ۴ و ۵) مجمع البیان ج ۷ صفحه ۲۵۸.

۳-

۴-

۵-

بر قول کسانی که آنها را"مدنی"می دانند.

به هر حال این آیات شاهد گویایی است بر اینکه گروهی از دانشمندان اهل کتاب با شنیدن آیات قرآن،اسلام را پذیرا شدند،زیرا ممکن نبود پیامبر ص چنین چیزی را بگوید در حالی که کسی از اهل کتاب به او ایمان نیاورده باشد چرا که مشرکان فورا به نفی و انکار برمی خاستند و جار و جنجال به راه می انداختند.

تفسیر:

حق طلبان اهل کتاب به قرآن تو ایمان می آورند از آنجا که در آیات گذشته سخن از بهانه هایی بود که مشرکان برای عدم تسلیم در مقابل حقایق قرآن مطرح می کردند،آیات مورد بحث از دلهای آماده ای سخن می گوید که با شنیدن این آیات،حق را پیدا کرده و به آن سخت وفادار ماندند،و از جان و دل تسلیم آن شدند،در حالی که قلبهای تاریک جاهلان متعصب کمترین اثری از خود نشان نداد! می فرماید:"ما آیات قرآن را یکی بعد از دیگری برای آنها آوردیم شاید متذکر شوند"(وَ لَقَدْ وَصَّلْنا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ) (۱).

این آیات همچون قطرات باران پیوسته به یکدیگر بر آنها نازل شد،در شکلهای متنوع،و کیفیات متفاوت،گاهی وعده پاداش،گاهی وعید دوزخ،گاه نصیحت و اندرز،گاه تهدید و انذار،گاه استدلالات عقلی،و گاه تاریخ عبرت انگیز و پر بار گذشتگان خلاصه مجموعه ای کامل و بسیار متجانسی که هر قلبی مختصر آمادگی داشته باشد او را به خود جذب می کند،اما کوردلان نپذیرفتند.

*** ولی"کسانی که قبلا کتاب آسمانی به آنها داده ایم(از یهود و نصاری)به

ص:۱۰۸

۱- ۱) "وصلنا"از ماده"وصل"به معنی ارتباط دادن و متصل کردن است و چون به باب"تفعیل"رفته معنی کثرت و تاکید نیز از آن استفاده می شود.

قرآن ایمان می آورند"(اَلَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ یُؤْمِنُونَ).

چرا که آن را هماهنگ با نشانه هایی می بینند که در کتب آسمانی خود یافته اند.

جالب اینکه اینها فقط گروهی بودند از اهل کتاب،اما آیه فوق از آنها به عنوان"اهل کتاب"بدون هیچ قیدی یاد می کند شاید اشاره به اینکه اهل کتاب واقعی اینها بودند و دیگران هیچ! *** سپس می افزاید:"هنگامی که این آیات بر آنها خوانده می شود می گویند:

به آن ایمان آوردیم،اینها مسلما حق است،و از سوی پروردگار ما است"(وَ إِذا یُتْلی عَلَیْهِمْ قالُوا آمَنّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنا).

آری تلاوت این آیات بر آنها کافی بود که"آمنا"بگویند و تصدیق کنند.

سپس اضافه می کند:

نه تنها امروز تسلیم سخنان پروردگاریم که"قبل از این هم مسلمان بودیم" (إِنّا کُنّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِینَ).

ما نشانه های این پیامبر را در کتب آسمانی خود یافته بودیم،و به او دل بسته بودیم و با بی صبری انتظار او را می کشیدیم،و در اولین فرصت که گمشده خود را یافتیم آن را گرفتیم و با جان و دل پذیرفتیم.

*** سپس قرآن به پاداش عظیم این گروه تقلیدشکن و حق طلب پرداخته چنین می گوید:"آنها کسانی هستند که اجر و پاداششان را به خاطر صبر و شکیباییشان دو بار دریافت می دارند"!(أُولئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِما صَبَرُوا).

یک بار به خاطر ایمانشان به کتاب آسمانی خودشان که به راستی نسبت به آن وفادار و پایبند بودند،و یک بار هم به خاطر ایمان آوردن به پیامبر اسلام،پیامبر

موعودی که کتب پیشین از او خبر داده بود.

این احتمال نیز وجود دارد که دو بار پاداش گرفتن آنها به خاطر آنست که هم به پیامبر اسلام قبل از ظهورش ایمان داشتند و هم بعد از ظهورش ایمان آوردند چنان که از آیات گذشته این معنی استفاده می شود.

و آنها برای انجام وظیفه در هر دو مرحله،صبر و استقامت فراوان به خرج دادند،نه منحرفان یهود و نصاری،عمل آنها را می پسندیدند،و نه تقلید از نیاکان و جو اجتماعی به آنها اجازه رها کردن دین سابق می داد،اما آنها ایستادند و پا بر سر منافع خویش و هوای نفس گذاردند و پاداش عظیم الهی را دو چندان کسب کردند.

سپس به یک رشته از اعمال صالح آنها که هر یک از دیگری ارزنده تر است اشاره می کند این اعمال عبارتند از"دفع سیئات بوسیله حسنات""انفاق از نعمتهای الهی"و"برخورد بزرگوارانه با جاهلان"که به انضمام"صبر و شکیبایی"که در جمله قبل آمد،چهار صفت ممتاز می شود.

نخست می گوید:"آنها بوسیله نیکیها،بدیها را دفع می کنند"(وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَهِ السَّیِّئَهَ).

با گفتار نیکو،سخنان زشت را،و با معروف،منکر را،و با حلم،جهل جاهلان را،و با محبت عداوت و کینه توزی را،و با پیوند دوستی و صله رحم،قطع پیوند را،خلاصه آنها سعی می کنند بجای اینکه بدی را با بدی پاسخ گویند با نیکی دفع کنند! این یک روش بسیار مؤثری است در مبارزه با مفاسد،مخصوصا در برابر گروهی از لجوجان و قرآن کرارا روی آن تکیه کرده است(شرح مبسوطی در این زمینه در جلد دهم صفحه ۱۹۰ ذیل آیه ۲۲ رعد و جلد چهاردهم سوره مؤمنون ذیل آیه ۹۶ داده ایم).

ص:۱۱۰

دیگر اینکه"از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می کنند"(وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ).

نه تنها از اموال و ثروتشان که از علم و دانش و نیروی فکری و جسمی و وجاهت اجتماعیشان که همه مواهب و روزیهای الهی است در راه نیازمندان می بخشند.

*** و بالآخره آخرین امتیاز عملی آنان این است که"هر گاه سخن لغو و بیهوده ای بشنوند از آن روی می گردانند"(وَ إِذا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ).

هرگز"لغو"را با"لغو"پاسخ نمی گویند،و جهل را با جهل جواب نمی دهند،بلکه به بیهوده گویان"می گویند اعمال ما از آن ما است و اعمال شما از آن خودتان"!(وَ قالُوا لَنا أَعْمالُنا وَ لَکُمْ أَعْمالُکُمْ).

نه شما را به جرم اعمال ما می گیرند و نه ما را به جرم اعمال شما،اما به زودی خواهید دانست که عمل هر یک از ما چه محصولی به بار آورده است.

سپس می افزاید آنها با جاهلان بیهوده گو و کسانی که با سخنان موذیانه سعی می کنند اعصاب افراد با ایمان و نیکوکار را درهم بریزند،وداع می گویند و گفتارشان این است:"سلام بر شما ما طالب جاهلان نیستیم"!(سَلامٌ عَلَیْکُمْ لا نَبْتَغِی الْجاهِلِینَ).

ما نه اهل زشتگویی و جهل و فسادیم،و نه خواهان آن، ما خواهان دانشمندان روشن ضمیر و علمای عامل و مؤمنان راستین هستیم.

و به این ترتیب آنها بجای اینکه نیروهایشان را در مقابله با جاهلان کوردل و زشتگویان بیخبر به هدر دهند با بزرگواری از کنار آنها گذشته به هدفها و برنامه های اساسی خود می پردازند.

قابل توجه اینکه آنها با این گونه افراد که روبرو می شوند سلام تحیت

نمی گویند بلکه سلامشان سلام وداع است! ***

نکته:

دلهای آماده ایمان

در آیات فوق،ترسیم بسیار گویا و زیبایی از قلوبی که بذر ایمان را در خود جای داده و پرورش می دهند آمده است.

آنها از قماش افراد بی شخصیتی که مخزنی از جهل و تعصب،بدزبانی و بیهوده گویی،بخل و کینه توزی هستند نمی باشند.

آنها بزرگمردان و پاک زنانی هستند که قبل از هر چیز زنجیرهای اسارت تقلید کورکورانه را درهم شکسته اند،سپس با دقت به ندای منادی توحید گوش فرا داده به محض اینکه دلائل حق را به قدر کافی یافتند،به آن دل می بندند.

بدون شک باید غرامت زیادی برای این تقلیدشکنی و جدا شدن از انحراف محیطشان بپردازند،و محرومیتها و ناراحتیهای فراوانی را متحمل شوند،ولی آنها آن قدر صبر و شکیبایی دارند که به خاطر هدف بزرگشان از عهده این مشکلات بر می آیند.

آنها نه کینه توزند که هر بدی را با بدتر پاسخ گویند و نه بخیل و خسیسند که مواهب الهی را تنها به خودشان تخصیص دهند.

آنها بزرگوارانی هستند که علاوه بر همه اینها از دروغ و سرگرمی ناسالم و جر و بحثهای بیهوده و سخنان بی معنی و شوخی های رکیک و مانند آن برکنارند زبانی پاک و قلبی پاکتر دارند،و هرگز نیروهای فعال و سازنده خود را با درگیری جاهلان تباه نمی کنند،و حتی در بسیاری از موارد سکوت را که بهترین پاسخ این نابخردان است بر سخن گفتن ترجیح می دهند.

ص:۱۱۲

آنها در فکر اعمال و مسئولیات خویشند،آنها چون تشنه کامانی که به سراغ چشمه آب می روند،تشنه علم و دانش و خواهان حضور در جلسات علماء و دانشمندانند.

آری این بزرگوارانند که می توانند رسالت ایمان را در خود پذیرا شوند و اجر خود را نه یک بار که دو بار از پیشگاه خدا دریافت دارند.

اینها سلمانها،بحیراها،نجاشیها و حقجویانی همسنگر و هم خط آنها هستند که در برابر انواع ناملایمات برای رسیدن به سر منزل ایمان مقاومت به خرج می دهند.

جالب اینکه در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که فرمود:

نحن صبراء و شیعتنا اصبر منا و ذلک انا صبرنا علی ما نعلم و صبروا علی ما لا یعلمون: "ما شکیبایانیم و پیروان ما از ما شکیباترند!،چرا که ما از اسرار امور آگاهیم و شکیبایی می کنیم(و طبعا این کار آسانتر است)ولی آنها بی آنکه اسرار را بدانند صبر و شکیبایی را از دست نمی دهند".

فکر کنید دو نفر جانباز راه خدا قدم به میدان جهاد می گذارند یکی از پایان کار با خبر است و می داند نتیجه این جهاد پیروزی است،اما دومی با خبر نیست،آیا از یک نظر صبر دومی بیشتر از صبر اولی نمی باشد؟ یا فی المثل قرائن نشان می دهد که هر دو شربت شهادت می نوشند،اما یکی می داند که در شهادتش چه اسراری نهفته است و چه موجی در آینده در اعصار و قرون متمادی ایجاد می کند و چه الگویی برای آزادگان می شود،اما دیگری از اسرار آینده آگاه نیست بدون شک دومی از این نظر صبر بیشتری به خرج می دهد.

در حدیث دیگری در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که منظور از "لغو" در

آیه فوق"کذب"و"لهو"و"غنا"است،و پرهیزکنندگان امامانند.

پیـدا است که هر دو قسـمت حـدیث از قبیـل بیـان مصـداق روشن است و گرنه لغو مفهوم گسترده ای دارد که غیر اینهـا را نیز شامل می شود،و اعراض کنندگان از لغو نیز همه مؤمنان راستین هستند،هر چند امامان در صف مقدم جای دارند.

***

ص :۱۱۴

[سوره القصص (۲۸): آیات ۵۶ تا ۵۷]

اشاره

إِنَّکَ لاٰ تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لٰکِنَّ اَللّٰهَ یَهْدِی مَنْ یَشٰاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ (۵۶) وَ قٰالُوا إِنْ نَتَّبِعِ اَلْهُدیٰ مَعَکَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنٰا أَ وَ لَمْ نُمَکِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً یُجْبیٰ إِلَیْهِ ثَمَرٰاتُ کُلِّ شَیْءٍ رِزْقاً مِنْ لَدُنّٰا وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لاٰ یَعْلَمُونَ (۵۷)

ترجمه:

۵۶-تو نمی توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی،ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند،و او از هدایت یافتگان آگاهتر است.

۵۷-آنها گفتند:ما اگر هدایت را همراه تو پذیرا شویم ما را از سرزمینمان می ربایند! آیا ما حرم امنی در اختیار آنها قرار ندادیم که ثمرات هر چیزی(از هر شهر و دیاری)به سوی آن آورده می شود،ولی اکثر آنها نمی دانند!

تفسیر:

هدایت تنها به دست خدا است

گرچه در شان نزول آیه نخست از این آیات بحثهای زیادی کرده اند اما چنان که خواهیم دید روایاتی است بی اعتبار و بی ارزش که گویا برای مقاصد خاصی جعل شده است و لذا بهتر این دیدیم که تفسیر آیه را از خود قرآن مجید بخواهیم و بعد به نقد و بررسی آن روایات مشکوک یا مجعول برویم.

با توجه به اینکه در آیات گذشته سخن از دو گروه در میان بود:گروهی

ص: ۱۱۵

مشرکان لجوج از اهـل مکه که هر چنـد رسول خـدا ص اصـرار برای هـدایت آنهـا داشت،نور ایمان در قلبشان نفوذ کرد و به عکس گروهی از اهل کتاب و افراد دوردست،هدایت الهی را پذیرفتند و عاشـقانه در راه اسلام پافشاری و ایثار کردند حتی از مخالفت بستگان و خویشاوندان نزدیک و جاهلان خودخواه وحشتی به دل راه ندادند.

بـا تـوجه بـه این امـور نخسـتین آیه مـورد بحث پرده از روی این حقیقت برمی دارد که"تـو نمی تـوانی هر که را دوست داری هـدایت کنی،ولی خداونـد هر کس را بخواهـد هـدایت می کنـد،و او از هـدایت یافتگـان آگـاهتر است"(إِنَّکَ لاٰ تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لٰکِنَّ اللّٰهَ یَهْدِی مَنْ یَشٰاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ).

او می داند چه افرادی لایق پذیرش ایمانند،او می داند چه قلبهایی برای حق می طپند،او می داند در چه سـرهایی،سودای عشـق خدا است،آری او این افراد شایسته را خوب می شناسد و به آنها توفیق می دهد و لطفش را رفیق راه آنها می سازد تا به سوی ایمان رهنمون شوند.

امـا تاریکـدلان زشت سـیرتی که در دل با حق دشـمنند،و با تمام قـدرتشان به پیکار با فرسـتادگان خـدا برخاسـته انـد،و از نظر زندگی آن قدر آلوده و ننگینند که لایق نور ایمان نیستند،خداوند هرگز چراغ توفیق را فرا راه آنها قرار نمی دهد.

بنا بر این منظور از هـدایت در اینجا"ارائه طریق"نیست،چرا که ارائه طریق کار اصـلی پیامبر ص است و بـدون اسـتثناء راه را به همه نشان می دهـد،بلکه منظور از هـدایت در اینجا"ایصال به مطلوب"و رسانیـدن به سـر منزل مقصود است این تنها کار خـدا است که بـذر ایمـان را در دلها بپاشـد و کار او هم بی حساب نیست او به دلهای آماده نظر می افکنـد و این نور آسـمانی را بر آنها می پاشد.

به هر حال این آیه یک نوع دلداری برای پیامبر ص است که به این واقعیت

توجه کند نه اصرار بر شرک از ناحیه گروهی از بت پرستان مکه بی دلیل است، و نه ایمان مخلصانه مردم حبشه یا نجران و امثال سلمانها و بحیراها.

هرگز از عدم ایمان گروه اول نگرانی به خود راه نده،که این نور الهی به سراغ دلهای آماده می رود و در آنجا ورود می کند و خیمه می زند.

نظیر این مضمون در آیات قرآن فراوان است:

در آیه ۲۷۲ بقره می خوانیم: لَيْسَ عَلَيْكَ هُدٰاهُمْ وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ يَهْدِي مَنْ يَشٰاءُ :"هدایت آنها بر تو نیست خدا هر که را بخواهد هدایت می کند".

و در آیه ۳۷ نحل می خوانیم: إِنْ تَحْرِصْ عَلىٰ هُدٰاهُمْ فَإِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ :

"اگر اصرار بر هدایت این گروه داشته باشی مؤثر نیست،چرا که خدا کسی را که گمراه کرده است هدایت نمی کند".

و در آیه ۴۳ یونس آمده است: أَ فَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَ لَوْ كٰانُوا لاٰ يُبْصِرُونَ :

"تو می خواهی نابینایان را هدایت کنی هر چند چیزی را نمی بینند و حقیقتی را درک نمی کنند"! و بالآخره در آیه ۴ سوره ابراهیم به عنوان یک قانون کلی می فرماید: فَيُضِلُّ اللّٰهُ مَنْ يَشٰاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشٰاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ :"خدا هر کس را بخواهد گمراه می کند و هر کس را خدا بخواهد هدایت می کند و او عزیز حکیم است".

آخرین جمله آیه اخیر به خوبی نشان می دهد که مشیت الهی در باره این دو گروه بیحساب نیست بلکه بر طبق حکمت و برنامه لیاقتها و تلاشها و کوششهای افراد است،تنها بر این اساس است که خدا توفیق هدایت را نصیب گروهی می کند و یا از گروهی سلب می نماید.

*** در دومین آیه مورد بحث،سخن از کسانی می گوید که در دل به حقانیت

اسلام معترف بودند ولی روی ملاحظات منافع شخصی،حاضر به قبول ایمان نبودند می فرماید:"آنها گفتند ما اگر هدایت را همراه تو پذیرا شویم و از آن پیروی کنیم ما را از سرزمینمان می ربایند"!(وَ قالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدى مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنا) (۱). در تفاسیر آمده که این سخن را"حارث بن نوفل"بیان کرد،خدمت پیامبر ص رسید عرض نمود ما می دانیم که گفتار تو حق است اما چیزی که مانع می شود از برنامه تو پیروی کنیم و ایمان بیاوریم ترس از هجوم عرب بر ما است که ما را از سرزمینمان بربایند،و ما قدرت مقابله با آنها را نداریم! (۲).

این سخن را کسی می گوید که قدرت پروردگار را ناچیز می شمرد و قدرت مشتی عرب جاهلی را عظیم،این سخن را کسی می گوید که هنوز به عمق عنایتها و حمایتهای الهی آشنا نیست،و نمی داند چگونه او یارانش را یاری و دشمنانش را در هم می شکند،لذا قرآن در پاسخ آنها چنین می گوید:"آیا ما حرم امنی در اختیار آنها قرار ندادیم که ثمرات و محصولات هر شهر و دیاری به سوی آن آورده می شود"؟!(أَ وَ لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً يُجْبى إِلَيْهِ ثَمَراتُ كُلِّ شَيْءٍ) (۳).

"ولی اکثر آنها نمی دانند"(وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ).

خداوندی که سرزمین شوره زار و سنگلاخ بی آب و درختی را حرم امن قرار داد،و آن چنان دلها را متوجه آن ساخت که بهترین محصولات از نقاط مختلف

۱- ۱) "معک"در آیه فوق متعلق به"نتبع"می باشد،این احتمال نیز وجود دارد که تعلق به"هدی"پیدا کند که تفاوت مختصری در معنی خواهد داشت.

۲- ۲) "مجمع البیان"ذیل آیه مورد بحث.

۳- ۳) "یجبی"از ماده"جبایه"به معنی جمع کردن است،و لذا به حوض که آب را در خود جمع می کند"جابیه"می گویند- ضمنا"نمکن"در آیه فوق به معنی "نجعل"است و"حرما"مفعول آن است و گرنه"نمکن"در معنی اصلی که تمکین دادن است بوسیله"فی"متعدی می شود.

جهـان را بـه سـوی آن می آورنـد،قـدرت خـود را بخـوبی نشـان داده اسـت،کسـی کـه چنیـن قـدرت نمـایی کرده و اینهمـه"امنیـت"و"نعمـت"را در چنین سـرزمینی قرار داده و بـا چشم خـود آثـار آن را می بینیـد و سالهـا از آن بهره گرفته اید چگونه قادر نیست شـما را در برابر هجوم مشتی اعراب بت پرست حفظ کند؟! شـما در حال کفر مشمول این دو نعمت بزرگ الهی،"امنیت"و"مواهب زندگی"بودید چگونه ممکن است خداوند بعد از اسـلام شـما را از آن محروم سازد،دل قوی دارید و ایمان بیاورید و محکم بایستید که خدای کعبه و مکه با شما است.

در اینجا این سؤال مطرح است که تاریخ نشان می دهـد حرم مکه برای مسـلمانان آن قدر هم امن و امان نبود،مگر گروهی از مسـلمانان را در آنجا آزار و شـکنجه ندادنـد؟مگر آن همه سـنگ بر بدن پیامبر ص نزدند؟مگر بعضـی از مسـلمانان را در مکه نکشـتند؟مگر گروهی بـا"جعفر"و بقیه بـا پیـامبر اسـلام ص سـرانجام از آنجـا به خـاطر ناامنی هجرت نکردنـد؟! در پاسـخ می گوئیم:اولا:با تمام این امور باز مکه نسبت به بقیه نقاط امنیت بیشتری داشت،و عرب برای آن احترام و قداستی قائل بود،باز هم جنایـاتی را که در نقـاط دیگر مرتکب می شدنـد نمی توانسـتند در آنجـا انجام دهنـد،خلاصه حتی در عین ناامنی،حرم مکه از امنیت نسبی قابل توجهی برخوردار بود،مخصوصا این امنیت از ناحیه اعراب بیرون مکه بیشتر رعایت می شد.

ثانیـا:درست است که در آغـاز اسـلام مـدت کوتـاهی این سـرزمین امن الهی دسـتخوش پـاره ای از نـاامنی ها شـد،ولی چیزی نگـذشت که به صورت کـانونی بزرگ از امنیت پایـدار و مرکزی عظیم از انواع نعمتها درآمـد،بنا بر این تحمل این مشـکلات زودگذر برای رسیدن به نعمتهای بزرگ کار سخت و پیچیده ای نبود.

به هر حال بسیارند کسانی که از ترس تزلزل منافع شخصیشان همچون حارث

بن نوفل،دست از هدایت و ایمان برمی دارند در حالی که ایمان به خدا و تسلیم در برابر فرمان او،نه تنها"منافع معنوی"آنها را تامین می کند که در تامین منافع مشروع مادی و محیط امن و سالم برای آنها نیز فوق العاده مؤثر است،ناامنیها و کشتارها و غارتگریهایی را که در دنیای به اصطلاح متمدن امروز،دنیایی که از ایمان و هدایت دور افتاده است می بینیم گواه زنده این مدعا است.

توجه به این نکته نیز لازم است که خداوند در اینجا اول نعمت امنیت را می شمرد و بعد جلب ارزاق را از همه جا به سوی مکه،این تعبیر ممکن است بیانگر این واقعیت باشد که تا امنیت در شهر و کشوری حکمفرما نگردد وضع اقتصادی آنها سامان نخواهد یافت،شرح این سخن را ذیل آیه ۳۵ سوره ابراهیم داده ایم(جلد ۱۰ صفحه ۳۶۶).

و نیز جالب اینکه یجبی به صورت فعل مضارع آمده که دال بر استمرار در حال و آینده است،و ما امروز بعد از گذشتن چهارده قرن با چشم خود شاهد مفهوم این سخن و استمرار جلب همه نوع مواهب به سوی این سرزمین هستیم، کسانی که خانه خدا را زیارت می کنند با چشم خود می بینند این سرزمین خشک و سوزان و بی آب و علف در میان انواع بهترین نعمتها غرق است،و شاید در هیچ نقطه ای از دنیا این وفور نعمت نباشد.

***

نکته:

ایمان ابو طالب و جنجالی که در این زمینه برپا کرده اند!

ابتدا این موضوع برای کسانی که اهل مطالعه هستند عجیب جلوه می کند که چرا گروهی از راویان اخبار اصرار داشتند ابو طالب عموی پیامبر ص را که به اتفاق همه مسلمانان جهان از کسانی بود که حد اکثر فداکاری و ایثار و حمایت

را در مورد پیامبر اسلام ص انجام داد،بی ایمان و مشرک جلوه دهند و کافر بمیرانند؟! چرا در باره دیگران که نقشی در تاریخ اسلام نداشتند این همه اصرار نیست؟ اینجا است که با خبر می شویم مساله یک مساله عادی نیست،سپس با کمی دقت به اینجا می رسیم که پشت سر این بحثهای تاریخی و روایی بازی سیاسی خطرناکی از ناحیه رقبا و دشمنان علی ع در جریان بوده،آنها اصرار داشتند هر فضیلتی را از او سلب کنند و حتی پدر ایثارگر و فداکارش را مشرک قلمداد کنند و بی ایمان از دنیا ببرند! یقینا"بنی امیه"و هواخواهان آنها در عصر خود،و حتی پیش از آنکه به حکومت برسند،هر جا توانستند به این فکر دامن زدند و کوشش داشتند از هر جا که ممکن است شواهدی هر چند سست و بی پایه برای اثبات این مدعا سر هم کنند.

ما قطع نظر از این موج انحرافی سیاسی کثیف و آلوده که خود از جهاتی قابل دقت و مطالعه است،مساله را به عنوان یک مساله صرفا تاریخی و تفسیری بطور بسیار فشرده(آن چنان که وضع کتاب ایجاب می کند)مورد بررسی قرار می دهیم تا روشن شود در پشت سر این جنجالها هیچگونه مدرک معتبری وجود ندارد،بلکه شواهد زنده ای بر ضد آن در دست داریم:

۱-آیه مورد بحث(إِنَّکَ لاٰ تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ ...)چنان که دیدیم هیچگونه ارتباطی با ابو طالب ندارد و آیات قبل از آن بخوبی دلالت می کند که در باره گروهی از مؤمنان اهل کتاب در برابر مشرکان مکه است.

جالب اینکه فخر رازی که خود به اصطلاح اجماع مسلمین را بر نزول آیه در باره ابو طالب نقل کرده،تصریح می کند که در ظاهر آیه کمترین دلالتی بر کفر

ص :۱۲۱

ابو طالب نیست (۱).

اما با این حال چرا اصرار دارند که آن را به شرک ابو طالب ارتباط دهند راستی وحشت آور است.

۲-مهمترین دلیلی که در این زمینه اقامه کرده اند ادعای اجماع مسلمین است که ابو طالب،مشرک از دنیا رفته است! در حالی که چنین اجماعی دروغ محض است،چنان که مفسر معروف اهل سنت"آلوسی"در"روح المعانی"تصریح کرده است که این مساله اجماعی نیست و حکایت اجماع مسلمین یا مفسرین بر اینکه آیه فوق در باره ابو طالب نازل شده صحیح به نظر نمی رسد،چرا که علمای شیعه و بسیاری از مفسرین آنها معتقد به اسلام ابو طالب هستند و ادعای اجماع ائمه اهل بیت بر این معنی کرده اند،بعلاوه اکثر قصیده های ابو طالب شهادت بر ایمان او می دهد (۲).

۳-دقت و بررسی نشان می دهد که این ادعای اجماع از اخبار آحادی سر چشمه می گیرد که هیچ اعتباری به آن نیست،و در سند این روایات افراد مشکوک یا کذابی هستند.

از جمله روایتی است که"ابن مردویه"با سند خودش از"ابن عباس" نقل کرده که آیه" إِنَّکَ لاٰ تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ "در باره ابو طالب نازل شده است، پیامبر ص به او اصرار کرد اسلام بیاورد او نپذیرفت! (۳).

در حالی که در سند این روایت"ابو سهل سری"است که بنا به تصریح بعضی از بزرگان علم رجال،او یکی از دروغ پردازان و جعل کنندگان و سارقان حدیث بود،و همچنین"عبد القدوس ابی سعید دمشقی"که باز در سند این حدیث

۱- ۱) تفسیر کبیر فخر رازی جلد ۲۵ صفحه ۳.
۲- ۲) روح المعانی جلد ۲۰ صفحه ۸۴ ذیل آیه مورد بحث.
۳- ۳) در المنثور ج ۵ ص ۱۳۳.

است،او نیز از "کذابین "است! (۱).

ظاهر تعبیر حدیث،چنین گواهی می دهد که ابن عباس بدون واسطه این حدیث را نقل کرده و خودش شاهد و ناظر بوده،در حالی که می دانیم ابن عباس، سه سال قبل از هجرت متولد شد،بنا بر این هنگام وفات ابو طالب هنوز از پستان مادر شیر می خورد!و این نشان می دهد که جاعلان حدیث حتی در کار خود ناشی بوده اند.

حدیث دیگری در این زمینه از "ابو هریره"نقل کرده اند،می گوید:

هنگامی که وفات ابو طالب فرا رسید،پیامبر ص به او فرمود:"ای عمو بگو لا اله الا اللّه تا من روز قیامت نزد خدا برای تو گواهی به توحید دهم"ابو طالب گفت:"اگر نه به خاطر این بود که قریش مرا سرزنش می کرد که او به هنگام مرگ از روی ترس،اظهار ایمان نمود من شهادت به توحید می دادم،و چشم تو را روشن می ساختم!در این هنگام آیه" إِنَّکَ لاٰ تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ "نازل شد"! (۲).

باز ظاهر حدیث این است که"ابو هریره"شخصا شاهد چنین مطلبی بوده است در حالی که می دانیم ابو هریره در سال فتح خیبر،یعنی هفت سال بعد از هجرت اظهار اسلام کرد، او کجا و وفات ابو طالب که قبل از هجرت واقع شد کجا؟! بنا بر این آثار جعل ناشیانه در این حدیث نیز نمایان است.

و اگر گفته شود ابن عباس و ابو هریره،خود شاهد این ماجرا نبودند،و این داستان را از دیگری شنیده اند،سؤال می کنیم از چه کسی؟شخصی که این روایت را برای این دو نفر بیان کرده ناشناس و مجهول است،و چنین حدیثی را مرسل می نامند و همه می دانند اعتباری به احادیث مرسل نیست.

متاسفانه جمعی از مفسران و راویان اخبار بدون دقت و مطالعه این گونه

۱- ۱) الغدیر ج ۸ ص ۲۰.

۲- ۲) در المنثور ج ۵ ص ۱۳۳.

احادیث را در کتابهای خود از یکدیگر گرفته و نقل کرده اند،و کم کم برای خودشان اجماعی درست کرده اند اما کدام اجماع؟و کدام حدیث معتبر؟ ۴-از همه اینها گذشته متن همین احادیث مجعول نشان می دهد که ابو طالب ایمان به حقانیت پیامبر ص داشته،هر چند روی ملاحظاتی بر زبان جاری نمی کرده،و می دانیم ایمان به قلب است و زبان جنبه طریقت دارد،در بعضی از احادیث اسلامی،وضع ابو طالب به اصحاب کهف تشبیه شده است که ایمان در دل داشتند هر چند به عللی قدرت اظهار آن را نداشتند (۱).

۵-مگر می توان در مساله ای به این مهمی،یک جانبه بحث کرد و تنها به روایت مرسله از ابو هریره و ابن عباس و مانند آن قناعت نمود؟چرا اجماع امامان اهل بیت ع و چرا اجماع علمای شیعه در اینجا مورد توجه قرار نمی گیرد؟!با آنکه آنها به وضع خاندان پیامبر آشناترند.

ما امروز اشعار زیادی از ابو طالب در دست داریم که ایمان او را به اسلام و رسالت محمد ص به عنوان پیامبر اسلام با وضوح تمام بیان می کند،این اشعار را بسیاری از بزرگان و دانشمندان در کتابهایشان آورده اند،و ما نمونه های گویایی از آن را در جلد پنجم تفسیر نمونه صفحه ۱۹۴ به بعد(ذیل آیه ۲۶ سوره انعام) از منابع معروف اهل سنت نقل کردیم.

۶-از همه اینها گذشته تاریخ زندگی ابو طالب و فداکاری عظیم او نسبت به پیامبر ص و علاقه شدید پیامبر ص و مسلمانان نسبت به او تا آنجا که سال مرگش را"عام الحزن"(سال اندوه)نام نهادند،همه نشان می دهد که او به اسلام عشق می ورزید و دفاعش از پیامبر ص به عنوان دفاع از یک خویشاوند نبود، بلکه به صورت دفاع یک مؤمن مخلص و یک عاشق پاکباخته و سرباز فداکار از جان

ص :۱۲۴

۱- ۱) "تفسیر صافی"و"تفسیر برهان"ذیل آیه مورد بحث.

گذشته از رهبر و پیشوای خود بود،با این حال چقدر غفلت و بیخبری و ناسپاسی و ظلم است که گروهی اصرار داشته باشند،این مؤمن موحد مخلص را از دنیا ببرند؟! (۱).

***

ص: ۱۲۵

۱- ۱) در این زمینه به بحث مشروح دیگری که در جلد پنجم تفسیر نمونه صفحه ۱۹۱ به بعد آورده ایم مراجعه فرمائید.

[سوره القصص (۲۸): آيات ۵۸ تا ۶۰]

اشاره

وَ كَمْ أَهْلَكْنٰا مِنْ قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهٰا فَتِلْكَ مَسٰاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلاّٰ قَلِيلاً وَ كُنّٰا نَحْنُ اَلْوٰارِثِينَ (۵۸) وَ مٰا كٰانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ اَلْقُرىٰ حَتّٰى يَبْعَثَ فِي أُمِّهٰا رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيٰاتِنٰا وَ مٰا كُنّٰا مُهْلِكِي اَلْقُرىٰ إِلاّٰ وَ أَهْلُهٰا ظٰالِمُونَ (۵۹) وَ مٰا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتٰاعُ اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا وَ زِينَتُهٰا وَ مٰا عِنْدَ اَللّٰهِ خَيْرٌ وَ أَبْقىٰ أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ (۶۰)

ترجمه:

۵۸-بسياری از شهرها و آباديهايی كه بر اثر فزونی نعمت مست و مغرور شده بود هلاک كرديم.اين خانه های آنهاست(كه ويران شده)و بعد از آنها جز اندكی كسی در آن سكونت نكرد،و ما وارث آنان بوديم.

۵۹-پروردگار تو هرگز شهرها و آبادی ها را هلاک نمی كرد تا اينكه در كانون آنها پيامبری مبعوث كند كه آيات ما را بر آنان بخواند،و ما هرگز آبادی هايی را هلاک نكرديم مگر آنكه اهلش ظالم بودند.

۶۰-آنچه به شما داده شده متاع زندگی دنيا و زينت آن است و آنچه نزد خداست بهتر و پايدارتر است،آيا انديشه نمی كنيد؟

تفسیر:

دلبستگیهای دنیا شما را نفریبد

در آیـات گذشـته سـخن از این بود که بعضـی از کفار مکه متوسل به این عـذر می شدنـد که اگر ما ایمان بیاوریم،عرب به ما حمله می کنـد و ما را از سـرزمینمان بیرون می رانـد و زنـدگی ما را مختل می کند،و در آیات گذشـته یک پاسخ گویا به این سخن داده شد.

در آیات مورد بحث دو پاسخ دیگر به آن داده شده است:

نخست می فرمایـد:به فرض که شـما ایمـان را نپذیرفتیـد و در سایه کفر و شـرک زنـدگی مرفه مادی پیـدا کردیـد،اما فراموش نکنیـد:"مـا بسـیاری از شـهرهایی را که مست و مغرور نعمت و زنـدگی مرفه بودنـد نابودشـان کردیم"(وَ کَمْ أَهْلَکْنٰا مِنْ قَرْیَهٍ بَطِرَتْ مَعِیشَتَهٰا).

آری غرور نعمت آنها را به طغیان دعوت کرد،و طغیان سرچشـمه ظلم و بیـدادگری شـد،و ظلم ریشه زندگانی آنها را به آتش کشید.

"این خـانه هـا و دیار آنها است که بعـد از آنان جز مـدت قلیلی کسـی در آن سـکونت نکرد"(فَتِلْکَ مَسٰاکِنُهُمْ لَمْ تُسْکَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلاّٰ قَلِیلاً).

آری شـهرها و خـانه های ویران آنها هم چنان خالی و خاموش و بـدون صاحب مانـده است و اگر کسانی به سـراغ آن آمـدند افراد کم و در مدت کوتاهی بود.

"و ما وارث آنها بودیم"!(وَ کُنّٰا نَحْنُ الْوٰارِثِینَ).

آیا شـما مشـرکان مکه نیز می خواهیـد در سایه کفر به همان زنـدگی مرفهی برسـید که پایانش همانست که گفته شد،این چه ارزشی می تواند داشته باشد؟! "بطرت"از ماده"بطر"(بر وزن بشر)به معنی طغیان و غرور بر اثر فزونی نعمت است.

ص: ۱۲۷

تعـبیر بـه "تلـک" کـه اسـم اشـاره بـه دور است و غالبـا در امـور قابـل مشاهـده بـه کـار می رود ممکـن است اشـاره به سرزمین "عـاد" و "ثمود" و "قوم لوط" باشـد که در فاصلـه ای نه چنـدان زیـاد با مردم مکه قرار داشت،یعنی در سـرزمین احقاف (میـان یمن و شام) یا در وادی القری و یا در سـرزمین سـدوم که همه آنها در مسیر کاروانهای تجاری اعراب مکه به شام بود و اعراب با چشم خود این دیار خالی را می دیدند که بعد از آنها کمتر کسی در آنجا سکونت گزیده بود.

جمله الا قلیلا که به صورت استثناء آمده است سه احتمال دارد:

نخست اینکه استثناء از "ساکنان" باشد،دوم از "مساکن" و سوم از "سکونت".

در صورت اول مفهومش این است که تنها گروه اندکی بعد از آنها ساکن این دیار شد،و در صورت دوم معنی چنین است که تنها خانه های انـدکی از آنها بعـدا مسـکون شـد و در صورت سوم مفهوم این است که تنها زمان کمی در آنها سـکونت شـده است،چرا که هر کس در این شهرهای شوم و بلاخیز،سکونت اختیار کرد به زودی طومار زندگانیش درهم پیچیده شد.

البته اراده هر سه معنی نیز طبق روش ما مشکل ایجاد نمی کند،هر چند معنی اول به نظر نزدیکتر می رسد.

بعضـی نیز آن را اشاره به سـکونت موقت مسافران به هنگام رفت و آمدشان از این مناطق دانسـته اند،و بعضـی قلیل را اشاره به جغدها و حیوانات وحشـی دانسته اند قدر مسـلم این است که این شهرهای آلوده به گناه و شرک چنان ویران گشت که دیگر روی آبادی به خود ندید.

تعبیر به "کُنّا نَحْنُ الْوارِثِینَ" اشاره به خالی مانـدن آن دیار است و نیز اشاره ای است به مالکیت حقیقی خداوند نسـبت به همه چیز،که اگر مالکیت اعتباری بعضی اشیاء را موقتا به بعضی انسانها واگذار کند،چیزی نمی گذرد که

همه زائل می گردد و او وارث همگان خواهد بود.

*** آیه بعد در حقیقت جواب سؤال مقدری است و آن اینکه:اگر چنین است که خداوند طغیانگران را نابود می کند،پس چرا مشرکان مکه و حجاز را که طغیانگری را به حد اعلا رسانیده بودند و جهل و جنایتی نبود که مرتکب نشوند با عذابش نابود نکرد.

قرآن می گوید:"پروردگار تو هرگز شهرها و آبادیها را هلاک نمی کرد تا اینکه در کانون و مرکز آنها پیامبری بفرستد که آیات ما را بر آنان بخواند" (وَ مٰا کٰانَ رَبُّکَ مُهْلِکَ الْقُریٰ حَتّٰی یَبْعَثَ فِی أُمِّهٰا رَسُولاً یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیٰاتِنٰا).

آری تا اتمام حجت نکنیم و پیامبران را با دستورات صریح نفرستیم مجازات نخواهیم کرد.

تازه بعد از اتمام حجت مراقب اعمال آنها هستیم،اگر ظلم و ستمی از آنها سر زد و مستوجب عذاب شدند مجازاتشان می کنیم"و ما هرگز شهرهایی را هلاک نمی کردیم مگر آنکه اهلش ظالم و ستمگر باشند"(وَ مٰا کٰانَ رَبُّکَ مُهْلِکَ الْقُریٰ ... إِلاّ وَ أَهْلُهٰا ظٰالِمُونَ).

تعبیر"ما کان ربک"یا"ما کنا"دلیل بر این است که این سنت همیشگی و جاودانگی خدا بوده و هست که بدون اتمام حجت کافی کیفر نمی دهد.

جمله" حَتّٰی یَبْعَثَ فِی أُمِّهٰا رَسُولاً "(تا در مرکز این شهرها پیامبری مبعوث کند)اشاره به این است که لزومی ندارد در هر شهر و روستا پیامبری مبعوث شود،همین اندازه که در یک کانون بزرگ که مرکز پخش اخبار و محل اندیشمندان و متفکران یک قوم است پیامبری مبعوث گردد کافی است،زیرا مردم تمام آن منطقه بر اثر نیازهای زندگی مرتبا به آنجا رفت و آمد دارند و هر خبری در آنجا باشد به سرعت در تمام منطقه و نقاط دور و نزدیک پخش می گردد،همانگونه

ص :۱۲۹

که آوازه قیام پیامبر اسلام ص در سرزمین مکه در مدت کوتاهی در تمام جزیره عربستان پیچیده و از آن هم فراتر رفت چون مکه ام القری بود،هم مرکز روحانی حجاز،و هم مرکز تجاری بود،و حتی در مدت کوتاهی به مراکز مهم تمدن آن زمان رسید.

بنا بر این آیه یک حکم کلی و عمومی را بیان می کند،و اینکه بعضی از مفسران آن را اشاره به مکه دانسته اند کاملا بی دلیل است و تعبیر به"فی امها"نیز یک تعبیر عام است،چرا که"ام"به معنی مادر و مرکز اصلی است و اختصاصی به مکه ندارد (۱).

*** آخرین آیه مورد بحث پاسخ سومی است برای گفتار بهانه جویانی که می گفتند اگر ایمان بیاوریم عرب بر ما هجوم می کند و زندگی ما را به هم می ریزد،قرآن می گوید:"آنچه را از این رهگذر به دست می آورید متاع بی ارزش زندگی دنیا و زینت آن است"(وَ مٰا أُوتِیتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَمَتٰاعُ الْحَیٰاةِ الدُّنْیٰا وَ زِینَتُهٰا).

ولی آنچه نزد خدا است(از نعمتهای بی پایان جهان دیگر،و مواهب معنویش در این دنیا)بهتر و پایدارتر است"(وَ مٰا عِنْدَ اللّٰهِ خَیْرٌ وَ أَبْقیٰ).

چرا که تمام نعمتهای مادی دنیا دارای عوارض ناگوار و مشکلات گوناگونی است و هیچ نعمت مادی خالص از ضرر و خطر یافت نمی شود.

بعلاوه نعمتهایی که در نزد خدا است به خاطر جاودانگی آنها و زودگذر بودن مواهب این دنیا قابل مقایسه نیست،بنا بر این هم بهتر و هم پایدارتر است.

به این ترتیب در یک مقایسه ساده هر انسان عاقلی می فهمد که نباید آن را فدای این کرد، لذا در پایان آیه می فرماید:"آیا تعقل نمی کنید"؟!(أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ).

۱- ۱) در مورد اینکه آیا این آیه شامل مستقلات عقلیه نیز می شود یا نه در جلد ۱۲ صفحه ۵۱(ذیل آیه ۱۵ سوره اسراء)بحثی داشتیم.

"فخر رازی"از یکی از فقها چنین نقل می کند که اگر کسی وصیت کند ثلث مالش را به عاقلترین مردم بدهند فتوای من این است که این ثلث را به کسانی بدهند که اطاعت فرمان حق می کنند،زیرا عاقلترین مردم کسی است که متاع اندك(زودگذری)را بدهد و سرمایه فراوان(پایداری)را بگیرد و این تنها در مورد مطیعان فرمان خدا صادق است.

سپس فخر رازی اضافه می کند که گویا او این حکم فقهی را از آیه مورد بحث استفاده کرده است (۱).

۱- ۱) تفسیر کبیر فخر رازی جلد ۲۵ صفحه ۶.

[سوره القصص (۲۸): آیات ۶۱ تا ۶۴]

اشاره

أَ فَمَنْ وَعَدْناهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْناهُ مَتاعَ اَلْحَياهِ اَلدُّنْيا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ اَلْقِيامَهِ مِنَ اَلْمُحْضَرِينَ (۶۱) وَ يَوْمَ يُنادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكائِيَ اَلَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۶۲) قالَ اَلَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ اَلْقَوْلُ رَبَّنا هؤُلاءِ اَلَّذِينَ أَغْوَيْنا أَغْوَيْناهُمْ كَما غَوَيْنا تَبَرَّأْنا إِلَيْكَ ما كانُوا إِيّانا يَعْبُدُونَ (۶۳) وَ قِيلَ اُدْعُوا شُرَكاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ رَأَوُا اَلْعَذابَ لَوْ أَنَّهُمْ كانُوا يَهْتَدُونَ (۶۴)

ترجمه:

۶۱-آیا کسی که به او وعده نیک داده ایم و به آن خواهد رسید،همانند کسی است که متاع زندگی دنیا به او داده ایم،سپس روز قیامت(برای حساب و جزا)احضار می شود.

۶۲-روزی را به خاطر بیاورید که خداوند آنها را ندا می دهد،و می گوید:کجا هستند شریکانی که برای من می پنداشتید؟!

۶۳-گروهی(از معبودان)که فرمان عذاب در باره آنها مسلم شده می گویند:پروردگارا ما این(عابدان)را گمراه کردیم(آری)ما آنها را گمراه کردیم همانگونه که خود

ص: ۱۳۲

گمراه شدیم،ما از آنها بیزاری می جوئیم،آنها در حقیقت ما را نمی پرستیدند (بلکه هوای نفس خویش را پرستش می کردند).

۶۴-به آنها(عابدان)گفته می شود شما معبودهایتان را که شریک خدا می پنداشتید بخوانید (تا شما را یاری کند)آنها معبودهایشان را می خوانند،ولی جوابی به آنها نمی دهند.

در این هنگام عذاب الهی را(با چشم خود)می بینند،و آرزو می کنند ای کاش هدایت یافته بودند.

تفسیر:

آنها هوای نفس خویش را می پرستیدند

در آیات گذشته سخن از کسانی بود که به خاطر تمتع و بهره گیری از نعمتهای دنیا کفر را بر ایمان و شرک را بر توحید ترجیح داده اند،در آیات مورد بحث وضع این گروه را در قیامت در برابر مؤمنان راستین مشخص می کند.

نخست با یک مقایسه که به صورت استفهام مطرح شده، و جدان همگان را به داوری می طلبد و می گوید:"آیا کسی که به او وعده نیک داده ایم،و به وعده خود قطعا خواهد رسید،با کسی که تنها از متاع دنیا به او بهره داده ایم،سپس روز قیامت در پیشگاه پروردگار برای حساب و جزاء احضار می شود یکسان است"؟ (أَ فَمَنْ وَعَدْنٰاهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لاٰقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنٰاهُ مَتٰاعَ الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ).

بدون شک،هر و جدان بیدار،وعده های نیک الهی و مواهب عظیم و جاویدان او را بر بهره گیری چند روز از نعمتهای فانی و لذات زودگذر که به دنبال آن درد و رنج جاویدان است ترجیح می دهد.

جمله" فَهُوَ لاٰقِيهِ "تاکیدی است بر اینکه وعده الهی تخلف ناپذیر است و باید چنین باشد،چرا که تخلف از وعده یا به خاطر جهل است یا عجز،که هیچیک از آنها در ذات خدا راه ندارد.

ص:۱۳۳

جمله" هُوَ یَوْمَ الْقِیامَهِ مِنَ الْمُحْضَرِینَ "اشاره به احضار در محضر خداوند برای حساب اعمال است،و بعضی آن را به احضار در آتش دوزخ،تفسیر کرده اند ولی تفسیر اول مناسبتر است،و به هر حال این تعبیر نشان می دهد که این آلودگان با اکراه و بدون تمایل به این صحنه کشانده می شوند،و باید هم چنین باشد،چرا که وحشت حساب و کیفر تمام وجود آنها را فرا گرفته است.

تعبیر به"حیات دنیا"که بارها در سوره های مختلف قرآن مجید آمده اشاره به پستی این زندگی در مقایسه با"حیات آخرت"و زندگی جاویدان و زوال ناپذیر آن است،زیرا"دنیا"از ماده"دنو"(بر وزن غلو)در اصل به معنی نزدیکی در مکان یا زمان یا منزلت و مقام است،سپس دنیا و ادنی گاه به موجودات کوچک که در دسترس قرار دارند،در مقابل موجودات بزرگ اطلاق شده،و گاه در موضوعات پست در مقابل خوب و والا،و گاه به نزدیک در مقابل دور اطلاق گردیده،و از آنجا که زندگی این جهان در برابر جهان دیگر هم کوچک است و هم بی ارزش و هم نزدیک،نام"حیات دنیا"کاملا متناسب آن است.

*** و به دنبال این سخن،صحنه های رستاخیز را در برابر کفار مجسم می کند صحنه هایی که از تصورش مو بر بدن راست می شود و اندام را به لرزه در می آورد.

می گوید:"روزی را به خاطر بیاورید که خداوند آنها را ندا می دهد و می گوید:کجا هستند شریکانی که برای من می پنداشتید"؟!(وَ یَوْمَ یُنادِیهِمْ فَیَقُولُ أَیْنَ شُرَکائِیَ الَّذِینَ کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ).

بدیهی است این سؤالی است توبیخی،برای اینکه در قیامت که روز کنار رفتن پرده ها و حجابها است نه شرک مفهومی دارد و نه مشرکان بر عقیده خود باقیند، این سؤال در حقیقت یک نوع سرزنش و مجازات است،یک نوع توبیخ و عقوبت است.

***

اما آنها بجای اینکه به پاسخ پردازنـد معبودهایشان به سـخن در می آیند و از آنها اظهار تنفر و بیزاری می کنند،زیرا می دانیم معبودان گاه بتهای سنگ و چوبی بودند،و گاه مقدسینی همچون فرشتگان و مسیح،و گاه جن و شیاطین در اینجا گروه سوم به سخن می آیند که سخن آنها را در آیه بعد چنین می خوانیم:

"گروهی از معبودان که فرمان عـذاب در باره آنها مسـلم شـده،می گوینـد:پروردگارا! ما این عابـدان را گمراه کردیم،آری ما آنهـا را گمراه کردیم همانگونه که خود گمراه شـدیم(ولی آنها به میل خویش به دنبال ما آمدنـد)ما از آنها بیزاری می جوئیم آنهـا مـا را پرسـتش نمی کردنـد"بلکه در حقیقت هوای نفس خویش را می پرستیدنـد (قالَ الَّذِینَ حَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنا هؤُلاءِ الَّذِینَ أَغْوَیْنا أَغْوَیْناهُمْ کَما غَوَیْنا تَبَرَّأْنا إِلَیْکَ ما کانُوا إِیّانا یَعْبُدُونَ).

بنا بر این آیه فوق شبیه آیه ۲۸ سوره یونس است که می گوید: وَ قالَ شُرَکاؤُهُمْ ما کُنْتُمْ إِیّانا تَعْبُدُونَ "معبودان در قیامت رو به سوی عبادت کننـدگان خود می کننـد و می گوینـد شـما ما را پرسـتش نمی کردید"! و به این ترتیب معبودان اغواگر،همچون فرعون و نمرود و شـیاطین و جن، بیزاری و تنفر خود را از چنین عابدانی اعلام می دارند،و به دفاع از خویش برمی خیزند،حتی گمراهی آنها را نیز از خود نفی می کنند،و می گویند:آنها به میل خود به دنبال ما آمدند.

ولی بدیهی است نه این نفی اثری دارد و نه آن بیزاری و تبری،و آنها در گناه عابدان خود قطعا شریک و سهیمند (۱).

ص: ۱۳۵

۱- ۱) این احتمال نیز در تفسیر آیه فوق داده شده که"پاسخ گوینده"رؤسای مشرکان هستند،و سردمداران شرک و کفر(یعنی فقط گروهی از عابـدان)آنها ضـمن طفره رفتن از پاسخ پروردگار در مورد معرفی معبودهای خود،از پیروان خویش سـخن می گوینـد و به دفاع از خود برمی خیزنـد و عرض می کنند:"خداوندا ما خودمان گمراه بودیم که راه شـرک پوییدیم،و این گروه نیز با میل خود به دنبال ما افتادند و ما آنها را گمراه ساختیم ولی آنها در حقیقت از ما اطاعت نمی کردند"(توجه داشـته باشید در اینجا عبادت به معنی اطاعت است)آنها اطاعت از هوای نفس خویش می کردنـد ولی تفسـیری که در بالا گفتیم نزدیکتر به نظر میرسد.

جالب توجه این است که در آن روز،هر یک از این منحرفان خلافکار از دیگری بیزاری می جویند و هر کدام سعی دارند گناه خود را به گردن دیگری افکند.

این درست نظیر چیزی است که نمونه کوچک آن را در دنیا با چشم خود می بینیم که جمعی دست به دست هم می دهند تا امر خلافی مرتکب شوند،پس از دستگیری و حضور در محضر دادگاه از یکدیگر بیزاری می جویند،و گناه را به گردن دیگری می افکنند،این است،سرنوشت گروه گمراه و خلافکار در دنیا و آخرت.

همانگونه که در آیه ۲۲ سوره ابراهیم می خوانیم که"شیطان در روز قیامت به پیروان خود می گوید:من سلطه ای بر شما نداشتم،من تنها از شما دعوت کردم شما هم مشتاقانه اجابت کردید مرا ملامت نکنید خود را ملامت کنید" وَ ما کانَ لِی عَلَیْکُمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلاّ أَنْ دَعَوْتُکُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِی فَلا تَلُومُونِی وَ لُومُوا أَنْفُسَکُمْ .

و در مورد مشرکان در آیه ۳۰ سوره صافات می خوانیم که آنها به مناقشه با یکدیگر برمی خیزند و هر یک دیگری را مقصر می شمرد،اما اغواگران صریحا در پاسخ می گویند:"ما بر شما سلطه ای نداشتیم شما خود گروهی طغیانگر بودید" وَ ما کانَ لَنا عَلَیْکُمْ مِنْ سُلْطانٍ بَلْ کُنْتُمْ قَوْماً طاغِینَ .

*** به هر حال به دنبال سؤالی که از آنها در باره معبودهایشان می شود و آنها

در پاسخ عاجز می مانند،به آنان "گفته می شود شما معبودهایتان را که شریک خدا می پنداشتید بخوانید "تا به یاری شما برخیزند!(وَ قِیلَ ادْعُوا شُرَکاءَکُمْ) (۱)آنها با اینکه می دانند در آنجا کاری از دست معبودان ساخته نیست،بر اثر شدت وحشت و کوتاه شدن دستشان از همه جا،و یا به خاطر اطاعت فرمان خدا که می خواهد با چنین کاری مشرکان و معبودان گمراه را در برابر همگان رسوا سازد،"دست تقاضا به سوی معبودانشان دراز می کنند و آنها را به کمک می خوانند (فَدَعَوْهُمْ).

ولی پیدا است "جوابی به آنها نمی دهند" و دعوت آنها را لبیک نمی گویند (فَلَمْ یَسْتَجِیبُوا لَهُمْ) در این هنگام است که "عذاب الهی را در برابر چشم خود می بینند" (وَ رَأَوُا الْعَذابَ).

"و آرزو می کنند که ای کاش هدایت یافته بودند "(لَوْ أَنَّهُمْ کانُوا یَهْتَدُونَ) (۲).

ص :۱۳۷

۱- ۱) تعبیر به "شرکائکم "با اینکه این شریکها را برای خدا قائل بودند اشاره به این است که این شریکها را شما ساختید و تعلق به شما دارد.

۲- ۲) مفسران بزرگ بحثهای دامنه داری در اینجا در مورد جمله " لَوْ أَنَّهُمْ کانُوا یَهْتَدُونَ "کرده اند،گروه زیادی "لو "را حرف شرط دانسته اند و سپس در باره جزای آن به گفتگو پرداخته اند،بعضی جواب آن را جمله ای می دانند که از "رأوا العذاب "استفاده می شود،و تقدیر را چنین گرفته اند " لَوْ أَنَّهُمْ کانُوا یَهْتَدُونَ لرأوا العذاب فی الدنیا بعین الیقین " (شبیه آیه "لترون الجحیم "-تکاثر آیه ۶)و بعضی تقدیر را چنین گرفته اند " لَوْ أَنَّهُمْ کانُوا یَهْتَدُونَ فی الدنیا لما رأوا العذاب فی الآخره "و بعضی دیگر جزاهای دیگری در تقدیر گرفته اند اما بعضی معتقدند که اصلا جواب شرط محذوف نیست و جمله "رأوا العذاب "را جواب شرط می دانند،بنا بر این مفهوم جمله چنین می شود:که اگر آنها در روز قیامت چشم بینا داشتند و هدایت می شدند عذاب را می دیدند ولی چشم بینا ندارند. ولی در ما ورای همه این معانی معنی دیگری است که ما در بالا آن را ترجیح دادیم و آن اینکه "لو "برای تمنی باشد شرح بیشتر آن را در کتب ادبی از جمله "مغنی اللبیب " می توانید مطالعه فرمائید.

چرا که هر دست و پایی در آنجا کننـد جز ناکامی و رسوایی نتیجه ای نخواهـد داشت،چون تنها راه نجات ایمان و عمل صالح بوده که آنها فاقد آنند.

***

ص :۱۳۸

[سوره القصص (۲۸): آیات ۶۵ تا ۷۰]

اشاره

وَ یَوْمَ یُنٰادِیهِمْ فَیَقُولُ مٰا ذٰا أَجَبْتُمُ اَلْمُرْسَلِینَ (۶۵) فَعَمِیَتْ عَلَیْهِمُ اَلْأَنْبٰاءُ یَوْمَئِذٍ فَهُمْ لاٰ یَتَسٰاءَلُونَ (۶۶) فَأَمّٰا مَنْ تٰابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً فَعَسیٰ أَنْ یَکُونَ مِنَ اَلْمُفْلِحِینَ (۶۷) وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ مٰا یَشٰاءُ وَ یَخْتٰارُ مٰا کٰانَ لَهُمُ اَلْخِیَرَهُ سُبْحٰانَ اَللّٰهِ وَ تَعٰالیٰ عَمّٰا یُشْرِکُونَ (۶۸) وَ رَبُّکَ یَعْلَمُ مٰا تُکِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مٰا یُعْلِنُونَ (۶۹) وَ هُوَ اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ لَهُ اَلْحَمْدُ فِی اَلْأُولیٰ وَ اَلْآخِرَهِ وَ لَهُ اَلْحُکْمُ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (۷۰)

ترجمه:

۶۵-به خاطر بیاورید روزی را که خداوند آنها را ندا می دهد و می گوید:به پیامبران چه پاسخی گفتید؟ ۶۶-در این هنگام همه اخبار بر آنها پوشیده می ماند(حتی نمی توانند)از یکدیگر سؤالی کنند! ۶۷-اما کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد امید است از رستگاران باشد.

ص :۱۳۹

۶۸-و پروردگار تو هر چه را بخواهد می آفریند،و هر چه را بخواهد برمی گزیند.آنها (در برابر او)اختیاری ندارند،منزه است خداوند و برتر است از شریک هایی که برای او قائل می شوند.

۶۹-پروردگار تو می داند آنچه را که سینه هاشان پنهان می دارد و آنچه را که آشکار می کند.

۷۰-او خدایی است که معبودی جز او نیست،ستایش برای اوست.در این جهان و در جهان دیگر،حاکمیت(نیز)از آن اوست،و همه شما به سوی او باز می گردید.

تفسیر:

آیات مورد بحث،تعقیبی است بر بحثی که در آیات گذشته،پیرامون مشرکان و سؤالاتی که از آنها در قیامت می شود آمده بود.

به دنبال سؤال از معبودهای آنها،سؤال دیگری از عکس العمل آنان در برابر پیامبران می شود،می فرماید:"روزی را به خاطر بیاورید که خداوند آنها را ندا می دهد و می گوید:در برابر پیامبران چه پاسخی گفتید"؟!(وَ يَوْمَ يُنادِيهِمْ فَيَقُولُ ما ذا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ).

مسلما آنها برای این سؤال-همچون سؤال اول-پاسخی ندارند، آیا بگویند دعوت آنها را اجابت کردیم که این دروغ است و دروغ در آن صحنه خریدار ندارد؟یا بگویند تکذیبشان کردیم،به آنها تهمت زدیم،ساحرشان نامیدیم مجنونشان خواندیم،بر ضد آنها دست به پیکار مسلحانه زدیم،و آنها و پیروانشان را به قتل رساندیم؟!چه بگویند؟هر چه بگویند مایه بدبختی و رسوایی است! جایی که پیامبران بزرگ الهی در روز قیامت در برابر این سؤال که مردم چه پاسخی به دعوت شما گفتند،می گویند:ما در برابر علم تو علمی از خود نداریم،تو علام الغیوبی(مائده-۱۰۹)این کوردلان مشرک چه می توانند در پاسخ این سؤال بگویند.

***

ص :۱۴۰

لـذا در آیه بعـد می فرمایـد:"در این هنگـام همه اخبار بر آنها پوشـیده و پنهان می مانـد"و هیـچ پاسـخی برای گفتن در اختیار ندارند(فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبٰاءُ يَوْمَئِذٍ).

"حتی نمی توانند از یکدیگر سؤالی کنند"و پاسخی از هم بشنوند(فَهُمْ لاٰ يَتَسٰاءَلُونَ).

قابل توجه اینکه نسـبت عمی و نابینایی در آیه فوق به خبرها داده شـده نه به خود آنها،نمی گوید آنها نابینا می شوند،بلکه می گویـد:"خبرها از پیدا کردن آنها نابینا هسـتند"!ازیرا بسـیار می شود که انسان خود از چیزی با خبر نیست اما گویی خبر دهن به دهن می گردد و به سـراغ او می آیـد،همـانگونه که بسیاری از اخبـار اجتمـاعی از همین طریق پخش می شود،امـا در آنجـا نه افراد،آگاهی دارند و نه خبرها،قابلیت نشـر! و به این ترتیب همه خبرها بر آنها پوشـیده می شود،هیچ پاسخی در برابر این سؤال که جواب پیامبران را چه دادید پیدا نمی کنند و سکوتی مطلق سر تا پای آنها را فرا می گیرد.

*** و از آنجـا که روش قرآن این است که همیشه درهـا را به روی کـافران و گنهکاران باز می گـذارد تا در هر مرحله ای از فساد و آلودگی باشـند بتواننـد به راه حق برگردنـد،در آیه بعـد می افزاید:"اما کسـی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد امید است از رستگاران باشد"(فَأَمّٰا مَنْ تٰابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً فَعَسىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ).

بنا بر این راه نجات شـما در سه جمله خلاصه می شود:بازگشت به سوی خدا ایمان و عمل صالح،که به دنبال آن مسلما نجات و فلاح و رستگاری است.

تعبیر به"عسـی"(امید است)با اینکه کسی که دارای ایمان و عمل صالح باشد حتما اهل فلاح و رستگاری است،ممکن است به خاطر این باشد که این

رستگاری مشروط به بقاء و دوام این حالت است و از آنجا که دوام و بقاء در مورد همه توبه کنندگان مسلم نیست تعبیر به"عسی"شده است.

بعضی از مفسران نیز گفته اند این تعبیر(عسی)هنگامی که از شخص کریم صادر شود مفهوم آن قطعی بودن مطلب است و خداوند اکرم الاکرمین است.

*** آیه بعد در حقیقت دلیلی است بر نفی شرک و بطلان عقیده مشرکان،می فرماید:

"پروردگار تو هر چه را بخواهد خلق می کند،و هر چه را بخواهد بر می گزیند" (وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مٰا يَشٰاءُ وَ يَخْتٰارُ).

آفرینش به دست او است و تدبیر و اختیار و گزینش نیز به اراده و فرمان او است.

"آنها در برابر او اختیاری ندارند"(مٰا كٰانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ) (۱).

اختیار آفرینش با او است،اختیار شفاعت به دست او،و اختیار ارسال پیامبران نیز به اراده او است،خلاصه اختیار همه چیز بستگی به مشیت ذات پاک او دارد.

بنا بر این نه از بتها کاری ساخته است،و نه حتی از فرشتگان و انبیاء مگر به اجازه او.

به هر حال اطلاق اختیار در اینجا دلیل بر تعمیم آنست،یعنی خداوند هم صاحب اختیار در امور تکوینی است و هم تشریعی و هر دو از مقام خالقیت او سر چشمه می گیرد.

با اینحال چگونه آنها راه شرک می پویند و چگونه به سوی غیر خدا می روند؟! لذا در پایان آیه می فرماید:"منزه است خداوند و برتر و بالاتر است از شریکهایی که برای او قائل می شوند"(سُبْحٰانَ اللّٰهِ وَ تَعٰالىٰ عَمّٰا يُشْرِكُونَ).

در روایاتی که از طرق اهل بیت ع به ما رسیده آیه فوق به مساله اختیار

ص:۱۴۲

---

۱ – ۱) "ما"در جمله" مٰا كٰانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ "نافیه است ولی بعضی احتمال داده اند که موصوله باشد و معطوف بر مفعول محذوف"یختار"ولی این احتمال بسیار بعید است.

و گزینش امام معصوم از سوی خدا تفسیر شده است،و جمله"مٰا كٰانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ " (آنها اختیاری در این زمینه ندارند)نیز بر همین معنی تطبیق شده و این در واقع از قبیل بیان مصداق روشن است، چرا که مساله حفظ دین و آئین،و انتخاب رهبر معصوم برای این هدف،جز از ناحیه خدا ممکن نیست (۱).

*** آیه بعد که سخن از علم گسترده خداوند می گوید در حقیقت تاکیدی است و یا دلیلی است برای آنچه در آیه قبل از اختیار گسترده خداوند بیان شد،می فرماید:

"پروردگار تو می داند آنچه را سینه هاشان پنهان می دارد،و آنچه را که آشکار می کنند"(وَ رَبُّكَ يَعْلَمُ مٰا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مٰا يُعْلِنُونَ).

این احاطه او بر همه چیز دلیلی است بر اختیار او نسبت به همه چیز و ضمنا تهدیدی است برای مشرکان که گمان نکنند خدا از نیات و توطئه های آنها آگاه نیست.

*** آخرین آیه مورد بحث که در حقیقت،حکم نتیجه گیری و توضیح برای آیات گذشته در زمینه نفی شرک دارد،چهار وصف از اوصاف الهی را منعکس می کند که همه فرع بر خالقیت و مختار بودن او است.

نخست می گوید:"او خدایی است که معبودی جز او نیست"(وَ هُوَ اللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ).

چگونه ممکن است معبودی جز او پیدا شود،در حالی که خالق منحصر به او است،و همه اختیارات متعلق به او می باشد،آنها که به بهانه شفاعت و مانند آن دست به دامن بتها می زنند،سخت در اشتباهند.

ص:۱۴۳

۱- ۱) "اصول کافی"و تفسیر"علی بن ابراهیم"(طبق نقل تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۱۳۶).

دیگر اینکه تمام نعمتها چه در این جهان و چه در آن جهان همه از ناحیه او است،و این لازمه خالقیت مطلقه او می باشد،لذا می افزاید"هر حمد و ستایشی نیز به او تعلق می گیرد چه در این جهان و چه در آن جهان"(لَهُ الْحَمْدُ فِی الْأُولی وَ الْآخِرَهِ).

سوم اینکه"حاکم در هر دو عالم او است"(وَ لَهُ الْحُکْمُ).

بدیهی است وقتی خالق و مختار او باشد،حاکمیت تکوین و تشریع نیز در اختیار او خواهد بود.

چهارم اینکه:"بازگشت همه شما(برای حساب و پاداش و کیفر)به سوی او خواهد بود"(وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ).

او است که شما را آفریده،و او است که از اعمال شما آگاه است و او است که حاکم یوم الجزاء می باشد،بنا بر این حساب و جزای شما نیز بدست او خواهد بود.

***

[سوره القصص (۲۸): آیات ۷۱ تا ۷۵]

اشاره

قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اَللّٰهُ عَلَيْكُمُ اَللَّيْلَ سَرْمَداً إِلىٰ يَوْمِ اَلْقِيٰامَهِ مَنْ إِلٰهٌ غَيْرُ اَللّٰهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيٰاءٍ أَ فَلاٰ تَسْمَعُونَ (۷۱) قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اَللّٰهُ عَلَيْكُمُ اَلنَّهٰارَ سَرْمَداً إِلىٰ يَوْمِ اَلْقِيٰامَهِ مَنْ إِلٰهٌ غَيْرُ اَللّٰهِ يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَ فَلاٰ تُبْصِرُونَ (۷۲) وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اَللَّيْلَ وَ اَلنَّهٰارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۷۳) وَ يَوْمَ يُنٰادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكٰائِيَ اَلَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۷۴) وَ نَزَعْنٰا مِنْ كُلِّ أُمَّهٍ شَهِيداً فَقُلْنٰا هٰاتُوا بُرْهٰانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ اَلْحَقَّ لِلّٰهِ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَفْتَرُونَ (۷۵)

ترجمه:

۷۱-بگو:به من خبر دهید اگر خداوند شب را برای شما تا روز قیامت جاودان قرار دهد آیا معبودی جز خدا می تواند روشنایی برای شما بیاورد؟آیا نمی شنوید؟!

ص: ۱۴۵

۷۲-بگو:به من خبر دهید هر گاه خداوند روز را تا قیامت بر شما جاودان کند،کدام معبود غیر از اللّٰه است که شبی برای شما بیاورد تا در آن آرامش یابید؟آیا نمی بینید؟! ۷۳-از رحمت اوست که برای شما شب و روز قرار داد،تا هم در آن آرامش داشته باشید و هم برای بهره گیری از فضل خدا تلاش کنید،شاید شکر نعمت او را بجا آورید.

۷۴-به خاطر بیاورید روزی را که آنها را ندا می دهد و می گوید کجایند شریکانی که برای من می پنداشتید؟ ۷۵-(در آن روز)از هر امتی گواهی برمی گزینیم و(به مشرکان گمراه)می گوئیم دلیل خود را بیاورید،اما آنها می دانند که حق برای خداست و تمام آنچه را افترا می بستند از(نظر)آنها گم خواهد شد!

تفسیر:

نعمت بزرگ روز و شب

آیات مورد بحث سخن از بخش عظیمی از مواهب الهی می گوید که هم دلیلی است بر مساله توحید و نفی شرک،و از این نظر بحث گذشته را تکمیل می کند، و هم نمونه ای است از نعمتهای خداوند که به خاطر آن شایسته حمد و ستایش است، ستایشی که در آیات قبل به آن اشاره شد،و هم گواهی است بر مختار بودن او و در نظام آفرینش و تدبیر این جهان.

نخست به نعمت بزرگ نور و روشنایی روز که مایه هر جنبش و حرکت است اشاره کرده می فرماید:"بگو:به من خبر دهید اگر خداوند شب را بر شما تا روز قیامت جاودان قرار می داد آیا معبودی جز خدا می توانست،نور و روشنایی برای شما بیاورد؟آیا نمی شنوید"؟!(قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللّٰهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَداً إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَهِ مَنْ إِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ يَأْتِيكُمْ بِضِياءٍ أَ فَلاٰ تَسْمَعُونَ) (۱).

در اینجا تعبیر به"ضیاء"(نور)می کند،چرا که هدف اصلی از روز همان

۱- ۱) ا رأیتم جمله ای است که معمولا آن را به معنی"اخبرونی"(به من خبر دهید) تفسیر کرده اند ولی سابقا گفتیم که گاه به معنی"هل علمتم"(آیا می دانید)می آید.

نور و روشـنایی است،همان نوری که حیات و زندگی همه موجودات زنده بسته به آن است که اگر نور آفتاب نبود،نه درختی می روئیـد و نه گلی می خندید،و نه مرغی پرواز می کرد،نه انسان زنده ای وجود داشت و نه قطره بارانی می بارید "سـرمد"به معنی دائم و همیشـگی است(بعضـی آن را از ماده"سرد"به معنی "پی در پی"دانسته اند و میم آن را زائده می دانند،ولی ظاهر این است که خود این ماده مستقلا به معنی دائم و همیشگی می باشد) (۱).

*** آیه بعد سخن از نعمت"ظلمت و تاریکی"به میان می آورد می فرماید:

بگو به من خبر دهیـد آیـا اگر خداونـد روز را تـا قیـامت بر شـما جـاودان کنـد چه معبودی غیر از اللّه است که شبی برای شـما بیـاورد تـا در آن آرامش یابیـد؟آیـا نمی بینیـد"؟!(قُلْ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللّهُ عَلَیْکُمُ النَّهارَ سَرْمَداً إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ مَنْ إِلهٌ غَیْرُ اللّهِ یَأْتِیکُمْ بِلَیْلٍ تَسْکُنُونَ فِیهِ أَ فَلا تُبْصِرُونَ).

*** و در سومین آیه که در حقیقت نتیجه گیری از دو آیه قبل است می فرماید:

"از رحمت الهی است که برای شـما شب و روز قرار داد،تـا از یـک سو در آن آرامش پیـدا کنیـد،و از سوی دیگر برای تامین زنـدگی و بهره گیری از فضل خداوند تلاش کنید،و شاید شـکر نعمت او را بجا آورید"(وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ لِتَسْکُنُوا فِیهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ).

آری گستردگی دامنه رحمت خـدا ایجـاب می کنـد که تمـام وسائـل حیـات شـما را تامین کنـد،شـما از یک سو نیاز به کار و کوشش و حرکت دارید که بدون

---

۱ - ۱) قابـل تـوجه اینکـه اربـاب لغـت تصـریح کرده انـد کـه"سـرمدی"بـه موجـودی گفتـه می شـود کـه نـه آغـاز دارد و نه انجام،ولی "ازلی"به چیزی گفته می شود که آغاز ندارد،و"ابدی"به چیزی که انجام ندارد.

روشنایی روز ممکن نیست،و از سوی دیگر نیاز به استراحت و آرامش که بدون تاریکی شب کامل نمی شود.

امروز از نظر علمی ثابت شده است که در برابر نور تمام دستگاههای بدن انسان فعال و سرزنده می شوند:گردش خون،دستگاه تنفس،حرکت قلب،و سایر دستگاهها،و اگر نور بیش از اندازه بتابد،سلولها خسته می شوند و نشاط جای خود را به فرسودگی می دهد.و بر عکس،دستگاههای بدن در تاریکی شب در آرامش و آسایش عمیقی فرو می روند و در سایه آن تجدید قوا و نشاط می کنند(ما شرح این معنا را در جلد ۸ صفحه ۳۴۳ و جلد ۱۲ صفحه ۴۱ بیان کرده ایم).

جالب توجه اینکه هنگامی که سخن از شب جاویدان می گوید،در پایان آیه می فرماید:"آیا نمی شنوید"؟و هنگامی که سخن از روز سرمدی به میان می آورد می فرماید آیا نمی بینید؟این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر این باشد که حس متناسب شب گوش است و شنوایی،و حس متناسب روز،چشم است و بینایی تا این حد قرآن مجید در تعبیرات خود دقت به خرج داده است.

این نیز شایان توجه است که در پایان این سخن مساله"شکر"را مطرح می کند،شکر در برابر نظام حساب شده نور و ظلمت،شکری که خواه و ناخواه انسان را به شناخت منعم و معرفت او،وا می دارد،و شکری که انگیزه ایمان در مباحث اعتقادی است.

*** بار دیگر پس از ذکر گوشه ای از دلائل توحید و ابطال شرک به سراغ همان سؤالی می رود که در آیات گذشته نیز مطرح شده بود،می فرماید:"روزی را به خاطر بیاورید که خداوند آنها را ندا می دهد و می گوید کجایند شریکانی که برای من می پنداشتید"؟!(وَ یَوْمَ یُنادِیهِمْ فَیَقُولُ أَیْنَ شُرَکائِیَ الَّذِینَ کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ).

آیه عینا همان آیه ای است که در گذشته(آیه ۶۲ همین سوره)آمد.

این تکرار ممکن است به خاطر این باشد که در قیامت در مرحله اول،یک سؤال انفرادی از آنها می شود،تا به و جدان خویش بازگردند و شرمنده شوند، اما در مرحله دوم سؤالی در محضر عموم و شاهدان و گواهان که در آیه بعد به آن اشاره شده مطرح می شود تا در حضور آنها از کار خود،شرمنده و شرمسار گردند.

*** لذا در آیه بعد می فرماید:"در آن روز ما از هر امتی گواهی برمی گزینیم" (وَ نَزَعْنا مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ شَهِیداً) (۱).

سپس"به مشرکان بیخبر و گمراه می گوئیم:دلیل خود را بر شرکتان بیاورید"؟!(فَقُلْنا هاتُوا بُرْهانَکُمْ).

اینجا است که همه مسائل آفتابی می شود"و آنها می دانند که حق برای خدا است"(فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلّٰهِ).

"و تمام آنچه را افترا می بستند از دستشان می رود،و گم خواهد شد" (وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مٰا کانُوا یَفْتَرُونَ).

این گواهان به قرینه آیات دیگر قرآن،همان پیامبرانند که هر پیامبری گواه امت خویش است،و پیامبر اسلام ص که خاتم انبیاء است گواه بر همه انبیاء و امتها،چنان که در آیه ۴۱ سوره نساء می خوانیم: فَکَیْفَ إِذٰا جِئْنٰا مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِیدٍ وَ جِئْنٰا بِکَ عَلیٰ هٰؤُلاٰءِ شَهِیداً :"حال آنها چگونه است آن روز که برای هر امتی گواهی بر اعمالشان می طلبیم و تو را گواه آنها قرار می دهیم"؟ به این ترتیب،مجلسی در حضور انبیاء و پیامبران تشکیل می شود و این مشرکان

۱- ۱) تعبیر به"نزعنا"از ماده"نزع"به معنی جذب کردن چیزی از مقر آن است و در اینجا اشاره به احضار کردن گواه از میان هر گروه و ملت است.

کوردل و لجوج در آن مجلس بزرگ مورد بازخواست قرار می گیرند،در آنجا است که به عمق فاجعه شرک آشنا می شوند،و حقانیت پروردگار و پوچی بتها را به روشنی می بینند.

جالب اینکه قرآن در اینجا تعبیر به" ضَلَّ عَنْهُمْ مٰا کٰانُوا یَفْتَرُونَ "می کند یعنی پندارهای بی اساسشان در مورد بتها همه از نظرهاشان محو و غائب می شود، چرا که عرصه قیامت عرصه حق است و جایی برای باطل در آنجا نیست،باطل از آن صحنه گم می شود و محو می گردد.

اگر در اینجا باطل پرده ای از حق بر خود می پوشاند و چند روزی به فریبکاری مشغول می شود،در آنجا پرده های فریب و نیرنگ کنار می رود و جز حق چیزی باقی نمی ماند.

در روایتی از امام باقر ع در تفسیر جمله" وَ نَزَعْنٰا مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ شَهِیداً "چنین می خوانیم

"و من هذه الامه امامها" یعنی از این امت نیز امامش را برمی گزینیم (۱).

این سخن اشاره به آن است که در هر عصر و زمانی شاهد و گواه معصومی برای امت لازم است،و حدیث فوق از قبل بیان مصداق این معنا است.

***

۱- ۱) تفسیر المیزان جلد ۱۶ صفحه ۲۰.

[سوره القصص (۲۸): آیات ۷۶ تا ۷۸]

اشاره

إِنَّ قٰارُونَ كٰانَ مِنْ قَوْمِ مُوسىٰ فَبَغىٰ عَلَيْهِمْ وَ آتَيْنٰاهُ مِنَ اَلْكُنُوزِ مٰا إِنَّ مَفٰاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي اَلْقُوَّةِ إِذْ قٰالَ لَهُ قَوْمُهُ لاٰ تَفْرَحْ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يُحِبُّ اَلْفَرِحِينَ (۷۶) وَ اِبْتَغِ فِيمٰا آتٰاكَ اَللّٰهُ اَلدّٰارَ اَلْآخِرَةَ وَ لاٰ تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ اَلدُّنْيٰا وَ أَحْسِنْ كَمٰا أَحْسَنَ اَللّٰهُ إِلَيْكَ وَ لاٰ تَبْغِ اَلْفَسٰادَ فِي اَلْأَرْضِ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يُحِبُّ اَلْمُفْسِدِينَ (۷۷) قٰالَ إِنَّمٰا أُوتِيتُهُ عَلىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَ وَ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اَللّٰهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ اَلْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعاً وَ لاٰ يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ اَلْمُجْرِمُونَ (۷۸)

ترجمه:

۷۶-قارون از قوم موسی بود اما بر آنها ستم کرد،ما آن قدر از گنجها به او داده بودیم که حمل صندوقهای آن برای یک گروه زورمند مشکل بود،به خاطر بیاور هنگامی را که قومش به او گفتند:این همه شادی مغرورانه مکن که خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد.

۷۷-و در آنچه خدا به تو داده سرای آخرت را جستجو کن،بهره ات را از دنیا فراموش

ص :۱۵۱

منما،و همانگونه که خدا به تو نیکی کرده است نیکی کن و هرگز فساد در زمین منما که خدا مفسدان را دوست ندارد.

۷۸-(قارون)گفت:این ثروت را به وسیله دانشی که نزد من است به دست آورده ام، آیا او نمی دانست خداوند اقوامی را قبل از او هلاک کرد که از او نیرومندتر و ثروتمندتر بودند؟!(و هنگامی که عذاب الهی فرا رسد)مجرمان از گناهانشان سؤال نمی شوند(و مجالی برای عذرخواهی آنان نیست).

تفسیر:

ثروتمند خود خواه بنی اسرائیل

سرگذشت عجیب موسی و مبارزه او با فرعون در بخشی از آیات گذشته این سوره مشروحا آمد،و گفتنیها در باره آنها گفته شد،گفتاری که به قدر کافی الهام بخش بود.

در بخش دیگری از آیات این سوره سخن از درگیری دیگر بنی اسرائیل با مردی ثروتمند و سرکش از خودشان به نام قارون به میان می آورد،قارونی که مظهر ثروت آمیخته با کبر و غرور و طغیان بود.

اصولا موسی در طول زندگی خود با سه قدرت طاغوتی تجاوزگر مبارزه کرد:"فرعون"که مظهر قدرت حکومت بود،و"قارون"که مظهر ثروت بود،و"سامری"که مظهر صنعت و فریب و اغفال.

گرچه مهمترین مبارزه موسی ع با قدرت حکومت بود،ولی دو مبارزه اخیر نیز برای خود واجد اهمیت است و محتوی درسهای آموزنده بزرگ.

معروف است که قارون از بستگان نزدیک موسی ع(پسر عمو یا عمو یا پسر خاله او)بود،و از نظر اطلاعات و آگاهی از تورات معلومات قابل ملاحظه ای داشت،نخست در صف مؤمنان بود،ولی غرور ثروت او را به آغوش کفر کشید و به قعر زمین فرستاد،او را به مبارزه با پیامبر خدا وادار نمود و مرگ عبرت انگیزش

درسی برای همگان شد،که شرح این ماجرا را در آیات مورد بحث می خوانیم.

نخست می گوید:"قارون از قوم موسی بود اما بر آنها ستم و ظلم کرد" (إِنَّ قارُونَ کانَ مِنْ قَوْمِ مُوسی فَبَغی عَلَیْهِمْ).

علت این بغی و ظلم آن بود که ثروت سرشاری به دست آورده بود،و چون ظرفیت کافی و ایمان قوی نداشت،این ثروت فراوان او را فریب داد و به انحراف و استکبار کشانید.

قرآن می گوید:"ما آن قدر اموال و ذخائر و گنج به او دادیم که حمل خزائن او برای یک گروه زورمند،مشکل بود"(وَ آتَیْناهُ مِنَ الْکُنُوزِ ما إِنَّ مَفاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَهِ أُولِی الْقُوَّهِ).

"مفاتح"جمع"مفتح"(بر وزن مکتب)به معنی محلی است که چیزی را در آن ذخیره می کنند،مانند صندوق هایی که اموال را در آن نگهداری می نمایند.

به این ترتیب مفهوم آیه چنین می شود که قارون آن قدر طلا و نقره و اموال گرانبها و قیمتی داشت که صندوق آنها را،گروهی از مردان نیرومند به زحمت جابجا می کردند.

و با توجه به اینکه"عصبه"به معنی جماعتی است که دست به دست هم داده اند و نیرومندند و همچون اعصاب یکدیگر را گرفته اند روشن می شود که حجم جواهرات و اموال گرانقیمت قارون چقدر زیاد بوده است(بعضی می گویند"عصبه" به ده نفر تا چهل نفر می گویند).

جمله"تنوء"از ماده"نوء"به معنی قیام کردن با زحمت و سنگینی است و در مورد بارهای پر وزنی به کار می رود که وقتی انسان آن را حمل می کند از سنگینی او را به این طرف و آن طرف متمایل می سازد! آنچه در بالا در مورد تفسیر"مفاتیح"گفتیم چیزی است که گروه عظیمی

ص :۱۵۳

از مفسـران و علمـای لغت پـذیرفته انـد،در حالی کـه بعضـی دیگر"مفاتـح"را جمع مفتح(بر وزن منبر بـه کسـر میـم)به معنی"کلیـد"دانسـته انـد،و می گویند کلید گنجهای قارون آن قدر زیاد بود که چندین مرد زورمند از حمل آن به زحمت می افتادنـد! کسـانی که این معنی را برگزیدنـد خودشان برای توجیه آن به زحمت افتاده انـد که چگونه اینهمه کلیـد گنـج امکان پذیر است و به هر حال تفسیر اول روشنتر و صحیحتر است.

زیرا گذشته از این که اهل لغت برای همین کلمه(مفتح به کسر میم)نیز معانی متعددی گفته اند از جمله خزانه یعنی محل جمع آوری مال است،معنی اول به واقعیت نزدیکتر و دور از هر گونه مبالغه است.

و به هر حال این لغت را با"مفاتیح"که جمع"مفتاح"به معنی کلید است نباید اشتباه کرد (۱).

از ایـن بحث بگـذریم و بـبینیم بنی اسـرائیل به قـارون چه گفتنـد؟ قرآن می گویـد:"به خـاطر بیـاور زمـانی را که قـومش به او گفتند:اینهمه خوشـحالی آمیخته با غرور و غفلت و تکبر نداشـته باش که خدا شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد"(إِذْ قالَ لَهُ قَوْمُهُ لا تَفْرَحْ إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ الْفَرِحِینَ) (۲).

***

۱- ۱) بعضـی از مفسـران نیز در اینجـا برای کلیـد معنی مجازی ذکر کرده انـد و گفته انـد منظور این است که کلیـد به دسـت آوردن آن همه مال و حفظ و نگهـداری آن برای مردان زورمند مشـکل بود،ولی این تفسـیر بسـیار بعید به نظر می رسد.(برای اطلاع بیشتر از مفهوم لغوی این کلمه به لسان العرب مراجعه فرمائید).

۲- ۲) "فرحیـن"جمع"فرح"(بکسـر راء)بـه معنی کسـی است که بر اثر به دست آوردن چیزی مغرور و متکبر شـده و از بـاده پیروزی سرمست می باشد و از خوشحالی در پوست نمی گنجد.

بعد از این نصیحت،چهار اندرز پرمایه و سرنوشت ساز دیگر به او می دهند که مجموعا یک حلقه پنجگانه کامل را تشکیل می دهد.

نخست می گویند:"در آنچه خدا به تو داده است سرای آخرت را جستجو کن"(وَ ابْتَغِ فِيمَا آتَاکَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ).

اشاره به اینکه مال و ثروت بر خلاف پندار بعضی از کج اندیشان،چیز بدی نیست،مهم آن است که ببینیم در چه مسیری به کار می افتد،و اگر بوسیله آن "ابتغاء دار آخرت"شود،چه چیزی از آن بهتر است؟،اگر وسیله ای برای غرور و غفلت و ظلم و تجاوز و هوسرانی و هوسبازی گردد،چه چیز از آن بدتر؟! این همان منطقی است که در جمله معروف امیر مؤمنان علی ع در باره دنیا به روشنی از آن یاد شده است:

من ابصر بها بصرته،و من ابصر اليها اعمته:

"کسی که به دنیا به عنوان یک وسیله بنگرد چشمش را بینا می کند،و کسی که به عنوان یک هدف نگاه کند نابینایش خواهد کرد"! (۱).

و قارون کسی بود که با داشتن آن اموال عظیم،قدرت کارهای خیر اجتماعی فراوان داشت ولی چه سود که غرورش اجازه دیدن حقایق را به او نداد.

در نصیحت دوم افزودند:"سهم و بهره ات را از دنیا فراموش مکن"(وَ لاٰ تَنْسَ نَصِيبَکَ مِنَ الدُّنْيٰا).

این یک واقعیت است که هر انسان سهم و نصیب محدودی از دنیا دارد،یعنی اموالی که جذب بدن او،یا صرف لباس و مسکن او می شود مقدار معینی است، و ما زاد بر آن به هیچوجه قابل جذب نیست و انسان نباید این حقیقت را فراموش کند.

مگر یک نفر چقدر می تواند غذا بخورد؟چه اندازه لباس بپوشد؟چند مسکن و چند مرکب می تواند داشته باشد؟و به هنگام مردن چند کفن با خود می تواند

۱- ۱) "نهج البلاغه"خطبه ۸۲.

ببرد؟پس بقیه خواه و ناخواه سهم دیگران است و انسان امانت دار آنها!.

و چه زیبا فرمود:امیر مؤمنان علی ع:

یـا بن آدم مـا کسـبت فوق قوتـک فانت فیه خازن لغیرک: "ای فرزنـد آدم!هر چه بیشتر از مقـدار خوراکت بـدست می آوری خزانه دار دیگران در مورد آن خواهی بود"! (۱). تفسیر دیگری برای این جمله در روایات اسلامی و سخنان مفسران دیده می شود که با تفسیر فوق قابل جمع است و ممکن است هر دو معنی مراد باشـد، (چون اسـتعمال لفظ در اکثر از معنی واحـد جایز است)،و آن اینکه:

در معانی الاخبار از"امیر مؤمنان علی"ع در تفسیر جمله وَ لا تَنْسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیا چنین آمده است:

لا تنس صحتک و قدرتک و فراغک و شبابک و نشاطک ان تطلب بها الآخره: "تندرستی و قوت و فراغت و جوانی و نشاطت را فراموش مکن و بوسـیله این(پنج نعمت بزرگ)آخرت را بطلب"! طبق این تفسیر جمله فوق هشداری است به همه انسانها که فرصتها و سرمایه ها را از دست ندهند که فرصت چون ابر در گذر است (۲).

سومین اندرز اینکه:"همانگونه که خدا به تو نیکی کرده است تو هم نیکی کن"(وَ أَحْسِنْ کَما أَحْسَنَ اللّٰهُ إِلَیْکَ).

این نیز یک واقعیت است که انسان همیشه،چشم بر احسان خدا دوخته و از پیشگاه او هر گونه خیر و نیکی را تقاضا می کند،و همه گونه انتظـار از او دارد،در چنین حـالی چگونه می توانـد تقاضـای صـریح یـا تقاضـای حال دیگران را نادیـده بگیرد و بی تفاوت از کنار همه اینها بگـذرد؟! و به تعبیر دیگر همانگونه که خدا به تو بخشـیده است به دیگران ببخش، شبیه این سـخن را در آیه ۲۲ سوره نور در مورد عفو و گذشت می خوانیم:

۱- ۱) "نهج البلاغه"کلمات قصار جمله ۱۹۲.

۲- ۲) "معانی الاخبار"(مطابق نقل تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۱۳۹).

وَ لْيَعْفُوا وَ لْيَصْفَحُوا أَ لاٰ تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَكَمْ :"مؤمنان باید عفو کنند و صرفنظر کنند آیا دوست نمی دارید خداوند بر شما ببخشد"؟ این جمله را به تعبیر دیگر چنین می توان تفسیر کرد که گاه خداوند مواهب عظیمی به انسان می دهد که در زندگی شخصیش نیاز به همه آن ندارد،عقل توانایی می دهد که نه فقط برای اداره یک فرد،بلکه برای اداره یک کشور کارساز است، علمی می دهد که نه یک انسان،بلکه یک جامعه می تواند از آن استفاده کند،اموال و ثروتی می دهد که درخور برنامه های عظیم اجتماعی است.

این گونه مواهب الهی مفهوم ضمنیش این است که همه آن به تو تعلق ندارد بلکه تو وکیل پروردگار در منتقل ساختن آن به دیگران هستی،خدا این موهبت را به تو داده که با دست تو بندگانش را اداره کند.

بالآخره "چهارمین "اندرز اینکه:"نکند که این امکانات مادی تو را بفریبد و آن را در راه"فساد"و"افساد"به کارگیری:"هرگز فساد در زمین مکن که خدا مفسدان را دوست ندارد"(وَ لاٰ تَبْغِ الْفَسٰادَ فِی الْأَرْضِ إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یُحِبُّ الْمُفْسِدِینَ).

این نیز یک واقعیت است که بسیاری از ثروتمندان بی ایمان گاه بر اثر جنون افزون طلبی و گاه برای برتری جویی دست به فساد می زنند جامعه را به محرومیت و فقر می کشانند همه چیز را در انحصار خود می گیرند،مردم را برده و بنده خود می خواهند،و هر کسی زبان به اعتراض بگشاید او را نابود می کنند،و اگر نتوانند از طریق تهمت به وسیله عوامل مرموز خود او را منزوی می سازند،و خلاصه جامعه را به فساد و تباهی می کشند.

در یک جمع بندی کوتاه به اینجا می رسیم که این اندرزگویان نخست سعی کردند غرور قارون را درهم بشکنند.

در مرحله دوم اخطار نمودند که دنیا وسیله است نه هدف.

ص :۱۵۷

در مرحله سوم به او هشدار دادند که از آنچه داری تنها بخش کمی را می توانی مصرف کنی.

در مرحله چهارم این حقیقت را به او گوشزد کردند که فراموش نکن خداوند به تو نیکی کرده تو هم باید نیکی کنی،و گرنه مواهبش را از تو خواهد گرفت.

و در مرحله پنجم او را از فساد در ارض که نتیجه مستقیم فراموش کردن اصول چهارگانه قبل است بر حذر داشتند.

درست معلوم نیست که این نصیحت کنندگان چه کسانی بودند؟قدر مسلم اینکه مردانی دانشمند،پرهیزگار،هوشیار،نکته سنج و با شهامت بودند.

اما اینکه بعضی احتمال داده اند که خود موسی بوده بسیار بعید است چرا که قرآن می گوید" إِذْ قٰالَ لَهُ قَوْمُهُ ":"قوم قارون به او گفتند".

*** اکنون نوبت آن رسیده است که ببینیم مرد یاغی و ستمگر بنی اسرائیل به این واعظان دلسوز چه پاسخ گفت؟ قارون با همان حالت غرور و تکبری که از ثروت بیحسابش ناشی می شد "چنین گفت:من این ثروت را به وسیله علم و دانش خودم به دست آورده ام"! (قٰالَ إِنَّمٰا أُوتِیتُهُ عَلیٰ عِلْمٍ عِنْدِی).

این مربوط به شما نیست که من با ثروتم چگونه معامله کنم!من که با علم و آگاهیم در ایجاد آن دخالت داشته ام در مصرف آن نیاز به ارشاد و راهنمایی کسی ندارم! بعلاوه لا بد خداوند مرا لایق این ثروت می دانسته که به من عطا کرده است راه مصرف آن را نیز به من یاد داده،از دیگران بهتر می دانم و لازم به دخالت شما نیست!.

ص :۱۵۸

و از همه اینها گذشته من زحمت کشیده ام،رنج برده ام،خون جگر خورده ام تا این ثروت را اندوخته ام،دیگران هم اگر لیاقت و توانایی دارند چرا زحمت نمی کشند؟من مزاحم آنها نیستیم!و اگر ندارند چه بهتر که گرسنه بمانند و بمیرند (۱).

اینها منطقهای پوسیده و رسوایی است که غالبا ثروتمندان بی ایمان در مقابل کسانی که آنها را نصیحت می کنند اظهار می دارند.

این نکته نیز قابل توجه است که قرآن این معنی را سربسته گذاشته که قارون به کدام علمش در تحصیل این ثروت تکیه می کند؟.

آیا به علم کیمیاء،آن چنان که بعضی از مفسران گفته اند؟ یا به علم تجارت و کشاورزی و فنون صنعت؟ و یا به علم مدیریت خاصش که توانسته بود از طریق آن این ثروت عظیم را به چنگ آورد؟یا همه اینها؟ بعید نیست که مفهوم آیه معنی وسیعی داشته باشد و همه را شامل شود.

(البته صرف نظر از اینکه علم کیمیاء-علمی است که بوسیله آن می توان از مس و مانند آن طلا بسازند-افسانه است یا واقعیت).

در اینجا قرآن پاسخ کوبنده ای به قارون-و قارونها-می دهد که"آیا او نمی دانست خداوند اقوامی را قبل از او هلاک کرد که از او نیرومندتر و آگاهتر و ثروتمندتر بودند"؟!(أَ وَ لَمْ یَعْلَمْ أَنَّ اللّٰهَ قَدْ أَهْلَکَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَکْثَرُ جَمْعاً).

تو می گویی آنچه داری از طریق علم و دانشت داری،اما فراموش کردی که از تو عالمتر و نیرومندتر و ثروتمندتر فراوان بودند،آیا توانستند از چنگال

۱- ۱) جمله" أُوتِیتُهُ عَلیٰ عِلْمٍ عِنْدِی "را به هر یک از معانی سه گانه فوق یا به همه آنها می توان تفسیر کرد.

مجازات الهی رهایی یابند؟ روشن ضمیران بنی اسرائیل به قارون گفته بودند"ما آتاک اللّه..."(خدا این مال و ثروت را به تو داده)اما این بی ادب جسور با این سخن مقابله کرد و گفت:

"آنچه را دارم از علم خویش دارم"اما خداوند در جمله بالاـ کوچکی قدر و قوت او را در برابر اراده و مشیتش آشکار می سازد.

و در پایان آیه با یک جمله کوتاه و پر معنی هشدار دیگری به او می دهد و می فرماید:"به هنگام نزول عذاب الهی،مجرمان از گناهانشان سؤال نمی شوند" اصلا مجالی برای پرسش و پاسخ نیست،عذابی است قاطع و دردناک و کوبنده و ناگهانی (وَ لاٰ يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ).

یعنی امروز آگاهان بنی اسرائیل به قارون نصیحت می کنند و مجال اندیشه و پاسخ به او می دهند اما هنگامی که اتمام حجت شد و عذاب الهی فرا رسید، دیگر مجالی برای اندیشه یا سخنان ناموزون و کبرآلود نیست،عذاب الهی همان و نابودی همان!.

در اینجا این پرسش پیش می آید که منظور از این سؤال که در مورد مجرمان نفی شده کدام سؤال است؟در دنیا یا آخرت؟ بعضی از مفسران،اولی را انتخاب کرده اند،و بعضی دومی را،و مانعی ندارد که هر دو مراد باشد،یعنی هم در موقع مجازات استیصال در دنیا از آنها سؤالی نمی شود تا بخواهند پشت هم اندازی کنند و عذرتراشی نمایند و خود را بی گناه قلمداد کنند،و هم در قیامت،چرا که در آنجا بدون سؤال همه چیز روشن است و به گفته قرآن،چهره ها خود گواهی بر وضع مجرمان می دهد!(يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمٰاهُمْ)(سوره رحمن آیه ۴۱)و به این ترتیب آیه مورد بحث هماهنگ با آیه ۳۹ سوره رحمان است که می فرماید:"فَيَوْمَئِذٍ لاٰ يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَ لاٰ جَانٌّ :"در آن روز از هیچیک نه انسان و نه جن در باره گناهش سؤال

نمی شود".

در اینجا سؤال دیگری مطرح است که این تعبیر بـا آیه ۹۲ سوره حجر که می گویـد:"قسم به پروردگـارت که ما از همه آنها سؤال می کنیم""فَوَ رَبِّکَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ "چگونه سازگـار است؟ این سؤال را نیز از دو راه می توان پاسـخ گفت:نخسـت اینکه قیامت،مواقف متعددی دارد بعضی از مواقف سؤال می کنند،اما در بعضی از مواقف همه چیز روشن است و نیاز به سؤال ندارد.

دیگر اینکه سؤال دو گونه است:"سؤال تحقیق"و"سؤال سرزنش"،در قیامت نیاز به"سؤال تحقیق"نیست،چرا که همه چیز عیان است و حاجت به بیان نیست،ولی"سؤال سرزنش آمیز"در آنجا وجود دارد که این خود یک نوع مجازات روانی برای مجرمان است.

درست هماننـد سؤالی که پدر از فرزند ناخلفش می کند و می گوید:آیا من این همه به تو خدمت نکردم؟و آیا جزای آن همه خدمت خیانت و فساد بود؟! (در حالی که هر دو از جریانها با خبرند و منظور پدر سرزنش فرزند است).

***

ص :۱۶۱

[سوره القصص (۲۸): آیات ۷۹ تا ۸۲]

اشاره

فَخَرَجَ عَلیٰ قَوْمِهِ فِی زِینَتِهِ قٰالَ اَلَّذِینَ یُرِیدُونَ اَلْحَیٰاهَ اَلدُّنْیٰا یٰا لَیْتَ لَنٰا مِثْلَ مٰا أُوتِیَ قٰارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِیمٍ (۷۹) وَ قٰالَ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ وَیْلَکُمْ ثَوٰابُ اَللّٰهِ خَیْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً وَ لاٰ یُلَقّٰاهٰا إِلاَّ اَلصّٰابِرُونَ (۸۰) فَخَسَفْنٰا بِهِ وَ بِدٰارِهِ اَلْأَرْضَ فَمٰا کٰانَ لَهُ مِنْ فِئَهٍ یَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَ مٰا کٰانَ مِنَ اَلْمُنْتَصِرِینَ (۸۱) وَ أَصْبَحَ اَلَّذِینَ تَمَنَّوْا مَکٰانَهُ بِالْأَمْسِ یَقُولُونَ وَیْکَأَنَّ اَللّٰهَ یَبْسُطُ اَلرِّزْقَ لِمَنْ یَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ وَ یَقْدِرُ لَوْ لاٰ أَنْ مَنَّ اَللّٰهُ عَلَیْنٰا لَخَسَفَ بِنٰا وَیْکَأَنَّهُ لاٰ یُفْلِحُ اَلْکٰافِرُونَ (۸۲)

ترجمه:

۷۹-(قارون)با تمام زینت خود در برابر قومش ظاهر شد،آنها که طالب حیات دنیا بودند گفتند:ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است ما نیز داشتیم!به راستی که او بهره عظیمی دارد! ۸۰-کسانی که علم و دانش به آنها داده شده بود گفتند وای بر شما!ثواب الهی بهتر است برای کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند،اما جز صابران آن را

ص:۱۶۲

دریافت نمی کنند.

۸۱-سپس ما،او و خانه اش را در زمین فرو بردیم،و گروهی نداشت که او را در برابر عذاب الهی یاری کنند،و خود نیز نمی توانست خویشتن را یاری دهد.

۸۲-آنها که دیروز آرزو می کردند بجای او باشند(هنگامی که این صحنه را دیدند) گفتند:وای بر ما گویی خدا روزی را بر هر کس از بندگانش بخواهد گسترش می دهد،یا تنگ می گیرد،اگر خدا بر ما منت ننهاده بود ما را نیز به قعر زمین فرو می برد!ای وای گویی کافران هرگز رستگار نمی شوند!

تفسیر:

جنون نمایش ثروت!

معمولا ثروتمندان مغرور گرفتار انواعی از جنون می شوند،یک شاخه آن"جنون نمایش ثروت"است،آنها از اینکه ثروت خود را به رخ دیگران بکشند لذت می برند،از اینکه سوار مرکب راهوار گرانقیمت خود شوند و از میان پابرهنه ها بگذرند و گرد و غبار بر صورت آنها بیفشانند و تحقیرشان کنند احساس آرامش خاطر می کنند! گرچه همین نمایش ثروت غالبا بلای جانشان است زیرا کینه ها در سینه ها پرورش می دهد،و احساسات را بر ضد آنها بسیج می کند،و بسیار می شود که همین عمل زشت و شرم آور طومار زندگی آنها را درهم می پیچد،و یا ثروتشان را بر باد می دهد!.

ممکن است این کار جنون آمیز انگیزه ای مانند"تطمیع افراد طمعکار" و"تسلیم افراد سرکش"داشته باشد،ولی آنها حتی بدون این انگیزه این عمل را انجام می دهند،این یک نوع هوس است نه برنامه و نقشه.

به هر حال قارون از این قانون مستثنی نبود،بلکه نمونه بارز آن محسوب می شد،قرآن در یک جمله در آیات مورد بحث آن را بیان کرده می فرماید:

"قارون با تمام زینت خود در برابر قومش(بنی اسرائیل)ظاهر شد"(فَخَرَجَ

ص: ۱۶۳

عَلىٰ قَوْمِهِ فِی زِینَتِهِ

).

تعبیر به"فی زینته"گویای این حقیقت است که او تمام توان و قدرت خود را به کار گرفت تا آخرین زینت و بالاترین ثروت خود را به نمایش بگذارد و ناگفته پیدا است که مردی با این ثروت چه ها می تواند انجام دهد؟! در تواریخ داستانها،یا افسانه های زیادی در این زمینه نقل شده است،بعضی نوشته اند قارون با یک جمعیت چهار هزار نفری در میان بنی اسرائیل رژه رفت، در حالی که چهار هزار نفر بر اسبهای گرانقیمت با پوششهای سرخ سوار بودند کنیزان سپیدروی با خود آورد که بر زین هایی طلایی که بر استرهای سفیدرنگ قرار داشت سوار بودند،لباسهایشان سرخ،و همه غرق زینت آلات طلا! بعضی عدد نفرات او را هفتاد هزار نوشته اند و مسائل دیگری از این قبیل.

ولی ما حتی اگر اینها را مبالغه آمیز بدانیم باز نمی توان انکار کرد که او چیزهای بسیاری برای نمایش دادن در اختیار داشت.

در اینجا-طبق معمول-مردم به دو گروه شدند:اکثریت دنیاپرست که این صحنه خیره کننده قلبشان را از جا تکان داد و آه سوزانی از دل کشیدند و آرزو که ای کاش به جای قارون بودند،حتی یک روز،و یک ساعت،و یک لحظه! چه زندگی شیرین و جذابی چه عالم نشاط انگیز و لذت بخشی؟چنان که قرآن می گوید:"کسانی که طالب زندگی دنیا بودند گفتند ای کاش ما هم مثل آنچه به قارون داده شده است داشتیم"!(قٰالَ الَّذِینَ یُرِیدُونَ الْحَیٰاةَ الدُّنْیٰا یٰا لَیْتَ لَنٰا مِثْلَ مٰا أُوتِیَ قٰارُونُ).

"به راستی که او بهره عظیمی از نعمتها دارد"!(إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِیمٍ).

آفرین بر قارون و بر این ثروت سرشارش!چه جاه و جلالی؟و چه حشمتی تاریخ مثل او را به خاطر ندارد،این عظمت خدادادی است!...و مانند این حرفها.

در حقیقت در اینجا کوره عظیم امتحان الهی داغ شد،از یک سو قارون

در وسط کوره قرار گرفته،و بایـد امتحان خیره سری خود را بدهـد،و از سوی دیگر دنیاپرسـتان بنی اسـرائیل در گرداگرد این کوره قرار گرفته اند.

و البته مجازات دردناک،مجازاتی است که بعـد از چنین نمایشـی باشد،و از آن اوج عظمت به قعر زمین فرو رود! *** ولی در مقابـل این گروه عظیم گروه انـدکی عـالم و اندیشـمند،پرهیزگـار و بـا ایمان که افق فکرشان از این مسائل برتر و بالاتر بود در آنجا حاضـر بودنـد،کسانی که شخصـیت را با معیار زر و زور نمی سـنجیدند،کسانی که ارزشـها را در امکانات مادی جسـتجو نمی کردنـد،کسـانی که بر اینگـونه نمایشـهای مسـخره همیشه لبخنـد تمسـخرآمیز می زدنـد،و این مغزهـای پوک را تحقیر می کردنـد آری گروهی از آنهـا در اینجا بودنـد چنان که قرآن می گویـد:"کسانی که علم و آگاهی به آنها داده شـده بود صـدا زدند وای بر شما!چه می گوئید؟ثواب و پاداش الهی برای کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند بهتر است" (وَ قٰالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَیْلَکُمْ ثَوٰابُ اللّٰهِ خَیْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً).

و سپس افزودند:"این ثواب الهی تنها در اختیار کسانی قرار می گیرد که صابر و شکیبا باشند"(وَ لاٰ یُلَقّٰاهٰا إِلاَّ الصّٰابِرُونَ).

آنها که در مقابل زرق و برقهای هیجان انگیز و زینتهای دنیا استقامت به خرج می دهند، آنها که در برابر محرومیتها مردانه می ایسـتند،و در مقابل ناکسان سر فرو نمی آورند،آنها که در بوته آزمایش الهی،آزمایش مال و ثروت و ترس و مصیبت،همچون کوه پا بر جا می ایستند آری اینها لیاقت ثواب الهی را دارند.

مسـلما منظـور از جملـه" اَلَّذِیـنَ أُوتُـوا الْعِلْـمَ "دانشـمندان مـؤمن بنی اسـرائیل اسـت کـه در میـان آنهـا مردان بزرگی همچون"یوشع"بودند،ولی جالب این است

در برابر جمله اَلَّذِینَ یُرِیدُونَ الْحَیاهَ الدُّنْیا که در باره گروه اول آمده،تعبیر به"الذین یریدون الحیاه الآخره"نمی کند بلکه تنها تکیه بر علم می کند،چرا که"علم"خمیر مایه و ریشه ایمان و استقامت و عشق به ثواب الهی و سرای آخرت است.

ضمنا تعبیر به" اَلَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ "پاسخ کوبنده ای است به قارون که خود را عالم می دانست،قرآن می گوید:عالم اینها هستند که افق فکرشان این چنین بلند است،نه تو خیره سر و مغرور!و به این ترتیب باز هم می بینیم که ریشه همه برکات و خیرات به علم و دانش حقیقی بازمی گردد.

***قارون با این عمل طغیان و سرکشی خود را به اوج رسانید،ولی در تواریخ و روایات در اینجا ماجرای دیگری نقل شده است که نشانه نهایت بیشرمی قارون است و آن اینکه:روزی موسی ع به قارون گفت:خداوند به من فرمان داده که حق نیازمندان زکات مالت را بگیرم،قارون هنگامی که از کم و کیف زکاه با خبر شد و با یک حساب ساده فهمید چه مبلغ هنگفتی را باید در این راه بپردازد سر باز زد،و برای تبرئه خویش به مبارزه با موسی ع برخاست،در میان جمعی از ثروتمندان بنی اسرائیل برخاست و گفت:مردم! موسی می خواهد اموال شما را بخورد،دستور نماز آورد پذیرفتید،امور دیگر را نیز همه پذیرفتید،آیا زیرا این بار هم می روید که اموالتان را به او بدهید؟! گفتند:نه،ولی چگونه می توان با او مقابله کرد؟ قارون در اینجا یک فکر شیطانی به نظرش رسید،گفت من راه خوبی فکر کرده ام،به عقیده من باید برای او پرونده عمل منافی عفت ساخت!باید به سراغ زن بدکاره ای از فواحش بنی اسرائیل بفرستیم تا به سراغ موسی برود و او را متهم کند که با او سر و سری داشته!آنها پسندیدند و به سراغ آن زن فرستادند و گفتند:آنچه خودت بخواهی به تو می دهیم که گواهی دهی موسی با تو رابطه

نامشروع داشته!او نیز این پیشنهاد را پذیرفت،این از یک سو.از سوی دیگر قارون به سراغ موسی آمد و گفت:خوب است بنی اسرائیل را جمع کنی و دستورات خداوند را بر آنها بخوانی،موسی پذیرفت و آنها را جمع کرد.

گفتند:ای موسی!دستورات پروردگار را بازگو،گفت:خداوند به من دستور داده که جز او را پرستش نکنید، صله رحم بجا آورید و چنین و چنان کنید، و در مورد مرد زناکار دستور داده است اگر زنای محصنه باشد،سنگسار شود! آنها(ثروتمندان توطئه گر بنی اسرائیل)در اینجا گفتند:حتی اگر خود تو باشی!!گفت:آری،حتی اگر خود من باشم!! در اینجا وقاحت را به آخرین درجه رساندند و گفتند:ما می دانیم که تو خود مرتکب این عمل شده ای،و به سراغ فلان زن بدکاره رفته ای،و فورا به دنبال آن زن بدکاره فرستادند و گفتند:تو چگونه گواهی می دهی؟ موسی ع رو به او کرد و گفت:به خدا سوگندت می دهم حقیقت را فاش بگو! زن بدکاره با شنیدن این سخن تکان سختی خورد،لرزید و منقلب شد و گفت:

اکنون که چنین می گویی من حقیقت را فاش می گویم،اینها از من دعوت کردند و پاداش سنگینی قرار دادند که تو را متهم کنم،ولی گواهی می دهم که تو پاکی و رسول خدایی! در روایت دیگری آمده است که آن زن گفت:وای بر من،من هر کار خلافی را کرده ام اما تهمت به پیامبر خدا نزده ام،و سپس دو کیسه پولی را که به او داده بودند نشان داد و گفتنیها را گفت.

موسی ع به سجده افتاد و گریست،در اینجا بود که فرمان مجازات قارون زشت سیرت توطئه گر صادر شد.

در همین روایت آمده است که خدا فرمان"خسف"(فرو رفتن در زمین)

ص :۱۶۷

را در اختیار موسی ع قرار داد (۱). در اینجا قرآن مجید می گوید:"ما او و خانه اش را در زمین فرو بردیم" (فَخَسَفْنٰا بِهِ وَ بِدٰارِهِ الْأَرْضَ).

آری هنگامی که طغیان و سرکشی و تحقیر مؤمنان تهیدست،و توطئه بر ضد پیامبر پاک خدا،به اوج خود برسد،دست قدرت الهی از آستین بیرون می آید و به حیات طغیانگران پایان می دهد،چنان آنها را درهم می کوبد که زندگی آنها عبرتی برای همگان می گردد.

مساله"خسف"که در اینجا به معنی فرو رفتن و پنهان گشتن در زمین است، بارها در طول تاریخ بشر واقع شده است که زمین لرزه شدیدی آمده و زمین از هم شکافته شده و شهر یا آبادی هایی را در کام خود فرو بلعیده است،ولی این خسف با موارد دیگر متفاوت بود،طعمه اصلی او فقط قارون و گنجهای او بود.

عجبا!فرعون در امواج نیل فرو می رود،و قارون در اعماق زمین،آبی که مایه حیات است مامور نابودی فرعونیان می شود،و زمینی که مهد آرامش است گورستان قارون و قارونیان.

مسلم است که در آن خانه قارون تنها نبود،و اطرافیانش،او و هم سنگرانش او و یاران ظالم و ستمگرش همه در اعماق زمین فرو رفتند.

"اما او گروهی نداشت که وی را در برابر عذاب الهی یاری کنند،و خود نیز نمی توانست خویشتن را یاری دهد"!(فَمٰا کٰانَ لَهُ مِنْ فِئَهٍ یَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ مٰا کٰانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِینَ).

نه جیره خوارانش،و نه دوستان صمیمیش و نه اموال و ثروتش،هیچیک او را از چنگال عذاب الهی نجات ندادند،و همه به قعر زمین فرو رفتند!.

۱- ۱) در المنثور(طبق نقل تفسیر المیزان جلد ۱۶ صفحه ۸۴)و همچنین تفسیر روح المعانی و دیگر مفسران این حدیث را با تفاوتهایی ذیل آیات مورد بحث آورده اند.

*** آخرین آیه مورد بحث دگرگونی عجیب تماشاچیان دیروز را که از مشاهده جاه و جلال قارون به وجد و سرور آمده بودند و آرزو می کردند که ای کاش برای همیشه یا لا اقل یک لحظه به جای او بودند منعکس میکند که به راستی عجیب و آموزنده است،می گوید:"آنها که دیروز آرزو داشتند که بجای او باشند آن گاه که صحنه فرو رفتن او و ثروتش را به قعر زمین دیدند می گفتند:وای بر ما!گویی خدا روزی را بر هر کس از بندگانش بخواهد گسترش می دهد و بر هر کس بخواهد تنگ می گیرد"و کلید آن تنها در دست او است(وَ أَصْبَحَ الَّذِینَ تَمَنَّوْا مَکانَهُ بِالْأَمْسِ یَقُولُونَ وَیْکَأَنَّ اللّهَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ یَقْدِرُ).

امروز بر ما ثابت شد که هیچکس از خود چیزی ندارد،هر چه هست از ناحیه او است،نه عطایش دلیل بر رضایت و خشنودی از کسی است و نه منعش دلیل بر عدم ارزش او در پیشگاه خدا است.

او با همین ثروتها افراد و اقوام را به آزمایش می کشد و نهاد و سیرت آنان را آشکار می سازد.

سپس در این فکر فرو رفتند که اگر دعای مصرانه آنها دیروز به اجابت می رسید و خدا آنها را بجای قارون می گذاشت،امروز چه خاکی بر سر می کردند؟ لذا در مقام شکر این نعمت بر آمدند و گفتند:"اگر خداوند بر ما منت نگذارده بود،ما را هم به قعر زمین فرو می برد"!(لَوْ لا أَنْ مَنَّ اللّهُ عَلَیْنا لَخَسَفَ بِنا).

"ای وای!مثل اینکه کافران هرگز رستگار نمی شوند"(وَیْکَأَنَّهُ لا یُفْلِحُ الْکافِرُونَ).

الان حقیقت را با چشم خود می بینیم،و نتیجه غرور و غفلت و سرانجام کفر

و شهوت را.

و نیز می فهمیم که این گونه زنـدگانیهایی که دورنمای دل انگیزی دارد چه وحشتزا است؟ ضـمنا از جمله اخیر این داسـتان به خوبی روشن می شود که سـرانجام،قـارون مغرور بـا کفر و بی ایمانی از دنیا رفت،هر چنـد یک روز در اعـداد قاریان تورات و دانشمندان بنی اسرائیل بود و خویشاوندی نزدیکی با موسی داشت.

***

نکته ها:

اشاره

۱-قارونهای دیروز و امروز!

داستان قارون-سمبل ثروتمند مغرور-که قرآن مجموع آن را ضمن هفت آیه به طرز بسیار جالبی بیان کرده است،پرده از روی حقایق بسیاری در زندگی انسانها برمی دارد.

این داسـتان روشـنگر این حقیقت است که غرور و مسـتی ثروت گـاه انسـان را به انـواع جنـون می کشانـد،جنون نمـایش دادن ثروت و به رخ دیگران کشیدن جنون لذت بردن از تحقیر تهی دستان! و باز همین غرور و مستی و عشق بی حد و حصر به سیم و زر،گاه سبب می شود که دست به زشتترین و ننگین ترین گناهان بزنند،در مقابل پیامبر پاک خدا،قیام کند و به مبارزه و ستیز با حق و حقیقت برخیزد،و حتی بی شرمانه ترین تهمتها را به پاکترین افراد ببندد حتی با استفاده از ثروت خود از زنان آلوده هر جایی برای رسیدن به مقصدش کمک گیرد.

غرور و مستی ناشی از ثروت به انسان اجازه نمی دهد که نصیحت اندرزگویان را بشنود و سخن خیرخواهان را به کار بندد.

این مغروران بیخبر،خود را از همه دانشمندتر و آگاهتر می دانند،و به گمان اینکه ثروتشان که گاه از طریق غصب حقوق دیگران به دست آمده است دلیل بر عقل و هوش و درایت آنها است،همه را نادان و خود را دانا می پندارند! حتی کارشان به جایی می رسد که در برابر پروردگار اظهار وجود می کنند و دم از استقلال می زنند و می گویند:آنچه را پیدا کرده ایم به ابتکار و هوش سرشار و خلاقیت و استعداد و اطلاعات بی نظیر خودمان بوده است.

و دیدیم سرانجام این گونه مغروران تبهکار به کجا می رسد؟!اگر قارون با اطرافیانش و تمام ثروتش به قعر زمین فرو رفت و نابود شد دیگران به اشکال دیگری نابود می شوند، و گاه حتی زمین،ثروتشان را به شکل دیگری می بلعد، یعنی ثروتهای عظیم خود را تبدیل به کاخها،باغها و زمینهایی می کنند که هرگز از آن استفاده نخواهند کرد،و گاه حتی اموال خود را می دهند و زمینهای بایر و موات را خریداری می کنند،به این خیال که آن را تقسیم کرده و به قیمتهای گزافی بفروشند و به این ترتیب،زمین ثروتشان را می بلعد!.

این گونه افراد سبک مغز،چون راهی برای خرج کردن ثروت عظیم خود پیدا نمی کنند رو به سوی ارزشهای خیالی می آورند،مجموعه ای از کاسه کوزه های شکسته قدیمی را،به عنوان عتیقه های گرانبها!،و گاه مجموعه ای از تابلوهای بیرنگ و یا حتی مجموعه ای از تمبرهای پستی،اسکناسها و مانند آن که متعلق به سالها و یا قرون گذشته است،به عنوان با ارزشترین کالاها در قصر و کاخ خود جمع آوری می کنند که اگر به دقت به آنها نگاه کنیم گاهی می بینیم جای آنها فقط در زباله دان است!.

آنها این زندگی تجملی و تخیلی را در حالی فراهم آورده اند که در شهر و دیار آنها و گاه در همسایگی دیوار به دیوارشان افراد محرومی هستند که شب گرسنه می خوابند،و عجب اینکه چنان و جدان آنها تحلیل رفته که حتی کمترین

نـاراحتی از این وضع احسـاس نمی کننـد! گاه حیوانات آنها دارای مرفه ترین زنـدگی هسـتند،و حتی از معلم و پزشک و دارو بهره می گیرنـد،در حالی که انسانهای مظلومی در نزدیکی آنها در بـدترین شـرائط زنـدگی می کننـد،و یا در بستر بیماری ناله سرداده اند،نه پزشکی بر بالین آنها حاضر می شود و نه قطره دوائی.

تمـام این بحثهـا گـاه در بـاره افراد معینی در یـک جـامعه است و گاه در باره یک کشور،یعنی یک کشور قارونی می شود در مقابل دیگر کشورهای دنیا!همانگونه که در عصـر خود در مورد کشورهایی همچون آمریکا و بسـیاری از ممالک اروپایی می بینیم.

آنهـا مجلـل ترین زنـدگی را به قیمت اسـتثمار مردم جهـان سوم و کشورهـای فقیر و تهیـدست برای خود فراهم سـاخته انـد،به طوری که گـاه مواد غـذایی اضـافی آنها که به زباله دانها ریخته می شود اگر بطور صـحیحی جمع آوری می شـد برای تغـذیه ملیونها انسان گرسنه کافی بود.

اینکه می گوئیم کشورهای فقیر نه این است که حقیقتا فقیر باشـند اینها در حقیقت دزد زده و غارت شـده انـد،گاهی بهترین و گرانبهاترین منابع زیر زمینی در اختیار آنها است،اما این ابر غارتگران همه را می برند و آنها را بر خاک سیاه می نشانند.

اینهـا قارونهـای زالوصـفتی هسـتند که پـایه های کاخ بیـدادگری خود را بر ویرانه های کوخهای مستضـعفین بنا نهاده انـد،و تا مستضـعفین جهان دست به دست هم ندهنـد و آنها را همچون قارون به قعر زمین نفرسـتند اوضاع دنیا به همین صورت خواهد بود،آنها باده می نوشند و خنده مستانه سر می دهند،و اینها باید زانوی غم در بغل گیرند و گریه کنند! ***

ص: ۱۷۲

۲-قارون این ثروت را از کجا آورده بود.

جالب اینکه از آیه ۲۳ و ۲۴ سوره مؤمن به خوبی استفاده می شود که رسالت موسی ع از آغاز هم برای مبارزه با سه کس بود:فرعون،وزیرش هامان، و ثروتمند مغرور قارون: وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسی بِآیاتِنا وَ سُلْطانٍ مُبِینٍ إِلی فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ قارُونَ فَقالُوا ساحِرٌ کَذّابٌ :"ما موسی را با آیات خود و دلائل و معجزات روشنی فرستادیم به سوی فرعون و هامان و قارون و همگی گفتند موسی ساحر دروغگویی است".

از این آیه استفاده می شود که او همکار فرعونیان بود و در خط آنها،و در تواریخ نیز می خوانیم که او از یک سو نماینده فرعون در بنی اسرائیل بود (۱)و از سوی دیگر خزانه دار گنجهای فرعون (۲).

و اینجا است که پرونده قارون روشنتر می شود:فرعون برای اینکه بنی اسرائیل را به زنجیر کشد و تمام هستی آنها را غارت کند یک نفر مرد منافق حیله باز و به اندازه کافی بیرحم،از میان بنی اسرائیل برگزید و زمام اختیار آنها را به دست او سپرد،تا به نفع دستگاه جبارش آنها را استثمار کند و بر خاک سیاه بنشاند،و از این رهگذر ثروت کلانی نیز برای خود کسب کند.

قرائن نشان می دهد که بعد از نابودی فرعونیان مقدار عظیمی از ثروت و گنجهای آنها در دست قارون ماند،و موسی ع تا آن زمان مجال این را پیدا نکرده بود که این ثروت بادآورده فرعونی را به نفع مستضعفان از او بگیرد.

به هر حال خواه او این ثروت را در عصر فرعون پیدا کرده باشد،و یا از طریق غارت گنجهای او،و یا به گفته بعضی از طریق علم کیمیاء،و آگاهی بر فنون

۱- ۱) "تفسیر فخر رازی"جلد ۲۵ صفحه ۱۳ و تفسیر"مجمع البیان"جلد ۷ صفحه ۲۶۶(ذیل آیات مورد بحث).

۲- ۲) "مجمع البیان"جلد ۸ صفحه ۵۲۰ ذیل آیه ۲۴ سوره مؤمن.

تجارت سالم،یا آشنایی به اصول استثمار مستضعفان،هر چه بود قارون بعد از پیروزی موسی بر فرعونیان ایمان اختیار کرد،و به سرعت تغییر چهره داد و با زبردستی خاصی که ویژه این گروه است خود را در صف قاریان تورات و آگاهان بنی اسرائیل جا زد،در حالی که بعید است ذره ای ایمان در چنین قلبی نفوذ کند.

سرانجام هنگامی که موسی ع تصمیم گرفت زکات از او بگیرد پرده از چهره اش کنار رفت،و قیافه زشت و منحوسی که در پشت ماسک فریبنده ایمان داشت بر همگان ظاهر شد،و دیدیم که این مرد منافق عاقبت کارش به کجا منتهی گشت؟ ***

۳-موضع اسلام در برابر مساله ثروت

نباید از آنچه گفتیم این چنین استنباط شود که اسلام در برابر مال و ثروت موضع منفی دارد و با آن مخالف است،نباید تصور کرد که اسلام،فقر را می پسندد و دعوت به فقر می کند و آن را وسیله کمالات معنوی می داند.

بلکه به عکس اسلام به عنوان یک وسیله مؤثر و کارساز روی آن تکیه می کند در آیه ۱۸۰ سوره بقره از"مال"تعبیر به "خیر"شده است.

و در حدیثی از امام باقر ع می خوانیم:

نعم العون الدنیا علی طلب الآخره: "دنیا کمک خوبی است برای رسیدن به آخرت" (۱).

بلکه آیات مورد بحث که شدیدترین مذمت را از قارون ثروتمند مغرور می کند شاهد گویایی بر این موضوع است،منتها اسلام ثروتی را می پسندد که بوسیله آن"ابتغاء دار آخرت"و طلب سرای دیگر شود،چنان که دانشمندان

۱- ۱) "وسائل الشیعه"ج ۱۲ ص ۱۷(حدیث ۵ از باب ۱۶ از ابواب مقدمات تجارت).

بنی اسرائیل به قارون گفتند: وَ ابْتَغِ فِیمٰا آتٰاکَ اللّٰهُ الدّٰارَ الآخره.

اسلام ثروتی را می پسندد که در آن" أَحْسِنْ کَمٰا أَحْسَنَ اللّٰهُ إِلَیْکَ "و نیکی به همگان باشد.

اسلام ثروتی را مدح می کند که در آن لا تَنْسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیٰا تحقق یابد بالآخره اسلام ثروتی را خواهان است که مایه فساد در زمین و فراموش کردن ارزشهای انسانی و گرفتار شدن در مسابقه جنون آمیز"تکاثر"نگردد،و انسان را به"خود برتربینی"و"تحقیر دیگران"و حتی رویارویی با پیامبر خدا نکشاند.

وسیله ای باشد برای استفاده همگان،برای پر کردن خلاهای موجود اقتصادی،برای مرهم نهادن بر زخمهای جانکاه محرومان،و برای رسیدن به نیازها و مشکلات مستضعفان.

علاقه به چنین ثروتی با چنین هدفهای مقدسی علاقه به دنیا نیست،علاقه به آخرت است،چنان که در حدیثی می خوانیم یکی از یاران امام صادق ع خدمتش آمد و شکایت کرد که ما دنبال دنیا هستیم و به آن علاقمندیم(از این می ترسیم که دنیاپرست باشیم).

امام(که پاکی و تقوای آن مرد را می دانست)فرمود:با این ثروت دنیا چه می خواهی انجام دهی؟ در پاسخ عرض کرد:هزینه خود و خانواده ام را تهیه کنم،و به خویشاوندانم کمک نمایم،در راه خدا انفاق کنم،و حج و عمره بجا آورم امام فرمود:لیس هذا طلب الدنیا هذا طلب الآخره:"این،دنیاطلبی نیست این طلب آخرت است" (۱).

و از اینجا فاسد بودن عقیده دو گروه:گروهی از مسلمان نماهای بیخبر از تعلیمات اسلام که اسلام را حامی مستکبران معرفی می کنند و گروهی از دشمنان مغرض که می خواهند چهره اسلام را دگرگون نشان داده و آن را ضد ثروت و طرفدار

۱- ۱) "وسائل الشیعه"ج ۱۲ ص ۱۹(حدیث ۳ از باب ۷ از ابواب مقدمات التجاره).

فقر نشان دهند،روشن می شود.

اصولا یک ملت فقیر،نمی تواند آزاد و سربلند زندگی کند.

فقر وسیله وابستگی است.

فقر مایه روسیاهی در دنیا و آخرت است.

و فقر انسان را به گناه و آلودگی دعوت می کند.

همانگونه که در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

غنی یحجزک عن الظلم خیر من فقر یحملک علی الا ثم: "بی نیازی که تو را از تجاوز به حق دیگران باز دارد از فقری که تو را وادار به گناه کند بهتر است" (۱).

جوامع اسلامی باید بکوشند هر چه بیشتر،غنی و بی نیاز گردند،به مرحله خودکفایی برسند و روی پای خود بایستند و شرف و عزت و استقلال خود را بر اثر فقر،فدای وابستگی به دیگران نکنند و بدانند خط اصیل اسلام این است.

***

۱- ۱) "وسائل الشیعه"ج ۱۲ صفحه ۱۷(حدیث ۷ از باب ۶ از ابواب مقدمات التجاره).

[سوره القصص (۲۸): آیات ۸۳ تا ۸۴]

اشاره

تِلْکَ اَلـدّٰارُ اَلْآخِرَهُ نَجْعَلُهٰا لِلَّذِینَ لاٰ یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی اَلْأَرْضِ وَ لاٰ فَسٰاداً وَ اَلْعٰاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ (۸۳) مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْهٰا وَ مَنْ جٰاءَ بِالسَّیِّئَهِ فَلاٰ یُجْزَی اَلَّذِینَ عَمِلُوا اَلسَّیِّئٰاتِ إِلاّٰ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ (۸۴)

ترجمه:

۸۳-(آری)این سرای آخرت را تنها برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد را ندارند،و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است.

۸۴-کسی که کار نیکی انجام دهد برای او پاداشی بهتر از آن است و به کسانی که کار بدی انجام دهند مجازاتی جز اعمالشان داده نمی شود.

تفسیر:

نتیجه سلطه جویی و فساد در ارض

بعد از ذکر ماجرای تکان دهنده ثروتمند جنایتکار و مستکبر یعنی قارون، در نخستین آیه مورد بحث بیانی آمده است که در حقیقت یک نتیجه گیری کلی از این ماجرا است،می فرماید:

"سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که نه اراده برتری جویی در زمین دارند،و نه فساد می کنند"(تِلْکَ الدّٰارُ الْآخِرَهُ نَجْعَلُهٰا لِلَّذِینَ لاٰ یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَ لاٰ فَسٰاداً).

نه تنها برتری جوی و مفسد نیستند که"اراده"آن را نیز نمی کنند،قلبشان

ص: ۱۷۷

از این امور پاک،و روحشان از این آلودگیها منزه است.

آنچه سبب محرومیت انسان از مواهب سرای آخرت می شود در حقیقت همین دو است،برتری جویی(استکبار)و"فساد در زمین"که همه گناهان در آن جمع است، چرا که هر چه خدا از آن نهی کرده حتما بر خلاف نظام آفرینش انسان و تکامل وجود بوده،بنا بر این ارتکاب آن نظام زندگی او را بر هم می زند لذا مایه فساد در زمین است.

حتی مساله"استعلاء"و برتری جویی خود یکی از مصادیق"فساد در ارض" است،ولی اهمیت فوق العاده آن سبب شده است که بالخصوص مطرح گردد.

در شرح حال و سرنوشت قارون دیدیم آنچه مایه بدبختی و هلاک و نابودی او شد همان استکبار و برتری جویی بود.

در روایات اسلامی مخصوصا روی این مساله بسیار تکیه شده است،تا آنجا که در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم:

ان لرجل لیعجبه ان یکون شراک نعله اجود من شراک نعل صاحبه فیدخل تحتها!: "گاه می شود که انسان از این لذت می برد که بند کفش او از بند کفش دوستش بهتر باشد و به خاطر همین داخل تحت این آیه می شود،(چرا که اینهم شاخه کوچکی از برتری جویی است!) (۱).

جالب اینکه صاحب تفسیر"کشاف"بعد از ذکر این حدیث جمله ای می گوید که:"بعضی از طمعکاران علو را در آیه مورد بحث به فرعون می زنند به مقتضی إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلاٰ فِی الْأَرْضِ (قصص-۴)و فساد را به قارون به مقتضای وَ لاٰ تَبْغِ الْفَسٰادَ فِی الْأَرْضِ (قصص-۷۷)و می گویند کسی که مثل فرعون و قارون نباشد بهشت و سرای جاویدان از آن او است،و به این ترتیب تنها فرعون و قارون و امثال این دو را از بهشت بیرون می فرستند،و بقیه را از آن خود می دانند!اینها

۱- ۱) تفسیر"جوامع الجامع"ذیل آیه مورد بحث.

جمله وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ که در ذیل این آیه آمده است مورد دقت قرار نداده اند، آن گونه که علی ع در آن دقت فرموده" (۱).

مطلبی را که باید بر این سخن بیفزائیم این است که این گروه حتی در شناخت فرعون و قارون گرفتار اشتباه شده اند،چرا که فرعون هم علو در ارض کرد و هم مفسد بود " إِنَّهُ کانَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ "(قصص-۴)و قارون نیز فساد در زمین کرد و هم علو و برتری جویی به مقتضای" فَخَرَجَ عَلی قَوْمِهِ فِی زِینَتِهِ "(قصص-۷۹).

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی ع چنین آمده است که به هنگام خلافت ظاهری شخصا در بازارها قدم می زد،گم شده ها را راهنمایی می کرد، ضعیفان را کمک می نمود و از کنار فروشندگان و کسبه رد می شد و این آیه را برای آنها می خواند: تِلْکَ الدّارُ الْآخِرَهُ نَجْعَلُها لِلَّذِینَ لا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَ لا فَساداً ،سپس می فرمود:

نزلت هذه الایه فی اهل العدل و التواضع من الولاه،و اهل القدره من الناس: "این آیه در باره زمامداران عادل و متواضع و همچنین سایر قدرتمندان از توده های مردم نازل شده است" (۲).

یعنی همانگونه که من حکومت را وسیله برتری جویی خودم قرار نداده ام شما نیز نباید قدرت مالی خود را وسیله سلطه بر دیگران قرار دهید که سرانجام و عاقبت نیک از آن گروهی است که نمی خواهند برتری جویی و فساد کنند.

همانگونه که قرآن در پایان آیه مورد بحث می فرماید:"و عاقبت از آن پرهیزکاران است"(وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ).

"عاقبت"به مفهوم وسیع کلمه،سرانجام نیک،پیروزی در این جهان،

ص: ۱۷۹

۱- ۱) تفسیر"فخر رازی"ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) این روایت را"زاذان"از امیر مؤمنان"علی"(ع)نقل کرده است(مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث).

بهشت و نعمتهـایش در جهـان دیگر است،دیـدیم که قارونهـا و فرعونهـا چه عـاقبتی پیـدا کردنـد با اینکه قـدرت آنها بی نظیر بود؟چون تقوی نداشتند به دردناکترین سرنوشت مبتلا شدند.

سخن را در بـاره این آیه بـا حـدیثی که از امـام صـادق ع نقـل شـده پایـان می دهیم و آن اینکه هنگـامی که امام ع این آیه را تلاوت نمود شروع به گریه کرد و فرمود:

ذهبت و اللّٰه الامانی عند هذه الایه: "با وجود این آیه همه آرزوها بر باد رفته است"!و دسترسـی به سـرای آخرت مشکل است! (۱).

*** بعد از ذکر این واقعیت که سـرای آخرت و نعمتهایش از آن سـلطه جویان و مستکبران نیست بلکه مخصوص پرهیزکاران متواضع و حق طلب است،در دومین آیه مورد بحث به بیـان یک قانون کلی که آمیزه ای است از"عـدالت"و"تفضل" در مورد پاداش و کیفر پرداخته می گوید:"کسی که کار نیکی انجام دهد،پاداشی بهتر از آن دارد"(مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهٰا).

این همان مرحله"تفضل"است یعنی خداوند همچون مردم تنگ چشم نیست که به هنگام رعایت عدالت،سعی می کنند مزد و پاداش درست به انـدازه عمل باشـد او گاهی ده برابر و گاه صدها برابر و گاه هزاران برابر،از لطف بی کرانش پاداش عمل می دهـد،و حـد اقـل آن همان ده برابر است،چنان که در آیه ۱۶۰ سوره انعـام می خوانیم: مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثٰالِهٰا ،و حد اکثر آن را تنها خدا می داند که گوشه ای از آن در مورد انفاق در راه خدا،در آیه ۲۶۱ سوره بقره آمده است.

البته این مضـاعف سـاختن اجر و پـاداش بی حسـاب نیست،بسـتگی به میزان پـاکی عمل و اخلاص و حسن نیت و صـفای قلب دارد،این مرحله تفضل الهی در باره

۱- ۱) تفسیر علی بن ابراهیم ذیل آیه مورد بحث.

نیکوکاران سپس به ذکر مجازات بدکاران پرداخته،می گوید"به کسانی که کار بد کنند مجازاتی جز اعمالشان داده نمی شود"!(وَ مَنْ جٰاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلاٰ يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئٰاتِ إِلاّٰ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ).

و این مرحله"عدل"پروردگار است،چرا که ذره ای بیش از آنچه انجام داده اند کیفر نمی شوند.

جالب این است که می گوید:اعمال خود آنها کیفر آنها است،یعنی این عملشان که طبق قانون بقاء موجودات در عالم هستی،آثارش چه در درون جان، و چه در بیرون،در این عالم باقی می ماند و در قیامت که روز آشکار شدن پنهانیها (یوم البروز)است در شکلی مناسب خود تجسم می یابد و با گنهکاران همراه خواهد بود و آنها را شکنجه و آزار می دهد.

در اینجا سه سؤال وجود دارد که باید به آنها پاسخ گفت:

اشاره

۱-چرا سیئه در این آیه دو بار تکرار شده است؟

ممکن است دلیلش این باشد که قرآن می خواهد روی این مطلب تکیه کند که در برابر"سیئات"کیفری جز همان عمل را که انجام داده اند دامنشان را نمی گیرد.و به تعبیر دیگر"خود کرده را تدبیر نیست".

***

۲-آیا"حسنه"در آیه فوق ایمان و توحید را نیز شامل می شود؟

اگر چنین است معنی این جمله که می گوید بهتر از آن را پاداش آن قرار می دهیم چیست؟ مگر چیزی بهتر از آن پیدا می شود که پاداش آن باشد؟ در پاسخ می گوئیم بدون تردید حسنه معنی وسیعی دارد و هم برنامه های اعتقادی و هم گفتار و هم اعمال خارجی را شامل می شود،و اما بهتر از اعتقاد به توحید رضا و خشنودی پروردگار است که پاداش نیکوکاران می باشد چنان که در آیه ۷۲ سوره توبه می خوانیم: وَ رِضْوٰانٌ مِنَ اللّٰهِ أَكْبَرُ :"خشنودی خدا از هر پاداشی برتر است".

***

۳-چرا"حسنه"در آیه فوق به صورت مفرد است و"سیئات"به صورت جمع؟

بعضی معتقدند این تفاوت تعبیر اشاره به فزونی گنهکاران و کمی نیکو کاران است (۱).

این احتمال نیز وجود دارد که حسنات در حقیقت توحید،خلاصه می شوند و تمام حسنات به ریشه توحید باز می گردد،در حالی که سیئات به ریشه شرک باز می گردد که مرکز پراکندگی و تشتت و تعدد و کثرت است.

***

۱- ۱) آلوسی در روح المعانی.

[سوره القصص (۲۸): آیات ۸۵ تا ۸۸]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ اَلْقُرْآنَ لَرٰادُّکَ إِلیٰ مَعٰادٍ قُلْ رَبِّی أَعْلَمُ مَنْ جٰاءَ بِالْهُدیٰ وَ مَنْ هُوَ فِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ (۸۵) وَ مٰا کُنْتَ تَرْجُوا أَنْ یُلْقیٰ إِلَیْکَ اَلْکِتٰابُ إِلاّٰ رَحْمَهً مِنْ رَبِّکَ فَلاٰ تَکُونَنَّ ظَهِیراً لِلْکٰافِرِینَ (۸۶) وَ لاٰ یَصُدُّنَّکَ عَنْ آیٰاتِ اَللّٰهِ بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَیْکَ وَ اُدْعُ إِلیٰ رَبِّکَ وَ لاٰ تَکُونَنَّ مِنَ اَلْمُشْرِکِینَ (۸۷) وَ لاٰ تَدْعُ مَعَ اَللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ کُلُّ شَیْءٍ هٰالِکٌ إِلاّٰ وَجْهَهُ لَهُ اَلْحُکْمُ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (۸۸)

ترجمه:

۸۵-آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد تو را به جایگاهت(زادگاهت)بازمی گرداند بگو پروردگار من از همه بهتر می داند چه کسی(برنامه)هدایت آورده،و چه کسی در ضلال مبین است؟ ۸۶-تو هرگز امید نداشتی که این کتاب آسمانی به تو القا گردد،ولی رحمت پروردگارت چنین ایجاب کرد،اکنون که چنین است هرگز از کافران پشتیبانی مکن.

ص :۱۸۳

۸۷-هرگز تو را از آیات خداوند بعد از آنکه بر تو نازل شد باز ندارند،به سوی پروردگارت دعوت کن،و از مشرکان مباش.

۸۸-و معبود دیگری را با خدا مخوان که هیچ معبودی جز او نیست،همه چیز جز ذات پاک او فانی می شود،حاکمیت از آن اوست و همه به سوی او بازمی گردید.

***

شان نزول:

جمعی از مفسرین شان نزولی برای نخستین آیه فوق از ابن عباس نقل کرده اند که مضمونش چنین است:

هنگامی که پیامبر ص به قصد هجرت از"مکه"به سوی"مدینه"می آمد به سرزمین جحفه که فاصله چندان زیادی از مکه ندارد رسید،به یاد موطنش "مکه"افتاد،شهری که حرم امن خدا است و خانه کعبه که قلب و جان پیامبر با آن پیوند ناگسستنی داشت در آنجا است،آثار این شوق که با تاثر و اندوه آمیخته بود در چهره مبارکش نمایان گشت، در اینجا پیک وحی خدا جبرئیل نازل شد و پرسید آیا به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟پیامبر فرمود:

آری،جبرئیل عرض کرد:خداوند این پیام را برای تو فرستاده: إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرٰادُّکَ إِلیٰ مَعٰادٍ "آن کس که این قرآن را بر تو فرض کرده است تو را به سرزمین اصلیت بازمی گرداند" (۱)و می دانیم این وعده بزرگ سرانجام تحقق یافت و پیامبر اسلام ص پیروزمندانه با ارتشی نیرومند و قدرت و عظمت فراوان به مکه بازگشت،و حرم امن خدا بدون جنگ و خونریزی به او تسلیم شد.

بنا بر این آیه فوق یکی از پیشگوییهای اعجازآمیز قرآن است که

ص: ۱۸۴

۱- ۱) "مجمع البیان"،"تفسیر کبیر فخر رازی"،"تفسیر قرطبی"،"تفسیر المیزان" و تفاسیر دیگر.

چنین خبری را به طور قطع و بدون هیچ قید و شرط بیان کرده و بعد از مدت کوتاهی تحقق یافت.

***

تفسیر:

وعده بازگشت به حرم امن خدا

این آیات که آخرین آیات سوره قصص است پیامبر اسلام ص را مخاطب ساخته،و به دنبال بیان گوشه هایی از زندگی موسی بن عمران ع و مبارزه او با فرعونیان بشارتی به پیامبر اسلام ص و دستور العملهای مؤکدی به او می دهد.

گفتیم:نخستین آیه از این آیات طبق مشهور در سرزمین "جحفه"در مسیر پیامبر ص به سوی مدینه نازل شد،او می خواهد به یثرب برود و آن را"مدینه الرسول"کند،هسته اصلی حکومت اسلامی را در آنجا تشکیل دهد و استعدادهای نهفته را شکوفا سازد،و آنجا را پایگاه و سکویی برای دستیابی به حکومت گسترده الهی و اهدافش قرار دهد،اما با این حال عشق و دلبستگی او به مکه سخت او را آزار می دهد و دوری از این حرم امن الهی برای او بسیار ناگوار است.

اینجا است نور وحی به قلب پاکش می تابد و بشارت بازگشت به سرزمین مالوف را به او می دهد،و می گوید:"همان کسی که قرآن را بر تو فرض کرد تو را به جایگاه و زادگاهت باز می گرداند"(إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلیٰ مَعٰادٍ).

غم مخور همان خدایی که موسی را در طفولیت به مادرش بازگرداند، همان خدایی که او را بعد از یک غیبت ده ساله از مصر به زادگاه اصلیش بازگردانید تا چراغ توحید را برافروزد و حکومت مستضعفان را تشکیل دهد و قدرت فرعونیان طاغوتی را درهم بشکند،همان خدا تو را با قدرت و قوت تمام به مکه باز می گرداند،و چراغ توحید را با دست تو در این سرزمین مقدس

ص:۱۸۵

برمی افروزد.

همان خـدایی که قرآن را بر تو نازل کرد و ابلاغش را فرض نمود و احکامش را واجب گردانیـد،آری خـدای قرآن،خـدای با عظمت زمین و آسمان این امور در برابر قدرتش سهل و آسان است.

سپس می افزاید در برابر خیره سری مخالفان سرسخت"بگو:پروردگار من از همه بهتر می داند چه کسی هدایت را از سوی او آورده،و چه کسی در ضلال مبین است"(قُلْ رَبِّی أَعْلَمُ مَنْ جٰاءَ بِالْهُدیٰ وَ مَنْ هُوَ فِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ).

راه هـدایت روشن است و گمراهی آنها آشـکار،آنها بیهوده خود را خسته می کننـد،خدا به خوبی می داند و دلهای حق طلب نیز از این واقعیت آگاه است.

البته تفسیر روشن آیه فوق همـان بود که در بالاـ گفتیم،ولی جمعی از مفسـرین احتمالات دیگری در کلمه"معاد"داده انـد که منظور از"معـاد"بـازگشت به حیـات پس از مرگ"یـا"سـرزمین محشـر"یـا"خود مرگ"یـا"مقـام شـفاعت کبری"یا"بهشت"و یـا"بیت المقـدس"است که معراجگـاه نخستین پیامبر بود و ماننـد آن،ولی با توجه به محتوای مجموع سوره قصـص و آنچه در سرگـذشت موسـی و بنی اسـرائیل آمـده،و شـان نزولی کـه در بالاـ آوردیـم همـه ایـن معـانی بعیـد بـه نظر می رسـد،جز تفسیر"معاد"یعنی محل بازگشت،به سرزمین مکه.

بعلاـوه معـاد روز قیـامت چیزی نیست که مخصوص پیـامبر ص باشـد، در حـالی که آیه تنهـا از پیامبر سـخن می گویـد،و قرار گرفتن این آیه بعـد از آیه مربـوط به پـاداش و کیفر در قیـامت نه تنهـا دلیـل بر این مطلب نمی شود،بلکه ممکن است دلیـل بر عکس آن باشـد،چرا کـه آیـه قبـل،از پیروزی در سـرای دیگر سـخن می گویـد و منـاسب ایـن است که در آیه مـورد بحث از پیروزی در این جهان سخن بگوید.

***

آیه بعد به یکی دیگر از بزرگترین نعمتهای پروردگار به پیامبر اکرم می پردازد و می گوید:"تو هرگز این امید را نداشتی که این کتاب بزرگ آسمانی به تو القاء گردد،لکن رحمت پروردگار تو چنین ایجاب کرد"(وَ مٰا کُنْتَ تَرْجُوا أَنْ یُلْقیٰ إِلَیْکَ الْکِتٰابُ إِلاّٰ رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ) (1).

بسیاری از مردم بشارت ظهور آئین جدید را شنیده بودند و شاید گروهی از اهل کتاب و غیر آنها انتظار می کشیدند که وحی بر آنان نازل شود و خدا این مسئولیت را به آنها بسپارد،اما تو گمان نداشتی ولی خدا تو را از همه شایسته تر می دانست،و این آئین بزرگ تنها به دست تو می بایست در جهان گسترده شود.

بعضی از مفسران بزرگ این جمله را هماهنگ با جمله هایی دانسته اند که قبلا در باره داستان موسی-خطاب به پیامبر اسلام-آمده بود،آنجا که می فرمود: وَ مٰا کُنْتَ بِجٰانِبِ الْغَرْبِیِّ إِذْ قَضَیْنٰا إِلیٰ مُوسَی الْأَمْرَ...وَ مٰا کُنْتَ ثٰاوِیاً فِی أَهْلِ مَدْیَنَ ...وَ مٰا کُنْتَ بِجٰانِبِ الطُّورِ إِذْ نٰادَیْنٰا وَ لٰکِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ :

"تو هرگز در وادی طور نبودی آنجا که وحی به موسی فرستادیم...در میان مردم مدین زندگی نکردی...در آن ساعتی که فرمان رسالت بر موسی نازل شده حضور نداشتی اینها رحمت خدا است که شامل حال تو شده و اخبار دقیقش را در اختیارت گذارده است"،بنا بر این منظور از"کتاب"در اینجا همان سرگذشت انبیای پیشین است.

ولی این تفسیر با تفسیر فوق،منافاتی ندارد و در حقیقت بخشی از آن محسوب می شود.

سپس می افزاید:اکنون به شکرانه این نعمت بزرگ"هرگز از کافران

1- 1) بعضی از مفسران"الا"را در اینجا به معنی استثناء گرفته اند و سپس قائل به حذف و تقدیر شده اند،ولی گروهی دیگر گفته اند الا در اینجا به معنی"لکن"می باشد و جنبه استدراک دارد،و این معنی نزدیکتر به نظر می رسد.

پشتیبانی مکن "(فَلاٰ تَکُونَنَّ ظَهِیراً لِلْکٰافِرِینَ).

مسلما پیامبر ص هرگز پشتیبانی از کفار نمی کرد،این دستور در مورد او تاکید است، و در مورد دیگران بیان یک وظیفه مهم.

این سخن در حقیقت هماهنگ با مطلبی است که در آیات پیشین در مورد موسی خواندیم که می گفت"پروردگارا به خاطر نعمتی که به من دادی،من هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود"(در باره کمک به ظالمان در ذیل همان آیه ۱۷ سوره قصص مشروحا بحث کردیم).

*** دو آیه پایان این سوره،تاکیدی است بر مساله توحید با تعبیرها و استدلالات گوناگون،توحیدی که خمیر مایه تمام مسائل دینی است،توحیدی که هم اصل است و هم فرع،هم کل است و هم جزء.

در این دو آیه چهار دستور به پیامبر ص داده شده و چهار توصیف از پروردگار به عمل آمده است،و مجموع بحثهایی را که در آیات این سوره آمده تکمیل می کند.

نخست می گوید:"نباید کفار تو را از آیات خداوند بعد از آنکه بر تو نازل شد باز دارند"(وَ لاٰ یَصُدُّنَّکَ عَنْ آیٰاتِ اللّٰهِ بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَیْکَ).

گرچه نهی متوجه کفار است،اما مفهومش عدم تسلیم پیامبر ص در برابر کارشکنیها و توطئه های آنها است،و درست به این می ماند که بگوئیم:

نباید فلان شخص تو را وسوسه کند،یعنی تسلیم وسوسه های او مباش.

و به این ترتیب به پیامبر ص دستور می دهد هنگامی که آیات الهی نازل شد باید با قاطعیت روی آن بایستی،و هر گونه دو دلی و تردید را از خود دور سازی،موانع را هر چه باشد از سر راه برداری،و به سوی مقصد با قدمهای محکم پیش بروی که خدا همراه تو و پشتیبان تو است.

به گفته"ابن عباس "مفسر معروف،مخاطب گرچه شخص پیامبر ص است،اما منظور عموم مردمند،و از قبیل ضرب المثل معروف عرب"ایاک اعنی و اسمعی یا جاره"می باشد.

به دنبال این دستور که جنبه نفی داشت،دستور دوم را که جنبه اثبات دارد صادر می کند و می گوید"به سوی پروردگارت دعوت کن"(وَ ادْعُ إِلی رَبِّکَ).

خداوندی که مالک تو است،صاحب اختیار تو است،و مربی و پرورش دهنده تو می باشد.

سومین دستور بعد از دعوت به سوی اللّه،نفی هر گونه شرک و بت پرستی است،می گوید:"قطعا از مشرکان مباش"(وَ لا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِکِینَ).

که راه توحید آشکار است و نورانی، و رهروان آن بر صراط مستقیمند.

***بالآخره چهارمین دستور،تاکید مجددی است بر نفی هر گونه شرک، می فرماید:"هیچ معبود دیگری را با خدا مخوان"(وَ لا تَدْعُ مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ).

این دستورهای پی در پی که هر کدام دیگری را تاکید می کند،اهمیت مساله توحید را در برنامه های اسلامی روشن می سازد که بدون آن همه چیز بر باد است.

و به دنبال این دستورات چهارگانه،توصیفهای چهارگانه ای از خدا می کند،که آنها نیز تاکید پی در پی در مساله توحید است.

نخست می گوید:"هیچ معبودی جز او نیست"(لا إِلهَ إِلاّ هُوَ).

"همه چیز جز ذات پاک او فانی و نابود می شود"(کُلُّ شَیْءٍ هالِکٌ إِلاّ وَجْهَهُ).

"حکم و حاکمیت در جهان تکوین و تشریع مخصوص ذات پاک او است" (لَهُ الْحُكْمُ).

"و بازگشت همه شما،سرانجام به سوی او است"(وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ).

توصیفهای سه گانه اخیر می تواند دلیلی بر اثبات توحید و ترک هر گونه بت پرستی باشد که در توصیف اول آمده است.

زیرا هنگامی که ما همه فانی هستیم و بقا منحصر به او است.

و هنگامی که تدبیر نظام هستی و حاکمیت متعلق به او است.

و هنگامی که بازگشت همه ما در قیامت به سوی او است،معبودهای دیگر چه نقشی می توانند داشته باشند؟و چه چیز جز او قابل پرستش است؟ مفسران بزرگ در تفسیر جمله" كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلاَّ وَجْهَهُ "مطالب گوناگونی دارند که بر محور تفسیر"وجه"و کلمه"هالك"دور می زند.

زیرا"وجه"از نظر لغت به صورت و قسمتی از بدن که روبروی انسان قرار دارد گفته می شود،اما هنگامی که در مورد پروردگار به کار رود به معنی ذات پاک او است.

واژه"هالك"از ماده"هلاك"به معنی مرگ و نابودی است.

بنا بر این جمله فوق اشاره به فنای همه موجودات جز ذات پاک او می کند، نه تنها فنای بعد از پایان این جهان،که الان هم در برابر او فانی و هالکند! چرا که موجودات امکانی وابسته به ذات پاک او هستند،و لحظه به لحظه فیض وجود را از او می گیرند،در ذات خود چیزی ندارند و هر چه دارند از خدا است، که اگر"نازی کند یک دم فرو ریزند قالبها"! گذشته از این،موجودات این جهان همه متغیرند و در معرض دگرگونیها حتی طبق عقیده حرکت جوهری ذات آنها عین تغییر و دگرگونی است،و می دانیم حرکت و تغییر به معنی فانی شدن و نو گشتن دائمی است،در هر لحظه ای موجودات

جهان ماده می میرند و زنده می شوند. بنا بر این اکنون هم هالکند و فانیند،تنها ذاتی که تغییر و فنا در آن راه ندارد و استقلال محض است ذات مقدس او است.

و نیز می دانیم در پایان این جهان فنا و نیستی به صورت آشکارتری خودنمایی می کند و به گفته قرآن کُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ وَ يَبْقى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ :

"تمام کسانی که بر صفحه زمین هستند فانی می شوند و تنها ذات ذو الجلال و گرامی خدا باقی می ماند"(سوره رحمان آیه ۲۶ و ۲۷).

نه تنها زمینیان که اهل آسمانها نیز فانی می شوند وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ :"به هنگام"نفخ صور"تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند می میرند"(زمر-۶۸).

این تفسیری است هماهنگ با ظاهر آیه و آیات دیگر قرآن.

اما بعضی از مفسران تفسیرهای دیگری نیز برای آن ذکر کرده اند از جمله اینکه:

منظور از"وجه"عمل صالح است و مفهوم آیه این است که تمام اعمال بر باد می رود جز عملی که برای ذات پاک خدا انجام شده باشد.

بعضی دیگر گفته اند:منظور از"وجه"همان جنبه انتساب اشیاء به خدا است،بنا بر این مفهوم آیه این است که همه چیز ذاتا معدوم است جز از ناحیه انتسابش به پروردگار.

بعضی گفته اند:وجه به معنی دین است،و مفهوم آیه چنین است که همه آئینها فانی و باطل است جز آئین خدا،و جمله" لَهُ الْحُكْمُ "را به معنی حاکمیت تشریعی و تاکیدی بر این تفسیر دانسته اند،همچنین جمله" وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ " را به معنی رجوع به خدا در اخذ شریعت تفسیر کرده و تاکید مجددی بر این

معنی (۱).

این تفاسیر با آنچه در بالا گفتیم در حقیقت چندان منافاتی ندارد چرا که هنگامی که دانستیم تنها چیزی که در این عالم باقی می ماند ذات پاک خدا است روشن می شود آنچه نیز به نحوی با ذات پاک او مربوط است،آن نیز رنگ بقاء و ابدیت به خود می گیرد:آئین خدا که از ناحیه او است ابدی است،عمل صالح که برای او است ابدی است،رهبران الهی که به او ارتباط دارند از این نظر که به او مربوطند رنگ جاودانی دارند،خلاصه هر چیز به نحوی با ذات پاک او پیوند و ارتباطی داشته باشد از آن نظر فنا و هلاک برای او نیست(دقت کنید).

***

نکته ها:

اشاره

۱-چگونه همه اشیاء فانی می شوند؟

از جمله سؤالاتی که در ذیل آیه فوق مطرح شده این است که اگر همه چیز در پایان جهان نابود می گردد باید خاکهایی که از بدن انسانها حاصل شده نیز از میان برود در حالی که قرآن کرارا تصریح کرده که ما این خاکها را جمع کرده بار دیگر از آن انسانها را به وجود می آوریم،و یا انسانها در قیامت از قبرهایشان سر برمی آورند.

و نیز طبق ظاهر آیات قرآن بهشت و دوزخ هم اکنون آفریده شده اند (تعبیر اعدت للمتقین یا مشابه آن که اشاره به آماده شدن بهشت برای پرهیزگاران است در دو مورد از آیات قرآن آل عمران-۱۳۳ و حدید ۲۱ و تعبیر اعدت للکافرین در مورد دوزخ در دو مورد بقره-۲۴-آل عمران-۱۳۱ آمده است).

۱- ۱) روایات متعددی در تفسیر"نور الثقلین"در ذیل این آیه وارد شده که در بعضی از آنها"وجه"به دین خدا،و در بعضی به"رهبران الهی"و آنچه منسوب به خدا است تفسیر شده است.

آیا بهشت و دوزخ نیز در پایان جهان فانی و نابود می شونـد؟! از همه اینها گذشـته،عقیده به حیات برزخی انسانها داریم و آن را از آیات قرآن در مورد ارواح اسـتفاده کرده ایم آیا آنها نیز نابود می شونـد؟! پاسـخ همه این سؤالات با توضـیح زیر روشـن می گردد.

بسـیار می شود که منظور از "هلاـك" و نـابودی و فنـا،"به هم خوردن نظـام" است،نه از بین رفتن مواد،مثلا اگر یک ساختمان بوسـیله زلزله متلاشـی شود در اینجا هالك و فانی بر آن صـدق می کنـد،در حالی که مواد آن موجود است تنها نظامش از هم گسیخته.

و می دانیم در پایان این جهان،خورشـید بی فروغ،و ماه تاریک،و کوه ها از هم متلاشـی می شونـد،و موجودات زنـده همه می میرند،این است معنی هلاك آنها،این از یک سو.

از سوی دیگر هلاك و فنا مربوط به دنیا و آنچه در دنیا است،اما بهشت و دوزخ،چه آن را در باطن و درون این جهان بدانیم و چه بیرون و محیـط بر این جهـان،آنهـا جزء این دنیـا نیسـتند که حکم فنا و نابودی نظام آنها را شامل گردد آنها متعلق به جهان دیگر و آخرتند،و نه این جهان.

از سوی سوم در بالاـ گفتیم هلاـك و فنا در مورد موجودات امکانی منحصـر به پایان جهان نیست،آنها الان هم فانی و هالکند کـه در درون ذات از خـود چیزی ندارنـد و هر چـه دارنـد از دیگری است،آنهـا متغیرنـد و دائمـا در حـال حرکت، و می دانیم حرکت به معنی فنای تدریجی و ترکیبی از وجود و عدم است.

با این توضیحات پاسخ سؤالات فوق،کاملا روشن می شود.

***

۲-تفسیر انحرافی برای جمله"و لا تَدْعُ مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ "

جمعی از"وهابیین"که اصرار دارند مساله"توسل و شفاعت"با حقیقت

توحید سازگار نیست گاهی به آیه فوق،و آیات مشابه آن،استدلال کرده اند، آنها می گویند:قرآن صریحا از عبادت و پرستش غیر خدا و اینکه نام کسانی را همراه نام خدا ببریم نهی کرده است فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّهِ أَحَداً (سوره جن آیه ۱۸).

در حالی که منظور از این گونه آیات مسلما این نیست که ما اشخاص دیگری را صدا نزنیم،منظور همان چیزی است که از کلمه"مع اللّه"(با خدا)استفاده می شود،یعنی اگر کسی کار خدا را از غیر خدا بخواهد و او را مستقل در انجام آن بداند،مشرک است.

اما اگر ما همه قدرتها را مخصوص خدا بدانیم و کسی را با او همراه و مبدء اثر نشناسیم،ولی معتقد باشیم اولیاء خدا به اذن و فرمان او شفاعت می کنند و به آنها متوسل شویم که در پیشگاه خدا برای ما شفاعت کنند،این عین توحید است و این همان چیزی است که مکرر در آیات قرآن به آن اشاره شده است.

آیا هنگامی که برادران یوسف به پدر گفتند: یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا :"ای پدر برای ما از خداوند آمرزش بطلب"(سوره یوسف-۹۷)این شرک بود؟! یا هنگامی که قرآن می گوید: وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوّاباً رَحِیماً :"اگر آنها هنگامی که به خود ستم می کنند(و مرتکب گناهی می شوند)نزد تو آیند و از خدا طلب آمرزش کنند و پیامبر نیز برای آنها استغفار کند،خدا را تواب و رحیم می یابند"(نساء-۶۴)دعوت به سوی شرک است؟! حقیقت شفاعت و توسل نیز چیزی جز این نیست (۱).

**پروردگارا!نور توحید و معرفت را در قلب ما بیفکن تا جز تو نبینیم

ص: ۱۹۴

۱- ۱) برای توضیح بیشتر به جلد چهارم صفحه ۳۶۶(ذیل آیه ۳۵ مائده)و جلد اول ذیل آیه ۴۸ سوره بقره مراجعه فرمائید.

و جز تو نجوئیم و جز تو نخواهیم.

خداونـدا!ارتبـاط مـا را به ذات پـاکت روز به روز محکمـتر کن،تـا از این طریق بقـاء و جـاودانگی ذاتت در روح مـا پرتوافکن گردد.

بارالهـا!محبت دنیـا،برتری جویی،فسـاد در ارض را از جـان مـا دور کن و ما را در صف پرهیزگاران که عاقبت نیک برای آنها است،قرار ده(و العاقبه للمتقین).

پایان سوره قصص-از تفسیر نمونه ج ۱۶ بیست و یکم رمضان المبارک ۱۴۰۳-۱۲ تیر ماه ۱۳۶۲

ص: ۱۹۵

(۲۹) سوره عنکبوت این سوره در "مکه" نازل شده و دارای ۶۹ آیه است

اشاره

ص :۱۹۷

محتوای سوره عنکبوت

مشهور در میان جمعی از محققین این است که تمام این سوره در مکه نازل شده است،و به این ترتیب محتوای آن هماهنگ با محتوای سوره های مکی است سخن از مبدء و معاد است،سخن از قیام انبیای بزرگ پیشین و مبارزه آنها با مشرکان و بت پرستان جبار و ستمگر و پیروزی آنها و نابودی این گروه ظالم است.

سخن از دعوت به سوی حق و آزمایشهای الهی و بهانه جوئیهای کفار در زمینه های مختلف است.

هر چند جمعی یازده آیه آغاز این سوره را استثناء کرده اند و معتقدند این یازده آیه در مدینه نازل شده است،انگیزه آنها بر این اعتقاد،شاید پاره ای از شان نزولهایی است که بعدا به آن اشاره خواهیم کرد و بحث از جهاد که در این آیات وارد شده،و همچنین اشاره ای که در بعضی از آنها به مساله منافقین است،و اینها متناسب با سوره های مدنی است.

ولی بعدا خواهیم دید که این امور منافاتی با"مکی"بودن سوره ندارد، و به هر حال نامگذاری این سوره به"سوره عنکبوت"از آیه ۴۱ آن گرفته شده که بت پرستان را که تکیه بر غیر خدا می کنند تشبیه به عنکبوت می کند که تکیه گاهش،تارهای سست و بی بنیاد است.

به طور کلی می توان گفت بحثهای این سوره در چهار بخش خلاصه می شود:

۱-بخش آغاز این سوره که پیرامون مساله"امتحان"و"وضع منافقان" است و این دو پیوند ناگسستنی با هم دارند،چرا که شناخت منافقان جز در طوفانهای امتحانات و آزمونها ممکن نیست.

۲-بخش دیگری که در حقیقت برای دلداری پیامبر ص و مؤمنان اندک

نخستین از طریق بیان گوشه هایی از سرنوشت پیامبران بزرگی همچون نوح و ابراهیم و لوط و شعیب است که در برابر گردنکشانی همچون نمرود و ثروتمندان خودخواه قرار داشتند،ابزار این مبارزه،کیفیت این مبارزه و پایان آن،مشخص شده است تا هم دلداری برای مؤمنان باشد و هم هشداری برای بت پرستان سنگدل و ستمگر که در عصر پیامبر ص بودند.

۳-بخش دیگری از این سوره که مخصوصا در اواخر سوره قرار گرفته از توحید،و نشانه های خدا در عالم آفرینش،و مبارزه با شرک،سخن می گوید، و و جدان و فطرت انسانها را در اینجا به داوری می طلبد.

۴-قسمت دیگری از این سوره مباحث متنوعی پیرامون ضعف و ناتوانی معبودهای ساختگی،و عابدان "عنکبوت صفت" آنها است و همچنین عظمت قرآن و دلائل حقانیت پیامبر اسلام و لجاجت مخالفان و نیز یک سلسله مسائل تربیتی همچون نماز،نیکی به پدر و مادر،اعمال صالح و طرز بحث و برخورد منطقی با مخالفان دور می زند.

***

ص :۱۹۹

فضیلت این سوره

در تفسیر مجمع البیان از پیامبر گرامی اسلام ص چنین آمده است: من قرء سوره العنکبوت کان له من الاجر عشر حسنات بعدد کل المؤمنین و المنافقین: "هر کس سوره عنکبوت را بخواند به تعداد تمام مؤمنان و منافقان،ده حسنه برای او نوشته می شود". مخصوصا در باره تلاوت سوره عنکبوت و روم در ماه رمضان در شب بیست و سوم،فضیلت فوق العاده ای وارد شده است تا آنجا که در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم: من قرء سوره العنکبوت و الروم فی شهر رمضان لیله ثلاث و عشرین فهو و اللّه من اهل الجنه،لا استثنی فیه ابدا،و لا اخاف ان یکتب اللّه علی فی یمینی اثما،و ان لهاتین السورتین من اللّه مکانا: "هر کس سوره عنکبوت و روم را در ماه رمضان شب بیست و سوم تلاوت کند به خدا سوگند اهل بهشت است،و من هیچکس را از این مساله استثناء نمی کنم،و نمی ترسم که خداوند در این سوگند قاطع من گناهی بر من بنویسد،و مسلما این دو سوره در پیشگاه خدا بسیار ارج دارد" ۱. بدون شک محتوای پربار این دو سوره و درسهای مهم توحیدی آن،و برنامه های سازنده عملی که در این دو سوره ارائه شده است کافی است که هر انسانی را که اهل اندیشه و الهام و عمل باشد به بهشت جاویدان سوق دهد. بلکه شاید تنها اگر از نخستین آیه سوره عنکبوت الهام بگیریم،مشمول سوگند امام صادق ع شویم،همان آیه ای که مساله امتحان عمومی انسانها را مطرح می کند و می گوید:همه بدون استثناء در بوته آزمایشها قرار می گیرند تا سیه روی شوند آنها که غش دارند. چگونه ممکن است انسان این آزمون عظیم را کاملا باور داشته باشد و خود را برای آن آماده نسازد،و اهل تقوا و پرهیزگاری نگردد؟ ***

مشهور در میان جمعی از محققین این است که تمام این سوره در مکه نازل شده است،و به این ترتیب محتوای آن هماهنگ با محتوای سوره های مکی است سخن از مبدء و معاد است،سخن از قیام انبیای بزرگ پیشین و مبارزه آنها با مشرکان و بت پرستان جبار و ستمگر و پیروزی آنها و نابودی این گروه ظالم است.

سخن از دعوت به سوی حق و آزمایشهای الهی و بهانه جوئیهای کفار در زمینه های مختلف است.

هر چند جمعی یازده آیه آغاز این سوره را استثناء کرده اند و معتقدند این یازده آیه در مدینه نازل شده است،انگیزه آنها بر این اعتقاد،شاید پاره ای از شان نزولهایی است که بعدا به آن اشاره خواهیم کرد و بحث از جهاد که در این آیات وارد شده،و همچنین اشاره ای که در بعضی از آنها به مساله منافقین است،و اینها متناسب با سوره های مدنی است.

ولی بعدا خواهیم دید که این امور منافاتی با"مکی"بودن سوره ندارد، و به هر حال نامگذاری این سوره به"سوره عنکبوت"از آیه ۴۱ آن گرفته شده که بت پرستان را که تکیه بر غیر خدا می کنند تشبیه به عنکبوت می کند که تکیه گاهش،تارهای سست و بی بنیاد است.

به طور کلی می توان گفت بحثهای این سوره در چهار بخش خلاصه می شود:

۱-بخش آغاز این سوره که پیرامون مساله"امتحان"و"وضع منافقان" است و این دو پیوند ناگسستنی با هم دارند،چرا که شناخت منافقان جز در طوفانهای امتحانات و آزمونها ممکن نیست.

۲-بخش دیگری که در حقیقت برای دلداری پیامبر ص و مؤمنان اندک

ص :

[سوره العنکبوت (۲۹): آيات ۱ تا ۳]

اشاره

بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gtالم (١) أَ حَسِبَ اَلنّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنّا وَ هُمْ لاٰ يُفْتَنُونَ (٢) وَ لَقَدْ فَتَنَّا اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اَللّهُ اَلَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ اَلْكاذِبِينَ (٣)

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-الم ۲-آیا مردم گمان کردند به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟! ۳-ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم(و اینها را نیز امتحان می کنیم)باید علم خدا در مورد کسانی که راست می گویند و کسانی که دروغ می گویند تحقق یابد.

شان نزول:

بعضی از مفسران روایتی نقل کرده اند که بر طبق آن"یازده آیه"آغاز این سوره در مدینه نازل شده،در مورد مسلمانانی که در مکه بودند و اظهار اسلام می کردند اما حاضر به هجرت به مدینه نبودند،آنها نامه ای از برادران خود در مدینه دریافت داشتند که در آن تصریح شده بود:"خدا اقرار به ایمان را از شما نمی پذیرد مگر اینکه هجرت کنید و به سوی ما بیائید"آنها تصمیم به هجرت گرفتند و از

ص :۲۰۲

مکه خارج شدند،جمعی از مشرکان به تعقیب آنان پرداختند و با آنان پیکار کردند بعضی کشته شدند و بعضی نجات یافتند(و احتمالا بعضی نیز تسلیم شده به مکه بازگشتند).

بعضی دیگر"آیه دوم"را در مورد عمار یاسر و جمعی دیگر از مسلمانان نخستین می دانند که ایمان آوردند و سخت تحت شکنجه دشمنان واقع شدند.

بعضی گفته اند آیه هشتم در مورد اسلام آوردن"سعد بن ابی وقاص"نازل شده.

ولی بررسی خود این آیات نشان می دهد که هیچ دلیلی بر مساله ارتباط آیات با هجرت در آنها نیست تنها بیانگر فشارهایی است که بر مؤمنان در آن زمان از ناحیه دشمنان،و حتی گاه از ناحیه پدران و مادران مشرک آنها وارد می شد.

این آیات مسلمانان را تشویق به استقامت و پایمردی در برابر موج فشار دشمن می کند،و اگر سخن از جهاد به میان آورده نیز ظاهرا جهاد در همین زمینه است،نه جهاد مسلحانه دستجمعی و گروهی،که دستور آن در مدینه نازل شد.

و نیز اگر سخن از منافقان می گوید ممکن است اشاره به گروه سست ایمانی باشد که احیانا در مکه در لابلای مسلمانان وجود داشتند،گاه با مسلمانان همراه بودند و گاه با مشرکان،و کفه هر کدام سنگینتر می شد به سوی او می چرخیدند! به هر حال پیوستگی و انسجام آیات این سوره ایجاب می کند که همه آنها را"مکی"بدانیم و روایات بالا که خود با یکدیگر انسجام ندارد نمی تواند این بهم پیوستگی را بر هم زند.

تفسیر:

آزمایش الهی یک سنت جاویدان

باز در آغاز این سوره به حروف مقطعه(الف-لام-میم)برخورد می کنیم که تا کنون بارها تفسیر آن را از دیدگاههای مختلف بیان کرده ایم (۱).

۱- ۱) به جلد اول آغاز سوره بقره و جلد دوم آغاز سوره آل عمران و جلد ۶ آغاز سوره اعراف مراجعه فرمائید.

*** بعد از ذکر حروف مقطعه به یکی از مهمترین مسائل زندگی بشر که مساله شدائد و فشارها و آزمونهای الهی است اشاره می کند.

نخست می گوید:"آیا مردم گمان کردند همین اندازه که اظهار ایمان کنند و شهادت به توحید و رسالت پیامبر دهند به حال خود واگذارده خواهند شد و امتحان نمی شوند"؟!(أَ حَسِبَ النّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ) (۱).

*** بعد بلافاصله به ذکر این حقیقت می پردازد که امتحان یک سنت همیشگی و جاودانی الهی است،امتحان مخصوص شما جمعیت مسلمانان نیست،سنتی است که در تمام امتهای پیشین جاری بوده است.می فرماید:"ما کسانی را که قبل از آنها بودند آزمایش کردیم"(وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

آنها را نیز در کوره های سخت امتحان افکندیم،آنها نیز همچون شما در فشار دشمنان بیرحم و جاهل و بیخبر و متعصب و لجوج قرار داشتند،همیشه میدان امتحان باز بوده و گروهی در این میدان شرکت داشته اند.

باید هم چنین باشد چرا که در مقام ادعا هر کس می تواند خود را برترین مؤمن،بالاترین مجاهد،و فداکارترین انسان معرفی کند،باید وزن و قیمت و ارزش این ادعاها از طریق آزمون روشن شود،باید معلوم گردد تا چه اندازه نیات درونی و آمادگیهای روحی با این گفته ها هماهنگ یا ناهماهنگ است؟ آری"باید خدا بداند چه کسانی راست می گویند،و چه کسانی دروغگو هستند" (فَلَیَعْلَمَنَّ اللّهُ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ لَیَعْلَمَنَّ الْکاذِبِینَ).

۱- ۱) "یفتنون"از ماده"فتنه"در اصل به معنی گذاشتن طلا در آتش برای شناخته شدن میزان خلوص آن است،سپس به هر گونه آزمایش ظاهری و معنوی اطلاق شده است (برای توضیح بیشتر به جلد ۲ صفحه ۱۷ مراجعه شود).

بـدیهی است خـدا همه اینهـا را می دانـد،حتی قبـل از خلقت انسانهـا،منظور از علم در اینجـا همـان تحقق عینی مسائل و وجود خارجی آنها است،و به تعبیر دیگر ظهور آثار و شواهـد عملی است،یعنی بایـد علم خدا در باره این گروه عملا در خارج پیاده شـود،و تحقق عینی یابـد،و هر کس آنچه را در درون دارد بیرون ریزد، این است معنی"علم"هنگـامی که در اینگونه موارد در مورد خداوند به کار می رود.

دلیل این مساله نیز روشن است زیرا نیات درونی و صفات باطنی تا در عمل انسان تحقق و عینیت پیدا نکند ثواب و جزا و کیفر مفهوم ندارد.

آزمایش برای تحقق بخشیدن به نیات و صفات درونی است.

و بـه عبـارت دیگر ایـن عـالم همچـون یـک"دانشـگاه"یـا یـک"مزرعه"است (این تشبیهـات در متـون احـادیث اسـلامی وارد شده)برنامه این است که در دانشگاه استعدادها شکوفا گردد،لیاقتها پرورش یابد،و آنچه در مرحله"قوه"است به"فعلیت"برسد.

باید در این مزرعه نهاد بذرها ظاهر گردد،و از درون آنها جوانه ها بیرون آید،جوانه ها سر از خاک بردارند،پرورش یابند،نهال کوچکی شوند و سرانجام درختی تنومند و بارور،و این امور هرگز بدون آزمایش و امتحان ممکن نیست.

و از اینجا می فهمیم که آزمایشهای الهی نه برای شناخت افراد است، بلکه برای پرورش و شکوفایی استعدادها است.

بنا بر این اگر ما آزمایش می کنیم برای کشف مجهولی است،اما اگر خداونـد آزمایش می کند برای کشف مجهول نیست که علمش به همه چیز احاطه دارد بلکه برای پرورش استعدادها و به فعلیت رسانیدن قوه ها است (۱).

۱- ۱) توضـیح بیشـتر در مـورد آزمـایش الهی و جوانب مختلف این موضوع در جلـد اول ذیـل آیه ۱۵۷ سوره بقره بیان شـده است.

***

نکته:

۱-آزمونها در چهره های مختلف

گرچه بیان عمومیت امتحان برای تمام اقوام و جمعیتها،اثر سازنده بسیار قابل ملاحظه ای برای مؤمنان مکه که در آن روز در اقلیت شدیدی بودند داشت و توجه به این واقعیت آنها را در مقابل دشمنان،سخت مقاوم و شکیبا می کرد، ولی این منحصر به مؤمنان مکه نبود بلکه هر گروه و جمعیتی به نوعی در این سنت الهی شریک و سهیمند و امتحانات خداوند در چهره های گوناگون به سراغ آنها می آید.

گروهی در محیطهایی قرار می گیرند که از هر نظر آلوده است،وسوسه های فساد از هر طرف آنها را احاطه می کند،امتحان بزرگ آنها این است که در چنین جو و شرائطی همرنگ محیط نشوند و اصالت و پاکی خود را حفظ کنند.

گروهی در فشار محرومیتها قرار می گیرند،در حالی که می بینند اگر حاضر به معاوضه کردن سرمایه های اصیل وجود خود باشند،فقر و محرومیت به سرعت درهم می شکند،اما به بهای از دست دادن ایمان و تقوا و آزادگی و عزت و شرف،و همین آزمون آنها است.

گروهی دیگر بر عکس غرق در نعمت می شوند و امکانات مادی از هر نظر در اختیارشان قرار می گیرد،آیا در چنین شرائطی،قیام به وظیفه شکر نعمت می کنند؟یا غرق در غفلت و غرور و خودخواهی و خودبینی،غرق در لذات و شهوات و بیگانگی از جامعه و از خویشتن می شوند؟! گروهی-همچون غرب و شرق زده های عصر ما-با کشورهایی روبرو می شوند که در عین دوری از خدا و فضیلت و اخلاق،از تمدن مادی خیره کننده ای

ص:۲۰۶

بهره مندنـد و رفاه اجتماعی قابل ملاحظه ای دارند،در اینجا جاذبه نیرومند مرموزی آنها را به سوی این نوع زندگی می کشاند که به قیمت زیر پا نهادن همه اصولی که به آن اعتقاد دارند و به قیمت تن دادن به ذلت وابستگی چنان زندگی را برای خود و جامعه خویش فراهم سازند،این نیز یک نوع آزمون است.

مصیبتها،درد و رنجها،جنگ و نزاعها،قحطی و گرانی و تورم،حکومتهای خودکامه،که انسانها را به بردگی و اسارت خود دعوت می کنند و آنها را به تسلیم در برابر برنامه های طاغوتی خود فرا می خوانند،و بالآخره امواج نیرومند هوای نفس و شهوت،هر یک از اینها وسیله آزمایشی است بر سر راه بندگان خدا، و در همین صحنه ها است که ایمان و شخصیت و تقوی و پاکی و امانت و آزادگی افراد مشخص می شود.

اما برای پیروزی در این آزمونهای سخت،جز تلاش و کوشش مستمر و تکیه بر لطف خاص پروردگار راهی نیست.

جالب اینکه در حدیثی که در اصول کافی از بعضی از معصومین در تفسیر آیه أَ حَسِبَ النّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ آمده چنین می خوانیم:

یفتنون کما یفتن الذهب،ثم قال یخلصون کما یخلص الذهب!:

"آزمایش می شوند همانگونه که طلا در کوره آزمایش می شود،و خالص می شوند همانگونه که فشار آتش ناخالصیهای طلا را از بین می برد و آن را خالص می کند" (۱).

به هر حال عافیت طلبانی که گمان می کنند همین اندازه که اظهار ایمان کنند در صف مؤمنان قرار می گیرند و در اعلی علیین بهشت همنشین پیامبران و صدیقین و شهداء خواهند بود سخت در اشتباهند.

۱- ۱) "اصول کافی"طبق نقل تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۱۴۸.

به گفته امیر مؤمنان علی ع در نهج البلاغه

و الذی بعثه بالحق لتبلبلن بلبله،و لتغربلن غربله،و لتساطن سوط القدر،حتی یعود اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم: "سوگند به کسی که پیامبر ص را به حق مبعوث کرده به شدت مورد آزمایش قرار می گیرید،و غربال می شوید،و همانند محتویات یک دیگ به هنگام جوشش،زیر و رو خواهید شد،آن چنان که بالای شما پائین و پائین بالا قرار خواهد گرفت"! (۱).

این سخن را هنگامی می گوید که تازه مردم با او بیعت کرده اند و در انتظار این هستند که ببینند او با تقسیم اموال بیت المال و مقامها چه می کند؟!آیا با همان معیارهای گذشته و تبعیضها یا بر معیار تلخ عدالت محمدی؟! ***

ص :۲۰۸

۱- ۱) نهج البلاغه خطبه ۱۶.

[سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۴ تا ۷]

اشاره

أَمْ حَسِبَ اَلَّذِينَ يَعْمَلُونَ اَلسَّيِّئٰاتِ أَنْ يَسْبِقُونٰا سٰاءَ مٰا يَحْكُمُونَ (۴) مَنْ كٰانَ يَرْجُوا لِقٰاءَ اَللّٰهِ فَإِنَّ أَجَلَ اَللّٰهِ لَآتٍ وَ هُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْعَلِيمُ (۵) وَ مَنْ جٰاهَدَ فَإِنَّمٰا يُجٰاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اَللّٰهَ لَغَنِيٌّ عَنِ اَلْعٰالَمِينَ (۶) وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئٰاتِهِمْ وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ اَلَّذِي كٰانُوا يَعْمَلُونَ (۷)

ترجمه:

۴-آیا کسانی که اعمال بد بجا می آورند گمان کردند از حوزه قدرت ما بیرون خواهند رفت؟چه بد داوری می کنند؟ ۵-کسی که امید به لقاء اللّه(و رستاخیز)دارد(باید در اطاعت فرمان او فروگذار نکند) زیرا زمانی را که خدا تعیین کرده سرانجام فرا می رسد،و او شنوا و دانا است.

۶-کسی که جهاد و تلاش کند برای خود جهاد می کند،چرا که خداوند از همه جهانیان بی نیاز است.

ص :۲۰۹

۷-و کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند گناهان آنها را می پوشانیم (و می بخشیم)و آنها را به بهترین اعمالی که انجام داده اند پاداش می دهیم.

تفسیر:

فرار از حوزه قدرت خدا ممکن نیست!

در آیات گذشته سخن از آزمایش عمومی مؤمنان بود،و نخستین آیه مورد بحث تهدید شدیدی برای کفار و گنهکاران است،تا گمان نکنند اگر مؤمنان را تحت فشار قرار دادند و مجازاتهای الهی فورا دامان آنها را فرو نگرفت خدا از آنها غافل است و یا قدرت بر عذاب آنها ندارد.

می فرماید:"آیا کسانی که سیئات را انجام می دهند گمان کردند بر ما پیشی خواهند گرفت،و از چنگال کیفر ما رهایی خواهند یافت؟چه بد قضاوتی کردند"!(أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ).

مهلت الهی آنها را مغرور نکند که این نیز برای آنها آزمونی است و فرصتی برای توبه و بازگشت.

اینکه بعضی از مفسران آیه فوق را اشاره به مؤمنین گنهکار دانسته اند به هیچوجه مناسب سیاق آیات نیست بلکه قرائن گواهی می دهد که منظور مشرکان و کفار است.

*** سپس بار دیگر به سراغ برنامه های مؤمنان و اندرز به آنها می رود می گوید:

"هر کسی امید لقاء پروردگار دارد باید آنچه در توان دارد از اطاعت فرمان او مضایقه نکند،زیرا زمانی را که خداوند تعیین کرده سرانجام فرا می رسد" (مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ) (۱).

۱- ۱) این جمله در حقیقت محذوفی دارد و در تقدیر چنین است:"من کان یرجوا لقاء اللّه فلیبادر بالطاعه قبل ان یلحقه الاجل"-یا-"من کان یرجوا لقاء اللّه و یقول آمنت باللّه فلیقله مستقیما صابرا علیه...فان اجل اللّه لات".

آری این وعده الهی تخلف ناپذیر است،و راهی است که به هر حال باید پیموده شود.

و از این گذشته خداوند سخنان شما را می شنود و از اعمال و نیات شما آگاه است که"او شنوا و دانا است"(وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ).

در اینکه منظور از"لقاء اللّه"(ملاقات پروردگار)چیست؟بعضی آن را به معنی ملاقات فرشتگان پروردگار،و بعضی به معنی ملاقات حساب و جزاء، و بعضی به ملاقات حکم و فرمان حق تفسیر کرده اند،و بعضی آن را کنایه از قیامت و رستاخیز دانسته اند،در حالی که دلیلی ندارد که آیه را به این معانی مجازی تفسیر کنیم.

باید گفت:لقای پروردگار در قیامت،نه یک ملاقات حسی است که یک لقای روحانی و یک نوع شهود باطنی است،چرا که در آنجا پرده های ضخیم عالم ماده از مقابل چشم جان انسان کنار می رود،و حالت شهود به انسان دست می دهد.

به گفته"علامه طباطبائی"در المیزان،منظور از لقاء اللّه آنست که بندگان در موقفی قرار می گیرند که حجابی میان آنها و پروردگارشان نیست،زیرا طبیعت روز قیامت ظهور حقایق است چنان که قرآن می گوید: وَ یَعْلَمُونَ أَنَّ اللّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِینُ :"آن روز خواهند دانست که خدا حق آشکار است" (سوره نور آیه ۲۵) (۱).

*** آیه بعد در حقیقت تعلیلی است برای آنچه در آیه قبل گذشت،می گوید:

اینکه دستور داده شده مؤمنان به لقاء اللّه آنچه در توان دارند فروگذار نکنند

۱- ۱) در زمینه تفسیر"لقاء اللّه"در جلد اول ذیل آیه ۴۶ سوره بقره نیز بحث دیگری داریم.

به خاطر این است که"هر کسی جهادی کند و تلاش و کوششی کند و تحمل مصائب و مشکلاتی نماید در حقیقت برای خود جهاد کرده است،چرا که خدا از همه جهانیان بی نیاز است"(وَ مَنْ جاهَدَ فَإِنَّما یُجاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللّهَ لَغَنِیٌّ عَنِ الْعالَمِینَ).

برنامه آزمون الهی،جهاد با هوای نفس،و مبارزه با دشمنان سرسخت برای حفظ ایمان و پاکی و تقوا،برنامه خود انسان است،و گرنه خداوند وجودی است نامتناهی از هر نظر و هیچ نیازی ندارد که به وسیله عبادت یا اطاعت بندگان بر طرف شود،کمبودی ندارد که دیگران به او بدهند،بلکه دیگران هر چه دارند از او دارند،از خودشان چیزی ندارند.

از این بیان روشن می شود که"جهاد"در اینجا الزاما به معنی جهاد مسلحانه با دشمن نیست،بلکه همان معنی اصلی لغوی خود را دارد که هر گونه تلاش و کوشش را برای حفظ ایمان و تقوی،و تحمل انواع شدائد و مبارزه های موضعی را با دشمن لجوج و کینه توز شامل می شود.

خلاصه اینکه تمام منافع این جهاد به شخص مجاهد باز می گردد و او است که خیر دنیا و آخرت را در پرتو جهادش تحصیل می کند،و حتی اگر جامعه از برکات این جهاد بهره مند شود در مرحله بعد خواهد بود،بنا بر این هر گاه توفیق این جهاد نصیب کسی شود باید خدا را بر این نعمت بزرگ سپاس گوید.

*** آخرین آیه مورد بحث،توضیح و تکمیلی است برای آنچه بطور سربسته در آیه قبل تحت عنوان"جهاد"آمده بود،در اینجا حقیقت جهاد را شکافته و چنین بازگو می کند:"کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند گناهان آنها را می پوشانیم"(وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَنُکَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَیِّئاتِهِمْ) بنا بر این نخستین فایده این جهاد بزرگ(ایمان و عمل صالح)تکفیر

و پوشانـدن گناهان است که عائـد خود انسان می شود،همانگونه که ثواب آن هم از آن خودشان می باشـد،چنان که قرآن در پایان همین آیه می گویـد:"ما به طور قطع آنها را به بهترین اعمالی که انجام دادند پاداش می دهیم"(وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِی کانُوا يَعْمَلُونَ).

"نکفر"از ماده"تکفیر"در اصل به معنی"پوشاندن"است،و منظور از پوشاندن گناهان در اینجا عفو و بخشش الهی است.

تعبیر به" أَحْسَنَ الَّذِی کانُوا يَعْمَلُونَ "بـا اینکه خداونـد همه اعمـال نیـک را جزا می دهـد چه"حسن"باشـد و چه"احسن"(چه خوب چه خوبتر)ممکن است اشـاره به این باشـد که مـا همه اعمـال خوب آنها را به حساب بهترین آنها می گـذاریم،یعنی اگر بعضـی از اعمـال آنهـا عـالی و بعضـی خـوب یـا متوسـط اسـت همه را به حسـاب عـالی می گـذاریم و این است معنی تفضـل پروردگـار که در آیات دیگر قرآن(ماننـد آیه ۳۸ نور)نیز به آن اشـاره شـده است: لِيَجْزِيَهُمُ اللّٰهُ أَحْسَنَ مٰا عَمِلُوا وَ يَزِيـدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ :"تا خداوند بهترین اعمال آنها را پاداش دهد و از فضلش بر آن بیفزاید" ***

ص :۲۱۳

[سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۸ تا ۹]

اشاره

وَ وَصَّیْنَا اَلْإِنْسٰانَ بِوٰالِدَیْهِ حُسْناً وَ إِنْ جٰاهَدٰاکَ لِتُشْرِکَ بِی مٰا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلاٰ تُطِعْهُمٰا إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَأُنَبِّئُکُمْ بِمٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸) وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِی اَلصّٰالِحِینَ (۹)

ترجمه:

۸-ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند،و اگر آنها تلاش کنند که برای من شریکی قائل شوی که به آن علم نداری،از آنها اطاعت مکن،بازگشت همه شما به سوی من است،و شما را از آنچه انجام می دادید با خبر خواهم ساخت.

۹-کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند آنها را در زمره صالحان وارد خواهم کرد.

شان نزول:

روایات مختلفی در شان نزول آیه فوق آمده است که عصاره همه آنها یکی است و آن اینکه:"بعضی از مردانی که در مکه بودند ایمان و اسلام را پذیرفتند (۱)هنگامی که مادر آنها از این مساله آگاه شد تصمیم گرفت که غذا نخورد،آب ننوشد،تا فرزندش از اسلام بازگردد!گرچه هیچکدام از این مادران به گفته خود وفا نکردند و اعتصاب غذا را شکستند،ولی آیه فوق نازل

۱- ۱) در پاره ای از روایات نام"سعد بن ابی وقاص"آمده و در پاره ای دیگر نام "عیاش بن ابی ربیعه مخزومی".

شد و خط روشنی در برخورد با پدر و مادر در زمینه مساله ایمان و کفر به دست همگان داد.

***

تفسیر:

برترین توصیه نسبت به پدر و مادر

یکی از مهمترین آزمایشهای الهی مساله"تضاد"خط ایمان و تقوا،با پیوندهای عاطفی و خویشاوندی است،قرآن در این زمینه تکلیف مسلمانان را به روشنی بیان کرده است.

نخست به عنوان یک قانون کلی که از ریشه های عواطف و حق شناسی سرچشمه می گیرد می فرماید:"ما به انسان توصیه کردیم نسبت به پدر و مادرش نیکی کند" (وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسٰانَ بِوٰالِدَیْهِ حُسْناً).

گرچه این یک حکم تشریعی است ولی این مساله پیش از آنکه یک لازم تشریعی باشد به صورت یک قانون تکوینی در نهاد همه انسانها وجود دارد،و مخصوصا تعبیر به"انسان"در اینجا جلب توجه می کند،چرا که این قانون مخصوص به مؤمنان نیست،بلکه هر کس شایسته نام انسان است باید در برابر پدر و مادر حق شناس باشد،و احترام و تکریم و نیکی به آنها را در تمام عمر فراموش نکند،هر چند با این اعمال هرگز نمی تواند دین خود را به آنها اداء کند.

سپس برای اینکه کسی تصور نکند که پیوند عاطفی با پدر و مادر می تواند بر پیوند انسان با خدا و مساله ایمان حاکم گردد،با یک استثناء صریح مطلب را در این زمینه روشن کرده،می فرماید:"و اگر آن دو(پدر و مادر)تلاش و کوشش کنند و به تو اصرار ورزند که برای من شریکی قائل شوی،که به آن علم نداری، از آنها اطاعت مکن"(وَ إِنْ جٰاهَدٰاکَ لِتُشْرِکَ بِی مٰا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلاٰ تُطِعْهُمٰا).

تعبیر به"جاهداک"،مفهومش به کار گرفتن نهایت تلاش و کوشش و اصرار آنها است.

و تعبیر به"ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ "(چیزی که به آن علم نداری)اشاره به منطقی نبودن شرک است،چون اگر واقعا شرک صحیح بود،دلیلی بر آن وجود داشت،و به تعبیر دیگر جایی که انسان علم به چیزی نداشته باشد باید از آن پیروی نکند،تا چه رسد به اینکه علم به بطلان آن داشته باشد.

پیروی از چنین چیزی پیروی از جهل است،اگر پدر و مادر تو را وادار به پیروی از جهل کنند اطاعت آنها مکن،اصولا تقلید کورکورانه غلط است حتی اگر در مورد ایمان باشد تا چه رسد به شرک و کفر.

همین توصیه در مورد پدر و مادر در سوره لقمان نیز آمده است،با این اضافه که در آنجا می فرماید: وَ صٰاحِبْهُمٰا فِی الدُّنْیٰا مَعْرُوفاً :"در عین اینکه دعوت آنها را به شرک مپذیر در امور دنیا نسبت به آنها ارفاق کن و در معاشرت با آنها به نیکی عمل نما"مبادا کسی چنین تصور کند که مخالفت با پدر و مادر در مورد دعوت به شرک،دلیل بر بد رفتاری با آنها است،و این نهایت تاکید اسلام را در مورد احترام به پدر و مادر ثابت می کند.

به این ترتیب از اینجا یک اصل کلی استفاده می شود که هیچ چیز نمی تواند بر ارتباط انسان با خدا حاکم گردد که آن مقدم بر همه چیز است، حتی بر پیوند با پدر و مادر که نزدیکترین پیوندهای عاطفی است.

حدیث معروف

لاـ طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق: "اطاعت از مخلوق در عصیان خالق روا نیست"که از امیر مؤمنان علی ع نقل شده معیار روشنی را در این مسائل به دست می دهد (۱).

۱- ۱) "نهج البلاغه"کلمات قصار جمله ۱۶۵.

و در پایان آیه می افزاید:"بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از اعمالی که انجام می دادید آگاه می سازم"و پاداش و کیفر آن را بی کم و کاست در اختیارتان خواهم گذاشت(إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

این جمله در حقیقت تهدیدی است برای کسانی که راه شرک را می پویند، و کسانی که دیگران را به این راه دعوت می کنند،زیرا صریحا می گوید:خداوند حساب همه اعمال آنها را نگاه می دارد و به موقع تحویل آنها می دهد.

*** آیه بعد بار دیگر حقیقتی را که قبلا در مورد کسانی که ایمان و عمل صالح دارند بیان شد تکرار و تاکید می کند،می فرماید:"کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند آنها را در زمره صالحان داخل خواهیم کرد"(وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصّٰالِحِينَ).

اصولا-عمل انسان به انسان رنگ می دهد،عمل صالح انسان را از نظر روحی به رنگ خود در می آورد و در زمره"صالحان"وارد می کند،و عمل سوء در زمره بدان و"ناصالحان".

در اینکه این تکرار به چه منظور است بعضی گفته اند در آیات قبل اشاره به کسانی بود که راه حق را می سپردند،و در اینجا اشاره به کسانی است که هادیان این راه و دلیلان طریق توحیدند،زیرا تعبیر به"صالحین"در مورد بسیاری از انبیاء آمده است که از خدا می خواستند آنها را به صالحان ملحق کند.

این احتمال نیز وجود دارد که در آیات قبل،سخن از بخشش گناهان و جزای شایسته این گروه مؤمنان بود،ولی در اینجا اشاره به مقام والای آنها است که خود پاداشی است دیگر،آنها در صف صالحان،در صف پیامبران و صدیقین و شهدا قرار می گیرند و همدم و همنشین آنهایند.

***

نکته:

نیکی به پدر و مادر

این نخستین بار نیست که قرآن به این مساله مهم انسانی اشاره می کند، قبلا در سوره اسراء آیه ۲۳ اشاره شده و بعدا در سوره لقمان آیه ۱۴ و ۱۵ و احقاف آیه ۱۵ نیز به این موضوع مهم اشاره خواهد کرد.

در حقیقت اسلام برترین احترام را برای این دو تن قائل است،که حتی در صورت مشرک بودن،و دعوت به شرک کردن که منفورترین کارها در نظر اسلام است باز حفظ احترام آنها را-در عین عدم پذیرش دعوت آنها به شرک-واجب می شمرد.

این در واقع یکی از آزمایشهای بزرگ الهی است که در آغاز این سوره به آن اشاره شده است،چرا که گاهی آنها به سالهایی از عمر می رسند که نگهداری و تحملشان مشکل می شود،اینجا است که باید فرزندان،امتحان خود را در زمینه حق شناسی و اطاعت فرمان خدا بدهند،و از پدران و مادران به بهترین وجه نگاهداری کنند.

در حدیثی از پیامبر ص می خوانیم:شخصی خدمتش آمد و عرض کرد:

من به چه کسی نیکی کنم؟فرمود:به مادرت،دو باره سؤال کرد:بعد از او به چه کسی؟فرمود:به مادرت،بار سوم سؤال کرد:بعد از او به چه کسی؟ باز فرمود:به مادرت!و در چهارمین بار توصیه پدر و سپس سایر بستگان را به ترتیب نزدیکی آنها با انسان فرمود (۱).

در حدیث دیگری که در بسیاری از کتب آمده است پیامبر ص فرمود:

الجنه تحت اقدام الامهات: "بهشت زیر پای مادران است"(و تنها از طریق خضوع و همچون خاک راه بودن در برابر آنها می توان به بهشت برین راه یافت) (۲).

ص: ۲۱۸

۱- ۱ و ۲) مجمع البیان ذیل آیات مورد بحث.

۲-

[سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۱۰ تا ۱۳]

اشاره

وَ مِنَ اَلنّاسِ مَنْ یَقُولُ آمَنّا بِاللّهِ فَإِذا أُوذِیَ فِی اَللّهِ جَعَلَ فِتْنَهَ اَلنّاسِ کَعَذابِ اَللّهِ وَ لَئِنْ جاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّکَ لَیَقُولُنَّ إِنّا کُنّا مَعَکُمْ أَ وَ لَیْسَ اَللّهُ بِأَعْلَمَ بِما فِی صُدُورِ اَلْعالَمِینَ (۱۰) وَ لَیَعْلَمَنَّ اَللّهُ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ لَیَعْلَمَنَّ اَلْمُنافِقِینَ (۱۱) وَ قالَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا لِلَّذِینَ آمَنُوا اِتَّبِعُوا سَبِیلَنا وَ لْنَحْمِلْ خَطایاکُمْ وَ ما هُمْ بِحامِلِینَ مِنْ خَطایاهُمْ مِنْ شَیْءٍ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ (۱۲) وَ لَیَحْمِلُنَّ أَثْقالَهُمْ وَ أَثْقالاً مَعَ أَثْقالِهِمْ وَ لَیُسْئَلُنَّ یَوْمَ اَلْقِیامَهِ عَمّا کانُوا یَفْتَرُونَ (۱۳)

ترجمه:

۱۰-در میان مردم کسانی هستند که می گویند به خدا ایمان آورده ایم اما هنگامی که به خاطر خدا(از سوی دشمنان)مورد آزار قرار می گیرند فتنه دشمنان را همچون عذاب الهی می شمارند(و از آن سخت وحشت می کنند)اما هنگامی که پیروزی از سوی پروردگارت بیاید می گویند ما هم با شما بودیم(و در این پیروزی شریکیم!)آیا خداوند به آنچه در سینه های جهانیان است آگاه تر نیست؟

ص:۲۱۹

۱۱-مسلما خداوند مؤمنان را می شناسد،و یقینا منافقان را(نیز)می شناسد.

۱۲-کافران به مؤمنان گفتند:شما از ما پیروی کنید(اگر گناهی داشته باشد)ما گناهانتان را بر عهده خواهیم گرفت!آنها هرگز چیزی از گناهان اینها را بر دوش نخواهند گرفت،آنها دروغ می گویند! ۱۳-آنها بار سنگین گناهان خویش را بر دوش می کشند،و بارهای سنگین دیگری را اضافه بر بارهای سنگین خود،و روز قیامت مسلما از دروغهایی که می بستند سؤال خواهند شد.

تفسیر:

در پیروزیها شریکند اما در مشکلات نه!

از آنجا که در آیات گذشته بحثهای صریحی از"مؤمنان صالح"و"مشرکان" آمده بود در نخستین آیات مورد بحث به گفتگو پیرامون گروه سوم یعنی"منافقان" می پردازد و می گوید:"بعضی از مردم اظهار ایمان می کنند،اما در برابر فشار مخالفان تحمل و استقامت به خرج نمی دهند،هنگامی که در مسیر اللّه تحت فشار شکنجه قرار گیرند از ایمان به کنار می روند و فشار و شکنجه مردم را همچون عذاب الهی می شمرند"(و از آن سخت وحشت می کنند)(وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَقُولُ آمَنّا بِاللّهِ فَإِذا أُوذِیَ فِی اللّهِ جَعَلَ فِتْنَهَ النّاسِ کَعَذابِ اللّهِ).

"اما هنگامی که یاری از سوی پروردگارت به سراغ تو بیاید و پیروز شوید می گویند:ما با شما بودیم و در افتخارات شما شریکیم"!(وَ لَئِنْ جاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّکَ لَیَقُولُنَّ إِنّا کُنّا مَعَکُمْ).

آیا اینها گمان می کنند خدا از اعماق قلبشان با خبر نیست؟"آیا خداوند به آنچه در سینه های مردم جهان است از همه آگاهتر نمی باشد"؟(أَ وَ لَیْسَ اللّهُ بِأَعْلَمَ بِما فِی صُدُورِ الْعالَمِینَ).

تعبیر به"آمنا"(ایمان آورده ایم)به صورت صیغه جمع در حالی که جمله بعد به صورت صیغه مفرد است شاید از این نظر باشد که این گروه منافقان می خواهند

خودشان را در صف جمعیت مؤمنان جا بزنند،لذا"آمنا"می گویند یعنی همچون سائر مردم ایمان آورده ایم.

تعبیر به أُوذِيَ فِي اللّهِ به معنی"اوذی فی سبیل اللّه"است،یعنی آنها در راه خدا و ایمان گاهی مورد آزار دشمن قرار می گیرند.

جالب اینکه از مجازات الهی تعبیر به"عذاب"می کند،و از آزارهای مردم تعبیر به"فتنه"،اشاره به اینکه آزارهای مردم در حقیقت عذاب نیست، بلکه آزمایش است و وسیله تکامل برای انسان،و به این ترتیب به آنها تعلیم می دهد که این دو را با هم مقایسه نکنند،و با این بهانه که مخالفان آنها را آزار و شکنجه می کنند دست از ایمان خود بر ندارند که این جزئی از برنامه کلی امتحان در این دنیا است.

در اینجا یک سؤال پیش می آید که خداوند در مکه کدام پیروزی نصیب مسلمانان کرده بود که منافقین خود را در آن سهیم بدانند؟.

در پاسخ می گوئیم:جمله فوق به صورت"شرطیه"است،و می دانیم جمله شرطیه دلیل بر وجود شرط نیست،بلکه مفهومش این است که اگر در آینده پیروزیهایی نصیب شما شود این منافقان سست ایمان خود را در آن شریک می دانند.

اضافه بر این در مکه نیز مسلمانان پیروزیهایی در برابر دشمنان کسب کردند،هر چند پیروزی نظامی نبود،بلکه پیروزی در تبلیغات و نفوذ افکار عمومی و پیشرفت اسلام در میان قشرهای مردم بود.

از همه اینها گذشته تعبیر به اذیت و آزار مؤمنان مناسب با محیط مکه است و گرنه در محیط مدینه کمتر چنین چیزی اتفاق می افتاد.

ضمنا این نکته نیز روشن شد که منافق تنها به کسانی نمی گویند که در باطن ابدا ایمان ندارند و اظهار ایمان می کنند بلکه افراد سست ایمانی که در تحت فشار این و آن به زودی عقیده خود را عوض می کنند جزء منافقان محسوب

ص :۲۲۱

می شوند،و آیه مورد بحث ظاهرا از اینگونه منافقان سخن می گوید،و تصریح می کند که خدا از نیات آنها آگاه است.

*** در آیه بعد باز برای تاکید بیشتر می افزاید:"به طور قطع خداوند مؤمنان را می شناسد،و نیز به طور یقین خداوند منافقان را نیز می شناسد"(وَ لَيَعْلَمَنَّ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْمُنٰافِقِينَ).

اگر ساده لوحانی فکر می کنند می توانند با اخفاء حقائق از قلمرو علم خدا دور بمانند سخت در اشتباهند.

مجددا تکرار می کنیم تعبیر به"منافق"دلیل بر این نیست که این آیات در مدینه نازل شده است،درست است که مساله نفاق معمولا-بعد از پیروزی یک جمعیت و به دست گرفتن حکومت پیدا می شود که مخالفان تغییر چهره داده و گروه زیر زمینی تشکیل می دهند،ولی همانگونه که گفتیم نفاق معنی وسیعی دارد و افراد ضعیف الایمانی را که با مختصر فشاری تغییر عقیده می دهند نیز شامل می شود.

*** آیه بعد به یک نمونه از منطق های سست و پوچ مشرکان که هم اکنون نیز در میان قشر وسیعی وجود دارد اشاره کرده،می گوید:"کافران به مؤمنان گفتند:

شما بیائید از راه و آئین ما پیروی کنید و اگر گناهی داشته باشد ما گناه شما را به دوش می گیریم"(وَ قٰالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنٰا وَ لْنَحْمِلْ خَطٰايٰاكُمْ) (۱).

ص:۲۲۲

۱- ۱) جمله"و لنحمل"فعل امر است و برای بعضی از مفسران ایرادی تولید کرده که مگر می شود انسان به خودش امر کند؟و سپس پاسخ گفته است که این امر در حکم قضیه شرطیه است یعنی"ان اتبعتمونا حملنا خطایاکم"(تفسیر فخر رازی)ولی به عقیده ما هیچ مانعی ندارد که انسان به خود امری کند و آمر و مامور در اینجا یک شخص است اما به دو اعتبار(دقت کنید).

امروز نیز بسیاری از وسوسه گران را می بینیم که هنگام دعوت به یک عمل خلاف می گویند اگر گناهی دارد به گردن ما!،در حالی که می دانیم هیچکس نمی تواند گناه دیگری را به گردن بگیرد،و اصلا این کار معقول نیست،خداوند عادل است،کسی را به جرم دیگری مجازات نمی کند،و از این گذشته مسئولیت انسان در برابر اعمالش با این حرفهای بی اساس از بین نمی رود،و بر خلاف آنچه بعضی از کوته فکران می پندارند این تعبیرات سر سوزنی از مجازات انسان نمی کاهد لذا در هیچ محکمه و دادگاهی به این حرفها اعتنا نمی کنند که فلان کس گناهش را به گردن گرفته،درست است که این تشویق کننده در گناه و جرم او شریک است اما این شرکت در جرم به هیچ وجه از مسئولیت او نخواهد کاست.

لذا در جمله بعد با صراحت می گوید:"آنها هرگز چیزی از خطاها و گناهان اینها را بر دوش نخواهند گرفت،آنها دروغ می گویند"(وَ مٰا هُمْ بِحٰامِلِینَ مِنْ خَطٰایٰاهُمْ مِنْ شَیْءٍ إِنَّهُمْ لَکٰاذِبُونَ).

در اینجا سؤالی مطرح است که صدق و کذب در مورد جمله های خبریه است،در حالی که در محل بحث ما جمله خبریه ای وجود ندارد،بلکه جمله انشائیه است(امر)و می دانیم جمله های انشائیه صدق و کذب ندارد،پس چرا قرآن می گوید آنها دروغ می گویند؟.

پاسخ این سؤال از بیان سابق روشن می شود و آن اینکه جمله امریه در اینجا به یک جمله شرطیه خبریه بازگشت می کند و مفهومش این است اگر شما از طریق ما پیروی کنید ما گناهانتان را به گردن می گیریم و چنین جمله ای قابل صدق و کذب است (1).

1- 1) ما راه دیگری برای پاسخ این سؤال نیز داریم چرا که معتقدیم در جمله های انشائیه نیز صدق و کذب راه دارد،و در تعبیرات عرفیه نیز دیده می شود،زیرا شخصی که فی المثل به چیزی امر می کند دلیل بر این است که جدا به آن علاقه دارد و هنگامی که می گوئیم او دروغ می گوید یعنی او چنین چیزی را نمی خواهد(دقت کنید).

*** سپس برای اینکه تصور نشود این دعوت کنندگان به کفر و شرک و بت پرستی و ظلم،در برابر این عملشان مجازاتی ندارند در آیه بعد می افزاید:"آنها بارهای سنگین گناهانشان را بر دوش می کشند،و بارهای دیگری را اضافه بر بارهای سنگین خودشان"!(وَ لَيَحْمِلُنَّ أَثْقالَهُمْ وَ أَثْقالاً مَعَ أَثْقالِهِمْ).

این بار گناه اضافی همان بار گناه اضلال و اغوا کردن و تشویق دیگران به گناه است،همان بار سنت بد گذاردن که پیامبر اکرم ص فرمود:

من سن سنه سیئه فعلیه وزرها و وزر من عمل بها من غیر ان ینقص من وزره شیء:

"کسی که سنت بدی بگذارد،گناه آن سنت و گناه کسانی که به آن عمل می کنند بر او است،بی آنکه از گناه عمل کنندگان چیزی کاسته شود" (۱).

مهم این است که آنها در تمام گناهان دیگران نیز شریکند،بی آنکه سر سوزنی از گناه آنان کاسته شود.

و در پایان آیه می افزاید"آنها به طور قطع در روز قیامت از افتراها و دروغهایی که می بستند سؤال می شوند و باید خود جوابگوی آن باشند"(وَ لَيُسْئَلُنَّ يَوْمَ الْقِيامَهِ عَمّا كانُوا يَفْتَرُونَ).

در اینجا سؤال دیگری پیش می آید که منظور از این افتراء که باید در قیامت جوابگوی آن باشند چیست؟ ممکن است اشاره به دروغهایی باشد که به خدا می بستند و می گفتند:"خدا گفته است که ما این بتها را پرستش کنیم"! یا اشاره به اینکه منظور آنها از این سخن که می گفتند ما گناهان شما را به گردن می گیریم این بوده که اصلا این کارها گناه ندارد،و این دروغی است که باید جواب آن را بدهند.

۱- ۱) تفسیر فخر رازی ج ۲۵ ص ۴۰.

یـا اینکه به راستی در قیامت به آنها گفته می شود بیائیـد بار گناهان آنها را بر دوش بکشـید و آنها سـر باز می زننـد و دروغ و افترای خود را ظاهر می کنند.

یا اینکه ظاهر سـخنان آنها این بود که هر انسانی می توانـد مسـئولیت گناه دیگری را بر عهده گیرد،در حالی که این سـخن نیز دروغ و افترا است و هر کس مسئول اعمال خویش است.

***

نکته ها:

اشاره

۱-سنتهای نیک و بد

در منطق اسـلام پایه گذاری یک برنامه اجتماعی مسئولیت آفرین است و خواه ناخواه انسان را در آن برنامه و کار تمام کسانی که به آن عمل می کنند شـریک و سهیم می سازد،چرا که انگیزه های عمل،بخشی از مقدمات عمل است،و می دانیم هر کس در مقدمه کاری دخیل باشد در ذی المقدمه نیز شریک است هر چند مقدمه ساده ای باشد.

شاهد این سخن حدیثی است که از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده است:

پیـامبر ص بـا جمعی از یـاران همراه بود سـائلی آمـد و تقاضـای کمک کرد کسـی باو چیزی نـداد،مردی پیشـقدم شـد و به او کمکی کرد،دیگران تشویق شدند،آنها نیز کمک کردند،در اینجا پیامبر فرمود

من سن خیرا فاسـنن به کان له اجره و من اجور من تبعه،غیر منتقص من اجورهم شـیئا،و من سن شـرا فاسنن به کان علیه وزره و من اوزار من تبعه،غیر منتقص من اوزارهم شـیئا!: "کسـی که سـنت نیکی بگـذارد و دیگران به آن اقتـدا کننـد پـاداش آن و از پاداش کسانی که پیروی کردند برای او خواهد بود،بی آنکه از پاداشـشان کاسـته شود،و کسی که سنت شری بگذارد و به آن اقتدا کنند گناه آن و از گناهان کسانی که پیروی کرده اند بر او خواهد بود،بی آنکه از گناهان آنها کاسته

شود"! (۱).

نظیر همین معنی به عبارات گوناگون در منابع حدیث شیعه و اهل تسنن آمده است و این حدیثی است مشهور.

***

۲-پاسخ به یک سؤال

بعضـی این سؤال را در اینجا مطرح کرده انـد که در قوانین اسـلامی گاهی دیه انسان بر عهده دیگری است مثلا در قتل خطای محض دیه بر عهـده"عـاقله"است (منظور از عـاقله خویشاونـدان ذکور از سوی پـدر است که دیه خطا در میان آنها تقسیم می شود و هر کدام باید بخشی از آن را بپردازند).

آیا این مساله با آیات فوق تضاد نـدارد؟ در پاسخ می گوئیم در بحثهای فقهی این حقیقت را روشن ساخته ایم که ضامن بودن عاقله در حقیقت یک نوع بیمه متقابل و الزامی در اعضای یک فامیل است، اسلام برای اینکه بار سنگین دیه خطا بر دوش یک فرد نمانـد به مردان یـک فامیـل الزام کرده که در برابر یکـدیگر ضـامن دیه خطـا باشـند،و مبلغ آن را در میـان خود سرشـکن کننـد،امروز این یکی ممکن است مرتکب خطـایی شـود و فردا دیگری(توضـیح بیشـتر را در بـاره این مسـاله به بحث دیـات از کتاب فقه موکول می کنیم).

به هر حـال این برنـامه یـک نوع تعـاون و همکاری در حفظ منافع متقابل است، و به هیـچ وجه مفهوم گناه دیگران را به گردن گرفتن ندارد،بخصوص که دیه قتل خطا اصلا جریمه گناه نیست،بلکه جبران خسارت است(دقت کنید).

***

ص :۲۲۶

۱- ۱) تفسیر"در المنثور".

[سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۱۴ تا ۱۹]

اشاره

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلاّ خَمْسِينَ عاماً فَأَخَذَهُمُ اَلطُّوفانُ وَ هُمْ ظالِمُونَ (۱۴) فَأَنْجَيْناهُ وَ أَصْحابَ
اَلسَّفِينَةِ وَ جَعَلْناها آيَةً لِلْعالَمِينَ (۱۵) وَ إِبْراهِيمَ إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ اُعْبُدُوا اَللّٰهَ وَ اِتَّقُوهُ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۶) إِنَّما
تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ أَوْثاناً وَ تَخْلُقُونَ إِفْكاً إِنَّ اَلَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ لا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقاً فَابْتَغُوا عِنْدَ اَللّٰهِ اَلرِّزْقَ وَ اُعْبُدُوهُ وَ
اُشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۱۷) وَ إِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ ما عَلَى اَلرَّسُولِ إِلاَّ اَلْبَلاغُ اَلْمُبِينُ (۱۸) أَ وَ لَمْ يَرَوْا كَيْفَ
يُبْدِئُ اَللّٰهُ اَلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اَللّٰهِ يَسِيرٌ (۱۹)

ص :۲۲۷

ترجمه:

۱۴-ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و او در میان آنها هزار سال،الا پنجاه سال،درنگ کرد اما سرانجام طوفان آنها را فرو گرفت در حالی که ظالم بودند.

۱۵-ما او و اصحاب کشتی را رهایی بخشیدیم و آن را آیتی برای جهانیان قرار دادیم.

۱۶-ما ابراهیم را فرستادیم،هنگامی که به قومش گفت:خدا را پرستش کنید،و از او بپرهیزید که این برای شما بهتر است اگر بدانید.

۱۷-شما غیر از خدا فقط بت ها(قطعات سنگ و چوبی)را می پرستید و دروغهایی به هم می بافید،کسانی را که غیر از خدا پرستش می کنید مالك رزق شما نیستند،روزی را نزد خدا بطلبید و او را پرستش کنید و شکر او را بجا آورید،که به سوی او باز می گردید.

۱۸-اگر شما(مرا)تکذیب کنید،امتهای پیش از شما نیز(پیامبرانشان را)تکذیب کردند وظیفه فرستاده خدا جز ابلاغ آشکار نیست.

۱۹-آیا آنها ندیدند چگونه خداوند آفرینش را آغاز می کند،سپس بازمی گرداند؟این کار برای خدا آسان است.

تفسیر:

اشاره ای به سرگذشت نوح و ابراهیم

از آنجا که بحثهای گذشته سخن از آزمایش عمومی انسانها بود از اینجا به بعد بخشهایی از آزمایشهای سخت انبیاء و اقوام پیشین را منعکس می کند که چگونه تحت فشار و آزار دشمنان قرار گرفتند،و چگونه صبر کردند و سرانجام پیروزی نصیبشان شد،تا هم دلداری باشد برای یاران پیامبر اسلام ص که در آن روز سخت در فشار دشمنان نیرومند در مکه بودند،و هم تهدیدی باشد برای دشمنان که مراقب پایان دردناک عمرشان باشد.

نخست از اولین پیامبر اولوا العزم یعنی نوح ع شروع می کند و در عبارتی کوتاه آن بخش از زندگانیش را که بیشتر متناسب وضع مسلمانان آن روز بود

ص:۲۲۸

باز گو می کند.

می گوید:"ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و او در میان آنها هزار سال بجز پنجاه سال،درنگ کرد"(وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلاّ خَمْسِينَ عاماً).

شب و روز مشغول تبلیغ و دعوت به سوی توحید بود،در خلوت و تنهایی، در میان جمعیت و با استفاده از هر فرصت،آنها را در این مدت طولانی یعنی ۹۵۰ سال!به سوی خدا فرا خواند،و از این تلاش پی گیر خسته نشد و ضعف و فتوری به خود راه نداد،اما با اینهمه جز گروه اندکی(حدود هشتاد نفر طبق نقل تواریخ)ایمان نیاوردند(یعنی بطور متوسط هر دوازده سال یک نفر!).

بنا بر این شما در راه دعوت به سوی حق و مبارزه با انحرافات خسته نشوید که برنامه شما در مقابل برنامه نوح ع سهل و آسان است.

ولی ببینید پایان این قوم ستمگر و لجوج به کجا رسید:"سرانجام طوفان عظیم آنها را فرو گرفت،در حالی که ظالم و ستمگر بودند"(فَأَخَذَهُمُ الطُّوفانُ وَ هُمْ ظالِمُونَ).

و به این ترتیب طومار زندگی ننگینشان درهم پیچیده شد،و کاخها و قصرها و جسدهای بیجانشان در امواج طوفان دفن شد.

تعبیر به"هزار سال الا پنجاه سال"-در حالی که ممکن بود از اول ۹۵۰ سال بگوید-برای اشاره به عظمت و طول این زمان است،زیرا عدد "هزار" آن هم به صورت"هزار سال"برای"مدت تبلیغ"عدد بسیار بزرگی محسوب می شود.

ظاهر آیه فوق این است که این مقدار،تمام عمر نوح نبود-هر چند تورات کنونی این عدد را برای تمام مدت عمر نوح ذکر کرده،(تورات-سفر تکوین فصل نهم)بلکه بعد از طوفان هم مدت دیگری زندگی کرد که طبق

گفته بعضی از مفسران سیصد سال بود.

البته این عمر طولانی در مقیاس عمرهای زمان ما بسیار زیاد است و هیچگاه طبیعی به نظر نمی رسد،ممکن است میزان عمر در آن ایام با امروز تفاوت داشته، اصولا قوم نوح چنان که از بعضی مدارک به دست می آید عمر طولانی داشتند و در این میان خود نوح نیز فوق العاده بوده است،ضمنا این نشان می دهد که ساختمان وجود انسان به او امکان عمر طولانی می دهد.

مطالعات دانشمندان امروز نیز نشان داده که عمر انسان حد ثابت و معینی ندارد،و اینکه بعضی آن را محدود به ۱۲۰ سال،یا کمتر و بیشتر،دانسته اند، کاملا بی پایه است،بلکه با تغییر شرائط کاملا ممکن است دگرگون شود.

هم اکنون به وسیله آزمایشهایی توانسته اند عمر پاره ای از گیاهان و یا موجودات زنده دیگر را به دوازده برابر عمر معمولی و حتی در بعضی از موارد اگر تعجب نکنید به نهصد برابر!برسانند،و اگر موفق شوند با همین معیار عمر انسان را افزایش دهند،ممکن است انسان هزاران سال عمر کند (۱).

ضمنا باید توجه داشت که کلمه "طوفان"در اصل به معنی هر حادثه ای است که انسان را احاطه می کند(از ماده طواف)سپس به آب فراوان،یا سیل شدید که مساحت زیادی از زمین را فرا می گیرد و در خود فرو می برد،اطلاق شده است،همچنین به هر چیز شدید و فراوان که فراگیر باشد-اعم از باد و آتش و آب-نیز گفته می شود،و گاه به معنی تاریکی شدید شب نیز آمده است (۲).

جالب اینکه می گوید: وَ هُمْ ظٰالِمُونَ یعنی آنها به هنگام وقوع طوفان هم چنان به ظلم و ستم خود ادامه می دادند،اشاره به اینکه اگر این کار را رها

۱- ۱) برای توضیح بیشتر به مساله راز طول عمر-به تناسب بحثهای مربوط به عمر طولانی حضرت مهدی ع-به کتاب مهدی انقلابی بزرگ مراجعه فرمائید.
۲- ۲) مفردات راغب و فرهنگ عمید.

کرده و نادم می شدند و به سوی خدا می آمدند هرگز گرفتار چنین سرنوشتی نمی شدند.

*** در آیه بعد می افزاید:"ما نوح و اصحاب کشتی را رهایی بخشیدیم،و آن را آیت و نشانه ای برای جهانیان قرار دادیم"(فَأَنْجَیْناهُ وَ أَصْحابَ السَّفِینَهِ وَ جَعَلْناها آیَهً لِلْعالَمِینَ) (۱).

*** سپس به دنبال ماجرای فشرده نوح ع و قومش به سراغ داستان ابراهیم ع دومین پیامبر بزرگ اولوا العزم می رود و می فرماید:"ما ابراهیم را فرستادیم هنگامی که به قومش گفت:خدای یگانه را پرستش کنید و از او بپرهیزید که این برای شما بهتر است اگر بدانید"(وَ إِبْراهِیمَ إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللّهَ وَ اتَّقُوهُ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ) (۲).

در اینجا دو برنامه مهم اعتقادی و عملی انبیا،را که دعوت به"توحید"و"تقوا"بوده است یک جا بیان کرده و در پایان می گوید:اگر شما درست بیندیشید پیروی از توحید و تقوا برای شما بهتر است که دنیایتان را از آلودگی های شرک و گناه و بدبختی نجات می دهد،و آخرت شما نیز سعادت جاویدان است.

***

۱- ۱) در اینکه مرجع ضمیر "جعلناها"چیست؟مفسران احتمالات زیادی داده اند، بعضی گفته اند:اشاره به مجموع این واقعه و حادثه است،بعضی آن را فقط اشاره به نجات نوح و یارانش می دانند،و بعضی اشاره به"کشتی"گرفته اند و ظاهر عبارت آیه فوق نیز همین احتمال اخیر است،و به راستی این کشتی مخصوصا در آن عصر و زمان و در چنان حادثه عظیمی آیتی بود از آیات خدا.

۲- ۲) ابراهیم ظاهرا در اینجا عطف بر نوح است و فعل آن ارسلنا است و بعضی عطف بر مفعول انجینا گرفته اند و بعضی مفعول فعل محذوف"اذکر"می دانند.

سپس ابراهیم ع به دلائل بطلان بت پرستی می پردازد و با چند تعبیر مختلف که هر کدام متضمن دلیلی است،آئین آنها را شدیدا محکوم می کند.

نخست می گوید:"شما غیر از خدا فقط بتهایی را می پرستید"(إِنَّما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ أَوْثاناً).

همان بتهایی که مجسمه های بیروحی هستند،مجسمه هایی بی اراده، بی عقل و شعور و فاقد همه چیز که چگونگی منظره آنها خود دلیل گویایی بر بطلان عقیده بت پرستی است(توجه داشته باشید"اوثان"جمع"وثن"-بر وزن صنم-به معنی سنگهایی است که آن را می تراشیدند و عبادت می کردند).

بعد از این فراتر می رود و می گوید:نه تنها وضع این بتها نشان می دهد که معبود نیستند،بلکه شما نیز می دانید که"خودتان دروغهایی به هم می بافید و نام معبود را بر این بتها می گذارید"(وَ تَخْلُقُونَ إِفْكاً).

شما چه دلیلی برای این دروغ بزرگ دارید؟جز یک مشت اوهام و خرافات!.

از آنجا که"تخلقون"از ماده"خلق"است که گاهی به معنی آفریدن و ساختن می آید و گاه به معنی دروغ گفتن،بعضی از مفسران تفسیر دیگری برای این جمله غیر از آنچه در بالا گفتیم ذکر کرده اند،و گفته اند منظور این است که شما این بتها(این معبودهای قلابی)را با دست خود می تراشید و خلق می کنید (بنا بر این"افک"به معنی معبودهای دروغین است و"خلق"به معنی تراشیدن) (۱).

سپس به دلیل سومی می پردازد که پرستش شما نسبت به این بتها یا به خاطر منافع مادی است و یا سرنوشتتان در جهان دیگر،و هر کدام باشد باطل است،

۱- ۱) "افک"در اصل به معنی هر چیزی است که از صورت حقیقیش دگرگون شده است و لذا دروغ-مخصوصا دروغهای بزرگ-را افک می گویند،و همچنین بادهای مخالف که از مسیر خود منحرف شده است"مؤتفکه"نامیده می شود.

چرا که "کسانی را که غیر از خدا می پرستید،قادر نیستند به شما رزق و روزی دهند"(إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ لاٰ يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقاً).

شما خود قبول دارید که بتها خالق نیستند،بلکه خالق خدا است بنا بر این روزی دهنده نیز او است"سپس روزی را نزد خدا جستجو کنید"(فَابْتَغُوا عِنْدَ اللّهِ الرِّزْقَ).

و چون روزی دهنده او است"او را عبادت کنید و شکر او را بجا آورید" (وَ اعْبُدُوهُ وَ اشْكُرُوا لَهُ).

به تعبیر دیگر یکی از انگیزه های عبادت،حس شکرگزاری است در مقابل منعم حقیقی،شما می دانید منعم حقیقی خدا است،پس شکر و عبادت نیز مخصوص ذات پاک خدا است.

و اگر زندگی سرای دیگر را می طلبید بدانید"بازگشت همه شما به سوی او است"و نه به سوی بتها!(إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ).

بتها نه در اینجا منشا اثری هستند و نه آنجا.

به این ترتیب با چند دلیل کوتاه و روشن،منطق واهی آنها را می کوبد.

*** سپس ابراهیم ع به عنوان تهدید،و همچنین بی اعتنایی نسبت به آنها، می گوید:"اگر شما سخنان مرا تکذیب کنید مطلب تازه ای نیست،امتهای پیش از شما نیز پیامبرشان را تکذیب کردند"(و به سرنوشت دردناکی گرفتار شدند)(وَ إِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ).

"وظیفه رسول و فرستاده خدا جز ابلاغ آشکار نیست"خواه پذیرا شوند یا نشوند(وَ مٰا عَلَى الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاٰغُ الْمُبِينُ).

منظور از امتهای پیشین،قوم نوح و اقوامی بودند که بعد از آنها روی کار آمدند.

ص :۲۳۳

البته ارتباط آیات ایجاب می کند که این جمله از سخنان ابراهیم ع باشد و بسیاری از مفسران نیز همین تفسیر را پذیرفته،یا به عنوان یک احتمال ذکر کرده اند.

احتمال دیگر اینکه روی سخن در این آیه به مشرکان مکه و معاصران پیامبر ص است،و جمله" کَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِکُمْ "تناسب بیشتری با آن دارد،بعلاوه شبیه این تعبیر که در آیه ۲۵ زمر و ۲۵ فاطر آمده نیز در مورد پیامبر اسلام ص و مشرکان عرب است،ولی به هر حال هر کدام از این دو تفسیر باشد از نظر نتیجه تفاوتی پیدا نمی کند.

*** در اینجا قرآن داستان ابراهیم را موقتا رها کرده و بحثی را که ابراهیم در زمینه توحید و بیان رسالت خویش داشت به وسیله ذکر دلیل بر معاد تکمیل می کند،می گوید:

"آیا این منکران معاد،ندیدند چگونه خداوند آفرینش را آغاز می کند سپس آن را بازمی گرداند"؟(أَ وَ لَمْ یَرَوْا کَیْفَ یُبْدِئُ اللّٰهُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ).

منظور از رؤیت و دیدن در اینجا همان مشاهده قلبی و علم است،یعنی آیا آنها چگونگی آفرینش الهی را نمی دانند،همان کسی که قدرت بر"ایجاد نخستین" داشته قادر بر اعاده آن نیز هست،که قدرت بر یک چیز،قدرت بر امثال و اشباه آن نیز می باشد.

این احتمال نیز وجود دارد که"رؤیت"در اینجا به همان معنی مشاهده با چشم باشد،چرا که انسان در این دنیا زنده شدن زمینهای مرده و روئیدن گیاهان و تولد اطفال از نطفه و جوجه ها را از تخم مرغ با چشم دیده است،کسی که قدرت بر چنین کاری دارد می تواند بعد از مرگ مردگان را حیات ببخشد.

و در پایان آیه به عنوان تاکید می افزاید:"این کار برای خدا سهل و آسان

است"(إِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللّهِ يَسِيرٌ).

چرا که تجدید حیات در برابر ایجاد روز نخست مساله ساده تری محسوب می شود.

البته این تعبیر به تناسب فهم و منطق انسانها است،و گرنه ساده و مشکل در برابر کسی که قدرتش بی انتها است مفهومی ندارد،این قدرتهای محدود ما است که این مفاهیم را آفریده،و با توجه به کارآمد آن،اموری مشکل و اموری آسان شدند(دقت کنید).

***

ص: ۲۳۵

[سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۲۰ تا ۲۳]

اشاره

قُلْ سِيرُوا فِي اَلْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ اَلْخَلْقَ ثُمَّ اَللّٰهُ يُنْشِئُ اَلنَّشْأَةَ اَلْآخِرَةَ إِنَّ اَللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۰) يُعَذِّبُ مَنْ يَشٰاءُ وَ يَرْحَمُ مَنْ يَشٰاءُ وَ إِلَيْهِ تُقْلَبُونَ (۲۱) وَ مٰا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي اَلْأَرْضِ وَ لاٰ فِي اَلسَّمٰاءِ وَ مٰا لَكُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لاٰ نَصِيرٍ (۲۲) وَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا بِآيٰاتِ اَللّٰهِ وَ لِقٰائِهِ أُولٰئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي وَ أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ (۲۳)

ترجمه:

۲۰-بگو،در زمین سیر کنید و بنگرید خداوند چگونه آفرینش را آغاز کرده؟سپس خداوند (به همین گونه)جهان آخرت را ایجاد می کند،خداوند بر هر چیز قادر است.

۲۱-هر کس را بخواهد(و مستحق بداند)مجازات می کند،و هر کس را بخواهد مورد رحمت قرار می دهد،و به سوی او بازمی گردید.

۲۲-شما هرگز نمی توانید بر اراده خدا چیره شوید و از حوزه قدرت او در زمین و آسمان فرار کنید،و برای شما جز خدا ولی و یاوری نیست.

۲۳-کسانی که به آیات خدا و لقای او کافر شدند از رحمت من مایوسند،و برای آنها عذاب دردناکی است.

ص: ۲۳۶

تفسیر:

مایوسان از رحمت خدا

این آیات هم چنان بحث معاد را تعقیب می کند و به صورت جمله های معترضه ای است در وسط داستان ابراهیم ع.

این نخستین بار نیست که با چنین طرز بحثی روبرو می شویم،روش قرآن این است که وقتی بیان داستانی به مرحله حساس می رسد برای نتیجه گیری بیشتر موقتا دنباله آن را رها کرده و به نتیجه گیریهای لازم می پردازد.

به هر حال در نخستین آیه مورد بحث مردم را به "سیر آفاقی"در مساله معاد دعوت می کند در حالی که آیه قبل،بیشتر جنبه"سیر انفسی"داشت.

می فرماید:"بگو بروید و در روی زمین سیر کنید،انواع موجودات زنده را ببینید اقوام و جمعیتهای گوناگون را با ویژگیهایشان ملاحظه کنید و بنگرید خداوند آفرینش نخستین آنها را چگونه ایجاد کرده است"؟(قُلْ سِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ).

"سپس همان خداوندی که قدرت بر ایجاد این همه موجودات رنگارنگ و اقوام مختلف دارد،نشاه آخرت را ایجاد می کند"(ثُمَّ اللّهُ یُنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ).

چرا که او با خلقت نخستین،قدرتش را بر همگان ثابت کرده است،آری "خداوند بر هر چیزی قادر و توانا است"(إِنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ) هم این آیه و هم آیه قبل از آن،امکان معاد را از طریق وسعت قدرت خداوند اثبات می کند،با این تفاوت که اولی پیرامون خلقت نخستین در باره خود انسان و آنچه اطراف او است سخن می گوید و آیه دوم دستور به مطالعه حالات اقوام و موجودات دیگر می دهد تا حیات نخستین را در چهره های مختلف و در شرائط

ص :۲۳۷

کاملا متفاوت ببینند و به عمومیت قدرت خدا آشنا شوند و به توانایی او بر اعاده این حیات پی ببرند.

در حقیقت همانگونه که اثبات توحید گاه از مشاهده"آیات انفسی" است و گاه"آیات آفاقی"اثبات معاد نیز از هر دو طریق انجام می گیرد.

امروز این آیه برای دانشمندان معنی دقیقتر و عمیقتری می تواند ارائه دهد و آن اینکه بروند و آثار موجودات زنده نخستین را که به صورت فسیلها و غیر آن در اعماق دریاها،در دل کوه ها،و در لابلای طبقات زمین است ببینند، و به گوشه ای از اسرار آغاز حیات در کره زمین و عظمت و قدرت خدا پی برند و بدانند که او بر اعاده حیات قادر است (۱).

ضمنا واژه"نشاه"در اصل به معنی ایجاد و تربیت چیزی است و گاه از دنیا به"نشاه اولی"و از قیامت به"نشاه آخرت"تعبیر می شود.

این نکته نیز قابل توجه است که در ذیل آیه گذشته" إِنَّ ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ یَسِیرٌ "آمده بود و در اینجا" إِنَّ اللّٰهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ "،این تفاوت ممکن است به خاطر آن باشد که اولی یک مطالعه محدود را بیان می کند و دومی یک مطالعه وسیع و گسترده را.

*** سپس به ذکر یکی از مسائل مربوط به معاد می پردازد،و آن مساله رحمت و عذاب است می گوید:"او در قیامت هر کس را بخواهد و مستحق بداند مجازات می کند،و هر کس را بخواهد و لایق ببیند مورد رحمت قرار می دهد،و به سوی او بازگشت می کنید"(یُعَذِّبُ مَنْ یَشٰاءُ وَ یَرْحَمُ مَنْ یَشٰاءُ وَ إِلَیْهِ تُقْلَبُونَ).

ص: ۲۳۸

۱- ۱) در گذشته بحث مشروحی در باره"سیر ارض و جهانگردی"و اثرات آن داشته ایم اما آن بحث بیشتر جنبه درس عبرت در زمینه سرگذشت اقوام طغیانگر گذشته داشت(به جلد سوم تفسیر نمونه صفحه ۱۰۲ ذیل آیه ۱۳۷ سوره آل عمران مراجعه فرمائید).

با اینکه رحمت الهی بر غضبش پیشی گرفته اما در اینجا نخست سخن از عذاب می گوید بعد رحمت،چرا که در مقام تهدید است،و مناسب مقام تهدید، همین است.

در اینجا این سؤال پیش می آید که چگونه اول سخن از عذاب و رحمت می گوید و بعد سخن از بازگشت مردم به سوی او،در حالی که قضیه بر عکس است،نخست مردم در پیشگاه او حاضر می شوند و بعد مشمول رحمت یا عذاب می گردند،و شاید همین امر سبب شود که بعضی این عذاب و رحمت را عذاب و رحمت دنیا بدانند.

در پاسخ می گوئیم:عذاب و رحمت به قرینه آیات قبل و بعد ظاهرا همان عذاب و رحمت قیامت است،و جمله" إِلَيْهِ تُقْلَبُونَ "می تواند اشاره به دلیل آن باشد،یعنی چون بازگشت همه شما به سوی او است و حساب و کتابتان نزد او،پس عذاب و رحمت نیز در اختیار او و با اراده او است.

این معنی نیز بعید نیست که عذاب و رحمت در این آیه مفهوم وسیعی داشته باشد که عذاب و رحمت دنیا و آخرت را شامل شود.

این نکته نیز روشن است که مراد از جمله" مَنْ يَشٰاءُ "(هر که را بخواهد)همان مشیت توأم با حکمت است یعنی هر که را شایسته و مستحق بداند که مشیت خدا بی حساب نیست و هماهنگ با شایستگیها و استحقاقها است.

جمله"تقلبون"از ماده"قلب"در اصل به معنی دگرگون ساختن چیزی از صورتی به صورت دیگر است،و از آنجا که در قیامت انسان از صورت خاك بیجان به صورت موجود زنده کاملی در می آید،این تعبیر در مورد آفرینش مجدد او آمده است.

این تعبیر ممکن است اشاره به این نکته نیز بوده باشد که در سرای آخرت انسان آن چنان دگرگون و زیر و رو می شود که باطنش ظاهر می گردد و اسرار

ص :۲۳۹

درونش آشکار،و به این ترتیب معنی آیه ۹ سوره طارق یَوْمَ تُبْلَی السَّرٰائِرُ (روزی که اسرار درون آشکار می گردد)را تداعی می کند.

*** در تکمیل این بحث که عذاب و رحمت به دست خدا است،و بازگشت همه به سوی او است،می افزاید:اگر تصور کنید می توانید از قلمرو حکومت خداوند بیرون روید و چنگال مجازات گریبان شما را نگیرد،سخت در اشتباهید چرا که"شما نمی توانید بر اراده خداوند چیره شوید و از دست قدرت او در زمین یا آسمان فرار کنید"(وَ مٰا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِینَ فِی الْأَرْضِ وَ لاٰ فِی السَّمٰاءِ) (۱).

و اگر تصور کنید سرپرست و یاوری از شما دفاع می کند،آنهم اشتباه محض است زیرا"برای شما جز خدا،ولی و یاوری نیست"(وَ مٰا لَکُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لاٰ نَصِیرٍ).

در حقیقت رهایی از چنگال عذاب پروردگار یا به این است که از قلمرو حکومت او بیرون روید،یا بمانید و با تکیه کردن بر قدرت دیگران از خویشتن دفاع کنید،نه بیرون رفتن امکان پذیر است که همه جا کشور او است و تمام عالم هستی ملک پهناور او، و نه کسی وجود دارد که بتواند در برابر قدرتش قد علم کند و به دفاع از شما برخیزد.

در اینجا دو سؤال باقی میماند:

نخست اینکه:با توجه به این واقعیت که نظر در این آیه به مشرکان و کفار

۱- ۱) "معجزین"از ماده"عجز"در اصل به معنی عقب افتادن از چیزی است، و لذا به هنگام ناتوانی که باعث عقب افتادگی است این تعبیر به کار می رود،و"معجز"به معنی کسی است که دیگری را عاجز می کند،و از آنجا که افرادی که فرار می کنند و از قلمرو قدرت کسی بیرون می روند،او را از تعقیب خود عاجز و ناتوان می کنند واژه"معجز" در این گونه موارد نیز به کار می رود.

است و آنها از ساکنان زمینند،تعبیر به" وَ لاٰ فِی السَّمٰاءِ "چه مفهومی می تواند داشته باشد؟ در پاسخ باید گفت:این تعبیر یک نوع تاکید و مبالغه است یعنی شما نه می توانید در محدوده زمین از قلمرو قدرت خدا بیرون روید و نه در آسمانها که اگر فرضا قدرت می داشتید و به آسمان هم می رفتید باز هم تحت قدرت او بودید.

یا اینکه نه بوسیله زمینیان می توانید خداوند را در مشیتش عاجز کنید نه معبودانی که برای خود در آسمان می پنداشتید،همچون فرشتگان و جنیان (البته تفسیر اول مناسبتر است).

دیگر اینکه فرق میان"ولی"و"نصیر"چیست؟ مرحوم طبرسی در مجمع البیان می گوید:"ولی کسی است که بدون درخواست به انسان کمک کند،اما نصیر اعم از آنست،گاه با درخواست و گاه بدون درخواست کمک می نماید"بلکه می توان گفت با توجه به مقابله این دو کلمه،ولی اشاره به سرپرستی است که بدون تقاضا کمک می کند و نصیر فریادرس و یاوری است که بعد از تقاضای کمک به یاری انسان می شتابد.

و به این ترتیب قرآن تمام درهای فرار از چنگال مجازات الهی را به روی این مجرمان می بندد.

*** لذا در آیه بعد بطور قاطع می فرماید:"کسانی که به آیات خدا و لقای او کافر شدند از رحمت من مایوسند"(وَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیٰاتِ اللّٰهِ وَ لِقٰائِهِ أُولٰئِکَ یَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِی).

سپس برای تاکید می افزاید:"برای آنها عذاب دردناکی است" (وَ أُولٰئِکَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ).

این"عذاب الیم"لازمه مایوس شدن از رحمت خدا است.

ص :۲۴۱

منظور از "آیات اللّه"،یا "آیات تکوینی "یعنی آثار عظمت الهی در نظام آفرینش است و در این صورت اشاره به مساله توحید می باشد،در حالی که "لقائه"اشاره به مساله معاد است یعنی آنها هم منکر مبدأ هستند و هم منکر معاد.

و یا اشاره به "آیات تشریعی "یعنی آیاتی که خداوند بر پیامبرانش نازل کرده که هم از مبدء سخن می گوید و هم از نبوت و هم از معاد،و در این صورت تعبیر به "لقائه "از قبیل ذکر عام بعد از خاص است.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور همه آیات خدا در عالم آفرینش و تشریع است.

ذکر این نکته نیز لازم است که "یئسوا "(مایوس شدند)"فعل ماضی " است،هر چند هدف اصلی آن آینده یعنی قیامت می باشد،زیرا معمول عرب این است که حوادث آینده هنگامی که صد در صد قطعی باشد گاهی با فعل ماضی از آن تعبیر می کند.

***

ص :242

[سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۲۴ تا ۲۷]

اشاره

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلاَّ أَنْ قَالُوا اُقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اَللَّهُ مِنَ اَلنَّارِ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ (۲۴) وَ قَالَ إِنَّمَا اِتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اَللَّهِ أَوْثَاناً مَوَدَّةَ بَیْنِکُمْ فِی اَلْحَیَاةِ اَلدُّنْیَا ثُمَّ یَوْمَ اَلْقِیَامَةِ یَکْفُرُ بَعْضُکُمْ بِبَعْضٍ وَ یَلْعَنُ بَعْضُکُمْ بَعْضاً وَ مَأْوَاکُمُ اَلنَّارُ وَ مَا لَکُمْ مِنْ نَاصِرِینَ (۲۵) فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ وَ قَالَ إِنِّی مُهَاجِرٌ إِلَی رَبِّی إِنَّهُ هُوَ اَلْعَزِیزُ اَلْحَکِیمُ (۲۶) وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ جَعَلْنَا فِی ذُرِّیَّتِهِ اَلنُّبُوَّةَ وَ اَلْکِتَابَ وَ آتَیْنَاهُ أَجْرَهُ فِی اَلدُّنْیَا وَ إِنَّهُ فِی اَلْآخِرَةِ لَمِنَ اَلصَّالِحِینَ (۲۷)

ترجمه:

۲۴-اما جواب قوم او(ابراهیم)چیزی جز این نبود که گفتند،او را به قتل برسانید یا بسوزانید،ولی خداوند او را از آتش رهایی بخشید،در این ماجرا نشانه هایی

است برای کسانی که ایمان می آورند.

۲۵-(ابراهیم)گفت:شما غیر از خدا بت هایی برای خود انتخاب کرده اید که مایه دوستی و محبت میان شما در زندگی دنیا باشد،سپس روز قیامت هر یک به دیگری کافر می شوید و یکدیگر را لعن می کنید و جایگاه شما آتش است و هیچ یار و یاوری نخواهید داشت! ۲۶-لوط به او(ابراهیم)ایمان آورد و(ابراهیم)گفت من به سوی پروردگارم هجرت می کنم که او عزیز و حکیم است.

۲۷-و ما به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم،و در دودمانش نبوت و کتاب آسمانی قرار دادیم،پاداش او را در دنیا دادیم و در آخرت از صالحان است.

تفسیر:

طرز پاسخ مستکبران به ابراهیم(ع)

حال نوبت آن است که ببینیم این قوم گمراه در برابر دلائل سه گانه ابراهیم ع در زمینه توحید و نبوت و معاد چه گفتند؟آنها قطعا پاسخ منطقی نداشتند و لذا مانند همه زورمندان قلدر بی منطق تکیه بر قدرت شیطانیشان کردند،و فرمان قتل او را صادر نمودند چنان که قرآن می گوید:"قوم ابراهیم جوابی جز این نداشتند که گفتند او را به قتل برسانید یا بسوزانید"!(فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلاَّ أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ).

از این تعبیر استفاده می شود که گروهی طرفدار سوزاندن ابراهیم بودند در حالی که گروهی دیگر اعدام او را به وسیله شمشیر و امثال آن پیشنهاد می کردند سرانجام گروه اول پیروز شدند چون معتقد بودند بدترین نوع اعدام همان سوزانیدن با آتش است.

این احتمال نیز وجود دارد که همه آنها نخست به اعدام او با وسائل معمولی می اندیشیدند،ولی بعدا همگی اتفاق بر این کردند که او را آتش بزنند و حد اکثر

ص :۲۴۴

شدت عمل را به خرج دهند.

در اینجا سخنی در مورد چگونگی آتش سوزی ابراهیم به میان نیامده است،همین اندازه در دنباله آیه فوق می خوانیم"خداوند او را از آتش رهایی بخشید" (فَأَنْجٰاهُ اللّٰهُ مِنَ النّٰارِ).

ولی شرح ماجرای آتش سوزی در سوره انبیاء آیه ۶۸-۷۰ آمده است که در جلد سیزدهم تفسیر نمونه صفحه ۴۴۳ به بعد مشروحا از آن بحث کرده ایم.

در پایان می افزاید"در این ماجرا آیات و نشانه هایی است برای جمعیتی که ایمان دارند"(إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ).

نه یک نشانه بلکه نشانه هایی در این حادثه وجود دارد،زیرا از یک سو عدم تاثیر آتش در جسم ابراهیم معجزه روشنی بود،تبدیل آتش به گلستان-طبق معروف-معجزه دیگری،عدم توانایی این گروه عظیم قدرتمند در برابر یک فرد که ظاهرا دستش از هر وسیله ای خالی بود معجزه سومی است.

و عدم تاثیر این حادثه عجیب خارق العاده در قلب آن سیاه دلان نیز نشانه ای از قدرت خدا است که توفیق را از اینگونه افراد لجوج چنان سلب می کند که بزرگترین آیات در آنها اثر نمی گذارد! در روایتی آمده است هنگامی که ابراهیم را دست و پا بسته به میان آتش افکندند تنها چیزی که از او سوخت همان طنابی بود که او را با آن محکم بسته بودند (۱).

آری آتش جهل و جنایت تبهکاران تنها وسائل اسارت را سوخت و ابراهیم آزاد شد!و این خود آیت دیگری محسوب می شود،و شاید به خاطر همینها است که در داستان نوح و نجات او با کشتی می فرماید:"جعلناها آیه"(به صورت مفرد)در اینجا می فرماید:"لایات"(به صورت جمع).

***

۱- ۱) تفسیر روح المعانی جلد ۲۰ صفحه ۱۳۰.

به هر حال ابراهیم ع از آن آتش عظیم به صورت خارق العاده ای به لطف پروردگار رهایی یافت،ولی نه تنها دست از بیان هدفهای خود بر نداشت بلکه شتاب و سرعت و حرارت بیشتری به آن داد. "ابراهیم به آنها گفت:شما غیر از خدا بتهایی برای خود انتخاب کرده اید که مایه دوستی و محبت میان شما در زندگی دنیا باشد،اما بدانید روز قیامت این رشته محبت به کلی از هم گسسته می شود،و هر یک از شما به دیگری کافر می گردد،و یکدیگر را لعن و نفرین می کنید و جایگاه همه شما آتش است،و هیچ یار و یاوری نخواهید داشت"(وَ قالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ أَوْثاناً مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضاً وَ مَأْوٰاكُمُ النّٰارُ وَ مٰا لَكُمْ مِنْ نٰاصِرِينَ) (۱).

چگونه انتخاب بتها مایه مودت میان بت پرستان می شد؟ این سؤالی است که از چند راه می توان به آن پاسخ گفت:

نخست اینکه پرستش بت برای هر قوم و قبیله ای به اصطلاح رمز وحدت بود زیرا هر گروهی بتی برای خود انتخاب کرده بود،چنان که در مورد بتهای معروف جاهلیت عرب نیز نوشته اند که هر یک از آنها تعلق به اهل شهر یا قبیله ای داشت (از جمله بت"عزی"مخصوص قریش بود و"لات"از آن طایفه ثقیف و"منات" مخصوص اوس و خزرج) (۲).

دیگر اینکه پرستش بتها پیوندی میان آنها و نیاکانشان ایجاد می کرد و غالبا متعذر به همین عذر می شدند که اینها آثار نیاکان ما است و ما از آنها پیروی می کنیم.

۱- ۱) منصوب بودن"موده بینکم"به خاطر آنست که"مفعول لاجله"می باشد احتمالات دیگری نیز مفسران در این زمینه داده اند.

۲- ۲) سیره ابن هشام ج ۱ صفحات ۸۶-۸۷.

از این گذشته سران کفار پیروان خود را دعوت به پرستش بتها می کردند و این حلقه اتصالی بین"سران"و"پیروان"بود.

ولی در قیامت همه این پیوندهای پوچ و پوسیده و پوشالی از هم گسسته می شود و هر یک گناه را به گردن دیگری می اندازد و او را لعن و نفرین می کند، و از عمل او بیزاری می جوید،حتی معبودهای آنان که به پندار خامشان وسیله ارتباط آنها با خدا بودند و درباره آنها می گفتند مٰا نَعْبُدُهُمْ إِلاّٰ لِيُقَرِّبُونٰا إِلَى اللّٰهِ زُلْفىٰ "ما آنها را نمی پرستیم مگر به خاطر اینکه ما را به خدا نزدیک کنند" (سوره زمر آیه ۳)،از آنها بیزاری می جویند.

چنان که قرآن می گوید در سوره مریم آیه ۸۲: كَلاّٰ سَيَكْفُرُونَ بِعِبٰادَتِهِمْ وَ يَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا :"به زودی آنها عبادت پرستش کنندگان را انکار می کنند و بر ضد آنها خواهند بود"! بنا بر این منظور از کافر شدن به یکدگر،و لعن کردن بعضی به بعضی،این است که در آن روز،آنها از یکدیگر بیزاری می جویند و آنچه مایه پیوند محبت دروغینشان در دنیا بود مایه عداوت و بغضشان در آخرت می شود،چنان که قرآن در آیه ۶۷ سوره زخرف می گوید: اَلْأَخِلاّٰءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلاَّ الْمُتَّقِينَ :

"دوستان در آن روز دشمن یکدیگر می شوند مگر پرهیزکاران"! از بعضی روایات استفاده می شود که این حکم مخصوص بت پرستان نیست بلکه تمام کسانی که امام و پیشوای باطلی برای خود برگزیدند،دنبال او راه افتادند و با او پیمان مودت بستند در قیامت دشمن یکدیگر می شوند،از هم بیزاری می جویند و یکدیگر را لعنت می کنند (۱).

در حالی که پیوند محبت مؤمنان که بر اساس توحید و خدا پرستی و اطاعت

ص :۲۴۷

۱- ۱) اصول کافی-طبق نقل تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۱۵۴.

فرمان حق در این دنیا تشکیل شده است،رنگ جاودانی به خود خواهد گرفت و در آنجا محکمتر می شود،حتی از بعضی از روایات استفاده می شود که مؤمنان در آنجا برای یکدیگر استغفار و شفاعت می کنند،در حالی که مشرکان به لعن کردن یکدیگر مشغولند (۱).

*** در آیه بعد اشاره به ایمان لوط و هجرت ابراهیم می کند،می گوید "لوط به ابراهیم ایمان آورد"(فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ).

"لوط"خود از پیامبران بزرگ خدا بود و با ابراهیم خویشاوندی نزدیک داشت(می گویند:پسر خواهر ابراهیم بود)از آنجا که پیروی یک فرد بزرگ به منزله پیروی یک امت و ملت است،خداوند در اینجا مخصوصا از ایمان لوط آن شخصیت والای معاصر ابراهیم سخن می گوید:تا روشن شود اگر دیگران ایمان نیاوردند مهم نبود.

البته به نظر می رسد که در سرزمین بابل دلهای آماده ای برای پذیرش دعوت ابراهیم بود و پس از مشاهده آن معجزه عظیم به او گرویدند،ولی مسلما در اقلیت قرار داشتند.

سپس می افزاید:"ابراهیم گفت:من به سوی پروردگارم هجرت می کنم که او عزیز و حکیم است"(وَ قٰالَ إِنِّی مُهٰاجِرٌ إِلیٰ رَبِّی إِنَّهُ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ).

روشن است هنگامی که رهبران الهی رسالت خود را در یک منطقه به انجام رساندند و محیط آن قدر آلوده و تحت فشار جباران قرار داشت که پیشرفت دعوت آنها را متوقف نمود،باید از آنجا به منطقه ای دیگر هجرت کنند تا دعوت الهی را گسترش دهند.

ص: ۲۴۸

۱- ۱) کتاب توحید صدوق طبق نقل نور الثقلین ج ۴ ص ۱۵۴.

ابراهیم ع نیز از سرزمین بابل-به اتفاق لوط و همسرش ساره-به سوی سرزمین شام،مهد انبیاء و توحید،حرکت کرد،تا بتواند در آنجا عده و عده ای فراهم سازد و دعوت توحید را وسعت بخشد.

جالب اینکه ابراهیم ع می گوید:"من به سوی پروردگارم هجرت می کنم"چرا که این راه،راه پروردگار بود،راه رضای او،و راه دین و آئین او.

البته بعضی احتمال داده اند که ضمیر"قال"به"لوط"بازگردد،یعنی لوط گفت:من به سوی خدای خودم هجرت می کنم،ظاهر جمله نیز با این معنی سازگار است،ولی شواهد تاریخی و قرآنی نشان می دهد که مرجع ضمیر"ابراهیم" است،و هجرت لوط نیز به تبعیت ابراهیم بود.

شاهد این سخن آیه ۹۹ سوره صافات است که از قول ابراهیم می گوید: إِنِّی ذٰاهِبٌ إِلیٰ رَبِّی سَیَهْدِینِ :"من به سوی خدای خودم می روم و او مرا هدایت خواهد کرد" (۱).

*** در آخرین آیه مورد بحث سخن از مواهب چهارگانه ای است که خداوند بعد از این هجرت بزرگ به ابراهیم داد.

نخست فرزندان لایق و شایسته بود،فرزندانی که بتوانند چراغ ایمان و نبوت را در دودمان او روشن نگهدارند،می گوید:"ما به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم" (وَ وَهَبْنٰا لَهُ إِسْحٰاقَ وَ یَعْقُوبَ).

دو پیامبر بزرگ و شایسته که هر کدام راه و خط ابراهیم ع بت شکن را تداوم بخشیدند.

ص:۲۴۹

۱- ۱) در زمینه هجرت"ابراهیم"از سرزمین"بابل"به"شام"بحث مشروحی ذیل آیه ۷۱ به بعد سوره انبیاء(جلد سیزدهم تفسیر نمونه از صفحه ۴۵۱ به بعد)آمده است.

دیگر اینکه:"در دودمان ابراهیم،نبوت و کتاب آسمانی قرار دادیم" (وَ جَعَلْنا فِی ذُرِّیَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَ الْکِتابَ).

نه تنها اسحاق و یعقوب(فرزند و فرزندزاده او)پیامبر بودند که ادامه خط نبوت در دودمان او تا خاتم انبیاء ص جریان یافت،پیامبرانی پشت سر یکدیگر از این دودمان بزرگ برخاستند و جهان را به نور توحید روشن ساختند.

سوم اینکه:"ما پاداش دنیوی او را دادیم"(وَ آتَیْناهُ أَجْرَهُ فِی الدُّنْیا).

این پاداش که به صورت سربسته بیان شده ممکن است اشاره به امور مختلفی باشد:مانند نام نیک و لسان صدق در میان همه امتها،چرا که همه به ابراهیم ع به عنوان یک پیامبر عظیم الشان احترام می گذارند،به وجود او افتخار می کنند و شیخ الانبیایش می نامند.

آبادی سرزمین مکه به دعای او،و جذب همه دلها به سوی او و یادآوری خاطرات پرشکوه و ایمان آفرین و سازنده اش همه سال در مراسم حج یکی دیگر از این پاداشها است.

چهارم اینکه"او در آخرت نیز از صالحان است"(وَ إِنَّهُ فِی الْآخِرَةِ لَمِنَ الصّالِحِینَ).

و این یک مجموعه کامل از افتخارات را تشکیل می دهد.

***

نکته ها:

اشاره

۱-بزرگترین افتخار

داخل بودن در صالحان به طوری که از آیات زیادی از قرآن بر می آید اوج افتخاری است که ممکن است نصیب یک انسان بشود،و لذا بسیاری از پیامبران از خدا تقاضا می کردند که آنها را در زمره صالحان قرار دهد.

"یوسف"بعد از رسیدن به برترین پیروزیهای ظاهری به پیشگاه خدا عرض می کند: تَوَفَّنِی مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصّالِحِینَ :"مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق کن"(یوسف-۱۰۱).

"سلیمان"نیز با تمام حشمت و جاه و جلالش عرض می کند: أَدْخِلْنِی بِرَحْمَتِکَ فِی عِبادِکَ الصّالِحِینَ :"خداوندا مرا به رحمتت در بندگان صالحت داخل کن"(نمل-۱۹).

"شعیب آن پیامبر بزرگ هنگامی که قراردادش با موسی تمام می شود می گوید: سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللّهُ مِنَ الصّالِحِینَ :"به خواست خدا مرا از صالحان خواهی یافت"(قصص-۲۷).

"ابراهیم"نیز هم برای خودش تقاضا می کند که در زمره صالحان باشد: رَبِّ هَبْ لِی حُکْماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصّالِحِینَ (شعراء-۸۳).

و هم تقاضا می کند که فرزندان صالحی داشته باشد: رَبِّ هَبْ لِی مِنَ الصّالِحِینَ (صافات-۱۰۰).

در آیات بسیاری نیز هنگامی که خداوند می خواهد پیامبران بزرگی را مدح کند آنها را به قرار گرفتن در زمره صالحان توصیف می نماید.

از مجموع این آیات به خوبی استفاده می شود که صالح بودن،عالیترین مرحله تکامل یک انسان است.

صالح بودن یعنی چه؟یعنی:شایستگی از نظر اعتقاد و ایمان،شایستگی از نظر عمل،و شایستگی از نظر گفتار و اخلاق.

نقطه مقابل صالح،فاسد است و می دانیم"فساد در ارض"تعبیری است که شامل تمام ظلمها و ستمها و زشتکاری ها می شود.

در قرآن مجید گاهی"صلاح"در برابر"فساد"به کار رفته،و گاه در مقابل "سیئه"که به معنی گناه و بدیها است.

۲-مواهب عظیم ابراهیم

بعضی از مفسران گفته اند که در آیه فوق نکته لطیفی وجود دارد و آن اینکه:خداوند تمام احوال ناراحت کننده ابراهیم ع را به ضد آن تبدیل کرد:

بت پرستان بابل می خواستند ابراهیم را با آتش بسوزانند آتش گلستان شد.

آنها می خواستند او همیشه تنها بماند،خداوند آن چنان جمعیت و کثرتی برای او قرار داد که دنیا از دودمان ابراهیم پر شد.

بعضی از نزدیکترین افراد به او گمراه و بت پرست بودند-از جمله آزر- خداوند در عوض به او فرزندانی داد که هم خود هدایت یافته بودند و هم هدایتگر دیگران شدند.

ابراهیم ع در آغاز مال و جاهی نداشت،اما خداوند در پایان مال و جاه عظیمی به او عطا کرد.

ابراهیم ع در ابتداء بقدری گمنام بود که حتی بت پرستان بابل هنگامی که می خواستند از او یاد کنند می گفتند: سَمِعْنا فَتًی یَذْکُرُهُمْ یُقالُ لَهُ إِبْراهِیمُ :

"شنیدیم جوانکی گفتگوی بتها را می کرد که به او ابراهیم می گفتند"!اما خدا آن چنان اسم و آوازه ای به او داد که به عنوان شیخ الانبیاء یا شیخ المرسلین معروف شد (۱).

***

۱- ۱) "تفسیر فخر رازی"با کمی اصلاح و تغییر.

[سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۲۸ تا ۳۰]

اشاره

وَ لُوطاً إِذْ قٰالَ لِقَوْمِهِ إِنَّکُمْ لَتَأْتُونَ اَلْفٰاحِشَهَ مٰا سَبَقَکُمْ بِهٰا مِنْ أَحَدٍ مِنَ اَلْعٰالَمِینَ (۲۸) أَ إِنَّکُمْ لَتَأْتُونَ اَلرِّجٰالَ وَ تَقْطَعُونَ اَلسَّبِیلَ وَ تَأْتُونَ فِی نٰادِیکُمُ اَلْمُنْکَرَ فَمٰا کٰانَ جَوٰابَ قَوْمِهِ إِلاّٰ أَنْ قٰالُوا اِئْتِنٰا بِعَذٰابِ اَللّٰهِ إِنْ کُنْتَ مِنَ اَلصّٰادِقِینَ (۲۹) قٰالَ رَبِّ اُنْصُرْنِی عَلَی اَلْقَوْمِ اَلْمُفْسِدِینَ (۳۰)

ترجمه:

۲۸-و لوط را فرستادیم هنگامی که به قوم خود گفت:شما کار بسیار زشتی انجام می دهید که احدی از مردم جهان قبل از شما آن را انجام نداده! ۲۹-آیا شما به سراغ مردان می روید،و راه تداوم نسل انسان را قطع می کنید،و در مجلستان اعمال منکر انجام می دهید؟!،اما پاسخ قومش جز این چیزی نبود که گفتند:

اگر راست می گویی عذاب الهی را برای ما بیاور! ۳۰-(لوط)عرض کرد:پروردگارا مرا در برابر این قوم مفسد یاری فرما.

تفسیر:

آلوده دامنان خیره سر!

بعد از بیان گوشه ای از ماجرای ابراهیم ع به سراغ ذکر بخشی از سرگذشت پیامبر هم عصرش لوط ع می پردازد و می فرماید:"ما لوط را فرستادیم به خاطر

بیاور هنگامی را که به قومش گفت:شما کار بسیار زشتی را انجام می دهید که احدی از جهانیان تا کنون مرتکب آن نشده است"!(وَ لُوطاً إِذْ قٰالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفٰاحِشَةَ مٰا سَبَقَكُمْ بِهٰا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعٰالَمِينَ) (۱).

"فاحشه"-چنان که قبلا هم گفته ایم از ماده"فحش"در اصل به معنی هر فعل یا سخن بسیار زشت و زننده است،و در اینجا کنایه از"همجنس گرایی" است.

از جمله ما سَبَقَكُمْ بِهٰا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعٰالَمِينَ به خوبی استفاده می شود که این عمل زشت و ننگین لا اقل به صورت همگانی و عمومی و در آن شکل زننده در میان هیچ قوم و ملتی سابقه نداشته است.

در حالات قوم لوط نوشته اند یکی از عوامل اصلی آلودگی آنها به این گناه این بود که آنها مردمی بخیل بودند،و چون شهرهای آنها بر سر راه کاروانهای شام قرار داشت آنها با انجام این عمل نسبت به بعضی از عابرین و میهمانان آنها را از خود متنفر کردند،ولی کم کم تمایلات همجنس گرایی در میان خود آنها قوت گرفت و در لجن زار"لواط"فرو رفتند.

به هر حال آنها هم بار گناه خویش را بر دوش می کشند و هم بار گناه کسانی را که در آینده از عمل آنها پیروی می کنند(بی آنکه از گناه آنان چیزی کاسته شود)چرا که بنیانگذار این سنت شوم و پلید بودند،و می دانیم هر کس سنتی بگذارد در اعمال کسانی که به آن عمل کنند سهیم است.

*** "لوط"ع این پیامبر بزرگ سپس مقصد خود را فاش تر بیان ساخت و گفت:"آیا شما به سراغ مردان می روید"؟!(أَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجٰالَ).

۱- ۱) "لوطا"ممکن است عطف بر نوحا بوده باشد و بنا بر این به منزله مفعول"ارسلنا" است بعضی نیز آن را مفعول فعل مقدری مانند اذکر گرفته اند.

"و آیا راه تکثیر نسل انسان را قطع می کنید"؟!(وَ تَقْطَعُونَ السَّبِیلَ) (۱).

"و آیا شما در مجالسی که مرکز اجتماعتان است آشکارا اعمال منکر انجام می دهید"؟(وَ تَأْتُونَ فِی نَادِیکُمُ الْمُنْکَرَ).

"نادی"از ماده"نـداء"به معنی مجلس عمومی،و گاه به معنی مرکز تفریـح است،چون افراد در آنجا یکدیگر را صدا می زنند و ندا می کنند.

قرآن در اینجا شـرح نـداده است که آنها چه منکراتی در مجالس خود انجام می دادنـد،اما ناگفته پیدا است اعمالی بوده اسـت که متناسب با همان عمل زشتشان بوده،و به طوری که در بعضی از تواریخ آمده آنها فحشهای رکیک و کلمات زشت و زننده رد و بـدل می کردنـد،با کف دست بر پشت یکـدیگر می زدند قمار می کردند،بازیهای بچه گانه داشـتند،مخصوصا سـنگهای کوچک به یکدیگر یا به عابران پرتاب می کردند،انواع آلات موسیقی را به کار می بردند،و حتی در حضور جمع بدن خود را برهنه و گاه کشف عورت می کردند! (۲).

در حـدیثی از"ام هـانی"از پیامبر اسـلام ص چنین آمـده است که حضـرت در پاسـخ سؤال از جمله و تَأْتُونَ فِی نَادِیکُمُ الْمُنْکَرَ فرمود:

کانوا یخذفون من یمر بهم و یسخرون منه: "آنها هر کسی که رد می شد سنگریزه به سوی او پرتاب

۱- ۱) جمعی از مفسـران در تفسـیر جمله" وَ تَقْطَعُونَ السَّبِیلَ "احتمالات دیگری نیز ذکر کرده اند،از جمله:با توجه به تاریخچه ای کـه در فـوق برای آنهـا ذکر شـد آن را به معنی قطع کردن راه مردم در سـفرهایشان به آن منطقه تفسـیر کرده انـد،چرا که کاروانیـان برای اینکه از شـر این قوم در امان بماننـد چاره ای نداشـتند جز اینکه از بیراهه برونـد تا به دست این بیراهان گرفتار نشوند.بعضـی دیگر آن را به معنی"سـرقت اموال"مردم تفسـیر کرده اند،ولی تفسـیر اول که در بالا ذکر شد مناسـبتر به نظر می رسد،چرا که یکی از فلسفه های تحریم"لواط"طبق صریح روایات خطر قطع نسل آدمی است.

۲- ۲) سفینه البحار جلد ۲ صفحه ۵۱۷.

می کردند و به باد مسخره اش می گرفتند" (۱).

اکنون ببینیم پاسخ این قوم گمراه و ننگین در برابر سخنان منطقی حضرت لوط ع چه بود.

قرآن می گوید:"آنها جوابی جز این نداشتند که گفتند:اگر راست می گویی عذاب خدا را برای ما بیاور"(فَما کانَ جَوابَ قَوْمِهِ إِلاّ أَنْ قالُوا ائْتِنا بِعَذابِ اللّهِ إِنْ کُنْتَ مِنَ الصّادِقِینَ).

آری آن هوسبازان که فاقد عقل و درایت کافی بودند،این سخن را از روی سخریه و استهزاء در برابر دعوت معقول و منطقی لوط گفتند.

و از این پاسخ به خوبی استفاده می شود که لوط علاوه بر آن سخنان مستدل آنها را به عذاب دردناک الهی نیز در صورت ادامه راه خود تهدید کرده بود،اما آنها همه را رها کردند و این یکی را چسبیدند،آنهم از روی مسخره و استهزاء در سوره قمر آیه ۳۶ نیز شبیه این مطلب آمده است وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنا فَتَمارَوْا بِالنُّذُرِ :"لوط قومش را از عذاب ما ترسانید،اما آنها با بیم دهندگان به ستیز برخاستند".

ضمنا این تعبیر قوم گمراه نشان می دهد که آنها می خواستند از عدم نزول عذاب نتیجه گیری کنند که او کاذب و دروغگو است،در حالی که این رحمت خدا است که حتی به آلوده ترین اقوام فرصت و مهلت برای مطالعه،تجدید نظر و بازگشت می دهد.

*** در اینجا بود که لوط ع دستش از همه جا کوتاه شد،رو به درگاه خدا آورد و با قلبی آکنده از غم و اندوه"گفت:پروردگارا!مرا بر این قوم مفسد، پیروز گردان"(قالَ رَبِّ انْصُرْنِی عَلَی الْقَوْمِ الْمُفْسِدِینَ).

۱- ۱) "تفسیر قرطبی"ذیل آیات مورد بحث.

قومی که روی زمین را به فساد و تباهی کشیده اند،اخلاق و تقوی را بر باد داده اند،عفت و پاکدامنی را پشت سر انداخته اند،عدالت اجتماعی را زیر پا نهاده اند،و شرک و بت پرستی را با فساد اخلاق و ظلم و ستم آمیخته اند،و نسل انسان را به فنا و نیستی تهدید کرده اند،پروردگارا!مرا بر این فاسدان مفسد پیروز فرما.

***

نکته:

بلای همجنس گرایی!

"همجنس گرایی"چه در میان مردان باشد(لواط)و چه در میان زنان (مساحقه)از بدترین انحرافات اخلاقی است که سرچشمه مفاسد زیادی در جامعه خواهد بود.

اصولا ـ طبیعت زن و مرد آن چنان آفریده شده است که آرامش و اشباع سالم خود را در علاقه به جنس مخالف(از طریق ازدواج سالم)می بینند،و هر گونه تمایلات جنسی در غیر این صورت،انحراف از طبع سالم انسانی و یک نوع بیماری روانی است که اگر به آن ادامه داده شود روز به روز تشدید می گردد و نتیجه اش بی میلی به"جنس مخالف"و اشباع ناسالم از طریق"جنس موافق"است.

این گونه روابط نامشروع در ارگانیسم بدن انسان و حتی در سلسله اعصاب و روح اثرات ویرانگری دارد:مرد را از یک مرد کامل بودن،و زن را از یک زن کامل بودن ساقط می کند، بطوری که چنین زنان و مردان همجنس باز،گرفتار ضعف جنسی شدید می شوند و قادر نیستند پدر و مادر خوبی برای فرزندان آینده خود باشند و گاه قدرت بر تولید فرزند را به کلی از دست می دهند.

افراد"همجنس گرا"تدریجا به انزوا و بیگانگی از اجتماع و سپس بیگانگی از خویشتن رو می آورند،و گرفتار تضاد پیچیده روانی می شوند،و اگر

به اصلاح خویش نپردازند ممکن است به بیماریهای جسمی و روانی مختلفی گرفتار شوند.

به همین دلیل و به دلائل اخلاقی و اجتماعی دیگر،اسلام شدیدا همجنس گرایی را در هر شکل و صورت تحریم کرده،و برای آن مجازاتی شدید که گاه به سرحد اعدام می رسد قرار داده است.

موضوع مهم این است که بی بند و باری و تنوع طلبی بیمارگونه دنیای متمدن مادی،بسیاری از پسران و دختران را به سوی این انحراف بزرگ می کشاند،نخست پسران را تشویق به لباسهای جلف و زنانه و خودآرایی مخصوص و دختران را به لباسهای پسرانه دعوت می کند،و از اینجا انحراف و همجنس گرایی شروع می شود تا جایی که به وقیحترین اعمال در این زمینه،شکل قانونی می دهند و از هر گونه پیگرد و مجازات برکنار می دانند که قلم از شرح و وصف آن شرم دارد (۱).

***

۱- ۱) در زمینه تحریم و فلسفه تحریم همجنس گرایی در اسلام بحث مشروحی در جلد نهم صفحه ۱۹۲ به بعد(ذیل آیه ۸۱ سوره هود)داشته ایم.

[سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۳۱ تا ۳۵]

اشاره

وَ لَمّا جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهِيمَ بِالْبُشْرى قالُوا إِنّا مُهْلِكُوا أَهْلِ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَها كانُوا ظالِمِينَ (۳۱) قالَ إِنَّ فِيها لُوطاً قالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ
بِمَنْ فِيها لَنُنَجِّيَنَّهُ وَ أَهْلَهُ إِلاَّ امْرَأَتَهُ كانَتْ مِنَ الْغابِرِينَ (۳۲) وَ لَمّا أَنْ جاءَتْ رُسُلُنا لُوطاً سِيءَ بِهِمْ وَ ضاقَ بِهِمْ ذَرْعاً وَ قالُوا لا
تَخَفْ وَ لا تَحْزَنْ إِنّا مُنَجُّوكَ وَ أَهْلَكَ إِلاَّ امْرَأَتَكَ كانَتْ مِنَ الْغابِرِينَ (۳۳) إِنّا مُنْزِلُونَ عَلى أَهْلِ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزاً مِنَ السَّماءِ بِما
كانُوا يَفْسُقُونَ (۳۴) وَ لَقَدْ تَرَكْنا مِنْها آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۳۵)

ترجمه:

۳۱-هنگامی که فرستادگان ما(از فرشتگان)به سراغ ابراهیم با بشارت(به تولد فرزند برای او)آمدند،گفتند:ما اهل این شهر و آبادی را(اشاره به شهرهای قوم لوط)هلاک خواهیم کرد چرا که اهل آن ستمگرند.

ص: ۲۵۹

۳۲-(ابراهیم)گفت:در این آبادی لوط است،گفتند ما به کسانی که در آن است آگاه تریم!ما او و خانواده اش را نجات می دهیم،جز همسرش را که در میان قوم باقی خواهد ماند.

۳۳-هنگامی که فرستادگان ما نزد لوط آمدند از دیدن آنها اندوهگین شد،گفتند،نترس و غمگین مباش،ما تو و خانواده ات را نجات خواهیم داد،جز همسرت را که در میان قوم باقی می ماند.

۳۴-ما بر اهل این شهر و آبادی عذابی از آسمان به خاطر فسقشان فرو خواهیم ریخت.

۳۵-ما از آن آبادی نشانه روشنی و درس عبرتی برای کسانی که تعقل می کنند باقی گذاردیم.

تفسیر:

و اینهم سرنوشت آلودگان!

سرانجام دعای لوط مستجاب شد و فرمان مجازات سخت و سنگین این قوم تبهکار از سوی پروردگار صادر گردید،فرشتگانی که مامور عذاب بودند قبل از آنکه به سرزمین لوط ع برای انجام ماموریت خود بیایند به سرزمینی که ابراهیم ع در آن بود برای ادای رسالتی دیگر،یعنی بشارت ابراهیم ع به تولد فرزندان رفتند.

آیات فوق نخست داستان برخورد آنها را با ابراهیم ع بیان می کند و می گوید:"هنگامی که فرستادگان ما به سراغ ابراهیم با بشارت آمدند (و او را به تولد اسحاق و یعقوب نوید دادند)افزودند،ما اهل این شهر و آبادی را(اشاره به شهرهای قوم لوط)هلاک خواهیم کرد چرا که اهل آن ظالم و ستمگرند" (وَ لَمّا جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهِیمَ بِالْبُشْری قالُوا إِنّا مُهْلِکُوا أَهْلِ هٰذِهِ الْقَرْیَهِ إِنَّ أَهْلَها کانُوا ظالِمِینَ).

تعبیر به"هذه القریه"(این آبادی)دلیل بر این است که شهرهای قوم لوط در مجاورت سرزمین ابراهیم بود.

ص:۲۶۰

و تعبیر به"ظالم"به خاطر آن است که آنها،هم بر خویشتن ظلم می کردند که راه شرک و فساد اخلاق و بی عفتی را پیش گرفته بودند،و هم بر دیگران که ظلم و ستم آنها حتی شامل عابرین و کاروانهایی که از آن سرزمین عبور می کردند می شد.

*** هنگامی که ابراهیم این سخن را شنید نگران لوط پیامبر بزرگ خدا شد و"گفت:در این آبادیها لوط است"!(قٰالَ إِنَّ فِيهٰا لُوطاً).

سرنوشت او چه خواهد شد؟! اما فورا در پاسخ او گفتند:نگران مباش"ما به کسانی که در این سرزمین هستند آگاه تریم"(قٰالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهٰا).

ما هرگز تر و خشک را با هم نمی سوزانیم و برنامه ما کاملا دقیق و حساب شده است.

و افزودند:"ما قطعا لوط و خانواده اش را نجات خواهیم داد،جز همسرش که در میان قوم باقی خواهد ماند"!(لَنُنَجِّيَنَّهُ وَ أَهْلَهُ إِلاَّ امْرَأَتَهُ كٰانَتْ مِنَ الْغٰابِرِينَ).

از این آیه بخوبی استفاده می شود که در تمام آن شهرها و آبادیها تنها یک خانواده مؤمن و پاک بود،و خداوند هم به موقع آنها را رهایی بخشید،چنان که در آیه ۳۶ سوره ذاریات می خوانیم: فَمٰا وَجَدْنٰا فِيهٰا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ :

"ما در آنجا جز یک خانواده مسلمان نیافتیم"و تازه همسر لوط نیز از صف مؤمنان خارج بود و لذا محکوم به عذاب شد.

تعبیر به"غابرین"جمع"غابر"به معنی کسی است که همراهانش بروند و او بماند،زنی که در خانواده نبوت بوده نمی بایست از"مسلمین و مؤمنین" جدا شود،اما کفر و شرک و بت پرستی او سبب جداییش گردید.

و از اینجا روشن می شود که انحراف او تنها از نظر عقیده بود،بعید نیست

این انحراف را از محیط خود گرفته باشد،و در آغاز مؤمن و موحد بوده است و به این ترتیب ایرادی متوجه لوط نخواهد شد که چرا با چنین زنی ازدواج کرده است؟.

ضمنا اگر مؤمنان دیگری به لوط گرویده بودند حتما قبل از این ماجرا از آن سرزمین آلوده هجرت کرده بودند،تنها لوط بود و خانواده اش که می بایست تا آخرین ساعتی که احتمال تاثیر تبلیغ و انذار می داد در آنجا بماند.

در اینجا سؤالی پیش می آید و آن اینکه مگر ابراهیم احتمال می داد که عذاب الهی دامن لوط را هم بگیرد که در برابر فرشتگان از وضع لوط اظهار نگرانی کرد و آنها به او اطمینان دادند که لوط نجات می یابد؟ پاسخ روشن این سؤال این است که ابراهیم ع مطلب را می دانست ولی برای اطمینان قلبش سؤال می کند،چنان که نظیر آن را همین پیامبر بزرگ در مورد معاد دارد که خداوند به وسیله زنده کردن مرغان منظره معاد را پیش روی او مجسم می سازد.

ولی مفسر بزرگ علامه طباطبائی معتقد است که منظور ابراهیم این بود که وجود لوط ع را در میان این قوم دلیلی برای رفع عذاب از آنها بگیرد،و از آیه ۷۴-۷۶ سوره هود نیز برای این مقصد کمک می گیرد،زیرا این آیات می گوید:"ابراهیم می خواست مجازات این قوم به تاخیر افتد شاید نور هدایت در قلبشان پرتوافکن شود،ولی با این جواب روبرو شد که اصرار در این موضوع نکن که وضع آنها از این حرفها گذشته،و مجازاتشان قطعی و لا یتغیر است (۱).

اما به اعتقاد ما پاسخی که فرشتگان در اینجا در مورد آزادی لوط و خانواده اش دادند بخوبی نشان می دهد که در این آیات تنها سخن از لوط در میان بوده است،اما آیات سوره هود مطلب جداگانه ای را تعقیب می کند،و همانگونه

۱- ۱) المیزان جلد ۱۶ صفحه ۱۲۹.

که گفتیم ابراهیم این سؤال را تنها برای کسب اطمینان بیشتر مطرح کرد (دقت کنید).

*** گفتگوی فرشتگان با ابراهیم در اینجا پایان گرفت و آنها روانه دیار لوط ع شدند.

قرآن می گوید:"هنگامی که فرستادگان ما نزد لوط آمدند از دیدن آنها اندوهگین و بی طاقت شد"(وَ لَمّا أَنْ جاءَتْ رُسُلُنا لُوطاً سِيءَ بِهِمْ وَ ضاقَ بِهِمْ ذَرْعاً).

تمام ناراحتی او از این بود که آنها را نمی شناخت،آنها به صورت جوانانی خوش قیافه بودند،و آمدن چنین میهمانانی در چنان محیط آلوده ای،ممکن بود برای لوط موجب دردسر و احتمالا آبروریزی نزد میهمانان شود،لذا سخت در فکر فرو رفت که عکس العمل قوم گمراه و ننگین و بی شرم در برابر این میهمانان چه خواهد بود؟! "سیئ"از ماده"ساء"به معنی بد حال شدن است،و"ذرع"به معنی "قلب"یا خلق است،بنا بر این" ضاقَ بِهِمْ ذَرْعاً "یعنی دلتنگ و ناراحت شد.

بعضی از مفسران گفته اند که این کلمه در اصل به معنی"فاصله میان دستهای شتر هنگام راه رفتن"است،و از آنجا که هر گاه بار سنگینی بر پشت او بگذارند،فاصله گامهای خود را کمتر و تنگ تر می کند،این جمله(ضاق ذرعا) به عنوان کنایه از حادثه سنگین و طاقت فرسا ذکر می شود.

ولی میهمانان که ناراحتی او را درک کردند به زودی خود را معرفی نموده و او را از نگرانی بیرون آوردند:"گفتند:نترس،و غمگین مباش(کاری از این بیشرمان ساخته نیست،و به زودی همگی نابود خواهند شد)ما تو و خانواده ات را نجات خواهیم داد،جز همسرت که در میان آنها می ماند"(و هلاک می شود)

ص :۲۶۳

(وَ قٰالُوا لاٰ تَخَفْ وَ لاٰ تَحْزَنْ إِنّٰا مُنَجُّوکَ وَ أَهْلَکَ إِلاَّ امْرَأَتَکَ کٰانَتْ مِنَ الْغٰابِرِینَ).

البته از آیات سوره هود بخوبی استفاده می شود هنگامی که آن قوم بی آزرم از وجود میهمانهای لوط ع با خبر شدند به سرعت به سراغ او آمدند و در نظر داشتند مزاحم آنان شوند،لوط که هنوز فرشتگان را نشناخته بود،سخت ناراحت شد گاه با توسل به نصیحت،و گاه به تهدید،و گاه از طریق تحریک و جدان آنها که آیا یک مرد رشید در میان شما وجود ندارد؟!و گاه از طریق پیشنهاد ازدواج دخترانش با آنها،خواست آنان را از این کار بازدارد،اما این بیشرمان به هیچ چیز قانع نبودند و تنها به هدف ننگین خود می اندیشیدند! ولی رسولان پروردگار خود را به لوط ع معرفی کرده و از طریق اعجاز الهی چشمان آن قوم مهاجم را نابینا ساختند و آب سردی بر قلب سوخته این پیامبر بزرگ ریختند (۱).

قابل توجه اینکه رسولان پروردگار به لوط گفتند:"نترس"و"غمگین مباش"در اینکه میان این دو کلمه(خوف و حزن)چه تفاوتی وجود دارد در تفسیر المیزان چنین آمده که"خوف"در مورد حوادث ناگوار احتمالی است و"حزن"در موارد قطعی.

بعضی"خوف"را مربوط به حوادث آینده می دانند،و"غم"را متعلق به حوادث گذشته.

این احتمال نیز وجود دارد که"خوف"در مورد مسائل"خطرناک"است اما غم مربوط به حوادث"دردناک"،هر چند خطری در آن وجود نداشته باشد.

در اینجا این سؤال پیش می آید که بر طبق آیات سوره هود،ترس و اندوه

۱- ۱) شرح این ماجرا را در جلد ۹ صفحه ۱۷۸ به بعد ذیل آیات ۷۷ تا ۸۱ سوره هود بیان کردیم.

لوط مربوط به خودش نبوده،بلکه از این بیم داشت که مزاحم میهمانهایش شوند اما جوابی که فرشتگان دادند،مربوط به نجات لوط و خانواده اش بود و این دو با هم سازگار نیست.

پاسخ این سؤال را از آیه ۸۱ سوره هود اجمالا- می توان استفاده کرد،زیرا هنگامی که قوم بی شرم برای دست دراز کردن به سوی میهمانها آمدند فرشتگان به لوط گفتند:"این قوم به تو دسترسی پیدا نخواهند کرد"یعنی ما که سهل است،آزاری به تو نیز نمی توانند برسانند،بنا بر این فرشتگان،نجات خود را مسلم گرفتند-و راستی هم مسلم بود-تنها بشارت را روی نجات لوط و خانواده اش متمرکز کردند.

*** بعد برای اینکه سرنوشت این گروه آلوده به ننگ را در برنامه ماموریت خود روشنتر سازند افزودند:"ما بر اهل این شهر و آبادی عذابی از آسمان به خاطر فسق و گناهشان فرو خواهیم ریخت"!(إِنّا مُنْزِلُونَ عَلی أَهْلِ هٰذِهِ الْقَرْیَهِ رِجْزاً مِنَ السَّماءِ بِما کانُوا یَفْسُقُونَ).

منظور از"قریه"همان شهر"سدوم"و شهرها و آبادیهای اطراف آنها است که قوم لوط در آن می زیستند و بعضی تعداد جمعیت آنها را هفتصد هزار نفر شمرده اند. (۱)

و منظور از"رجز"در اینجا"عذاب"است(معنی اصلی"رجز"اضطراب است،سپس به هر چیزی که موجب اضطراب می گردد رجز می گویند و لذا عرب آن را در معانی زیادی مانند بلاهای سخت،طاعون،برف و تگرگ شدید، بت،وسوسه شیطان و عذاب الهی به کار می برد).

جمله" بِما کانُوا یَفْسُقُونَ "علت مجازات دردناک آنها را که فسق

۱- ۱) روح البیان جلد ۶ صفحه ۴۶۷.

و نافرمانی خدا بود بیان می کند،و تعبیر به فعل مضارع "یفسقون" دلیل بر استمرار و ادامه کارهای زشتشان است.

این تعبیر بیانگر این واقعیت است که اگر از ادامه گناه،خودداری می کردند و به راه حق و تقوا و پاکی باز می گشتند گرفتار چنین عذابی نمی شدند و گذشته آنان بخشوده می شد.

*** در اینجا چگونگی عذاب دردناک آنها توضیح داده نشده،همین اندازه می فرماید:"ما از آن آبادیها(از ویرانه های درهم ریخته و شهرهای بلا دیده و نابود شده)آنها درس عبرت و نشانه روشنی برای کسانی که اندیشه می کنند باقی گذاردیم"(وَ لَقَدْ تَرَكْنا مِنْها آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ).

ولی در همان سوره هود آیه ۸۲ و همچنین سوره اعراف ۸۴،شرح عذاب آنها داده شده است،که نخست زلزله شدیدی شهرهای آنها را به کلی زیر و رو کرد،و سپس بارانی از سنگهای آسمانی بر آنها فرو ریخت،به گونه ای که بدنها و ویرانه های خانه ها و قصرهاشان زیر آن مدفون گشت.

تعبیر به "آیه بینه"(نشانه روشنی)اشاره به آثار باقیمانده شهر "سدوم" است که طبق آیات قرآن در مسیر راه کاروانهای مردم حجاز قرار داشت، و تا زمان ظهور پیامبر اسلام ص نیز باقی بود،چنان که در آیه ۷۶ سوره حجر می خوانیم: وَ إِنَّها لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ :"آثار آن بر سر راه کاروانیان برقرار است" و در آیه ۱۳۷ و ۱۳۸ صافات چنین آمده: وَ إِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ وَ بِاللَّيْلِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ :"شما صبح و شام از کنار آنها می گذرید آیا اندیشه نمی کنید"؟! ***

ص :۲۶۶

[سوره العنكبوت (۲۹): آيات ۳۶ تا ۴۰]

اشاره

وَ إِلىٰ مَدْيَنَ أَخٰاهُمْ شُعَيْباً فَقٰالَ يٰا قَوْمِ اُعْبُدُوا اَللّٰهَ وَ اُرْجُوا اَلْيَوْمَ اَلْآخِرَ وَ لاٰ تَعْثَوْا فِي اَلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۳۶) فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ اَلرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دٰارِهِمْ جٰاثِمِينَ (۳۷) وَ عٰاداً وَ ثَمُودَ وَ قَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسٰاكِنِهِمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ اَلشَّيْطٰانُ أَعْمٰالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ اَلسَّبِيلِ وَ كٰانُوا مُسْتَبْصِرِينَ (۳۸) وَ قٰارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هٰامٰانَ وَ لَقَدْ جٰاءَهُمْ مُوسىٰ بِالْبَيِّنٰاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي اَلْأَرْضِ وَ مٰا كٰانُوا سٰابِقِينَ (۳۹) فَكُلاًّ أَخَذْنٰا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنٰا عَلَيْهِ حٰاصِباً وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ اَلصَّيْحَةُ وَ مِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنٰا بِهِ اَلْأَرْضَ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنٰا وَ مٰا كٰانَ اَللّٰهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لٰكِنْ كٰانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۴۰)

ص: ۲۶۷

ترجمه:

۳۶-ما به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم،گفت:ای قوم من!خدا را بپرستید و به روز بازپسین امیدوار باشید،و در زمین فساد نکنید.

۳۷-آنها او را تکذیب کردند و به این سبب زلزله آنها را فرو گرفت و در خانه های خود به رو در افتادند و مردند.

۳۸-ما طایفه عاد و ثمود را نیز هلاک کردیم،و مساکن(ویران شده)آنها برای شما آشکار است،شیطان اعمالشان را برای آنها زینت کرده بود،لذا آنان را از راه بازداشت در حالی که می دیدند! ۳۹- قارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ را نیز هلاک کردیم،موسی با دلائل روشن به سراغ آنها آمد اما آنها در زمین برتری جویی کردند،ولی نتوانستند بر خدا پیشی گیرند.

۴۰-ما هر یک از آنها را به گناهشان گرفتیم،بر بعضی از آنها طوفانی توأم با سنگریزه فرستادیم،و بعضی از آنها را صیحه آسمانی فرو گرفت،و بعضی دیگر را در زمین فرو بردیم،و بعضی را غرق کردیم،خداوند هرگز به آنها ستم نکرد،ولی آنها خودشان بر خویشتن ستم نمودند.

تفسیر:

هر گروه ستمگر به نوعی مجازات شدند

بعد از داستان لوط و قومش نوبت به اقوام دیگری همچون"قوم شعیب" و"عاد"و"ثمود"و"قارون"و"فرعون"می رسد که در آیات مورد بحث به هر کدام اشاره فشرده و کوتاهی برای یک نتیجه گیری کلی شده است.

نخست می گوید:"ما به سوی"مدین"برادرشان شعیب را فرستادیم" (وَ إِلیٰ مَدْیَنَ أَخاهُمْ شُعَیْباً) (۱).

تعبیر به برادر،چنان که بارها گفته ایم،اشاره به نهایت محبت این پیامبران نسبت به امتهایشان و عدم سلطه جویی است،البته این پیامبران غالبا پیوند

ص: ۲۶۸

۱- ۱) این جمله عطف است بر جمله"و لقد ارسلنا نوحا"و ما بعد آن.

خویشاوندی با اقوامشان نیز داشتند.

"مدین"شـهری است در جنوب غربی اردن که امروز به نام"معان"خوانده می شود،در شرق"خلیج عقبه"قرار گرفته،و حضرت شعیب و قومش در آنجا می زیستند (۱).

"شـعیب"ماننـد سـایر پیـامبران بزرگ خـدا دعوت خود را از اعتقـاد به مبـدأ و معاد که پایه و اساس هر دین و آئین است آغاز کرد،"گفت ای قوم من!خدا را بپرستید و به روز قیامت امیدوار باشید"(فَقٰالَ یٰا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ وَ ارْجُوا الْیَوْمَ الْآخِرَ).

ایمان به مبدأ سبب می شود که انسان احساس مراقبت دقیقی به طور دائم از ناحیه پروردگار بر اعمال خود داشته باشد،و ایمان به معاد انسان را به یاد دادگاه عظیمی می اندازد که همه چیز بی کم و کاست در آن مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

اعتقاد به این دو اصل مسلما در تربیت و اصلاح انسان تاثیر فوق العاده ای خواهد داشت.

دستور سوم"شعیب"یک دستور جامع عملی بود که تمام برنامه های اجتماعی را در برمی گیرد گفت:"سعی در فساد در زمین مکنید"(وَ لاٰ تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ).

فسـاد مفهـوم وسـیعی دارد که هر گـونه نابسامـانی و ویرانگری و انحراف و ظلم را در بر می گیرد و نقطه مقابـل آن صـلاح و اصلاح است که تمام برنامه های سازنده در مفهوم آن جمع است.

"تعثوا"از ماده"عثی"به معنی تولید فساد کردن است،منتها این

۱- ۱) در باره"مدین"شرح مبسوطی ذیل آیه ۲۳ سوره قصص در همین جلد از تفسیر نمونه داشتیم.

تعبیر بیشتر در مورد مفاسد اخلاقی گفته می شود،بنا بر این ذکر کلمه"مفسدین" بعد از آن جنبه تاکید دارد.

*** اما آن گروه بجای اینکه اندرزهای این مصلح بزرگ را به گوش جان بشنوند در مقام مخالفت برآمده"او را تکذیب کردند"(فَكَذَّبُوهُ).

"این عمل سبب شد که زلزله شدیدی آنها را فرو گرفت"!(فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ).

"و آنها بر اثر این حادثه در خانه های خود به رو افتادند و مردند"! (فَأَصْبَحُوا فِی دارِهِمْ جاثِمِینَ).

"جاثم"از ماده"جثم"(بر وزن چشم)به معنی نشستن روی زانو،و توقف در یک مکان است،بعید نیست این تعبیر اشاره به آن باشد که آنها در موقع وقوع این زلزله شدید در خواب بودند،ناگهان به پا خاستند،همین که بر سر زانو نشستند حادثه به آنها مهلت نداد و با فرو ریختن دیوارها و صاعقه ای که با آن زلزله مرگبار همراه بود،جان خود را از دست دادند (۱).

*** آیه بعد سخن از قوم"عاد"و"ثمود"می گوید،بی آنکه از پیامبر آنها (هود و صالح)،و گفتگوهایشان با این دو قوم سرکش سخنی به میان آورد، چرا که اقوامی بودند شناخته شده و داستان پیامبرشان در آیات دیگر قرآن کرارا آمده است،می فرماید:"ما طایفه عاد و ثمود را هلاک کردیم"(وَ عاداً وَ ثَمُودَ) (۲).

۱- ۱) شرح ماجرای دردناک قوم"شعیب"در ذیل آیات ۸۴ تا ۹۵ سوره هود(جلد نهم صفحه ۱۹۹ تا ۲۲۱)آمده است.
۲ - ۲) عادا و ثمود مفعول فعل"اهلکنا"است که در تقدیر است و از آیه قبل استفاده می شود و بعضی آن را مفعول"اذکر"دانسته اند.

سپس می افزاید:"مساکن و جایگاههای آنها برای شما آشکار است" (و ویرانه های شهرهایشان در سرزمین حجر و یمن بر سر راهتان)(وَ قَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَساكِنِهِمْ).

شما همه سال در مسافرتهایتان برای تجارت،به سوی یمن و شام،از سرزمین "حجر"که در شمال جزیره عرب،و"احقاف"که در جنوب و نزدیکی یمن قرار دارد می گذرید و ویرانه های شهرهای عاد و ثمود را با چشم خود تماشا می کنید، چرا عبرت نمی گیرید؟! سپس به علت اصلی بدبختی آنها اشاره کرده می گوید:"شیطان اعمالشان را برای آنها زینت کرده بود،و در نتیجه آنها را از راه حق بازداشته بود"(وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ).

"در حالی که چشم بینا و عقل و خرد داشتند"،فطرت آنها بر توحید و تقوی بود،و پیامبران الهی نیز بقدر کافی راه را به آنها نشان داده بودند(وَ كانُوا مُسْتَبْصِرِينَ).

بعضی از مفسران این جمله را به معنی داشتن چشم بینا و عقل و درک کافی، و بعضی به معنی دارا بودن فطرت سالم،و بعضی به معنی استفاده از راهنمایی پیامبران دانسته اند.

هیچ مانعی ندارد که همه اینها در معنی آیه جمع باشد،اشاره به اینکه آنها جاهل قاصر نبودند،بلکه قبلا بخوبی حق را می شناختند،و جدان بیدار داشتند،عقل و خرد کافی،و پیامبران به آنها اتمام حجت کردند،ولی با اینهمه ندای عقل و و جدان،دعوت انبیاء را رها کرده به دنبال وسوسه های شیطانی افتادند و روز به روز اعمال زشت و شومشان در نظرشان زیباتر جلوه کرد،و بجایی رسیدند که راهی برای بازگشت نبود،قانون آفرینش،این چوبهای خشک و بی بار و بر را به آتش کشید که"سزا خود همین است مربی بری را"! ***

ص :۲۷۱

آیه بعد از سه نفر از گردنکشان که هر کدام نمونه بارزی از یک قدرت شیطانی بودند نام می برد می گوید:"و قارون و فرعون و هامان را نیز هلاک کردیم" (وَ قٰارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هٰامٰانَ) (۱).

قارون مظهر ثروت توأم با غرور و خودخواهی و غفلت،فرعون مظهر قدرت استکباری توأم با شیطنت،و هامان الگویی برای معاونت از ظالمان مستکبر بود.

سپس می افزاید:"موسی با دلائل روشن به سراغ این سه آمد و حجت را بر آنها تمام کرد"(وَ لَقَدْ جٰاءَهُمْ مُوسیٰ بِالْبَیِّنٰاتِ).

"اما آنها راه استکبار و غرور و سرکشی را در زمین پیش گرفتند" (فَاسْتَکْبَرُوا فِی الْأَرْضِ).

قارون تکیه بر ثروت و زینت و گنجها و علم و دانشش کرد،و فرعون و هامان تکیه بر لشکر و قدرت نظامی و نیروی تبلیغاتی عظیم در میان توده های ناآگاه.

ولی"آنها با اینهمه نتوانستند بر خدا پیشی گیرند و از چنگال قدرت او فرار کنند"(وَ مٰا کٰانُوا سٰابِقِینَ).

خداوند فرمان نابودی قارون را به زمینی داد که مهد آسایش او بود، و فرمان نابودی فرعون و هامان را به آبی که مایه حیات است،خدا برای نابودی آنها لشکرهای آسمان و زمین را بسیج نکرد،بلکه آنچه مایه حیات آنها بود فرمان مرگ آنها را اجرا کرد! (۲).

"سابقین"جمع"سابق"به معنی کسی است که پیشی می گیرد و جلو

ص:۲۷۲

۱- ۱) این سه کلمه نیز مفعول فعل مقدری است(اهلکنا)که از آیات گذشته استفاده شد و بعضی آنها را مفعول اذکر می دانند.

۲- ۲) شرح ماجرای زندگی قارون در هفت آیه سوره قصص از ۷۶-۸۱ آمده، و هلاکت فرعون و فرعونیان در تفسیر سوره قصص در همین جلد از تفسیر نمونه،و در جلد ششم در تفسیر سوره اعراف ذکر شده است.

می افتد،و اگر می فرماید:آنها پیشی نگرفتند مفهومش این است آنها نتوانستند از قلمرو قدرت خدا با امکاناتی که در اختیار داشتند بگریزند،و از عذاب الهی رهایی یابند،بلکه در همان لحظه ای که خداوند اراده کرد آنها را به دیار عدم با ذلت و زبونی فرستاد.

*** چنان که در آیه بعد می فرماید:"ما هر یک از آنها را به گناهش گرفتیم" (فَکُلاًّ أَخَذْنا بِذَنْبِهِ).

و از آنجا که در حقیقت چهار گروه در دو آیه قبل ذکر شده بود که مجازاتشان بیان نگردیده("قوم عاد و قوم ثمود"" قارُونَ"وَ"فِرْعَوْنَ وَ هامانَ ")در دنباله آیه مجازاتهای آنها را به ترتیب بیان کرده و می گوید:

"بر بعضی از آنها طوفانی شدید و کوبنده توأم با سنگریزه فرستادیم"(فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنا عَلَیْهِ حاصِباً).

"حاصب"به معنی طوفانی است که در آن سنگریزه ها به حرکت در آیند ("حصباء"به معنی سنگریزه است).

منظور از این گروه،قوم عاد است که بر طبق سوره"ذاریات"و"حاقه" و"قمر"،طوفان شدید و بسیار کوبنده ای در مدت هفت شب و هشت روز بر آنها مسلط گردید،خانه هاشان را درهم کوبید،و جسدهاشان را همچون برگهای پائیزی به اطراف پراکنده ساخت(سوره حاقه آیات ۵ تا ۷).

"بعضی دیگر را صیحه آسمانی فرو گرفت"(وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّیْحَةُ).

گفته ایم:صیحه آسمانی نتیجه صاعقه ها است که با زمین لرزه در مرکز وقوعش همراه است،و این عذابی بود که برای قوم ثمود،و بعضی اقوام دیگر نازل گردید،چنان که در سوره هود آیه ۶۷ در باره قوم ثمود می گوید: وَ أَخَذَ الَّذِینَ

ظَلَمُوا الصَّیْحَهُ فَأَصْبَحُوا فِی دِیارِهِمْ جاثِمِینَ .

"و بعضی دیگر از آنها را در زمین فرو بردیم"(وَ مِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنا بِهِ الْأَرْضَ).

این مجازاتی بود که در مورد قارون،ثروتمند مغرور مستکبر بنی اسرائیل تحقق یافت که در آیه ۸۱ سوره قصص به آن اشاره شده است.

"و بالآخره بعضی دیگر را غرق کردیم"(وَ مِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنا).

می دانیم این اشاره به فرعون و هامان و اتباع آنها است،که در سوره های مختلف قرآن از آن بحث شده است.

به هر حال با توجه به این بیان،مجازاتهای چهارگانه فوق به ترتیب برای گروه های چهارگانه ای است که در دو آیه قبل،اشاره به انحراف و گمراهی و گناه آنها شده،بی آنکه مجازات آنها ذکر شود.

اما اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند که این مجازاتها شامل اقوام دیگری نیز بشود(از جمله غرق برای قوم نوح و باران سنگ برای قوم لوط)بسیار بعید به نظر می رسد،زیرا مجازات آنها در همانجا که قرآن شرح حالشان را داده بیان گردید،و نیازی به تکرار نبود،آنچه در این سلسله آیات بیان نشده بود،مجازات گروه های چهارگانه ای بود که در دو آیه اخیر آمده است.

در پایان آیه برای تاکید این واقعیت که اینها همه گرفتار عکس العمل کارهای خویش شدند و محصولی را درو می کردند که بذر آن را خودشان پاشیده بودند،می فرماید:"خداوند هرگز به آنها ظلم و ستم نکرد،آنها بودند که بر- خویشتن ستم کردند"(وَ ما کانَ اللّهُ لِیَظْلِمَهُمْ وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ).

آری مجازاتهای این جهان و جهان دیگر بازتاب و تجسمی است از اعمال انسانها،در آنجا که تمام راههای اصلاح و بازگشت را به روی خود ببندند.

خدا عادلتر از آنست که کوچکترین ظلم و ستمی درباره انسانی روا دارد.

ص :۲۷۴

این آیه مانند بسیاری دیگر از آیات دیگر قرآن به روشنی اصل آزادی اراده و اختیار انسان را تثبیت می کند،و این حقیقت را روشن می سازد که تصمیم گیریهای همه جا از خود انسان است،و خدا او را آزاد آفریده و آزاد خواسته است،بنا بر این اعتقاد پیروان مکتب جبر که متاسفانه در میان مسلمانها نیز وجود دارند با این منطق نیرومند قرآن ابطال می شود.

***

ص: ۲۷۵

[سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۴۱ تا ۴۴]

اشاره

مَثَلُ اَلَّذِينَ اِتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اَللّٰهِ أَوْلِيٰاءَ كَمَثَلِ اَلْعَنْكَبُوتِ اِتَّخَذَتْ بَيْتاً وَ إِنَّ أَوْهَنَ اَلْبُيُوتِ لَبَيْتُ اَلْعَنْكَبُوتِ لَوْ كٰانُوا يَعْلَمُونَ (۴۱) إِنَّ اَللّٰهَ يَعْلَمُ مٰا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَ هُوَ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ (۴۲) وَ تِلْكَ اَلْأَمْثٰالُ نَضْرِبُهٰا لِلنّٰاسِ وَ مٰا يَعْقِلُهٰا إِلاَّ اَلْعٰالِمُونَ (۴۳) خَلَقَ اَللّٰهُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ (۴۴)

ترجمه:

۴۱-کسانی که غیر از خدا را اولیاء خود برگزیدند،همچون عنکبوتند که خانه ای برای خود انتخاب کرده و سست ترین خانه ها خانه عنکبوت است اگر می دانستند! ۴۲-خداوند آنچه را غیر از او می خوانند می داند و او شکست ناپذیر و حکیم است.

۴۳-اینها مثال هایی است که ما برای مردم می زنیم و جز عالمان آن را درک نمی کنند.

۴۴-خداوند،آسمانها و زمین را به حق آفرید،در این آیتی است برای مؤمنان.

تفسیر:

تکیه گاههای سست همچون لانه عنکبوت!

در آیات گذشته سرنوشت دردناک و غم انگیز مشرکان مفسد و مستکبران لجوج و ظالمان بیدادگر و خودخواه بیان شد،به همین تناسب در آیات مورد بحث مثال جالب و گویایی برای کسانی که غیر خدا را معبود و ولی خود قرار می دهند بیان می کند که هر چه درباره این مثال بیندیشیم نکات بیشتری از آن،عائدمان می شود.

می فرماید:"کسانی که غیر از خدا را ولی و معبود خود برگزیدند،همچون عنکبوتند که خانه ای برای خود برگزیده،و سست ترین خانه ها،خانه عنکبوت است،اگر می دانستند"!(مَثَلُ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّهِ أَوْلِیاءَ کَمَثَلِ الْعَنْکَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَیْتاً وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُیُوتِ لَبَیْتُ الْعَنْکَبُوتِ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ).

چه مثال رسا و جالبی و چه تشبیه گویا و دقیقی؟! درست دقت کنید:هر حیوان و حشره ای برای خود خانه و لانه ای دارد، اما هیچیک از این خانه ها به سستی خانه عنکبوت نیست.

اصولا خانه باید دیوار و سقف و دری داشته باشد،و صاحب آن را از حوادث حفظ کند طعمه و غذا و نیازهای او را در خود نگاه دارد.بعضی از خانه ها سقف ندارند اما لا اقل دیواری دارند یا اگر دیوار ندارند سقفی دارند.

اما لانه عنکبوت که از تعدادی تارهای بسیار نازک ساخته شده نه دیواری دارد،نه سقفی،نه حیاطی و نه دری،اینها همه از یک سو.

از سوی دیگر مصالح آن بقدری سست و بی دوام است که در برابر هیچ حادثه ای مقاومت نمی کند.

اگر نسیم ملایمی بوزد تار و پودش را درهم می ریزد!

اگر چند قطره باران بر آن ببارد آن را متلاشی می کند! کمترین شعله آتشی به آن برسد نابودش می سازد.

حتی اگر گرد و غبار بر آن بنشیند پاره پاره می شود و از سقف خانه آویزان می گردد.

معبودهای دروغین این گروه نیز نه سودی دارند و نه زیانی،نه مشکلی را حل می کنند،و نه در روز بیچارگی پناهگاه کسی هستند.

درست است که این خانه برای عنکبوت با آن پاهای بلند و طولانیش هم مرکز استراحت است و هم در و دکان و دامی برای صید حشرات و تحصیل غذا.

ولی در مقایسه با خانه های حیوانات و حشرات دیگر بی نهایت سست و بی دوام است.

کسانی که غیر خدا را تکیه گاه خود قرار دهند تکیه آنها بر تار عنکبوت است.

آنها که غیر از خدا را معبود خویش برگزینند تکیه آنها بر تار عنکبوت است تخت و تاج فرعونها،اموال بی حساب قارونها،قصرها و گنج های شاهان، همه مانند تارهای عنکبوت است.

بی دوام،سست،غیر قابل اعتماد و ناپایدار در برابر طوفان حوادث.

تاریخ نیز نشان می دهد که به راستی هیچ یک از این امور نمی تواند تکیه گاه انسان گردد.

ولی آنها که بر ایمان و توکل بر خدا تکیه می کنند تکیه بر سد پولادین دارند.

***ذکر این نکته نیز در اینجا ضروری است:خانه عنکبوت و تارهای او با اینکه ضرب المثل در سستی می باشد خود از عجائب آفرینش است که دقت در آن

ص :۲۷۸

انسان را به عظمت آفریدگار آشناتر می کند.

تارهای عنکبوت از مایع لزجی ساخته می شود که در حفره های بسیار کوچکی همچون سر سوزن در زیر شکم او قرار دارد،این مایع دارای ترکیب خاصی است که هر گاه در مجاورت هوا قرار گیرد سخت و محکم می شود.

عنکبوت آن را به وسیله چنگال مخصوصش از این حفره ها بیرون کشیده و تارهای خود را از آن می سازد.

می گویند هر عنکبوت قادر است با همین مایع بسیار مختصر که در اختیار دارد در حدود پانصد متر از این تارها بتند! بعضی نوشته اند که سستی این تارها بر اثر نازکی فوق العاده است و گرنه از تار فولادینی که به ضخامت آن باشد محکمتر است!.

عجیب اینکه این تارها گاهی هر کدام از چهار رشته تشکیل شده و هر رشته ای نیز خود از هزار رشته!تشکیل یافته که هر کدام از سوراخ بسیار کوچکی که در بدن او است بیرون می آید اکنون فکر کنید هر یک از این تارهای فرعی چه اندازه ظریف و دقیق و باریک تهیه می شود.

علاوه بر عجائبی که در مصالح ساختمانی خانه عنکبوت به کار رفته،شکل ساختمانی و مهندسی آن نیز جالب است،اگر به خانه های سالم عنکبوت دقت کنیم منظره جالبی همچون یک خورشید با شعاعهایش بر روی پایه های مخصوصی از همین تارها مشاهده می کنیم البته این خانه برای عنکبوت خانه مناسب و ایده آلی است ولی در مجموع سست تر از آن تصور نمی شود،و این چنین است معبودهایی که غیر از خدا می پرستند.

با توجه به اینکه عنکبوت تنها یک نوع نیست بلکه بعضی از دانشمندان مدعی هستند که تا کنون بیست هزار نوع عنکبوت شناخته شده است!و هر کدام ویژگیهایی دارند عظمت قدرت خدا در آفرینش این موجود کوچک آشکارتر می شود.

ص :۲۷۹

ضمنا تعبیر به "اولیاء "(جمع ولی)به جای "اصنام" و بتها شاید برای اشاره به این نکته است که نه فقط معبودهای ساختگی که پیشوایان و رهبران غیر الهی نیز در همین حکمند.

جمله لَوْ کٰانُوا یَعْلَمُونَ (اگر می دانستند)که در آخر آیه آمده است مربوط به بتها و معبودهای دروغین است،نه مربوط به سستی خانه عنکبوت،چرا که سستی آن را همه می دانند،بنا بر این مفهوم جمله چنین است اگر آنها از سستی معبودان و پایگاه هایی که غیر از خدا برگزیده اند با خبر بودند بخوبی می دانستند که اینها در سستی همانند تار عنکبوتند.

*** در آیه بعد هشدار تهدیدآمیزی به این مشرکان غافل و بیخبر می دهد می گوید:"خداوند آنچه را آنها غیر از او می خوانند می داند"(إِنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ مٰا یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَیْءٍ).

شرک آشکار آنها،و شرک مخفی و پنهانشان،هیچیک بر خدا پوشیده نیست.

"و او است قادر شکست ناپذیر و حکیم علی الاطلاق"(وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ).

اگر مهلت به آنها می دهد،نه به خاطر آنست که نمی داند یا قدرتش محدود است،بلکه حکمت او ایجاب می کند که فرصت کافی دهد تا بر همه اتمام حجت شود،و آنها که شایسته هدایتند،هدایت گردند.

بعضی از مفسران،این جمله را اشاره به بهانه هایی دانسته اند که مشرکان برای خود می تراشیدند و آن اینکه اگر ما این بتها را می پرستیم نه به خاطر خودشان است اینها در حقیقت مظهر و سمبل هستند از ستارگان آسمان،و از پیامبران و فرشتگان ما در حقیقت برای آنها سجده می کنیم،و از آنها احترام به عمل می آوریم،و خیر و شر ما و سود و زیان ما در دست آنها است.

قرآن می گوید:خدا می داند شما چه چیزهایی را می خوانید،هر که باشند

ص :۲۸۰

و هر چه باشند،در برابر قدرت فرمان او چون تار عنکبوتند و از خود چیزی ندارند که به شما بدهند.

*** سومین آیه مورد بحث گویا اشاره به ایرادی است که دشمنان پیامبر ص در برابر این مثالها به او می کردند و می گفتند:چگونه ممکن است خدایی که آفریننده زمین و آسمان است به عنکبوت و مگس و حشرات و مانند اینها مثال بزند.

قرآن در پاسخ آنها می گوید:"اینها مثالهایی است که ما برای مردم می زنیم و جز عالمان آن را درک نمی کنند"(وَ تِلْكَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّاسِ وَ ما یَعْقِلُها إِلاَّ الْعالِمُونَ).

اهمیت و ظرافت مثال در بزرگی و کوچکی آن نیست،بلکه در انطباق آن بر مقصود است،گاه کوچک بودن آن بزرگترین نقطه قوت آن است.

فی المثل هنگامی که سخن از تکیه گاههای سست و بی اساس است،باید مثال را از تار عنکبوت انتخاب کرد که بهتر از هر چیز می تواند این سستی و ناپایداری و عدم ثبات را منعکس کند،این عین فصاحت و بلاغت است.

اینجا است که می گوید تنها عالمان هستند که ریزه کاریهای مثالهای قرآن را درک می کنند.

*** در آخرین آیه مورد بحث اضافه می کند:"خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده و در این نشانه عظیمی است برای افراد با ایمان"(خَلَقَ اللّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِی ذلِكَ لَآیَةً لِلْمُؤْمِنِینَ).

باطل و بیهوده در کار او راه ندارد،اگر مثال به عنکبوت و خانه سست و بی بنیادش می زند،روی حساب است،و اگر موجود کوچکی را برای تمثیل برگزیده

ص :۲۸۱

برای بیان حق است،و گرنه او آفریننده بزرگترین کهکشانها و منظومه های آسمانی است.

جالب اینکه در پایان این چند آیه تکیه روی"علم"و"ایمان"است،در یک جا می فرماید: لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ (اگر می دانستند)جای دیگری می فرماید وَ ما یَعْقِلُها إِلاَّ الْعالِمُونَ (جز عالمان آگاه این مثلها را درک نمی کنند).

و در اینجا می فرماید: إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِلْمُؤْمِنِینَ (در این نشانه بزرگی است برای افراد با ایمان).

اشاره به اینکه چهره حق روشن و آفتابی است اما در زمینه های مستعد شکوفا می شود،قلبی آگاه و جستجوگر،روحی بیدار و تسلیم در مقابل حق لازم است و اگر این کوردلان جمال حق را نمی بینند نه به خاطر خفای آن است که به خاطر نابینایی آنها است.

***

ص :۲۸۲

[سوره العنکبوت (۲۹): آیه ۴۵]

اشاره

اُتْلُ مٰا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ اَلْكِتٰابِ وَ أَقِمِ اَلصَّلاٰةَ إِنَّ اَلصَّلاٰةَ تَنْهىٰ عَنِ اَلْفَحْشٰاءِ وَ اَلْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُ اَللّٰهِ أَكْبَرُ وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ مٰا تَصْنَعُونَ (۴۵)

ترجمه:

۴۵-آنچه را از کتاب آسمانی به تو وحی شده تلاوت کن،و نماز را بر پا دار که نماز (انسان را)از زشتی ها و منکرات باز می دارد و خداوند می داند شما چه کارهایی انجام می دهید.

تفسیر:

نماز باز دارنده از زشتیها و بدیها

بعد از پایان بخشهای مختلفی از سرگذشت اقوام پیشین و پیامبران بزرگ و برخورد نامطلوب آنها با این رهبران الهی،و پایان غم انگیز زندگی آنها،روی سخن را-برای دلداری و تسلی خاطر و تقویت روحیه و ارائه خط مشی کلی و جامع-به پیامبر کرده دو دستور به او می دهد:

نخست می گوید"آنچه را از کتاب آسمانی(قرآن)به تو وحی شده تلاوت کن"(اُتْلُ مٰا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتٰابِ).

این آیات را بخوان که هر چه می خواهی در آن است:علم و حکمت،نصیحت و اندرز،معیار شناخت حق و باطل،وسیله نورانیت قلب و جان،و مسیر حرکت هر گروه و هر جمعیت.

بخوان و در زندگیت به کار بند،بخوان و از آن الهام بگیر،بخوان و قلبت

را به نور تلاوتش روشن کن.

بعد از بیان این دستور که در حقیقت جنبه آموزش دارد،به دستور دوم می پردازد که شاخه اصلی پرورش است،می گوید:"و نماز را بر پا دار"(وَ أَقِمِ الصَّلاٰةَ).

سپس به فلسفه بزرگ نماز پرداخته می گوید:"زیرا نماز انسان را از زشتیها و منکرات باز می دارد"(إِنَّ الصَّلاٰةَ تَنْهیٰ عَنِ الْفَحْشاٰءِ وَ الْمُنْکَرِ) (۱).

طبیعت نماز از آنجا که انسان را به یاد نیرومندترین عامل بازدارنده یعنی اعتقاد به مبدء و معاد می اندازد دارای اثر بازدارندگی از فحشاء و منکر است.

انسانی که به نماز می ایستد،تکبیر می گوید،خدا را از همه چیز برتر و بالاتر می شمرد،به یاد نعمتهای او می افتد،حمد و سپاس او می گوید،او را به رحمانیت و رحیمیت می ستاید،به یاد روز جزای او می افتد،اعتراف به بندگی او می کند،از او یاری می جوید صراط مستقیم از او می طلبد،و از راه کسانی که غضب بر آنها شده و گمراهان به خدا پناه می برد(مضمون سوره حمد).

بدون شک در قلب و روح چنین انسانی جنبشی به سوی حق و حرکتی به سوی پاکی و جهشی به سوی تقوا پیدا می شود.

برای خدا"رکوع"می کند،و در پیشگاه او پیشانی بر خاک می نهد،غرق در عظمت او می شود و خودخواهی ها و خود برتربینی ها را فراموش می کند.

شهادت به یگانگی او می دهد گواهی به رسالت پیامبر ص می دهد.

بر پیامبرش درود می فرستد و دست به درگاه خدای بر می دارد که در زمره

۱- ۱) فرق میان"فحشاء"و"منکر"در جلد ۱۱ صفحه ۳۷۰ ذیل آیه ۹۰ سوره نحل آمده است که در یک عبارت کوتاه می توان گفت:"فحشاء"اشاره به گناهان بزرگ پنهانی،و"منکر"گناهان بزرگ آشکار است،و یا فحشاء گناهانی است که بر اثر غلبه قوای شهویه،و منکر بر اثر غلبه قوه غضبیه صورت می گیرد.

بندگان صالح او قرار گیرد(تشهد و سلام).

همه این امور موجی از معنویت در وجود او ایجاد می کند،موجی که سد نیرومندی در برابر گناه محسوب می شود.

این عمل چند بار در شبانه روز تکرار می گردد،هنگامی که صبح از خواب برمی خیزد در یاد او غرق می شود.

در وسط روز هنگامی که غرق زندگی مادی شده ناگهان صدای تکبیر مؤذن را می شنود،برنامه خود را قطع کرده،به درگاه او می شتابد،و حتی در پایان روز و آغاز شب پیش از آنکه به بستر استراحت رود با او راز و نیاز می کند و دل را مرکز انوار او می سازد.

از این گذشته به هنگامی که آماده مقدمات نماز می شود خود را شستشو می دهد پاک می کند،حرام و غصب را از خود دور می سازد و به بارگاه دوست می رود همه این امور تاثیر بازدارنده در برابر خط فحشاء و منکرات دارد.

منتها هر نمازی به همان اندازه که از شرایط کمال و روح عبادت برخوردار است نهی از فحشاء و منکر می کند،گاه نهی کلی و جامع و گاه نهی جزئی و محدود.

ممکن نیست کسی نماز بخواند و هیچگونه اثری در او نبخشد هر چند نمازش صوری باشد هر چند آلوده گناه باشد،البته این گونه نماز تاثیرش کم است،این گونه افراد اگر همان نماز را نمی خواندند از این هم آلوده تر بودند.

روشنتر بگوئیم:نهی از فحشاء و منکر سلسله مراتب و درجات زیادی دارد و هر نمازی به نسبت رعایت شرایط دارای بعضی از این درجات است.

از آنچه در بالا گفتیم روشن می شود سرگردانی جمعی از مفسران در تفسیر این آیه و انتخاب تفسیرهای نامناسب بی جهت است،شاید آنها به همین دلیل که دیده اند بعضی نماز می خوانند و مرتکب گناه می شوند و آیه را در معنی مطلقش بدون سلسله مراتب دیده اند گرفتار شک و تردید شده اند،و راههای دیگری را در

تفسیر آیه برگزیده اند.

از جمله بعضی گفته اند:نماز انسان را از فحشاء و منکر باز می دارد ما دام که مشغول نماز است!! چه حرف عجیبی؟این مزیتی برای نماز نیست،بسیاری از اعمال چنین است.

بعضی دیگر گفته اند اعمال و اذکار نماز به منزله جمله هایی است که هر یک انسان را از فحشاء و منکر نهی می کند،مثلا تکبیر و تسبیح و تهلیل هر کدام به انسان می گوید گناه مکن،حال انسان گوش به این نهی می دهد یا نه؟مطلب دیگری است.

اما آنها که آیه فوق را چنین تفسیر کرده اند از این حقیقت غافل شده اند که نهی در اینجا فقط "نهی تشریعی"نیست،بلکه"نهی تکوینی"است،ظاهر آیه این است که نماز اثر بازدارنده دارد و تفسیر اصلی همان است که در بالا گفتیم،البته مانعی دارد که بگوئیم نماز هم نهی تکوینی از فحشاء و منکر می کند و هم نهی تشریعی.

***به چند حدیث توجه کنید:

۱-در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص چنین می خوانیم که فرمود:

من لم تنهه صلاته عن الفحشاء و المنکر لم یزدد من اللّه الا بعدا: "کسی که نمازش او را از فحشاء و منکر باز ندارد هیچ بهره ای از نماز جز دوری از خدا حاصل نکرده است"! (۱).

۲-در حدیث دیگری از همان حضرت چنین آمده:

لا صلاه لمن لم یطع الصلاه،و طاعه الصلاه ان ینتهی عن الفحشاء و المنکر: "کسی که اطاعت فرمان نماز نکند نمازش نماز نیست،و اطاعت نماز آن است که نهی آن را از فحشاء و منکر به کار بندد" (۲).

۱- ۱ و ۲) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث(حدیث اخیر اشعار به نهی تشریعی دارد).

۲-

۳-و در حدیث سومی از همان بزرگوار چنین می خوانیم:که جوانی از انصار نماز را با پیامبر ص ادا می کرد اما با این حال آلوده گناهان زشتی بود این ماجرا را به پیامبر ص عرضه داشتند فرمود:

ان صلاته تنهاه یوما: "سرانجام نمازش روزی او را از این اعمال پاک می کند" (۱).

۴-این اثر نماز بقدری اهمیت دارد که در بعضی از روایات اسلامی به عنوان معیار سنجش نماز مقبول و غیر مقبول از آن یاد شده،چنان که امام صادق ع می فرماید:

من احب ان یعلم ا قبلت صلوته ام لم تقبل؟فلینظر:هل منعت صلوته عن الفحشاء و المنکر؟فبقدر ما منعته قبلت منه!: "کسی که دوست دارد ببیند آیا نمازش مقبول درگاه الهی شده یا نه؟باید ببیند آیا این نماز او را از زشتیها و منکرات باز داشته یا نه؟به همان مقدار که بازداشته نمازش قبول است"! (۲).

***در دنباله آیه اضافه می فرماید"ذکر خدا از آن هم برتر و بالاتر است" (وَ لَذِکْرُ اللّٰهِ أَکْبَرُ).

ظاهر جمله فوق این است که بیان فلسفه مهمتری برای نماز می باشد،یعنی یکی دیگر از آثار و برکات مهم نماز که حتی از نهی از فحشاء و منکر نیز مهمتر است آنست که انسان را به یاد خدا می اندازد که ریشه و مایه اصلی هر خیر و سعادت است،و حتی عامل اصلی نهی از فحشاء و منکر نیز همین"ذکر اللّٰه"می باشد، در واقع برتری آن به خاطر آنست که علت و ریشه محسوب می شود.

اصولا-یاد خدا،مایه حیات قلوب و آرامش دلها است،و هیچ چیز به پایه آن نمی رسد: أَلاٰ بِذِکْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ :"آگاه باشید یاد خدا مایه اطمینان دلها است"(سوره رعد آیه ۲۸).

۱- ۱ و ۲) همان مدرک.

۲-

اصولاـ روح همه عبادات-چه نماز و چه غیر آن-ذکر خدا است،اقوال نماز،افعال نماز،مقـدمات نماز،تعقیبات نماز،همه و همه در واقع،یاد خدا را در دل انسان زنده می کند.

قابـل توجه اینکه در آیه ۱۴ سوره طه اشاره به این فلسـفه اساسـی نماز شـده و خطاب به موسـی می گوید: أَقِمِ الصَّلاٰةَ لِذِکْرِی :"نماز را بر پا دار تا به یاد من باشی".

ولی مفسـران بزرگ برای جملـه بالاـ تفسـیرهای دیگری ذکر کرده انـد کـه در بعضـی از روایـات اسـلامی نیز اشـاراتی بـه آن تفسیرها شده،از جمله اینکه:

منظور از جمله فوق این است که"یاد خدا از شما به وسیله رحمت"برتر از"یاد شما از او بوسیله طاعت"است (۱).

دیگر اینکه ذکر خدا از نماز برتر و بالاتر است چرا که روح هر عبادتی ذکر خدا است.

این تفسـیرها که بعضـا در روایـات اسـلامی نیز آمـده،ممکن است اشـاره به بطون آیه بوده باشـد،و گرنه ظاهر آن با معنی اول هماهنگتر است،زیرا در اکثر مواردی که ذکر اللّه به کار رفته،منظور یاد کردن مردم از خدا است، و آیه فوق نیز همین معنی را تـداعی می کند،ولی البته یاد کردن خدا از بندگان می تواند به عنوان یک نتیجه مسـتقیم برای یاد بندگان از خدا بوده باشد،و به این ترتیب تضاد میان دو معنی بر طرف می شود.

در حـدیثی از"معـاذ بـن جبـل"چنیـن آمـده اسـت:"هیـچ یـک از اعمـال آدمی برای نجـات او از عـذاب الهی برتر از ذکر اللّه نیست،از او پرسیدند حتی جهاد در راه خدا؟گفت:آری زیرا خداوند می فرماید: وَ لَذِکْرُ اللّٰهِ أَکْبَرُ ".

۱- ۱) طبق این تفسیر"اللّه"در اینجا"فاعل"می باشد،اما طبق تفسیر گذشته"مفعول" برای فعل مذکور.

ظاهر این است که معاذ بن جبل این سخن را از کلام پیامبر ص استفاده کرده زیرا خود او نقل می کند که از پیامبر خدا پرسیدم:کدام عمل از همه اعمال برتر است فرمود:

ان تموت و لسانک رطب من ذکر اللّه عز و جل: "اینکه به هنگام مردن زبان تو به ذکر خداوند بزرگ مشغول باشد.

و از آنجا که نیات انسانها و میزان حضور قلب آنها در نماز و سائر عبادات بسیار متفاوت است در پایان آیه می فرماید:"و خدا می داند چه کارهایی را انجام می دهید"(وَ اللّهُ یَعْلَمُ ما تَصْنَعُونَ).

چه اعمالی را که در پنهان انجام می دهید یا آشکار،چه نیاتی را که در دل دارید،و چه سخنانی که بر زبان جاری می کنید.

***

نکته:

تاثیر نماز در تربیت فرد و جامعه

گر چه نماز چیزی نیست که فلسفه اش بر کسی مخفی باشد،ولی دقت در متون آیات و روایات اسلامی ما را به ریزه کاریهای بیشتری در این زمینه رهنمون می گردد:

۱-روح و اساس و هدف و پایه و مقدمه و نتیجه و بالآخره فلسفه نماز همان یاد خدا است،همان"ذکر اللّه"است که در آیه فوق بعنوان برترین نتیجه بیان شده است.

البته ذکری که مقدمه فکر،و فکری که انگیزه عمل بوده باشد،چنان که در حدیثی از امام صادق ع آمده است که در تفسیر جمله وَ لَذِکْرُ اللّهِ أَکْبَرُ فرمود:

ذکر اللّه عند ما احل و حرم "یاد خدا کردن به هنگام انجام حلال و حرام" (یعنی به یاد خدا بیفتد به سراغ حلال برود و از حرام چشم بپوشد) (۱).

ص: ۲۸۹

۱- ۱) بحار الانوار جلد ۸۲ صفحه ۲۰۰.

۲-نماز وسیله شستشوی از گناهان و مغفرت و آمرزش الهی است چرا که خواه ناخواه نماز انسان را دعوت به توبه و اصلاح گذشته می کند،لذا در حدیثی می خوانیم:پیامبر ص از یاران خود سؤال کرد:

لو کان علی باب دار احدکم نهر و اغتسل فی کل یوم منه خمس مرات ا کان یبقی فی جسده من الدرن شیء؟قلت لا،قال:فان مثل الصلاه کمثل النهر الجاری کلما صلی کفرت ما بینهما من الذنوب: "اگر بر در خانه یکی از شما نهری از آب صاف و پاکیزه باشد و در هر روز پنج بار خود را در آن شستشو دهد،آیا چیزی از آلودگی و کثافت در بدن او می ماند؟".

در پاسخ عرض کردند:نه،فرمود:"نماز درست همانند این آب جاری است،هر زمان که انسان نمازی می خواند گناهانی که در میان دو نماز انجام شده است از میان می رود" (۱).

و به این ترتیب جراحاتی که بر روح و جان انسان از گناه می نشیند،با مرهم نماز التیام می یابد و زنگارهایی که بر قلب می نشیند زدوده می شود.

۳-نماز سدی در برابر گناهان آینده است،چرا که روح ایمان را در انسان تقویت می کند،و نهال تقوی را در دل پرورش می دهد،و می دانیم"ایمان" و"تقوی"نیرومندترین سد در برابر گناه است،و این همان چیزی است که در آیه فوق به عنوان نهی از فحشاء و منکر بیان شده است،و همان است که در احادیث متعددی می خوانیم:افراد گناهکاری بودند که شرح حال آنها را برای پیشوایان اسلام بیان کردند فرمودند:غم مخورید،نماز آنها را اصلاح می کند و کرد.

۴-نماز،غفلت زدا است،بزرگترین مصیبت برای رهروان راه حق آن است که هدف آفرینش خود را فراموش کنند و غرق در زندگی مادی و لذائذ

۱- ۱) وسائل الشیعه جلد ۳ صفحه ۷(باب ۲ از ابواب اعداد الفرائض حدیث ۳).

زود گـذر کردند،اما نماز به حکم اینکه در فواصل مختلف،و در هر شـبانه روز پنج بار انجام می شود،مرتبا به انسان اخطار می کنـد،هشـدار می دهـد،هـدف آفرینش او را خـاطر نشـان می سازد،موقعیت او را در جهان به او گوشـزد می کنـد و این نعمت بزرگی است که انسان وسیله ای در اختیار داشته باشد که در هر شبانه روز چند مرتبه قویا به او بیدار باش گوید.

۵-نمـاز خود بینی و کبر را در هم می شـکند،چرا که انسـان در هر شـبانه روز هفـده رکعت و در هر رکعت دو بـار پیشـانی بر خاک در برابر خدا می گذارد،خود را ذره کوچکی در برابر عظمت او می بیند،بلکه صفری در برابر بی نهایت.

پرده های غرور و خود خواهی را کنار می زند،تکبر و برتری جویی را در هم می کوبد.

به همین دلیل علی ع در آن حـدیث معروفی که فلسـفه های عبادات اسـلامی در آن منعکس شـده است بعـد از ایمان،نخستین عبادت را که نماز است با همین هدف تبیین می کند می فرماید:

فرض اللّه الایمـان تطهیرا من الشـرک و الصـلاه تنزیهـا عن الکبر...: "خداونـد ایمان را برای پاکسازی انسانها از شـرک واجب کرده است و نماز را برای پاکسازی از کبر" (۱).

۶-نمـاز وسـیله پرورش،فضائـل اخلاـق و تکامـل معنوی انسان است،چرا که انسان را از جهان محـدود ماده و چهار دیوار عالم طبیعت بیرون می برد،به ملکوت آسـمانها دعوت می کنـد،و بـا فرشـتگان همصـدا و همراز می سازد،خود را بـدون نیاز به هیچ واسطه در برابر خدا می بیند و با او به گفتگو برمی خیزد.

تکرار این عمـل در شـبانه روز آنهم با تکیه روی صـفات خـدا،رحمانیت و رحیمیت و عظمت او مخصوصا با کمک گرفتن از سوره های مختلف قرآن بعد از حمد که بهترین دعوت کننده به سوی نیکیها و پاکیها است اثر قابل ملاحظه ای

۱- ۱) نهج البلاغه کلمات قصار ۲۵۲.

در پرورش فضائل اخلاقی در وجود انسان دارد.

لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم که در فلسفه نماز فرمود:

الصلاه قربان کلی تقی: "نماز وسیله تقرب هر پرهیزکاری به خدا است" (۱).

۷-نماز به سائر اعمال انسان ارزش و روح می دهد-چرا که نماز روح اخلاص را زنده می کند،زیرا نماز مجموعه ای است از نیت خالص و گفتار پاک و اعمال خالصانه،تکرار این مجموع در شبانه روز بذر سایر اعمال نیک را در جان انسان می پاشد و روح اخلاص را تقویت می کند.

لذا در حدیث معروفی می خوانیم که امیر مؤمنان علی ع در وصایای خود بعد از آن که فرق مبارکش با شمشیر ابن ملجم جنایتکار شکافته شد فرمود:

اللّه اللّه فی الصلاه فانها عمود دینکم: "خدا را خدا را در باره نماز،چرا که ستون دین شما است" (۲).

می دانیم هنگامی که عمود خیمه در هم بشکند یا سقوط کند هر قدر طنابها و میخهای اطراف محکم باشد اثری ندارد،همچنین هنگامی که ارتباط بندگان با خدا از طریق نماز از میان برود اعمال دیگر اثر خود را از دست خواهد داد.

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

اول ما یحاسب به العبد الصلاه فان قبلت قبل سائر عمله،و ان ردت رد علیه سائر عمله: "نخستین چیزی که در قیامت از بندگان حساب می شود نماز است اگر مقبول افتاد سائر اعمالشان قبول می شود،و اگر مردود شد سائر اعمال نیز مردود می شود"! شاید دلیل این سخن آن باشد که نماز رمز ارتباط خلق و خالق است،اگر به طور صحیح انجام گردد قصد قربت و اخلاص که وسیله قبولی سائر اعمال است در او زنده می شود،و گرنه بقیه اعمال او مشوب و آلوده می گردد و از درجه اعتبار .

ص: ۲۹۲

۱- ۱) نهج البلاغه کلمات قصار جمله ۱۳۶

۲- ۲) نهج البلاغه نامه ها(وصیت)۴۷.

ساقط می شود.

۸-نماز قطع نظر از محتوای خودش با توجه به شرائط صحت دعوت به پاکسازی زندگی می کند،چرا که می دانیم مکان نمازگزار،لباس نمازگزار، فرشی که بر آن نماز می خواند،آبی که با آن وضو می گیرد و غسل می کند،محلی که در آن غسل و وضو انجام می شود باید از هر گونه غصب و تجاوز به حقوق دیگران پاک باشد کسی که آلوده به تجاوز و ظلم،ربا،غصب،کم فروشی،رشوه خواری و کسب اموال حرام باشد چگونه می تواند مقدمات نماز را فراهم سازد؟ بنا بر این تکرار نماز در پنج نوبت در شبانه روز خود دعوتی است به رعایت حقوق دیگران.

۹-نماز علاوه بر شرائط صحت شرائط قبول،یا به تعبیر دیگر شرائط کمال دارد که رعایت آنها نیز یک عامل مؤثر دیگر برای ترک بسیاری از گناهان است.

در کتب فقهی و منابع حدیث،امور زیادی به عنوان موانع قبول نماز ذکر شده است از جمله مساله شرب خمر است که در روایات آمده:

لا تقبل صلاه شارب الخمر اربعین یوما الا ان یتوب: "نماز شرابخوار تا چهل روز مقبول نخواهد شد مگر اینکه توبه کند" (۱).

و در روایات متعددی می خوانیم:از جمله کسانی که نماز آنها قبول نخواهد شد پیشوای ستمگر است" (۲).

و در بعضی از روایات دیگر تصریح شده است که نماز کسی که زکات نمی پردازد قبول نخواهد شد،و همچنین روایات دیگری که می گوید:خوردن غذای حرام یا عجب و خود بینی از موانع قبول نماز است،پیدا است که فراهم کردن این شرایط قبولی تا چه حد سازنده است؟

۱- ۱) بحار ج ۸۴ ص ۳۱۷ و ۳۲۰.

۲- ۲) بحار ج ۸۴ ص ۳۱۸.

۱۰-نماز روح انضباط را در انسان تقویت می کند،چرا که دقیقا باید در اوقات معینی انجام گیرد که تاخیر و تقدیم آن هر دو موجب بطلان نماز،است همچنین آداب و احکام دیگر در مورد نیت و قیام و قعود و رکوع و سجود و مانند آن که رعایت آنها،پذیرش انضباط را در برنامه های زندگی کاملا آسان می سازد.

همه اینها فوائدی است که در نماز،قطع نظر از مساله جماعت وجود دارد و اگر ویژگی جماعت را بر آن بیفزائیم-که روح نماز همان جماعت است- برکات بی شمار دیگری دارد که اینجا جای شرح آن نیست،بعلاوه کم و بیش همه از آن آگاهیم.

گفتار خود را در زمینه فلسفه و اسرار نماز با حدیث جامعی که از امام علی بن موسی الرضا ع نقل شده پایان می دهیم:

امام در پاسخ نامه ای که از فلسفه نماز در آن سؤال شده بود چنین فرمود:

علت تشریع نماز این است که توجه و اقرار به ربوبیت پروردگار است، و مبارزه با شرک و بت پرستی،و قیام در پیشگاه پروردگار در نهایت خضوع و نهایت تواضع،و اعتراف به گناهان و تقاضای بخشش از معاصی گذشته،و نهادن پیشانی بر زمین همه روز برای تعظیم پروردگار.

و نیز هدف این است که انسان همواره هشیار و متذکر باشد،گرد و غبار فراموشکاری بر دل او ننشیند،مست و مغرور نشود،خاشع و خاضع باشد،طالب و علاقمند افزونی در مواهب دین و دنیا گردد.

علاوه بر اینکه مداومت ذکر خداوند در شب و روز که در پرتو نماز حاصل می گردد،سبب می شود که انسان مولا و مدبر و خالق خود را فراموش نکند، روح سرکشی و طغیانگری بر او غلبه ننماید.

و همین توجه به خداوند و قیام در برابر او،انسان را از معاصی باز می دارد و از انواع فساد جلوگیری می کند (۱).

۱- ۱) وسائل الشیعه ج ۳ ص ۴.

جزء ۲۱ قرآن مجید از آیه ۴۶ سوره عنکبوت

ص: ۲۹۵

[سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۴۶ تا ۴۹]

اشاره

وَ لاٰ تُجٰادِلُوا أَهْلَ اَلْکِتٰابِ إِلاّٰ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِلاَّ اَلَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَ قُولُوا آمَنّٰا بِالَّذِی أُنْزِلَ إِلَیْنٰا وَ أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ وَ إِلٰهُنٰا وَ إِلٰهُکُمْ وٰاحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۴۶) وَ کَذٰلِکَ أَنْزَلْنٰا إِلَیْکَ اَلْکِتٰابَ فَالَّذِینَ آتَیْنٰاهُمُ اَلْکِتٰابَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مِنْ هٰؤُلاٰءِ مَنْ یُؤْمِنُ بِهِ وَ مٰا یَجْحَدُ بِآیٰاتِنٰا إِلاَّ اَلْکٰافِرُونَ (۴۷) وَ مٰا کُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ کِتٰابٍ وَ لاٰ تَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ إِذاً لاَرْتٰابَ اَلْمُبْطِلُونَ (۴۸) بَلْ هُوَ آیٰاتٌ بَیِّنٰاتٌ فِی صُدُورِ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ وَ مٰا یَجْحَدُ بِآیٰاتِنٰا إِلاَّ اَلظّٰالِمُونَ (۴۹)

ترجمه:

۴۶-با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید،مگر کسانی که از آنها مرتکب ظلم و ستم شدند،و به آنها بگوئید ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما

ص :۲۹۷

و شما نازل شده ایمان داریم،معبود ما و شما یکی است و در برابر او تسلیم هستیم.

۴۷-اینگونه،کتاب را بر تو نازل کردیم،کسانی که(پیش از این)کتاب آسمانی به آنها داده ایم به این کتاب ایمان می آورند،و بعضی از این گروه(مشرکان)نیز به آن مؤمن می شوند و آیات ما را جز کافران انکار نمی کنند.

۴۸-تو هرگز قبل از این کتابی نمی خواندی و با دست خود چیزی نمی نوشتی مبادا کسانی که در صدد ابطال سخنان تو هستند شک و تردید کنند.

۴۹-بلکه این کتاب آسمانی مجموعه ای از آیات روشن است که در سینه صاحبان دل جای دارد و آیات ما را جز ستمگران انکار نمی کنند.

تفسیر:

برای بحث بهترین روش را برگزینید

در آیات گذشته بیشتر سخن از نحوه برخورد با"بت پرستان"لجوج و جاهل بود که به مقتضای حال با منطقی تند،با آنها سخن می گفت،و معبودانشان را سستتر از تارهای عنکبوت معرفی می کرد،و در آیات مورد بحث،سخن از مجادله با"اهل کتاب"است که باید به صورت ملایمتر باشد،چه اینکه آنها حد اقل بخشی از دستورهای انبیاء و کتب آسمانی را شنیده بودند و آمادگی بیشتری برای برخورد منطقی داشتند که با هر کس باید به میزان عقل و دانش و اخلاقش سخن گفت.

نخست می فرماید:"با اهل کتاب جز به روشی که از همه بهتر است مجادله نکنید"(وَ لاٰ تُجٰادِلُوا أَهْلَ الْکِتٰابِ إِلاّٰ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ) (۱).

"لا تجادلوا"از ماده"جدال"در اصل به معنی تابیدن طناب و محکم کردن آن است،این واژه در مورد ساختمان محکم و مانند آن نیز به کار می رود و هنگامی که دو نفر به بحث می پردازند،و در حقیقت هر کدام می خواهد دیگری را از عقیده اش بپیچاند به این کار مجادله گفته می شود،به کشتی گرفتن نیز"جدال"

۱- ۱) التی صفت است برای موصوف مقدری مانند الطریقه.

می گویند،و به هر حال منظور در اینجا بحث و گفتگوهای منطقی است.

تعبیر به" بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ "،تعبیر بسیار جامعی است که تمام روشهای صحیح و مناسب مباحثه را شامل می شود،چه در الفاظ،چه در محتوای سخن،چه در آهنگ گفتار،و چه در حرکات دیگر همراه آن.

بنا بر این مفهوم این جمله آن است که الفاظ شما مؤدبانه،لحن سخن دوستانه محتوای آن مستدل،آهنگ صدا خالی از فریاد و جنجال و هر گونه خشونت و هتک احترام،همچنین حرکات دست و چشم و ابرو که معمولا مکمل بیان انسان هستند همه باید در همین شیوه و روش انجام گیرد.

و چه زیبا است تعبیرات قرآن که در یک جمله کوتاه یک دنیا معنی نهفته است.

اینها همه به خاطر آن است که هدف از بحث و مجادله برتری جویی و تفوق طلبی و شرمنده ساختن طرف مقابل نیست،بلکه هدف تاثیر کلام و نفوذ سخن در اعماق روح طرف است،و بهترین راه برای رسیدن به این هدف همین شیوه قرآنی است.

حتی بسیار می شود که انسان اگر سخن حق را به صورتی منعکس کند که طرف مقابل آن را فکر خود بداند نه فکر گوینده،زودتر انعطاف نشان می دهد چرا که انسان به افکار خود همچون فرزندان خود علاقمند است.

درست به همین دلیل است که قرآن مجید بسیاری از مسائل را به صورت "سؤال و استفهام"طرح می کند،تا جوابش را از درون فکر مخاطب بجوشد و آن را از خود بداند.

ولی البته هر قانونی استثنایی هم دارد،از جمله همین اصل کلی در بحث و مجادله اسلامی در مواردی ممکن است حمل بر ضعف و زبونی شود،و یا طرف مقابل آن چنان مست و مغرور باشد که این طرز برخورد انسانی،بر جرأت و جسارتش

بیفزاید لذا در دنبال آیه به صورت یک استثناء می فرماید:"مگر کسانی از آنها که مرتکب ظلم و ستم شدند"(إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ).

همانها که بر خود و دیگران ظلم کردند و بسیاری از آیات الهی را کتمان نمودند تا مردم به اوصاف پیامبر اسلام ص آشنا نشوند.

آنها که ظلم کردند و فرمانهای الهی را در آنجا که بر خلاف منافعشان بود زیر پا گذاردند.

آنها که ظلم کردند و خرافاتی همچون مشرکان به میان آوردند،"مسیح" یا"عزیز"را فرزند خدا خواندند.

و بالآخره آنها که ظلم کردند و بجای بحث منطقی دست به شمشیر برده و متوسل به زور شدند و به شیطنت و توطئه چینی پرداختند.

و در آخر آیه یکی از مصداقهای روشن"مجادله به احسن"را که می تواند الگوی زنده ای برای این بحث باشد به میان آورده،می فرماید:

"بگوئید ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده است ایمان داریم،معبود ما و شما یکی است،و در برابر او تسلیم هستیم"(وَ قُولُوا آمَنّا بِالَّذِی أُنْزِلَ إِلَیْنا وَ أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ وَ إِلهُنا وَ إِلهُکُمْ واحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ).

چه تعبیر زیبا و چه آهنگ جالبی؟آهنگ وحدت و ایمان به همه آنچه از سوی خدای واحد نازل شده،و حذف همه تعصبها،و ما و شماها،و بالآخره توحید معبود و تسلیم بی قید و شرط در برابر"اللّه".

این یک نمونه از"مجادله به احسن"است که هر کس بشنود مجذوب آن می شود،و نشان می دهد اسلام گروه گرا،و تفرقه طلب نیست،آوای اسلام آوای وحدت است و تسلیم بودن در برابر هر سخن حق.

نمونه های این بحث در قرآن فراوان است،از جمله نمونه ای است که امام صادق ع در حدیثی به آن اشاره کرده،می فرماید:"مجادله به احسن،مانند

مطلبی است که در آخر "سوره یس "در مورد منکران معاد آمده است،هنگامی که استخوان پوسیده را در مقابل پیامبر ص آوردند و گفتند:چه کسی قدرت دارد آن را احیا کند؟فرمود: يُحْيِيهَا الَّذِی أَنْشَأَهٰا أَوَّلَ مَرَّةٍ ..."همان خدایی که روز نخست آن را آفرید،زنده می کند،همان خدایی که از درخت سبز، برای شما آتش بیرون می فرستد" (۱).

*** آیه بعد به عنوان تاکید بر اصول چهارگانه ای که در آیه قبل آمد، می فرماید:"این گونه ما کتاب آسمانی(قرآن)را بر تو نازل کردیم"(وَ کَذٰلِکَ أَنْزَلْنٰا إِلَیْکَ الْکِتٰابَ).

آری این قرآن بر اساس وحدت معبود،وحدت دعوت همه پیامبران راستین تسلیم بی قید و شرط در برابر فرمان حق،و مجادله با بهترین شیوه ها نازل شده.

بعضی از مفسران گفته اند:منظور از جمله فوق تشبیه نزول قرآن بر پیامبر ص به نزول کتب پیشین بر سایر انبیاء است،یعنی همانگونه که بر پیامبران گذشته کتاب آسمانی نازل کردیم بر تو نیز قرآن را نازل نمودیم.

ولی تفسیر اول دقیقتر به نظر می رسد هر چند جمع میان هر دو معنی نیز ممکن است.

سپس می افزاید:"کسانی که پیش از این کتاب آسمانی به آنها داده ایم (و به راستی به آن پایبند و معتقدند)به این کتاب ایمان می آورند"(فَالَّذِینَ آتَیْنٰاهُمُ الْکِتٰابَ یُؤْمِنُونَ بِهِ).

چرا که هم نشانه های آن را در کتب خود یافته اند،و هم محتوایش را از نظر اصول کلی هماهنگ با محتوای کتب خود می بینند.

البته می دانیم همه اهل کتاب(یهود و نصاری) به پیامبر اسلام ص ایمان

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۱۶۳.

نیاوردند،بنا بر این جمله فوق،اشاره به آن گروه مؤمنان واقعی و حق جویان خالی از تعصب است که نام"اهل کتاب"تنها شایسته آنها است.

بعد می افزاید:"گروهی از اینها(از اهل مکه و مشرکان عرب)نیز به آن ایمان می آورند"(وَ مِنْ هٰؤُلاٰءِ مَنْ یُؤْمِنُ بِهِ) (۱).

و در پایان در مورد کافران هر دو گروه می گوید:"آیات ما را جز کافران انکار نمی کنند"(وَ مٰا یَجْحَدُ بِآیٰاتِنٰا إِلاَّ الْکٰافِرُونَ).

با توجه به اینکه مفهوم"جحد"آنست که انسان،به چیزی معتقد باشد و آن را انکار کند (۲)مفهوم جمله فوق این می شود که حتی کفار در دل به عظمت این آیات معترفند و نشانه های صدق و راستی را در جبین آن می نگرند،و راه و رسم پیامبر ص و زندگی پاکیزه و پیروان پاکباخته او را دلیلی بر اصالت آن می شمرند اما به خاطر لجاجت و تعصب و تقلید کورکورانه از نیاکان،و یا برای حفظ منافع نامشروع زودگذر به انکار برمی خیزند.

به این ترتیب قرآن موضع گیریهای اقوام مختلف را در برابر این کتاب آسمانی مشخص می کند:در یک صف اهل ایمانند،اعم از علمای اهل کتاب و مؤمنان راستین و مشرکانی که تشنه حق بودند و حق را یافتند و دل به آن بستند، و در صف دیگر منکران لجوجی که حق را دیدند اما همچون خفاشان خود را از آن پنهان داشتند،چرا که ظلمت کفر جزء بافت وجودشان شده و از نور ایمان وحشت دارند!

ص:۳۰۲

۱- ۱) بعضی از مفسران جمله" فَالَّذِینَ آتَیْنٰاهُمُ الْکِتٰابَ "را اشاره به مسلمانان دانسته اند،و جمله" مِنْ هٰؤُلاٰءِ مَنْ یُؤْمِنُ بِهِ "را اشاره به اهل کتاب،ولی این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد،زیرا تعبیر" فَالَّذِینَ آتَیْنٰاهُمُ الْکِتٰابَ "و مانند آن،در هیچ موردی از قرآن ظاهرا به غیر یهود و نصاری اطلاق نشده است.

۲- ۲) "راغب"در"مفردات"می گوید:الجحود نفی ما فی القلب اثباته و اثبات ما فی القلب نفیه.

قابل توجه اینکه این گروه قبلا-نیز کافر بوده اند،ولی تاکید مجدد بر کفرشان ممکن است به این جهت باشد که قبلا اتمام حجت بر آنها نشده بود،کفر حقیقی الان است که بر آنها اتمام حجت شده و با علم و آگاهی صراط مستقیم را رها کرده در بیراهه گام می زنند.

*** سپس به یکی دیگر از نشانه های روشن حقانیت دعوت پیامبر اسلام ص که تاکیدی است بر محتوای آیه گذشته اشاره کرده می گوید:"تو قبل از نزول قرآن هرگز کتابی را نمی خواندی،و هرگز با دست خود چیزی نمی نوشتی مبادا دشمنانی که در صدد ابطال دعوت تو هستند گرفتار شک و تردید شوند"(و بگویند آنچه را او آورده نتیجه مطالعه کتب پیشین و نسخه برداری از آنها است)(وَ مٰا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتٰابٍ وَ لاٰ تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذاً لاَرْتٰابَ الْمُبْطِلُونَ) (۱).

تو هرگز به مکتب نرفتی و خط ننوشتی،اما با اشاره وحی الهی،مساله آموز صد مدرس شدی!.

چگونه می توان باور کرد،شخصی درس نخوانده و استاد و مکتب ندیده با نیروی خودش کتابی بیاورد و از همه جهان بشریت دعوت به مقابله کند و همگان از آوردن مثل آن عاجز شوند؟ آیا این دلیل بر آن نیست که نیروی تو از قدرت بی پایان پروردگار مدد می گیرد؟و کتاب تو وحی آسمانی است که از ناحیه او بر تو القاء شده است؟ توجه به این نکته لازم است که اگر کسی بگوید ما از کجا بدانیم که پیامبر اسلام ص هرگز به مکتب نرفت و خط ننوشت!در پاسخ می گوئیم:او

---

۱ - ۱) ضمیر در"من قبله"به قرآن باز می گردد،و تعبیر به"یمین"(دست راست)به خاطر آن است که غالبا انسانها با دست راست می نویسند"مبطلون"جمع "مبطل"به معنی کسی است که در صدد ابطال چیزی است.

در محیطی زندگی کرد که با سواد در آنجا بسیار محدود و معدود بود به طوری که می گویند در تمام شـهر مکه بیش از ۱۷ نفر قدرت بر خواندن و نوشـتن نداشتند در چنین محیطی اگر کسی درس بخواند،مکتبی ببیند محال است بتواند کتمان کند،در همه جا مشهور و معروف می شود،و استاد و درسش شناخته خواهد شد.

چنین شخصـی چگونه می تواند ادعا کند پیامبر راستین است اما دروغی به این آشـکاری بگوید؟بخصوص اینکه این آیات در مکه در مهد نشو و نمای پیامبر ص نازل گردیده آنهم در برابر دشـمنان لجوجی که کوچکترین نقطه ضعفها از نظرشان مخفی نمی ماند.

*** در آیه بعد نشانه های دیگری برای حقانیت قرآن بیان می کند،می گوید:

"این کتـاب آسـمانی مجموعه ای است از آیـات بینـات که در سـینه های صاحبان علم قرار می گیرد"(بَلْ هُوَ آیاتٌ بَیِّناتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ).

تعبیر به"آیـات بینـات"بیـانگر این واقعیت است که نشانه های حقانیت قرآن در خود آن به چشم می خورد و در پیشانی آیات می درخشد،و دلیل آن با خود آن است.

در حقیقـت همچـون آیـات تکـوینی اسـت که انسـان از مطـالعه آن بـدون نیـاز به چیز دیگر به حقیقت پی می برد؟این آیـات تشریعی نیز از نظر ظاهر و محتوی چنان است که خود دلیل صدق خویش است.

از این گذشته،طرفداران این آیات و طالبان و دلدادگان آن،کسانی هستند که بهره ای از علم و آگاهی دارند،هر چند دستشان تهی و پایشان برهنه است.

به تعبیر روشنتر یکی از طرق شناخت اصالت یک مکتب بررسی حال مؤمنان به آن مکتب است،اگر گروهی نادان یا شیاد،دور کسی را گرفتند به نظر می رسد که او نیز از همین قماش باشد،اما اگر کسانی که اسرار علوم در سینه های

آنها نهفته است اعلام وفاداری به مکتبی کردند دلیل بر حقانیت آن است،و ما می بینیم گروهی از علمای اهل کتاب و شخصیتهای با تقوای ممتازی همچون ابو ذرها و سلمان ها،مقدادها و عمار یاسرها و شخصیت والایی همچون علی ع حامیان و عاشقان این مکتب بودند.

در روایات زیادی که از طرق اهل بیت ع وارد شده این آیه به ائمه اهل بیت ع تفسیر شده است،این نه به معنی انحصار است،بلکه بیان مصداق روشنی است برای" اَلَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ " (۱).

و اگر می بینیم در بعضی از روایات،تصریح شده به اینکه منظور خصوص امامان است در حقیقت اشاره به مرحله کامل علم قرآن می باشد که در اختیار آنها است و هیچ مانعی ندارد که علما و دانشمندان بلکه توده های فهمیده مردم بهره ای از این علوم قرآن داشته باشند.

ضمنا این آیه نشان می دهد که علم و دانش منحصر به آنچه در کتاب و از محضر استاد می خوانند و می آموزند نیست،چرا که پیامبر ص طبق صریح آیات گذشته به مکتب نرفت و خط ننوشت ولی برترین مصداق" اَلَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ " بود،پس در ما ورای علم رسمی،علمی است برتر و والاتر که از سوی پروردگار به صورت نوری در قلب آدمی القاء می شود که العلم نور یقذفه اللّه فی قلب من یشاء و این جوهره علم است،و علوم دیگر پوسته علم.

در پایان آیه اضافه می کند:"آیات ما را جز ستمگران از روی عناد انکار نمی کنند"(وَ مٰا یَجْحَدُ بِآیٰاتِنٰا إِلاَّ الظّٰالِمُونَ).

چرا که نشانه های آن روشن است:پیامبر امی و درس نخوانده آورنده آن است.

آگاهان اندیشمند مؤمنان به آن هستند.

ص:۳۰۵

۱- ۱) این روایات بطور مشروح در تفسیر برهان جلد ۳ صفحه ۲۵۴ به بعد آمده است.

از این گذشته خود آن نیز مجموعه آیات بینات(سخنانی با محتوای روشن و آشکار)می باشد.

و در کتب پیشین نیز نشانه های آن آمده است.

با اینهمه آیا کسی جز آنها که بر خویشتن و بر جامعه ستم می کنند آن را انکار می نماید؟(تکرار می کنیم که تعبیر به جحد در موردی است که انسان چیزی را می داند و بر خلاف علمش انکار می کند).

***

نکته ها:

اشاره

۱-نگار من که به مکتب نرفت!...

درست است که خواندن و نوشتن برای هر انسانی کمال محسوب می شود ولی گاه شرائطی پیش می آید که نخواندن و ننوشتن کمال است.و این در مورد پیامبران مخصوصا خاتم انبیاء ص کاملا صدق می کند،چه اینکه اگر دانشمندی درس خوانده،و فیلسوفی آگاه و پر مطالعه ادعای نبوت کند و کتابی ارائه دهد به عنوان یک کتاب آسمانی در چنین شرائطی ممکن است وسوسه و تردیدهایی پیش بیاید که آیا این کتاب و مکتب مولود اندیشه های خود او نیست؟.

اما اگر ببینیم از میان یک قوم عقب افتاده یک انسانی که هرگز محضر استادی را درک نکرده،کتابی نخوانده،و صفحه ننوشته،برخاست،کتابی به عظمت عالم هستی،با محتوایی بسیار بلند و عالی،ارائه داد،در اینجا خیلی خوب می توان درک کرد که این تراوش مغز او نیست،بلکه وحی آسمانی و تعلیم الهی است.

در آیات دیگر قرآن نیز روی"امی"بودن پیامبر ص تکیه شده، و چنان که ذیل آیه ۱۵۷ سوره اعراف گفتیم سه تفسیر برای کلمه امی ذکر کرده اند که از همه روشنتر"درس نخوانده"است.

اصولا در محیط حجاز درسی نبود که پیامبر اسلام ص بخواند و معلمی

ص:۳۰۶

نبود که از محضرش استفاده کند،و گفتیم تعداد کسانی که فقط سواد خواندن و نوشتن داشتند در تمام مکه در مردان از ۱۷ نفر تجاوز نمی کرد می گویند از زنان نیز تنها یک نفر بود که خواندن و نوشتن می دانست (۱).

طبیعی است که در چنین محیطی که ابتدایی ترین مرحله علم(خواندن و نوشتن) اینقدر کمیاب و محدود است ممکن نیست کسی درس خوانده باشد و مردم از آن آگاه نشوند و اگر کسی با قاطعیت ادعا کرد من هیچ درسی نخوانده ام و کسی آن را انکار نکرد دلیل روشنی بر صدق گفته او است،و به هر حال این وضع خاص پیامبر ص که در آیات فوق آمده برای تکمیل اعجاز قرآن و قطع بهانه های بهانه جویان بسیار مؤثر و مفید بود،آری او عالم بزرگ و بی نظیری بود که فقط در مکتب وحی درس خوانده بود.

تنها بهانه ای برای بعضی مانده این است که پیامبر قبل از دوران نبوتش یکی دو سفر به شام کرد(برای مدتی کوتاه که مشغول انجام برنامه تجارت بود)می گویند شاید در این یکی دو سفر با علمای اهل کتاب تماس گرفته و مسائل را از آنها دریافت داشته است! دلیل سستی این ادعا در خودش نهفته است که اینهمه تاریخ پیامبران و احکام و قوانین و مقررات و معارف عالی را چگونه ممکن است که انسان درس نخوانده و مکتب نرفته به این زودی از افرادی بشنود و به خاطر بسپارد و در مدت ۲۳ سال پیاده کند؟و در برخورد با حوادثی که بی سابقه و غیر منتظره بود عکس العمل لازم نشان دهد و این درست به آن می ماند که بگوئیم فلان لیست بزرگ تمام علوم و فنون طب را در آن چند روزی آموخت که در فلان بیمارستان ناظر حال مداوای بیماران وسیله پزشکان بود،این سخن به شوخی شبیه تر است! توجه به این نکته نیز لازم است که پیامبر ص بعد از رسیدن به مرحله

۱- ۱) "فتوح البلدان"بلاذری طبع مصر صفحه ۴۵۹.

نبوت احتمالا توانایی بر نوشتن و خواندن از طریق تعلیمات الهی داشت هر چند در هیچ تاریخی دیده نشده است که او از این علم و دانشش استفاده کرده باشد، چیزی را از رو بخواند و یا با دست خود نامه ای بنویسد،و شاید پرهیز پیامبر ص در تمام عمرش از این کار باز برای این بود که دستاویزی به دست بهانه- جویان ندهد.

تنها موردی که در بعضی کتب تاریخ و حدیث آمده که پیامبر ص خودش مطلبی را نوشت در ماجرای صلح حدیبیه است که در مسند احمد آمده است:"پیامبر شخصا قلم به دست گرفت و صلحنامه را نوشت" (۱).

ولی جمعی از علمای اسلام این حدیث را انکار کرده اند و آن را مخالف صریح آیات فوق می دانند،هر چند به عقیده بعضی صراحتی هم ندارد،زیرا این آیات ناظر به وضع پیامبر ص قبل از نبوت است چه مانعی دارد که بعد از نیل به مقام نبوت استثنائا در یک مورد خطی بنویسد که آن خود معجزه ای محسوب می شود.

ولی به هر حال در چنین مساله ای تکیه کردن بر خبر واحد دور از حزم و احتیاط و مخالف چیزی است که در علم اصول اثبات شده،هر چند این خبر چنان که گفتیم مشکلی ایجاد نکند (۲).

***

۲-راه نفوذ در دیگران

برای تسخیر دلها و نفوذ سخن حق در افکار دیگران تنها توسل به استدلالات قوی و نیرومند کافی نیست،نحوه برخورد با طرف،و شیوه بحث عمیقترین اثر را

۱- ۱) مسند احمد جلد ۴ صفحه ۲۹۸.

۲- ۲) در جلد ۶ تفسیر نمونه صفحه ۴۰۰ به بعد شرح دیگری در زمینه پیامبر امی(ذیل آیه ۱۵۷ سوره اعراف)آمده است.

در این مرحله می گذارد،چه بسیارند کسانی که در بحثها دقیق و موشکاف،و بر مسائل علمی مسلط و آگاهند،اما چون از شیوه"جدال احسن"و بحثهای سازنده آگاه نیستند کمتر در گفتگو با دیگران موفق به نفوذ در قلب آنها می شوند.

حقیقت این است که اقناع"عقل و فکر"به تنهایی کافی نیست،باید "عواطف"نیز اقناع گردد که نیمی از وجود انسان را تشکیل می دهند.

به تعبیر دیگر نفوذ در مرحله"خود آگاه"روح انسان به تنهایی کفایت نمی کند باید در مرحله"ناآگاه"که بخش مهم روح را تشکیل می دهد نیز نفوذ کرد.

از بررسی حال پیامبران مخصوصا حال پیامبر اسلام ص و ائمه هدی ع بخوبی استفاده می شود که این بزرگواران برای تحقق بخشیدن به اهداف تبلیغی و تربیتی خود از اخلاق اجتماعی و اصول روانشناسی و انسانی ترین شیوه های نفوذ در قلبها استفاده می کردند.

طرز برخورد آنها با مردم چنان بود که به سرعت آنها را به سوی اهداف خود جلب و جذب می کردند،گرچه بعضی میل دارند به این امور همیشه جنبه اعجاز دهند اما چنین نیست،اگر ما هم سنت و روش و شیوه بحث آنها را در برخورد با دیگران به کار بندیم به سرعت می توانیم در آنها اثر بگذاریم و در اعماق جانشان نفوذ کنیم.

قرآن با صراحت به پیامبر اسلام ص می گوید: فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ :"به خاطر رحمت الهی است که نسبت به آنها نرمخو شده ای که اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند"(آل عمران-۱۵۹).

بسیار دیده شده است که بعضی بعد از ساعتها بحث و گفتگو نه تنها پیشرفتی در مذاکرات خود حاصل نمی کنند بلکه طرف را در عقیده باطل خویش راسختر

و متعصبتر می بیند،دلیل آن این است که از روش جدال به احسن استفاده نشده است.

خشونت در بحث،برتری جویی،تحقیر طرف مقابل،اظهار کبر و غرور،عدم احترام به افکار دیگران،و عدم صمیمیت در بحثها همه از اموری است که باعث شکست انسان در بحث می شود،لذا در مباحث اخلاق اسلامی بحثی تحت عنوان تحریم "جدال"و"مراء"می بینیم که منظور از آن بحثهایی است که در آن روح حقجویی و حق طلبی نباشد،بلکه هدف از آن پرخاشگری و برتری طلبی و به کرسی نشاندن سخن خویش است! تحریم"جدال"و"مراء"گذشته از جنبه های معنوی و اخلاقی،برای همین است که در اینگونه بحثها هرگز پیشرفت فکری حاصل نمی شود.

تحریم"جدال"و"مراء"به هم نزدیک است ولی دانشمندان اسلامی میان آنها فرقهایی گذارده اند:"مراء"به معنی اظهار فضل و کمال است،و"جدال" به منظور تحقیر طرف مقابل.

"جدال"به حملات ابتدایی در بحث گفته می شود ولی"مراء"به حملات دفاعی.

"جدال"در مسائل علمی است و"مراء"اعم است(البته تضادی در میان این تفسیرها وجود ندارد).

به هر حال مجادله و بحث با دیگران گاهی"جدال به احسن"است و آن بحثی است که شرایطی که در بالا گفتیم دقیقا در آن رعایت شود،و گاهی به"غیر احسن"است و آن در صورتی است که امور بالا به دست فراموشی سپرده شود.

این گفتار را با ذکر چند روایت گویا و آموزنده پایان می دهیم.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص می خوانیم:

لا یستکمل عبد حقیقه الایمان حتی بدع المراء و ان کان محقا: "هیچکس حقیقت ایمان را به طور

کامل درک نمی کند مگر اینکه"مراء"را ترک گوید،هر چند حق با او باشد" (۱).

در حدیث دیگری می خوانیم که پیامبر خدا"سلیمان"به فرزندش گفت:

یا بنی ایاک و المراء،فانه لیست فیه منفعه،و هو یهیج بین الاخوان العداوه:

"پسرم!از جدال بپرهیز،زیرا نه تنها سودی در آن نیست،بلکه آتش دشمنی را میان برادران شعله ور می سازد" (۲).

و نیز از پیامبر اسلام ص نقل شده است که فرمود:

ما ضل قوم بعد ان هداهم الا اوتوا الجدال: "هیچ گروهی پس از هدایت گمراه نشدند مگر اینکه از راه جدال و بحثهای پرخاشگرانه و برتری جویانه،که حقیقت در آن دنبال نمی شود وارد شدند" (۳).

***

۳-"کافران"و"ظالمان"

در آیات فوق یک بار با این جمله برخورد می کنیم که"آیات ما را جز کافران از روی عناد انکار نمی کنند"و بار دیگر با همین جمله با این تفاوت،که عنوان ظالمان به جای کافران نشسته و می گوید:"آیات ما را جز ظالمان انکار نمی کنند".

مقایسه این دو با هم نشان می دهد که مساله از قبیل تکرار نیست،بلکه بیان دو مطلب مختلف است،یکی به جنبه های عقیدتی اشاره می کند و دیگری به جنبه های عملی.

نخست می گوید:"آنها که با پیشداوریهای نادرست خود و یا تقلیدهای کورکورانه از نیاکان،کفر و شرک را برگزیده اند،هر آیت و نشانه ای را از خدا

۱- ۱) سفینه البحار ماده مرأ.

۲- ۲ و ۳) احیاء العلوم.

۳-

ببینند نفی می کنند هر چند عقلشان آن را به درستی پذیرفته باشد".

در تعبیر دوم می گوید:آنها که با ظلم و ستم بر خویشتن و جامعه راهی را انتخاب کرده اند،و منافع نامشروعشان را در آن می بینند،و مصمم به ادامه این ستمگری هستند طبیعی است که زیر بار آیات ما نمی روند،چرا که آیات ما همانگونه که با خط فکری آنها سازگار نیست با خط عملی آنها نیز سازگار نمی باشد.

***

ص :۳۱۲

[سوره العنكبوت (۲۹): آیات ۵۰ تا ۵۵]

اشاره

وَ قالُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آياتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا اَلْآياتُ عِنْدَ اَللّهِ وَ إِنَّما أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۰) أَ وَ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنّا أَنْزَلْنا عَلَيْكَ اَلْكِتابَ يُتْلى
عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذلِكَ لَرَحْمَةً وَ ذِكْرى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۱) قُلْ كَفى بِاللّهِ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ شَهِيداً يَعْلَمُ ما فِي اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اَلَّذِينَ
آمَنُوا بِالْباطِلِ وَ كَفَرُوا بِاللّهِ أُولئِكَ هُمُ اَلْخاسِرُونَ (۵۲) وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذابِ وَ لَوْ لا أَجَلٌ مُسَمًّى لَجاءَهُمُ اَلْعَذابُ وَ لَيَأْتِيَنَّهُمْ
بَغْتَةً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ (۵۳) يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذابِ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكافِرِينَ (۵۴) يَوْمَ يَغْشاهُمُ اَلْعَذابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ
أَرْجُلِهِمْ وَ يَقُولُ ذُوقُوا ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۵)

ص: ۳۱۳

ترجمه:

۵۰-گفتند:چرا معجزاتی از سوی پروردگارش بر او نازل نشده؟بگو معجزات همه نزد خداست(و به فرمان او نازل می شود،نه به میل من و شما)من تنها انذار کننده آشکاری هستم.

۵۱-آیا برای آنها کافی نیست که این کتاب آسمانی را بر تو نازل کردیم که پیوسته بر آنها تلاوت می شود؟در این رحمت و تذکری است برای کسانی که ایمان می آورند.

۵۲-بگو همین بس که خدا میان من و شما گواه است،آنچه را در آسمانها و زمین است می داند کسانی که به باطل ایمان آوردند و به اللّه کافر شدند زیانکاران واقعی هستند.

۵۳-آنها با عجله از تو عذاب را می طلبند،و اگر موعد مقرری تعیین نشده بود عذاب(الهی) به سراغ آنها می آمد،سرانجام این عذاب بطور ناگهانی بر آنها نازل می شود در حالی که نمی دانند.

۵۴-آنها با عجله از تو تقاضای عذاب می کنند،در حالی که جهنم به کافران احاطه دارد! ۵۵-آن روز که عذاب(الهی)آنها را از بالای سر و پائین پا می پوشاند و به آنها می گوید بچشید آنچه را عمل می کردید(روز سخت و دردناکی است).

تفسیر:

آیا معجزه قرآن کافی نیست؟!

کسانی که بر اثر لجاجت و اصرار در باطل،حاضر نبودند به هیچ قیمتی در برابر بیان مستدل و منطقی قرآن تسلیم شوند،و آوردن کتابی همچون قرآن به وسیله فرد درس نخوانده ای همچون پیامبر ص که دلیل روشنی بر حقانیت وی بود بپذیرند،دست به بهانه جویی تازه ای زدند،چنان که قرآن در نخستین آیات مورد بحث می گوید:آنها از روی سخریه و استهزاء"گفتند چرا معجزاتی (همچون معجزات موسی و عیسی)از سوی پروردگارش بر او نازل نشده است"؟ (وَ قالُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آياتٌ مِنْ رَبِّهِ).

چرا او عصای موسی و ید بیضاء و دم مسیحا ندارد؟

چرا او هم دشمنان خود را با معجزات بزرگ نابود نمی کند؟آن گونه که موسی و شعیب و هود و نوح و ثمود کردند؟ و یا همانگونه که در سوره اسراء از زبان این گروه آمده است"چرا پیامبر اسلام،نهرها و چشمه های آب جاری از بیابان خشک مکه ظاهر نمی کند"؟"چرا قصری از طلا ندارد"؟"چرا به آسمان صعود نمی کند"؟و"چرا نامه ای از سوی خدا از آسمان برای آنها نمی آورد"!! (۱).

بدون شک پیامبر اسلام ص معجزات دیگری غیر از قرآن مجید داشته، و تواریخ نیز با صراحت از آن سخن می گوید،ولی آنها با این سخنانشان،دنبال تحصیل معجزه نبودند،بلکه از یک سو می خواستند اعجاز قرآن را نادیده بگیرند و از سوی دیگر تقاضای معجزات اقتراحی داشتند(منظور از معجزات اقتراحی این است که پیامبر ص طبق تمایلات این و آن،هر امر خارق العاده ای را که پیشنهاد کنند انجام دهد،مثلا این یکی پیشنهاد خارج ساختن چشمه های آب کند دیگری بگوید من قبول ندارم باید کوه های مکه را طلا کنی،سومی هم بهانه بگیرد که این کافی نیست باید به آسمان صعود کنی،و به این ترتیب معجزه را به صورت بازیچه بی ارزشی در آورند،و تازه آخر کار بعد از دیدن همه اینها ساحرش بخوانند).

لذا قرآن در آیه ۱۱۱ سوره انعام می گوید وَ لَوْ أَنَّنا نَزَّلْنا إِلَيْهِمُ الْمَلائِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتى وَ حَشَرْنا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلاً ما كانُوا لِيُؤْمِنُوا :"اگر ما فرشتگان را بر آنها نازل کنیم و مردگان زنده شوند و با آنها سخن بگویند و همه چیز را در برابر آنها محشور نمائیم باز هم ایمان نمی آورند"! به هر حال قرآن برای پاسخگویی به این بهانه جویان لجوج،از دو راه وارد می شود:

ص: ۳۱۵

۱- ۱) سوره اسراء آیه ۹۰ تا ۹۳.

نخست می گوید:به آنها"بگو معجزه کار من نیست که با تمایلات شما انجام گیرد،معجزات همه نزد خدا است"(قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللّهِ).

او می داند چه معجزه ای با چه زمانی و برای چه اقوامی متناسب است،او می داند چه افرادی در صدد تحقیق و پی جویی حقند و باید خارق عادات به آنها نشان دهد،و چه افرادی بهانه گیرند و دنبال هوای نفس؟ و بگو"من فقط انذار کننده و بیم دهنده آشکارم"(وَ إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ).

تنها وظیفه من انذار و تبلیغ است و بیان کلام خدا،اما ارائه معجزات و خارق عادات تنها به اختیار ذات پاک او است،این یک پاسخ.

*** پاسخ دیگر اینکه:"آیا همین اندازه برای آنها کافی نیست که ما این کتاب آسمانی را بر تو نازل کردیم که پیوسته بر آنها تلاوت می شود"(أَ وَ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ).

آنها تقاضای معجزات جسمانی می کنند،در حالی که قرآن برترین معجزه معنوی است.

آنها تقاضای معجزه زود گذری دارند در حالی که قرآن معجزه ای است جاویدان،و شب و روز آیاتش بر آنها خوانده می شود.

آیا امکان دارد انسانی درس نخوانده-و حتی اگر فرضا درس خوانده بود- کتابی با این محتوا و این جاذبه عجیب که فوق توانایی انسانها است بیاورد و عموم جهانیان را دعوت به مقابله کند و همه در برابر آن عاجز و ناتوان بمانند؟! اگر راستی منظور آنها معجزه است ما به وسیله نزول قرآن بیش از آنچه آنها تقاضا دارند در اختیارشان گذارده ایم،ولی نه،آنها حق طلب نیستند،بهانه جو هستند.

باید توجه داشت که جمله أَ وَ لَمْ يَكْفِهِمْ (آیا برای آنها کافی نیست؟)معمولا

در مواردی گفته می شود که انسان کاری ما فوق انتظار طرف انجام داده و او از آن غافل است یا خود را به غفلت می زند.مثلا می گوید چرا فلان خدمت را به من نکردی و ما انگشت روی خدمت بزرگتری می گذاریم که او آن را نادیده گرفته و می گوئیم آیا کافی نیست که ما چنین خدمت بزرگی به تو کردیم؟! از همه اینها گذشته معجزه باید هماهنگ با شرائط زمان و مکان و چگونگی دعوت پیامبر باشد،پیامبری که آئینش جاودانی است باید معجزه جاودانی داشته باشد.

پیامبری که دعوتش جهان گیر است و باید قرون و اعصار آینده را نیز در بر گیرد باید معجزه روحانی و عقلانی روشنی داشته باشد که فکر همه اندیشمندان و صاحب خردان را به سوی خود جذب کند.مسلما برای چنین هدفی قرآن مناسب است،نه عصای موسی و ید بیضا.

و در پایان آیه برای تاکید و توضیح بیشتر می گوید:"در این کتاب آسمانی هم رحمت بزرگی نهفته است و هم تذکر گویایی،برای کسانی که ایمان می آورند" (إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَرَحْمَةً وَ ذِكْرىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

آری قرآن هم رحمت است و هم وسیله یادآوری،اما برای گروه با ایمان برای آنها که درهای قلب خود را به روی حقیقت گشوده اند،برای آنها که طالب نورند و خواهان پیدا کردن راه،آنها این رحمت الهی را با تمام وجود خود احساس می کنند و در پرتو آن آرامش می یابند،آنها هر بار که آیات قرآن را می خوانند تذکر تازه ای می یابند.

ممکن است فرق میان"رحمت"و"ذکری"این باشد که قرآن تنها یک معجزه و مایه تذکر نیست،بلکه علاوه بر آن مملو است از برنامه ها و قوانین رحمت آفرین و دستورهای تربیتی و انسانساز،فی المثل عصای موسی تنها معجزه بود ولی در زندگی روز مره مردم اثری نداشت اما قرآن هم معجزه است و هم

برنامه کامل زندگی و مایه رحمت.

*** و از آنجا که هر مـدعی نیاز به شاهـد و گواه دارد در آیه بعـد می فرمایـد:"بگو همین بس که خدا میان من و شـما گواه است"(قُلْ کَفیٰ بِاللّهِ بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ شَهِیداً).

بـدیهی است هر قـدر آگاهی شاهـد و گواه بیشتر باشـد ارزش شـهادت او بیشتر است،لذا در جمله بعد اضافه می کند:"خدایی گواه من است که تمام آنچه را در آسمانها و زمین است می داند"(یَعْلَمُ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ).

حـال ببینیم خداونـد چگونه بر حقانیت پیامبرش گواهی داده؟ ممکن است این گواهی،گواهی عملی باشـد زیرا وقتی خـداوند معجزه بزرگی همچون قرآن را در اختیار پیامبرش قرار می دهد سـند حقانیت او را امضاء کرده است،مگر ممکن است خداوند حکیم عادل معجزه را در اختیار فرد دروغگویی(العیاذ باللّه)بگـذارد؟بنا بر این اعطای معجزه به شـخص پیامبر خود بهترین طرز گواهی دادن خدا به نبوت او است.

علاوه بر گواهی عملی فوق،در آیات متعـددی از قرآن مجیـد گواهی قولی نیز داده شده،چنان که در آیه ۴۰ سوره احزاب می خوانیم: مٰا کٰانَ مُحَمَّدٌ أَبٰا أَحَدٍ مِنْ رِجٰالِکُمْ وَ لٰکِنْ رَسُولَ اللّٰهِ وَ خٰاتَمَ النَّبِیِّینَ .

و در آیه **۲۹** سوره فتح نیز آمده است: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ وَ الَّذِینَ مَعَهُ أَشِدّٰاءُ عَلَی الْکُفّٰارِ رُحَمٰاءُ بَیْنَهُمْ :"محمد رسول خدا اسـت و کسانی که با او هستند در برابر کفار خشن و در میان خودشان رحیم و مهربانند".

بعضـی از مفسـران گفته اند:این آیه در پاسخ بعضـی سران یهود در مدینه مانند"کعب بن اشرف"و اتباع او نازل شده است که گفتند:ای محمد چه کسی گواهی می دهد که تو فرستاده خدایی؟آیه نازل شد و گفت:خداوند چنین گواهی می دهد.

ص :۳۱۸

از اینجا تفسیر و بیان دیگری برای آیه فوق نیز می توان به دست آورد و آن اینکه منظور گواهی و شهادت خداوند است در کتب آسمانی پیشین که علمای اهل کتاب بخوبی از آن آگاهی داشتند.

در عین حال منافاتی بین این تفسیرهای سه گانه نیست و ممکن است همه در معنی آیه جمع باشد.

در پایان آیه به عنوان یک هشدار و تهدید می فرماید:"کسانی که ایمان به باطل آوردند و به اللّه کافر شدند زیانکاران واقعی هستند"(وَ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْباطِلِ وَ کَفَرُوا بِاللّهِ أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ).

چه خسرانی از این بالاتر که انسان تمام سرمایه های وجود خود را در برابر هیچ از دست دهد؟آن گونه که مشرکان دادند،قلب و جان خود را در اختیار بتها نهادند و تمام نیروهای جسمانی،و امکانات اجتماعی و فردی خود را در اختیار تبلیغ و ترویج آئین بت پرستی و محو نام اللّه گذاردند و جز خسران و زیان نتیجه ای عائد آنها نشد.

غالبا قرآن در آیات خود به این خسران بزرگ اشاره می کند و گاهی با ذکر کلمه"اخسر"(زیانکارتر)این حقیقت را نشان داده که زیانی از این برتر و بالاتر نیست(هود-۲۲-نمل-۵-کهف-۱۰۳).

مهمتر این که گاه انسان در معامله ای زیان می کند تنها سرمایه خود را از دست می دهد و ورشکست می شود،اما گاهی از این فراتر می رود بدهکاری زیادی نیز بر دوش او می ماند و این بدترین نوع ورشکست است،و مشرکان درست همین حال را دارند،بلکه گاهی مایه ورشکستگی و گمراهی دیگران نیز می شوند و به اصطلاح ورشکستگی زنجیره ای را تشکیل می دهند (۱).

***

۱- ۱) در این زمینه بحث مشروحی در جلد ۱۲ صفحه ۵۶۳(ذیل آیه ۱۰۳ سوره کهف) بیان کرده ایم.

در آیات گذشته دو قسمت از بهانه جوئیهای کفار در برابر دعوت پیامبر ص و پاسخ آن مطرح شد،نخست اینکه می گفتند:چرا او معجزه ای نمی آورد؟ که قرآن پاسخ داد:این کتاب آسمانی خود برترین معجزه است.

دیگر اینکه چه کسی گواهی بر حقانیت او می دهد؟که قرآن پاسخ داد خدایی که از همه چیز آگاه است.

در آیه مورد بحث به سومین بهانه جوئیهای آنها اشاره می کند.می گوید "آنها در مورد عذاب عجله می کنند و با سرعت آن را از تو می طلبند"(وَ یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذابِ).

آنها می گویند اگر عذاب الهی حق است و دامن کفار را می گیرد پس چرا به سراغ ما نمی آید؟! قرآن در پاسخ این سخن سه جواب می دهد.

نخست می گوید"اگر موعد مقرری تعیین نشده بود عذاب الهی فورا به سراغشان می آمد"(وَ لَوْ لاٰ أَجَلٌ مُسَمًّی لجاءهم العذاب).

این زمان معین برای آن است که هدف اصلی یعنی بیداری یا اتمام حجت بر آنها حاصل گردد،خدا هرگز بر خلاف حکمت در کارهایش شتاب و عجله نمی کند.

دیگر اینکه آنها که این سخن را می گویند چه اطمینانی دارند که هر لحظه عذاب الهی دامنشان را بگیرد؟"چرا که این عذاب ناگهانی و بدون مقدمه، و در حالی که آنها نمی دانند و توجه ندارند به سراغشان می آید"(وَ لَیَأْتِیَنَّهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لاٰ یَشْعُرُونَ) (۱).

گرچه موعد عذاب در واقع معین و مقرر است ولی مصلحت این است که

ص: ۳۲۰

۱- ۱) "بغته"از ماده"بغت"(بر وزن وقت)به معنی تحقق ناگهانی و غیر منتظره چیزی است.

آنها از آن آگاه نباشند و بدون مقدمه فرا رسد،چرا که اگر وقت آن اعلام می شد باعث تجری و جسارت کفار و گنهکاران می گردید،آنها تا آخرین لحظه به گناه و کفر ادامه می دادند و در لحظات آخر که موعد مقرر عذاب نزدیک می شد همگی توبه می کردند و به سوی حق باز می گشتند! فلسفه تربیتی این مجازاتها ایجاب می کند که موعدش مکتوم باشد تا هر لحظه اثر خود را ببخشد و ترس و وحشت آن عاملی بازدارنده گردد ضمنا از آنچه گفتیم روشن شد که منظور از جمله" وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ "این نیست که آنها اصل وجود عذاب را درک نمی کنند و گرنه فلسفه عذاب از بین می رفت،بلکه منظور این است که آنها لحظه وقوع آن و مقدماتش را تشخیص نمی دهند،و به تعبیر دیگر بطور غافلگیرانه مثل صاعقه بر آنها فرود می آید.

از آیات مختلف قرآن بر می آید که این بهانه جویی منحصر به کفار مکه نبود،بلکه بسیاری از امم دیگر نیز روی مساله تعجیل عذاب اصرار می ورزیدند.

*** بالآخره سومین پاسخ را قرآن در آیه بعد بیان کرده،می گوید"آنها در برابر تو در مورد عذاب عجله می کنند در حالی که جهنم کافران را احاطه کرده است"!(يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذابِ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكافِرِينَ).

اگر عذاب دنیا تاخیر بیفتد عذاب آخرت صد در صد قطعی است آن چنان مسلم است که قرآن به صورت یک امر فعلی از آن یاد می کند و می گوید"جهنم گویی هم اکنون آنها را احاطه کرده است"! در اینجا تفسیر دقیقتری نیز برای این آیه وجود دارد و آن اینکه جهنم از دو نظر هم اکنون"به معنی واقعی کلمه"این گروه را احاطه کرده.

نخست جهنم دنیا است آنها بر اثر شرک و آلودگی به گناه در جهنمی که خود فراهم کرده اند می سوزند،جهنم جنگ و خون ریزی،جهنم نزاع و اختلاف،

جهنم ناامنی و ناآرامی،جهنم ظلم و بیدادگری،و جهنم هوی و هوسهای سرکش! دیگر اینکه طبق ظاهر آیات قرآن جهنم هم اکنون موجود است و طبق تحلیلی که قبلاـ داشته ایم در باطن و درون این دنیا است و به این ترتیب حقیقتا کافران را احاطه کرده است،در آیه ۵ و ۶ و ۷ سوره تکاثر نیز به آن اشاره شده: کَلّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِینِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِیمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَیْنَ الْیَقِینِ :"این چنین نیست اگر علم الیقین می داشتید دوزخ را مشاهده می کردید سپس آن را به عین الیقین می دیدید (۱).

*** سپس می افزاید:"آن روز که عذاب الهی از بالای سر و از پائین پا آنها را فرا می گیرد،و به آنها می گوید بچشید آنچه را که عمل می کردید روز سخت و دردناکی است"(یَوْمَ یَغْشاهُمُ الْعَذابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَ یَقُولُ ذُوقُوا ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) (۲).

این آیه ممکن است توضیحی برای احاطه عذاب جهنم در قیامت نسبت به کفار باشد،و ممکن است بیانی مستقل برای آن عذاب دردناک آنان محسوب گردد که امروز بر اثر اعمالشان آنها را احاطه کرده و فردا ظاهر و آشکار می شود.

به هر حال اینکه می فرماید"این عذاب از بالای سر و پائین پاها است" و بقیه جهات و جوانب را ذکر نمی کند در حقیقت به خاطر وضوح مطلب و روشنی بحث است،بعلاوه هنگامی که شعله های آتش از پائین پا زبانه کشد و از بالا بر سر آنها فرو ریخته شود تمام بدن آنها را احاطه خواهد کرد،و تمام جوانب و اطراف را نیز می پوشاند.

۱- ۱) برای توضیح بیشتر در این زمینه به جلد سوم تفسیر نمونه صفحه ۹۲ به بعد (ذیل آیه ۱۳۳ سوره آل عمران)مراجعه فرمائید.

۲- ۲) بعضی از مفسران"یوم"را ظرف برای فعل مقدری دانسته اند و بعضی دیگر آن را متعلق به"محیطه"می دانند.

اصولا این تعبیر هم در زبان فارسی و هم در زبان عربی معمول است که می گویند فلان کس از فرق تا قدم مثلا در لجنزار بی عفتی فرو رفت،یعنی تمام وجود او غرق در این گناه شد،و به این ترتیب مشکلی که برای بعضی از مفسران به وجود آمده که چگونه سوی بالا و پائین ذکر شده و چهار طرف مسکوت مانده است؟حل می شود.

جمله ذُوقُوا مٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ که ظاهرا گوینده اش خداوند است علاوه بر اینکه یک نوع مجازات روانی برای اینگونه اشخاص است بیانگر این واقعیت می باشد که عذاب الهی چیزی جز بازتاب و انعکاس اعمال خود انسان در نشاه آخرت نیست.

***

نکته ها:

اشاره

۱-دلائل اعجاز قرآن-

بدون شک قرآن بزرگترین معجزه پیامبر اسلام است،معجزه ای است گویا،جاودانی و پویا،و متناسب با هر عصر و زمان،و برای تمام قشرها،ما بحثهای مربوط به اعجاز قرآن را مشروحا در جلد اول ذیل آیه ۲۳ سوره بقره آورده ایم و نیازی به تکرار نمی بینیم.

۲-دستاویزی برای انکار معجزات-

بعضی از دانشمندان غربزده اسلامی که مایلند خارق عادات پیامبران را نادیده بگیرند اصرار دارند که پیامبر اسلام معجزه ای غیر از قرآن نداشته است،ممکن است حتی قرآن را نیز معجزه ندانند در حالی که این سخن هم بر خلاف آیات قرآن است،هم روایات متواتر،و هم تاریخ مسلم اسلامی است.

ما شرح این سخن را در جلد ۱۲ صفحه ۳۸۶(ذیل آیه ۹۳-۹۰ سوره اسراء)بیان کردیم.

۳-معجزات اقتراحی-

همیشه یکی از روشهای لجوجانه مخالفان پیامبران

طرح معجزات اقتراحی بوده،و بـا این کار می خواسـتند از یک سو ابهت معجزات را بشـکنند و آنها را به ابتـذال بکشاننـد،و از سوی دیگر بهانه ای برای عـدم پـذیرش دعوت پیامبران در دست داشـته باشـند،ولی هیچگاه پیامبران الهی تسـلیم این توطئه ها نمی شدند و چنان که در آیات بالا دیدیم در پاسخ می گفتند"معجزات در اختیار ما نیست که مطابق میل و هوس شما هر روز و هر ساعت معجزه ای انجام گیرد بلکه معجزات فقط به فرمان خدا صورت می گیرد و از اختیار ما بیرون است".

در باره معجزات اقتراحی شرحی در جلد هشتم صفحه ۲۵۳ به بعد(ذیل آیه ۲۰ سوره یونس)آمده است.

***

ص :۳۲۴

[سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۵۶ تا ۶۰]

اشاره

یٰا عِبٰادِیَ اَلَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِی وٰاسِعَةٌ فَإِیّٰایَ فَاعْبُدُونِ (۵۶) کُلُّ نَفْسٍ ذٰائِقَةُ اَلْمَوْتِ ثُمَّ إِلَیْنٰا تُرْجَعُونَ (۵۷) وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ اَلْجَنَّةِ غُرَفاً تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِینَ فِیهٰا نِعْمَ أَجْرُ اَلْعٰامِلِینَ (۵۸) اَلَّذِینَ صَبَرُوا وَ عَلیٰ رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ (۵۹) وَ کَأَیِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لاٰ تَحْمِلُ رِزْقَهَا اَللّٰهُ یَرْزُقُهٰا وَ إِیّٰاکُمْ وَ هُوَ اَلسَّمِیعُ اَلْعَلِیمُ (۶۰)

ترجمه:

۵۶-ای بندگان من که ایمان آورده اید زمین من وسیع است تنها مرا بپرستید(و تسلیم در برابر فشارهای دشمنان نشوید).

۵۷-هر انسانی مرگ را می چشد،سپس به سوی ما باز می گردید.

۵۸-کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند آنها را در غرفه هایی از بهشت جای می دهیم که نهرها در زیر آن جاری است،جاودانه در آن خواهند ماند،چه خوبست پاداش عمل کنندگان! ۵۹-همانها که(در برابر مشکلات)صبر(و استقامت)می کنند و بر پروردگارشان توکل

ص: ۳۲۵

می نمایند.

۶۰-چه بسیار جنبندگانی که قدرت ندارند روزی خود را حمل کنند خداوند آنها را و شما را روزی می دهد،و او است شنوا و دانا.

شان نزول:

بسیاری از مفسران معتقدند که آیه اول در باره مؤمنانی نازل شده که در مکه تحت فشار شدید کفار بودند،بطوری که توانایی بر ادای وظائف اسلامی خود نداشتند.به آنها دستور داده شد از آن سرزمین هجرت کنند.

و نیز بعضی از مفسران معتقدند که آیه وَ کَأَیِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لاٰ تَحْمِلُ رِزْقَهَا (آخرین آیه مورد بحث)در مورد گروهی از مؤمنان نازل شده که در مکه گرفتار آزار دشمنان بودند،و می گفتند:اگر ما به مدینه هجرت کنیم در آنجا نه خانه ای داریم نه زمینی،و چه کسی به ما آب و غذا می دهد؟!(آیه نازل شد و گفت تمام جنبندگان روی زمین از خوان نعمت خداوند بزرگ روزی می برند،غصه روزی را نخورید).

***

تفسیر:

هجرتی باید کرد!

از آنجا که در آیات گذشته سخن از موضعگیریهای مختلف مشرکان در برابر اسلام و مسلمانان بود در آیات مورد بحث به وضع خود مسلمانان پرداخته و مسئولیت و وظیفه آنها را در برابر یکی از مشکلاتی که در ارتباط با کفار دارند یعنی مشکل اذیت و آزار و محدودیت و فشار آنها را بیان می کند.

می فرماید:"ای بندگان من که ایمان آورده اید،و هم اکنون برای انجام وظائف دینی خود تحت فشار دشمن هستید،سر زمین من وسیع است بجای دیگر

هجرت کنید و مرا بپرستید"(یَا عِبَادِیَ الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِی وَاسِعَةٌ فَإِیَّایَ فَاعْبُدُونِ).

بدیهی است این یک قانون اختصاصی مربوط به مؤمنان مکه نیست،و شان نزول هرگز مفهوم وسیع و گسترده آیه را که هماهنگ با دیگر آیات قرآن است محدود نمی کند،به این ترتیب در هر عصر و زمان،و در هر محیط و مکان،آزادی بطور کامل از مسلمانان سلب شود و ماندن در آنجا نتیجه ای جز ذلت و زبونی و دور ماندن از برنامه های الهی نداشته باشد وظیفه مسلمانان مهاجرت است به مناطقی که بتوانند آزادی مطلق یا آزادی نسبی را به دست آورند.

به تعبیر دیگر:هدف آفرینش انسان بندگی خدا است،همان بندگی که رمز آزادگی و سرفرازی و پیروزی انسان در همه جبهه ها است،و در جمله" فَإِیَّایَ فَاعْبُدُونِ "به آن اشاره شده،و در آیه ۵۶ سوره ذاریات وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاَّ لِیَعْبُدُونِ نیز آمده است.

هر گاه این هدف اساسی و نهایی زیر پا بماند راهی جز هجرت نیست،زمین خدا وسیع است،و باید به نقطه دیگری قدم نهاد،و هرگز در چنین مواردی اسیر مفاهیمی همچون قبیله و قوم،وطن،و خانه و کاشانه نشد و تن به ذلت و اسارت در نداد که احترام این امور تا زمانی است که هدف اصلی به مخاطره نیفتد.

در اینگونه موارد است که امیر مؤمنان علی ع می فرماید:

لیس بلد باحق بک من بلد،خیر البلاد ما حملک: "هیچ شهری برای تو شایسته تر از شهر دیگری نیست،بهترین شهرها شهری است که تو را پذیرا گردد و وسائل پیشرفت تو را فراهم سازد" (۱).

درست است که حب وطن و علاقه به زادگاه جزء سرشت هر انسانی است ولی گاه مسائل مهمتری در زندگی مطرح می شود که این موضوع را تحت الشعاع

ص :۳۲۷

۱- ۱) کلمات قصار شماره ۴۴۲.

خود قرار می دهد.

در زمینه دیدگاه اسلام در مساله مهاجرت،و روایاتی که در این زمینه رسیده،شرح مبسوطی در جلد چهارم صفحه ۱۹۰ به بعد(ذیل آیه ۱۰۰ سوره نساء)داشتیم.

تعبیر به جمله"یا عبادی"!محبت آمیزترین تعبیری است که از ناحیه خداوند به بندگان می شود،تاج افتخاری است حتی برتر از مقام رسالت و خلافت همانگونه که همواره در تشهد نماز آن را مقدم بر رسالت می شمریم و می گوئیم "اشهد ان محمدا عبده و رسوله".

جالب اینکه هنگامی که خداوند آدم را آفرید او را به لقب"خلیفه اللهی" مفتخر فرمود،اما شیطان باز از وسوسه او مایوس نشد،و به سراغ آدم آمد،و شد آنچه شد،ولی هنگامی که او را به مقام عبودیت ستود شیطان در برابر او زانو زد و گفت: فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ إِلاّ عِبٰادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ :"به عزتت سوگند که همه فرزندان آدم را اغوا می کنم،مگر بندگان مخلص تو"(سوره ص آیه ۸۲ و ۸۳).

حتی خداوند نیز این موضوع را تضمین فرموده: إِنَّ عِبٰادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطٰانٌ "تو هرگز بر بندگان من سلطه نخواهی یافت"(سوره حجر آیه ۴۲).

بنا بر این مقام عبودیت خالص حتی از مقام خلافت الهی در زمین برتر و بالاتر است.

از آنچه گفتیم بخوبی روشن شد که منظور از"عباد"در آیه مورد بحث همه انسانها نیست بلکه انسانهای مؤمن است و جمله"الذین آمنوا"به عنوان تاکید و توضیح ذکر شده است (۱).

ص: ۳۲۸

---

۱ - ۱) جمله" فَإِیّٰایَ فَاعْبُدُونِ "در حقیقت عطف بر جزای جمله شرطیه ای است که محذوف می باشد،و در تقدیر چنین است"ان ضاقت بکم الارض فاهجروا منها الی الأخری و ایای اعبدون".

از آنجا که یکی از عذرهای کسانی که در بلاد شرک می ماندند و حاضر به هجرت نبودند این بود که ما می ترسیم از دیار خود بیرون برویم خطر مرگ به وسیله دشمنان،یا گرسنگی،یا عوامل دیگر ما را تهدید کند بعلاوه به فراق بستگان و خویشاوندان و فرزندان و شهر و دیار خود مبتلا شویم،قرآن در آیه بعد به عنوان یک پاسخ جامع به آنها می گوید:"سرانجام همه انسانها می میرند، و هر کسی مرگ را می چشد،سپس به سوی ما باز می گردید"(کُلُّ نَفْسٍ ذٰائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَیْنٰا تُرْجَعُونَ). این جهان دار بقاء برای هیچکس نیست،بعضی زودتر و بعضی دیرتر باید بروند،فراق دوستان و فرزندان و خویشاوندان به هر حال تحقق می یابد،چرا انسان به خاطر این مسائل زودگذر در دیار شرک و کفر بماند و بار ذلت و اسارت را بر دوش کشد برای اینکه چهار روز بیشتر زندگی کند؟ از همه اینها گذشته از این بترسید که مرگتان فرا رسد و در همین دیار شرک و کفر پیش از آن که به دیار ایمان و اسلام بروید بمیرید،چه دردناک است چنین مرگ و مردنی؟! وانگهی گمان نکنید مرگ پایان همه چیز است،مرگ آغاز زندگی اصلی انسانها است،چرا که"همه شما به سوی ما باز می گردید"به سوی پروردگار بزرگ،و به سوی نعمتهای بی پایانش.

*** آیه بعد گوشه ای از این نعمتها را چنین شرح می دهد:"کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند آنها را در غرفه هایی از بهشت جای می دهیم که نهرها از زیر آن جاری است"(وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفاً تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ) (۱).

۱- ۱) "لنبوئنهم"از ماده"تبوئه"(بر وزن تذکره)به معنی سکنی دادن به قصد بقاء و دوام است.

آنها در قصرهایی که درختان بهشتی از هر سو احاطه اش کرده،و نهرهای گوناگون که طبق آیات دیگر قرآن هر کدام طعم و منظره ای مخصوص به خود دارند از لابلای آن درختان،و زیر این قصرها در جریان است منزل می کنند.

(توجه داشته باشید"غرف"جمع"غرفه"به معنی ساختمان بلند است که بر اطراف خود مشرف باشد).

امتیاز دیگر غرفه های بهشتی این است که همچون منازل و قصرهای این جهان نیست که هنوز انسان دمی در آن نیاسوده است بانگ"الرحیل"زده می شود بلکه"آنها جاودانه در آن خواهند ماند" (خَالِدِينَ فِيهَا).

و در پایان آیه اضافه می کند:"چه خوب است پاداش آنها که برای خدا عمل می کنند"(نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ).

یک مقایسه ساده میان آنچه در باره کفار و گنهکاران در آیات گذشته گفته شد،با آنچه در این آیه آمده است،عظمت پاداش مؤمنان را روشن می کند.

کفار در لابلای آتش و عذابی بودند که از فرق تا قدم آنها را فرا گرفته بود،و به عنوان سرزنش به آنها گفته می شد:بچشید آنچه را عمل می کردید!.

اما مؤمنان در میان نعمتهای بهشتی غوطه ورند و رحمت پروردگار از هر سو آنها را احاطه کرده،و به جای جمله های ملامت بار سخنانی می شنوند که همه نشانه محبت و لطف خداوند کریم است آری به آنها گفته می شود"چه خوب و زیبا است اجر و پاداش عمل کنندگان".

بدیهی است منظور از"عاملین"به قرینه جمله های قبل کسانی است که عمل صالح و توام با ایمان دارند،هر چند کلمه"عاملین"مطلق است.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص چنین می خوانیم:

"ان فی الجنه لغرفا یری ظهورها من بطونها،و بطونها من ظهورها"! :"در بهشت غرفه هایی است آن قدر شفاف که بیرونش از درون،و درونش از بیرون دیده می شود"!کسی برخاست

عرض کرد:این غرفه ها از آن کیست ای رسول خدا!فرمود:

هی لمن اطاب الکلام و اطعم الطعام و ادام الصیام و صلی اللّٰه باللیل و الناس نیام: "اینها برای کسی است که سخن خود را پاکیزه کند،گرسنگان را سیر نماید،و روزه بسیار بگیرد و در دل شب،هنگامی که مردم در خوابند،برای خدا نماز بخواند" (۱).

*** آیه بعد مهمترین اوصاف مؤمنان عامل را به این صورت بیان می کند:

"آنها کسانی هستند که در برابر مشکلات صبر و استقامت به خرج می دهند،و بر پروردگارشان توکل می کنند"(اَلَّذِینَ صَبَرُوا وَ عَلیٰ رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ).

از زن و فرزند و دوستان و بستگان و خانه و کاشانه خود جدا می شوند و صبر می کنند.

مرارتهای غربت و سختیهای آوارگی از وطن را می چشند و شکیبا هستند.

برای حفظ ایمان خود آزار دشمنان را به جان می خرند،و در راه جهاد با نفس که"جهاد اکبر"است،و مبارزه با دشمنان سر سخت که"جهاد اصغر" است از انواع مشکلات استقبال می کنند و صبر می کنند.

آری این صبر و استقامت رمز پیروزی آنها و عامل بزرگ افتخار آنان است که بدون آن هیچ عمل مثبتی در زندگی امکان پذیر نیست.

از این گذشته،آنها نه بر اموالشان و نه بر دوستان و بستگان تکیه دارند، تکیه گاهشان تنها خدا،و توکلشان بر ذات پاک او است،اگر هزار دشمن قصد هلاک آنها کنند می گویند:گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک! و اگر درست بیندیشیم ریشه همه فضائل انسانی همین"صبر"و"توکل" است:صبر عامل استقامت در برابر موانع و مشکلات است،و توکل انگیزه حرکت در این راه پر نشیب و فراز.

۱- ۱) "تفسیر قرطبی"ذیل آیات مورد بحث جلد ۷ صفحه ۵۰۷۵.

در حقیقت برای انجام عمل صالح باید از این دو فضیلت اخلاقی مدد گرفت صبر و توکل که بدون این دو انجام اعمال صالح در مقیاس وسیع هرگز امکان پذیر نیست. (۱)

*** در آخرین آیه مورد بحث در پاسخ کسانی که به زبان حال یا زبان قال می گفتند:اگر ما از شهر و دیار خود هجرت کنیم چه کسی به ما روزی می دهد؟ قرآن می گوید غم روزی را نخورید و ننگ ذلت و اسارت را نپذیرید، روزی رسان خدا است،نه تنها شما که"بسیارند جنبندگانی که حتی نمی توانند روزی خود را حمل کنند و هرگز ذخیره غذایی در لانه خود ندارند،و هر روز نو روزی نو می خواهند،اما خدا آنها را گرسنه نمی گذارد و روزی می دهد، و همو شما را نیز روزی می بخشد"(وَ کَأَیِّنْ مِنْ دَابَّهٍ لاٰ تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللّٰهُ یَرْزُقُهٰا وَ إِیّٰاکُمْ).

در میان جنبندگان و حیوانات و حشرات گذشته از انسان انواع کمی هستند که همچون مورچگان و زنبوران عسل مواد غذایی خود را از صحرا و بیابان به سوی لانه حمل و ذخیره می کنند،و غالبا"گنجشک روزی"هستند،یعنی هر روز جدید باید به دنبال روزی تازه ای بروند،و ملیونها میلیون از آنها در اطراف ما در نقاط دور و نزدیک،در بیابانها و اعماق دره ها،و بر فراز کوه ها،و درون دریاها وجود دارند که همه از خوان نعمت بیدریغش روزی می خورند.

و تو ای انسان که از آنها برای به دست آوردن روزی و ذخیره کردن با هوش و تواناتری چرا این چنین از ترس قطع روزی به زندگی آلوده و ننگین چسبیده ای؟

ص: ۳۳۲

۱- ۱) در باره حقیقت"توکل"و فلسفه آن بحث مشروحی در جلد ۱۰ صفحه ۲۹۵ به بعد(ذیل آیه ۱۲ سوره ابراهیم)داشته ایم،و در مورد"صبر"در جلد ۱۰ صفحه ۱۹۳ و در جلد ۶ صفحه ۳۰۵ بحث بیشتری شده است.

و زیر بار هر ظلم و ستم و خواری و مذلت می روی؟تو هم از درون این محدوده زندگی تنگ و تاریک خود بیرون آی و بر سر سفره گسترده پروردگارت بنشین و غم روزی مخور! در آن روز که به صورت جنین ضعیف و ناتوانی در شکم مادر محبوس بودی و هیچکس حتی پدر و مادر مهربانت به تو دسترسی نداشتند پروردگارت تو را فراموش نکرد،و آنچه را نیاز داشتی دقیقا در اختیار تو گذاشت،امروز که موجودی توانا و نیرومندی،و از آنجا که رسانیدن روزی به نیازمندان فرع آگاهی از وجود و نیازشان است در پایان آیه تاکیدی می کند:"او است شنوا و دانا"(وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ).

سخن همه شما را می شنود،و حتی زبان حال شما و همه جنبندگان را می داند از نیازهای همه بخوبی با خبر است و چیزی از دائره علم بی پایان او پنهان نیست.

***

ص :۳۳۳

[سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۶۱ تا ۶۶]

اشاره

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ سَخَّرَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اَللّهُ فَأَنّى يُؤْفَكُونَ (۶۱) اَللّهُ يَبْسُطُ اَلرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ مِنْ
عِبادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اَللّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۶۲) وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ اَلسَّماءِ ماءً فَأَحْيا بِهِ اَلْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِها لَيَقُولُنَّ اَللّهُ قُلِ
اَلْحَمْدُ لِلّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ (۶۳) وَ ما هذِهِ اَلْحَياةُ اَلدُّنْيا إِلاّ لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ اَلدّارَ اَلْآخِرَةَ لَهِيَ اَلْحَيَوانُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ (۶۴)
فَإِذا رَكِبُوا فِي اَلْفُلْكِ دَعَوُا اَللّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ اَلدِّينَ فَلَمّا نَجّاهُمْ إِلَى اَلْبَرِّ إِذا هُمْ يُشْرِكُونَ (۶۵) لِيَكْفُرُوا بِما آتَيْناهُمْ وَ لِيَتَمَتَّعُوا
فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۶۶)

ص: ۳۳۴

ترجمه:

۶۱-هر گاه از آنها بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده،و خورشید و ماه را مسخر کرده است؟می گویند:اللّه،پس با اینحال چگونه(از عبادت خدا)منحرف می شوند؟.

۶۲-خداوند روزی را برای هر کس از بندگانش بخواهد گسترده می کند،و برای هر کس می خواهد محدود می سازد،خداوند به همه چیز داناست.

۶۳-و اگر از آنها بپرسی چه کسی از آسمان آبی نازل کرد و به وسیله آن زمین را بعد از مردنش احیا نمود؟می گویند:اللّه،بگو ستایش مخصوص خداست،اما اکثر آنها نمی دانند.

۶۴-این زندگی دنیا جز لهو و لعب چیزی نیست،و زندگی واقعی سرای آخرت است، اگر آنها می دانستند.

۶۵-هنگامی که سوار بر کشتی شوند خدا را با اخلاص می خوانند(و غیر او را فراموش می کنند)اما هنگامی که خدا آنها را به خشکی رسانید و نجات داد باز مشرک می شوند! ۶۶-(بگذار)آیاتی را که به آنها داده ایم انکار کنند و از لذات زودگذر زندگی بهره گیرند اما به زودی خواهند فهمید!

تفسیر:

در دل خدا می گویند و با زبان بت!

در آیات گذشته روی سخن با مشرکانی بود که حقانیت اسلام را درک کرده بودند اما بخاطر ترس از قطع روزی خود حاضر به قبول ایمان و هجرت نبودند در آیات مورد بحث روی سخن را به پیامبر اسلام-و در واقع به همه مؤمنان کرده- دلائل توحید را از طریق"خلقت"و"ربوبیت"و"فطرت"-یعنی از سه طریق متفاوت-بیان می کند،و به آنها خاطر نشان می سازد که سرنوشت آنها به دست خدایی است که در"آفاق"و"انفس"آثار او را می یابند،نه به دست بتها که بتها

هیچ نقشی در این میان ندارند.

نخست به مسئله خلقت آسمان و زمین اشاره کرده و از اعتقادات باطنی آنها کمک گرفته،می گوید:"اگر از آنها سؤال کنی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده؟و چه کسی خورشید و ماه را مسخر فرمان خویش در طریق منافع بندگان کرده؟همه یک زبان پاسخ می گویند"اللّه"(وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ).

زیرا مسلم است نه بت پرستان و نه غیر آنها هیچکس نمی گوید خالق زمین و آسمان و تسخیر کننده خورشید و ماه یک مشت سنگ و چوبی است که به دست انسان ساخته و پرداخته شده است.

به تعبیر دیگر:حتی بت پرستان در"توحید خالق"شک نداشتند،آنها در عبادت مشرک بودند،می گفتند ما بتها را برای این می پرستیم که واسطه میان ما و خدا شوند،چنان که در آیه ۱۸ سوره یونس می خوانیم: "وَ يَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللَّهِ ".

ما لایق این نیستیم که مستقیما با خدا ارتباط گیریم،باید از طریق بتها رابطه خود را برقرار کنیم!:"ما نَعْبُدُهُمْ إِلاّ لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللَّهِ زُلْفى ":"ما آنها را پرستش نمی کنیم مگر به این جهت که مقام ما را به خدا نزدیک کند"!(زمر آیه ۳).

غافل از اینکه هیچ فاصله ای میان خالق و خلق وجود ندارد،و او بما از رگ گردن ما نزدیکتر است،بعلاوه اگر انسان که گل سرسبد موجودات است نتواند با خدا رابطه برقرار سازد چه چیزی می تواند واسطه او شود.

به هر حال در پایان آیه،بعد از ذکر این دلیل روشن می گوید:"با این حال چگونه آنها از عبادت خداوند خالق متعال به عبادت یک مشت بتهای سنگی و چوبی بازگردانده می شوند"؟(فَأَنّى يُؤْفَكُونَ).

"یؤفکون"از ماده"افک"(بر وزن فکر)به معنی بازگرداندن چیزی از صورت واقعی و حقیقی آن است،و به همین تناسب بر دروغ،و نیز بادهای مخالف اطلاق می شود.

تعبیر"یؤفکون"به صیغه مجهول اشاره به این است که آنها قدرت بر تصمیم گیری ندارند،گویی بی اراده به سوی بت پرستی کشیده می شوند! ضمنا منظور از تسخیر خورشید و ماه نظاماتی است که خداوند برای آنها قرار داده و آنها را با این نظامات در طریق منافع انسانها به راه انداخته است.

*** سپس برای تاکید همین معنی که هم خالق او است و هم رازق او است،اضافه می کند:"خداوند روزی برای هر کس از بندگانش بخواهد گسترده می کند و برای هر کس بخواهد محدود و تنگ می سازد"(اَللّٰهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ یَقْدِرُ لَهُ).

کلید روزی به دست او است نه به دست انسانها،و نه بتها.

و اینکه در آیات قبل گفته شد مؤمنان راستین تنها بر او توکل می کنند بخاطر همین است که اختیار همه چیز به دست او است،پس چرا از اظهار ایمان بترسند و زندگی خویش را از ناحیه دشمنان در خطر ببینند؟! و اگر چنین تصور کنند که خدا قدرت دارد،ولی از حال آنها آگاه نیست این اشتباه بزرگی است،چرا که"خداوند به همه چیز عالم است"(إِنَّ اللّٰهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ).

مگر ممکن است کسی خالق و مدبر باشد و لحظه به لحظه فیض او به موجودات برسد و در عین حال از وضع آنها آگاه نباشد؟این قابل تصور نیست.

*** در مرحله دوم سخن از"توحید ربوبی"و نزول سرچشمه اصلی ارزاق از

ناحیه خدا است،می فرماید:"اگر از آنها سؤال کنی چه کسی از آسمان آبی نازل کرد و زمین را بعد از مردن به وسیله آن زنده کرد همه یک زبان می گویند:

اللّه"!(وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَحْيا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِها لَيَقُولُنَّ اللّهُ).

این اعتقاد باطنی بت پرستان است که حتی از اظهار آن با زبان ابا نداشتند، زیرا آنها هم"خالق"را خدا می دانستند و هم"رب و مدبر جهان"را خدا معرفی می کردند.

بعد می افزاید:"بگو حمد و ستایش مخصوص خدا است"(قُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ).

حمد و سپاس برای کسی است که همه نعمتها از ناحیه او است،زیرا هنگامی که آب که سرچشمه اصلی حیات و مایه زندگی همه جانداران است از ناحیه او باشد پیدا است سایر ارزاق نیز از ناحیه او است.

بنا بر این حمد و ستایش نیز باید مخصوص به او باشد که معبودهای دیگر سهمی در این میان ندارند.

بگو شکر خدا را که آنها خودشان به این حقایق نیز معترفند.

و بگو شکر خدا را که منطق ما آن قدر زنده و کوبنده است که هیچکس قدرت بر ابطال آن ندارد.

و از آنجا که گفتگوهای مشرکان از یک سو،و گفتارها و اعمالشان از سوی دیگر با هم تناقض داشت،در پایان آیه می افزاید:"بلکه اکثر آنها درک نمی کنند" (بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ).

و گرنه انسان عاقل و فهمیده چگونه ممکن است این قدر پراکنده گویی کند؟از یک طرف خالق و رازق و مدبر جهان را خدا بداند،و از سوی دیگر در برابر بتها که هیچ تاثیری در سرنوشت آنان ندارند سجده کند.

از یک سو معتقد به توحید"خالق"و"رب"باشند و از سوی دیگر دم از

شرک در عبادت زنند.

جالب اینکه نمی گوید آنها عقل ندارند میگوید"تعقل"نمی کنند،یعنی دارند و به کار نمی گیرند! *** و برای اینکه اندیشه آنها را از افق این زندگی محدود فراتر برد و جهانهای وسیعتری در برابر دید عقل آنها بگشاید در آیه بعد چگونگی زندگی دنیا را در مقایسه با زندگی جاویدان سرای دیگر در یک عبارت کوتاه و بسیار پر معنی چنین بیان می کند:"این زندگی دنیا جز لهو و لعب چیزی نیست"جز سرگرمی و بازی مطلبی در آن یافت نمی شود(وَ مَا هٰذِهِ الْحَیٰاةُ الدُّنْیٰا إِلاّٰ لَهْوٌ وَ لَعِبٌ).

"و سرای آخرت زندگی واقعی است اگر آنها می دانستند"(وَ إِنَّ الدّٰارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَیَوٰانُ لَوْ کٰانُوا یَعْلَمُونَ).

چه تعبیر جالب و رسایی؟چرا که"لهو"به معنی سرگرمی است و هر کاری که انسان را به خود مشغول می دارد و از مسائل اصولی زندگی منحرف می کند و"لعب"به کارهایی می گویند که دارای یک نوع نظم خیالی برای یک هدف خیالی است(بازی).

در لعب و بازی یکی شاه می شود،و دیگری وزیر،دیگری فرمانده لشگر و دیگری قافله،یا دزد،و بعد از درگیری ها وقتی بازی به پایان می رسد می بینیم همه نقشها خواب و خیال بوده است.

قرآن می گوید:زندگی دنیا یک نوع سرگرمی و بازی است،مردمی جمع می شوند و به پندارهایی دل می بندند،بعد از چند روزی پراکنده می شوند، و در زیر خاک پنهان می گردند،سپس همه چیز به دست فراموشی سپرده می شود.

اما حیات حقیقی که فنایی در آن نیست،نه درد و رنج و ناراحتی و نه ترس و دلهره در آن وجود دارد و نه تضاد و تزاحم،تنها حیات آخرت است،ولی اگر انسان

بداند و اهل دقت و تحقیق باشد.

و آنها که دل به این زندگی می بندند و به زرق و برق آن مفتون و دلخوش می شوند کودکانی بیش نیستند،هر چند سالیان دراز از عمر آنها می گذرد.

ضمنا باید توجه داشت که"حیوان"(بر وزن ضربان)به اعتقاد جمعی از مفسران و ارباب لغت به معنی حیات است(معنی مصدری دارد) (۱).

اشاره به اینکه"سرای آخرت"عین زندگی و حیات است،گویی حیات از همه ابعاد آن می جوشد،و چیزی جز"زندگی"در آن نیست!.

بدیهی است قرآن هرگز نمی خواهد با این تعبیر ارزش مواهب الهی را در این جهان نفی کند،بلکه می خواهد با یک مقایسه صریح و روشن ارزش این زندگی را در برابر آن زندگی مجسم سازد،علاوه بر این به انسان هشدار دهد که"اسیر" این مواهب نباشد،بلکه"امیر"بر آنها گردد،و هرگز ارزشهای اصیل وجود خود را با آنها معاوضه نکند.

*** در مرحله سوم به سراغ فطرت و سرشت انسانی و تجلی نور توحید در بحرانی ترین حالات،در درون جان انسانها می رود و ضمن مثال بسیار گویایی می فرماید:

"هنگامی که بر کشتی سوار می شوند خدا را با اخلاص کامل می خوانند و غیر او از نظرشان محو می شود،اما هنگامی که آنها را از طوفان و گرداب رهایی می بخشد و به خشکی می رساند باز مشرک می شوند"!(فَإِذا رَکِبُوا فِی الْفُلْکِ دَعَوُا اللّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ فَلَمّا نَجّاهُمْ إِلَی الْبَرِّ إِذا هُمْ یُشْرِکُونَ).

آری شدائد و طوفانها زمینه ساز شکوفایی فطرت آدمی است،چرا که نور توحید در درون جان همه انسانها نهفته است،آداب و رسوم خرافی،تربیتهای

۱- ۱) این کلمه در اصل از"حی"گرفته شده و"حییان"بوده که یاء دوم تبدیل به"واو"گشته و"حیوان"شده است.

غلط،تلقینهای سوء،پرده هایی بر آن می افکند،ولی هنگامی که طوفانها از هر سو می وزد و گردابهای مشکلات در برابر انسان نمایان می گردد و دست خود را از همه اسباب ظاهری کوتاه می بیند بی اختیار به سراغ عالم ما وراء طبیعت می رود و هر گونه فکر شرک آلود را از دل زدوده و در کوره این حوادث-به مصداق " مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ "-از هر ناخالصی خالص می گردد.

کوتاه سخن اینکه:همیشه یک نقطه نورانی در درون قلب انسان وجود دارد که خط ارتباطی او با جهان ما وراء طبیعت،و نزدیکترین راه به سوی خدا است. تعلیمات غلط و غفلت و غرور،مخصوصا به هنگام سلامت و وفور نعمت، پرده هایی بر آن می افکند،اما طوفانهای حوادث این پرده ها را می درد و خاکسترها را کنار می زند،و آن نقطه نورانی آشکار می شود.

به همین دلیل پیشوایان بزرگ اسلام کسانی را که در مساله خداشناسی سخت در تردید فرو می رفتند از همین طریق ارشاد می نمودند.

داستان مرد سرگردانی را که در امر خداشناسی گرفتار شک و تردید شده بود،و امام صادق ع از همین راه فطری و درونی او را ارشاد فرمود،همه شنیده ایم.

عرض کرد:

یا بن رسول اللّه دلنی علی اللّه ما هو؟فقد اکثر علی المجادلون و حیرونی! فقال له الامام(ع):یا عبد اللّه!هل رکبت سفینه قط؟قال نعم،قال فهل کسر بک حیث لا سفینه تنجیک و لا سباحه تغنیک؟قال نعم.

قال فهل تعلق قلبک هنالک ان شیئا من الاشیاء قادر علی ان یخلصک من ورطتک؟قال:نعم.

قال الصادق(ع)فذلک الشیء هو اللّه القادر علی الانجاء حیث لا منجی،و علی الاغاثه حیث لا مغیث:

"ای فرزند رسول خدا ص مرا به خدا راهنمایی کن او کیست؟زیرا وسوسه گران مرا حیران ساخته اند،امام فرمود ای بنده خدا!آیا هرگز سوار بر کشتی شده ای؟عرض کرد آری،فرمود:هرگز کشتی تو شکسته است در آنجا که هیچ کشتی دیگری برای نجات تو نبوده،و قدرت بر شناگری نداشته ای؟ عرض کرد:آری،فرمود در آن حالت آیا قلب تو به این امر تعلق گرفت که وجودی هست که می تواند تو را از آن مهلکه نجات دهد؟عرض کرد آری.

امام صادق فرمود او خداوندی است که قادر بر نجات است در آنجا که هیچ نجات دهنده و فریادرسی نیست" (۱).

*** در آخرین آیه مورد بحث بعد از ذکر اینهمه استدلالات بر توحید و خدا پرستی مخالفان را با تهدیدی شدید و کوبنده مواجه ساخته،می گوید:"آنها آیات ما را انکار کنند،و نعمتهای ما را نادیده بگیرند،و چند روزی از لذات زودگذر بهره ببرند،اما به زودی خواهند فهمید"که عاقبت کفر و شرک آنها به کجا خواهد رسید؟و آنها را به چه سرنوشت شومی گرفتار خواهد ساخت؟ (لِيَكْفُرُوا بِمٰا آتَيْنٰاهُمْ وَ لِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ).

گرچه ظاهر آیه در اینجا امر به کفر و انکار آیات الهی است،اما بدیهی است منظور از آن تهدید است،درست مثل اینکه به یک شخص جنایتکار ستمگر می گوئیم:هر جنایتی از دستت می آید بکن،اما به زودی نتیجه تلخ اعمالت را یک جا خواهی چشید!.

در اینگونه عبارات گرچه صیغه امر به کار می رود اما هدف از آن تهدید است،نه طلب.

جالب اینکه جمله فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ به صورت مطلق آمده نمی گوید چه چیز

۱- ۱) بحار الانوار جلد ۳ طبع جدید صفحه ۴۱.

را می دانند،بلکه می گوید"به زودی خواهند دانست"این اطلاق کلام برای آن است که مفهومش هر چه وسیعتر باشد و ذهن شنونده در هیچ حدی محدود نگردد،نتیجه اعمال،عذاب الهی،رسوایی در دو جهان و هر گونه بدبختی دیگر.

***

نکته:

شدائد زمینه ساز شکوفایی فطرت است

به خواست خداوند در ذیل آیه ۳۰ سوره روم پیرامون فطری بودن اصل توحید و خداشناسی مشروحا سخن خواهیم گفت آنچه در اینجا ذکر آن لازم است این است که قرآن مجید در آیات فراوانی از مشکلات و سختیها به عنوان یک وسیله ظهور و بروز این فطرت انسانی سخن می گوید:

در یک جا می گوید: وَ مٰا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ ثُمَّ إِذٰا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْئَرُونَ ثُمَّ إِذٰا كَشَفَ الضُّرَّ عَنْكُمْ إِذٰا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ :"آنچه از نعمتها دارید از خدا است،و چون بلائی به شما رسد به درگاه او فریاد می کشید اما هنگامی که بلا را از شما بر طرف می کند باز گروهی از شما مشرک می شوند"! (نحل-۵۳-۵۴).

در سوره یونس همین معنی به صورت دیگری مطرح شده: وَ إِذٰا مَسَّ الْإِنْسٰانَ الضُّرُّ دَعٰانٰا لِجَنْبِهِ أَوْ قٰاعِداً أَوْ قٰائِماً فَلَمّٰا كَشَفْنٰا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنٰا إِلىٰ ضر مسه:"هنگامی که رنج و بلائی به انسان رسد در همان لحظه ما را می خواند خفته،یا نشسته یا ایستاده،اما هنگامی که رنج او را بر طرف ساختیم آن چنان در غفلت فرو می رود که گویی هرگز ما را برای حل مشکلش نخوانده است"! (یونس-۱۲).

در سوره روم آیه ۳۳،و سوره زمر آیه ۴۹،و در سوره اسراء آیه ۶۷-۶۹ نیز همین مطلب با عبارات دیگر و اشارات پر معنی آمده است.

ص :۳۴۳

در آیات مورد بحث نیز خواندیم که این گروه مشرکان در حال آلودگی خاطر،به سراغ بتها می روند،ولی هنگامی که به سفر دریا می شتابند و طوفانها و گردابها و بادهای مخالف آنها را احاطه می کنند و کشتیشان همچون یک پر کاه روی امواج به هر سو پرتاب می شود،و دست آنان از همه چیز بریده و کوتاه می گردد نور توحید در قلبشان درخشیدن می گیرد،تمام معبودهای ساختگی به کنار می روند و خلوص کامل-اما خلوص اجباری و بی ارزش!-فراهم می شود،ولی به مجرد اینکه طوفانها فرو نشست،و حالت عادی بازگشت،پرده ها فرو می افتد و خارهای جانگداز شرک و بت پرستی در اطراف این گل ظاهر می شوند.

ممکن است گفته شود این حال توجه بر اثر تلقین و رسوبات فکری حاصل از فرهنگ اجتماعی و افکار محیط است.

این سخن در صورتی قابل قبول است که این مساله تنها برای افراد مذهبی و در محیطهای مذهبی آزموده شود اما با توجه به اینکه این حالت حتی برای سرسختترین منکران خدا،و در جوامع غیر مذهبی،نیز پدید می آید روشن می شود که ریشه اش در جای دیگر نهفته است،در ضمیر ناآگاه انسان و در درون فطرت و سرشت او.

***

[سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۶۷ تا ۶۹]

اشاره

أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنّٰا جَعَلْنٰا حَرَماً آمِناً وَ يُتَخَطَّفُ اَلنّٰاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَ فَبِالْبٰاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَةِ اَللّٰهِ يَكْفُرُونَ (۶۷) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ اِفْتَرىٰ عَلَى اَللّٰهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمّٰا جٰاءَهُ أَ لَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْكٰافِرِينَ (۶۸) وَ اَلَّذِينَ جٰاهَدُوا فِينٰا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنٰا وَ إِنَّ اَللّٰهَ لَمَعَ اَلْمُحْسِنِينَ (۶۹)

ترجمه:

۶۷-آیا ندیدند که ما حرم امنی برای آنها قرار دادیم در حالی که مردم را در اطراف آنها (در بیرون این حرم)می ربایند؟آیا به باطل ایمان می آورند و نعمت خدا را کفران می کنند؟.

۶۸-چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خدا دروغ می بندد،یا حق را پس از آنکه به سراغش آمد تکذیب می کند؟آیا جایگاه کافران در دوزخ نیست؟ ۶۹-و آنها که در راه ما(با خلوص نیت)جهاد کنند قطعا هدایتشان خواهیم کرد و خدا با نیکوکاران است.

شان نزول:

در تفسیر"در المنثور"ذیل آیه مورد بحث از"ابن عباس"چنین نقل شده

ص: ۳۴۵

"گروهی از مشرکان گفتند:ای محمد!اگر ما داخل در دین تو نمی شویم تنها به خاطر این است که می ترسیم مردم ما را بربایند(و به سرعت نابود کنند)چون جمعیت ما کم است و جمعیت مشرکان عرب بسیارند،به محض اینکه به آنها خبر رسد که ما وارد دین تو شده ایم به سرعت ما را می ربایند،و خوراک یک نفر از آنها هستیم! در اینجا آیه ا و لم یروا...نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

***

تفسیر:

در آیات گذشته نیز به این بهانه مشرکان به صورت دیگری اشاره شده بود که ما می ترسیم اگر اظهار ایمان کنیم و به دنبال آن هجرت نمائیم زندگی ما مختل گردد که قرآن از طرق مختلف به آنها پاسخ گفت.

در آیات مورد بحث قرآن از طریق دیگری به آنها پاسخ می گوید و می فرماید:

"آیا آنها ندیدند که ما برای آنها حرم امنی قرار دادیم"(سرزمین پاک و مقدس مکه) (أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَماً آمِناً).

در حالی که عرب در ناامنی به سر می برند،و"در بیرون این سرزمین انسانها را می ربایند"،همه جا غارت است و کشتار،اما این سرزمین هم چنان امن و امان باقی مانده است(وَ يُتَخَطَّفُ النّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ).

خدایی که قادر است در این دریای متلاطم و طوفانی سرزمین حجاز حرم مکه را همچون جزیره ای آرام و امن و امان قرار دهد چگونه قدرت ندارد آنها را در برابر دشمنان حفظ کند؟و چگونه آنها از این مردم ضعیف و ناتوان در برابر خداوند بزرگ و قادر متعال وحشت دارند؟! "آیا با این حال آنها به باطل ایمان می آورند و نعمت خدا را کفران می کنند"؟!

ص: ۳۴۶

(أَ فَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَهِ اللّهِ يَكْفُرُونَ).

کوتاه سخن اینکه خداوندی که می تواند در میان یک سرزمین گسترده بحرانی،که جمعی از مردم نیمه وحشی در آن سکونت دارند یک منطقه کوچک را در امنیت فرو برد چگونه نمی تواند انسانهای مؤمن را در میان انبوهی کافر و بی ایمان حفظ کند؟ *** پس از ذکر این دلیل روشن در آیه بعد چنین نتیجه گیری و جمع بندی می کند:"آیا کسی ظالمتر از آنها که بر خدا دروغ می بندند،یا حق را پس از آن که به سراغشان آمد انکار می کنند پیدا می شود"؟!(وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لما جاءه).

ما دلائل آشکاری برای شما اقامه کردیم که جز"اللّه"شایسته پرستش نیست اما شما بر خدا دروغ می بندید و شریکانی برای او می تراشید،و حتی مدعی هستید که این یک برنامه الهی است! از سوی دیگر قرآنی بر شما نازل کردیم که نشانه های حق در آن لائح است،اما شما همه اینها را نادیده گرفته و پشت سر افکندید،آیا ظلم و ستمی از این برتر تصور می شود؟ظلم بر خویشتن،و ظلم بر همه انسانها،چرا که شرک و کفر ظلم عظیم است.

به تعبیر دیگر آیا ظلم به معنی وسیع کلمه جز انحراف و خارج ساختن چیزی از محل شایسته اش می باشد؟آیا بدتر از این پیدا می شود که انسان یک مشت سنگ و چوب بی ارزش را همردیف خالق آسمانها و زمین قرار دهد؟ بعلاوه شرک خمیر مایه همه مفاسد اجتماعی است و ستمهای دیگر در واقع از آن سرچشمه می گیرد،هواپرستی،مقام پرستی،و دنیاپرستی هر کدام نوعی از شرک است.

ولی بدانید عاقبت شومی در انتظار مشرکان است"آیا محل و جایگاه کافران دوزخ نیست"؟(أَ لَیْسَ فِی جَهَنَّمَ مَثْویً لِلْکافِرِینَ).

قابل توجه اینکه در ۱۵ مورد از قرآن مجید افرادی به عنوان"ظالمترین مردم"معرفی شده اند که همه آنها با جمله استفهامیه"من اظلم"(استفهام انکاری) شروع شده است.

دقت در این آیات نشان می دهد که آیات مزبور گرچه مسائل متنوعی ظاهرا در آنها مطرح است،اما همه آنها به ریشه شرک بازمی گردد،بنا بر این هیچ تضادی در میان آنها نیست(برای توضیح بیشتر به جلد پنجم صفحه ۱۸۳-ذیل آیه ۲۱ سوره انعام-مراجعه فرمائید).

*** آخرین آیه مورد بحث که در عین حال آخرین آیه سوره عنکبوت است واقعیت مهمی را بیان می کند که عصاره ای از تمام این سوره و هماهنگ با آغاز آن است.

می فرماید:راه خدا گرچه مشکلات فراوان دارد،مشکل از نظر شناخت حق،مشکل از نظر وسوسه های شیاطین جن و انس،مشکل از نظر مخالفت دشمنان سرسخت و بی رحم،و مشکل از نظر لغزشهای احتمالی اما در اینجا یک حقیقت است که به شما در برابر این مشکلات نیرو و اطمینان می دهد و حمایت می کند و آن اینکه:"کسانی که در راه ما جهاد کنند ما آنها را به طرق خویش هدایت می کنیم،و خداوند با نیکوکاران است"(وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ).

در اینکه منظور از"جهاد"در اینجا چیست؟و آیا جهاد با دشمن است، یا جهاد با نفس،یا جهاد در راه شناخت خدا از طرق علمی و استدلالی؟ مفسران احتمالات متعددی داده اند.

ص :۳۴۸

و همچنین در مورد تعبیر "فینا"که آیا منظور در راه رضای خدا است، یا در راه جهاد با نفس،یا در طریق عبادت،یا در طریق مبارزه با دشمن؟ ولی پیدا است که هم تعبیر به"جهاد"تعبیر وسیع و مطلقی است و هم تعبیر "فینا"،بنا بر این هر گونه جهاد و تلاشی را که در راه خدا و برای او و به منظور وصول به اهداف الهی صورت گیرد شامل می شود،خواه در طریق کسب معرفت باشد،یا جهاد با نفس،یا مبارزه با دشمن یا صبر بر طاعت،یا شکیبایی در برابر وسوسه معصیت،یا در مسیر کمک به افراد مستضعف،و یا انجام هر کار نیک دیگر.

کسانی که در این راهها به هر شکل و هر صورت برای خدا مجاهده کنند مشمول حمایت و هدایت الهی هستند.

ضمنا از آنچه گفتیم روشن شد که منظور از"سبل"در اینجا راههای مختلفی است که به سوی خدا منتهی می شود:راه جهاد با نفس،راه مبارزه با دشمنان،راه علم و دانش و فرهنگ،خلاصه جهاد در هر یک از این راهها سبب هدایت به مسیری است که به خدا منتهی می شود.

این وعده ای است که خداوند مؤکدا به همه مجاهدان راهش داده،و با انواع تاکیدات(لام تاکید و نون تاکید ثقیله)آن را مؤکد ساخته و پیروزی و ترقی و موفقیت را در گرو دو چیز شمرده،"جهاد"و"خلوص نیت".

جمعی از فلاسفه معتقدند که اندیشه و مطالعه و تفکر ایجاد علم و دانش نمی کند،بلکه روح انسانی را برای پذیرش صور معقولات آماده می سازد و هنگامی که روح انسانی آماده پذیرش شد فیض علم از خالق متعال و واهب الصور بر روح انسان پاشیده می شود.

بنا بر این انسان باید در این راه جهاد کند ولی هدایت به دست خدا است.

و اینکه در حدیث وارد شده است که علم به کثرت تعلیم و تعلم نیست بلکه نوری است که خداوند به قلب هر کس بخواهد و شایسته بداند می افکند نیز ممکن

است اشاره به همین معنی باشد.

***

نکته ها:

اشاره

۱-"جهاد"و"اخلاص"

از آیه فوق به خوبی استفاده می شود که هر گونه شکست و ناکامی نصیب ما شود معلول یکی از دو چیز است:یا در جهاد کوتاهی کرده ایم،و یا اخلاص در کار ما نبوده است،و اگر این دو با هم جمع شود بنا به وعده مؤکد الهی،پیروزی و هدایت حتمی است.

و اگر درست بیندیشیم می توانیم سرچشمه مشکلات و مصائب جوامع اسلامی را در همین امر پیدا کنیم.

چرا مسلمانان پیشرو دیروز،امروز عقب مانده اند؟ چرا دست نیاز در همه چیز حتی در فرهنگ و قوانین خویش به سوی بیگانگان دراز می کنند؟ چرا برای حفظ خود در برابر طوفانهای سیاسی و هجومهای نظامی باید به دیگران تکیه کنند؟ چرا یک روز دیگران ریزه خوار خوان نعمت علم و فرهنگ آنها بودند اما امروز باید بر سر سفره دیگران بنشینند؟ و بالآخره چرا در چنگال دیگران اسیرند و سرزمینهای آنها در اشغال متجاوزان؟! تمام این "چراها"یک پاسخ دارد و آن اینکه یا جهاد را فراموش کرده اند و یا نیتها آلوده شده است.

آری جهاد در صحنه های علمی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و نظامی به دست فراموشی سپرده شده،حب نفس و عشق به دنیا و راحت طلبی و کوته نگری و اغراض

ص :۳۵۰

شخصی بر آنها چیره شده،تا آنجا که کشتگانشان به دست خودشان بیش از کشتگانی است که دشمن از آنها قربانی می گیرد! خودباختگی گروهی غربزده و شرق زده،خودفروختگی جمعی از زمامداران و سران،و یاس و انزوای دانشمندان و متفکران هم جهاد را از آنها گرفته،و هم اخلاص را.

هر گاه مختصر اخلاصی در صفوف ما پیدا می شود و مجاهدان ما تکانی به خود می دهند پیروزیها پشت سر یکدیگر فرا می رسد.

زنجیرهای اسارت گسسته می شود.

یاسها تبدیل به امید و ناکامیها مبدل به کامیابی،ذلت به عزت و سربلندی، پراکندگی و نفاق به وحدت و انسجام تبدیل می گردد،و چه عظیم و الهام بخش است قرآن که در یک جمله کوتاه هم درد و هم درمان را بیان کرده! آری آنها که در راه خدا جهاد می کنند مشمول هدایت الهی هستند و بدیهی است که با هدایت او گمراهی و شکست مفهومی ندارد.

اگر می بینیم در بعضی از روایات اهل بیت ع این آیه تفسیر به آل محمد ص و پیروان آنها شده است بیان مصداق کاملی از آن است،چرا که آنها در طریق جهاد و اخلاص پیشگام و پیشقدم بودند و هرگز دلیل بر محدودیت مفهوم آیه نخواهد بود.

به هر حال هر کس این حقیقت قرآنی را به روشنی در تلاشها و کوششهایش لمس می کند که وقتی برای خدا و در راه او به تلاش و پیکار برمی خیزد درها به روی او گشوده می شود،و مشکلات آسان و سختیها قابل تحمل و سرانجام می گردد.

***

۲-مردم سه گروهند:

گروهی منکران لجوجند که هیچ هدایتی برای آنها سودی نمی دهد،

و گروهی پیکارگر مخلص هستند که به حق می رسند.

اما گروه سومی از اینها هم برترند،آنها دور نیستند تا نزدیک شوند، از او جدا نیستند که به او بپیوندند،چرا که همیشه با اویند! آیه گذشته(وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَریٰ)اشاره به گروه اول بود.

جمله و اَلَّذِینَ جٰاهَدُوا فِینٰا اشاره به گروه دوم است.

و جمله إِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ اشاره به گروه سوم!.

ضمنا از این تعبیر روشن می شود که مقام"محسنین"از مجاهدین فراتر است چرا که آنها علاوه بر جهاد و تلاش در راه نجات خود دارای مقام ایثار و احسانند و برای دیگران نیز تلاش می کنند.

***پروردگارا!آن چنان توفیقی به ما مرحمت کن که در تمام عمر دست از تلاش و کوشش در راه تو باز نداریم.

خداوندا!آن چنان اخلاصی مرحمت فرما که به غیر از تو نیندیشیم،و برای غیر تو گام برنداریم.

بارالها!ما را از مقام مجاهدان فراتر بر،و به مقام احسان و ایثار محسنین نائل گردان،و در همه عمر زیر پوشش هدایتت قرار ده!آمین یا رب العالمین! پایان سوره عنکبوت ۲۱ شوال ۱۴۰۳-۱۰ مردادماه ۱۳۶۲

(۳۰) سوره روم این سوره در "مکه"نازل شده و دارای ۶۰ آیه است

اشاره

ص: ۳۵۳

محتوای سوره روم

از آنجا که این سوره مطابق مشهور تماما در مکه نازل شده است،محتوا و روح سوره های مکی در آن منعکس می باشد،یعنی بیش از همه چیز بحث از مساله "مبدء"و"معاد"می کند،چرا که دوران مکه دوران آموزشی اعتقادات اصیل اسلامی،توحید و مبارزه با شرک،و توجه به معاد و دادگاه رستاخیز بود،و در لابلای این مباحث مطالب دیگری در ارتباط با آنها نیز مطرح شده است.

در حقیقت مطالب این سوره را در هفت بخش می توان خلاصه کرد.

۱-پیشگویی از پیروزی رومیان بر ایرانیان در جنگی که در آینده درگیر می شد،به مناسبت گفتگویی که میان مسلمانان و مشرکان در این زمینه روی داده بود که مشروح آن به خواست خدا خواهد آمد.

۲-گوشه ای از طرز فکر و چگونگی حالات افراد بی ایمان،و سپس تهدیدهایی نسبت به آنها در مورد عذاب و کیفر الهی در رستاخیز.

۳-بخش مهمی از آیات عظمت خداوند در آسمان و زمین و در وجود انسانها از قبیل خروج حیات از مرگ،و مرگ از حیات،خلقت انسان از خاک،نظام زوجیت و آفرینش همسران برای انسانها و رابطه مودت در میان آنها،آفرینش آسمان و زمین،اختلاف زبانها،نعمت خواب در شب و جنبش در روز،ظهور رعد و برق و باران،و حیات زمین بعد از مرگ،و تدبیر امر آسمان و زمین به امر خدا.

۴-سخن از توحید فطری بعد از بیان دلائل آفاقی و انفسی برای شناخت خدا.

۵-بازگشت به شرح و تبیین حالات افراد بی ایمان و گنهکار،و ظهور فساد

در زمین بر اثر گناهان آنها.

۶-اشاره ای به مساله مالکیت و حق ذی القربی و نکوهش از رباخواری.

۷-باز گشت مجددی به دلائل توحید و نشانه های حق و مسائل مربوط به معاد.

روی هم رفته در این سوره همچون سوره های دیگر قرآن مسائل استدلالی و عاطفی و خطابی چنان بهم آمیخته شده است که معجون کاملی برای هدایت و تربیت نفوس فراهم ساخته است.

***

ص :۳۵۶

فضیلت سوره روم

در حـدیثی از امام صادق ع که قبلا نیز به آن اشاره کردیم چنین آمده است: "هر کس سوره عنکبوت و روم را در ماه رمضان در شب بیست و سـوم بخوانـد بخـدا سوگنـد اهـل بهشت است و هیـچ در این سـخن اسـتثنا نمی کنم...و این دو سوره موقعیت مهمی نزد پروردگار دارند" ۱. و در حدیث دیگری از پیامبر ص چنین آمده: "من قرأها کان له من الاجر عشـر حسـنات بعدد کل ملک سـبح اللّه بین السـماء و الارض و ادرک ما ضـیع فی یومه و لیلته" :"هر کس سوره روم را بخوانـد پاداشـی معادل ده حسـنه به تعداد هر فرشـته ای که در میان آسمان و زمین تسبیح خدا می گوید خواهد داشت و آنچه را در روز و شب از دست داده جبران خواهـد کرد" ۲بـدیهی است کسـی که محتوای این سوره را که سراسـر درس توحیـد خدا و دادگاه بزرگ قیامت است در روح و جان خود جای دهد و مراقبت پروردگار را در هر لحظه در خود ببیند و روز جزا و محکمه عدل الهی را مسـلم بداند،تقوای الهی چنان قلبش را پر می کند که شایسته چنین پاداش بزرگی است. ***

ص: ۳۵۷

[سوره الروم (۳۰): آیات ۱ تا ۷]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِlt;br/gt;الم (۱) غُلِبَتِ اَلرُّومُ (۲) فِی أَدْنَی اَلْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُونَ (۳) فِی بِضْعِ سِنِینَ لِلّٰهِ اَلْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَ یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ اَلْمُؤْمِنُونَ (۴) بِنَصْرِ اَللّٰهِ یَنْصُرُ مَنْ یَشٰاءُ وَ هُوَ اَلْعَزِیزُ اَلرَّحِیمُ (۵) وَعْدَ اَللّٰهِ لاٰ یُخْلِفُ اَللّٰهُ وَعْدَهُ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ اَلنّٰاسِ لاٰ یَعْلَمُونَ (۶) یَعْلَمُونَ ظٰاهِراً مِنَ اَلْحَیٰاهِ اَلدُّنْیٰا وَ هُمْ عَنِ اَلْآخِرَهِ هُمْ غٰافِلُونَ (۷)

ص: ۳۵۸

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-الم ۲-رومیان مغلوب شدند.

۳-(و این شکست)در سرزمین نزدیکی رخ داد،اما آنها بعد از مغلوبیت به زودی غلبه خواهند کرد.

۴-در چند سال،همه کارها از آن خدا است،چه قبل و چه بعد(از این شکست و پیروزی) و در آن روز مؤمنان خوشحال خواهند شد.

۵-به سبب یاری پروردگار،خداوند هر کس را بخواهد نصرت می دهد و او عزیز و حکیم است.

۶-این چیزی است که خدا وعده کرده،و وعده الهی هرگز تخلف نمی پذیرد،ولی اکثر مردم نمی دانند.

۷-آنها تنها ظاهری از زندگی دنیا را می دانند،و از آخرت(و پایان کار)بیخبرند.

شان نزول:

مفسران بزرگ همگی اتفاق دارند که آیات نخستین این سوره بدین سبب نازل شد که در آن هنگام که پیامبر ص در مکه بود،و مؤمنان در اقلیت قرار داشتند،جنگی میان ایرانیان و رومیان در گرفت،و در این نبرد ایرانیان پیروز شدند.

مشرکان مکه این را به فال نیک گرفتند و دلیل بر حقانیت شرک خود دانستند! و گفتند:ایرانیان مجوسی هستند و مشرک(دوگانه پرست)اما رومیان مسیحیند و اهل کتاب،همانگونه که"ایرانیان"بر"رومیان"غلبه کردند پیروزی نهایی از آن شرک است و طومار اسلام به زودی پیچیده خواهد شد و ما پیروز می شویم.

گرچه اینگونه نتیجه گیریها پایه و مایه ای نداشت اما در آن جو و محیط برای تبلیغ در میان مردم جاهل خالی از تاثیر نبود،لذا این امر بر مسلمانان

ص :۳۵۹

گران آمد.

آیات فوق نازل شد و قاطعانه گفت:گرچه ایرانیان در این نبرد پیروز شدند اما چیزی نمی گذرد که از رومیان شکست خواهند خورد و حتی حدود زمان این پیشگویی را نیز بیان داشت و گفت این امر فقط در طول چند سال به وقوع می پیوندد!.

این پیشگویی قاطع قرآن که از یک سو نشانه اعجاز این کتاب آسمانی و اتکاء آورنده آن به علم بی پایان پروردگار به عالم غیب است،و از سوی دیگر نقطه مقابل تفال مشرکان بود،مسلمانان را طوری دلگرم ساخت که حتی می گویند بعضی از آنان با مشرکان روی این مساله شرطبندی مهمی کردند!(آن روز هنوز حکم تحریم اینگونه شرطبندیها نازل نشده بود) (۱).

***

تفسیر:

یک پیشگویی عجیب!

این سوره جزء ۲۹ سوره ای است که با"حروف مقطعه"آغاز می شود(الم).

کرارا در تفسیر این حروف مقطعه(مخصوصا در آغاز سوره بقره،آل عمران و اعراف)بحث کرده ایم.

تنها چیزی که در اینجا جلب توجه می کند این است که بر خلاف بسیاری از سوره هایی که با حروف مقطعه آغاز می شود و پشت سر آن سخن از عظمت قرآن است در اینجا بحثی از عظمت قرآن نمی یابیم،بلکه سخن از شکست رومیان و پیروزی مجدد آنها در آینده است،ولی با دقت روشن می شود که این بحث نیز

۱- ۱) این شان نزول با تعبیرات مختلف در مجمع البیان،المیزان،نور الثقلین،ابو الفتوح رازی،تفسیر فخر رازی،تفسیر آلوسی و تفسیر فی ظلال و تفاسیر دیگر آمده است.

بیان عظمت قرآن است،چرا که این خبر غیبی مربوط به آینده از نشانه های اعجاز و عظمت این کتاب آسمانی محسوب می شود.

*** بعد از ذکر حروف مقطعه می فرماید:"رومیان مغلوب شدند"(غُلِبَتِ الرُّومُ). "و این شکست در سرزمین نزدیکی واقع شد"(فِی أَدْنَی الْأَرْضِ).

نزدیک به شما مردم مکه،در شمال جزیره عرب،در اراضی شام،در منطقه ای میان"بصری"و"اذرعات".

و از اینجا معلوم می شود که منظور از"روم"روم شرقی است نه روم غربی.

بعضی از مفسران مانند مرحوم شیخ طوسی در تبیان احتمال داده اند که منظور نقطه نزدیکی به سرزمین ایرانیان بوده است یعنی در محلی واقع شد که نزدیکترین نقطه میان ایران و روم بود (۱).

درست است که تفسیر اول با الف و لام عهد در کلمه"الارض"مناسبتر است ولی به طوری که خواهیم گفت از جهاتی تفسیر دوم صحیحتر به نظر می رسد.

در اینجا تفسیر سومی نیز وجود دارد که شاید تفاوت زیادی از نظر نتیجه با تفسیر دوم نداشته باشد،و آن اینکه منظور از این زمین،زمین روم است یعنی آنها در نزدیکترین سرحداتشان با ایران گرفتار شکست شدند.و این اشاره به اهمیت و عمق این شکست است چرا که شکست در نقطه های دور دست و مرزهای بعید،چندان مهم نیست،مهم آن است که کشوری در نزدیکترین مرزهایش به دشمن که از همه جا قویتر و نیرومندتر است گرفتار شکست شود.

بنا بر این ذکر جمله" فِی أَدْنَی الْأَرْضِ "اشاره ای خواهد بود به اهمیت این شکست،و طبعا پیشگویی از پیروزی طرف مغلوب ظرف چند سال آینده

۱- ۱) تفسیر تبیان جلد ۸ صفحه ۲۰۶.

واجد اهمیت بیشتری خواهد بود که جز از طریق اعجاز قابل پیش بینی نیست! سپس اضافه می کند:"آنها(رومیان)بعد از مغلوبیت به زودی غلبه خواهند کرد"(وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ).

با اینکه جمله"سیغلبون"(به زودی غالب می شوند)برای بیان مقصود کافی بود،ولی مخصوصا تعبیر" مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ "(بعد از مغلوبیتشان)بر آن افزوده شده است،تا اهمیت این پیروزی آشکارتر گردد،چرا که غالب شدن یک جمعیت مغلوب آنهم در نزدیکترین و نیرومندترین مرزهایش،در یک مدت کوتاه غیر منتظره است و قرآن صریحا از این حادثه غیر منتظره خبر می دهد.

*** سپس حدود سالهای آن را با این عبارت بیان می کند:"در چند سال"! (فِي بِضْعِ سِنِينَ).

و می دانیم مفهوم تعبیر"بضع"حد اقل سه و حد اکثر آن نه می باشد (۱).

و اگر می بینید خداوند از آینده خبر می دهد،به خاطر آن است که"همه چیز و همه کار به دست او است چه قبل از پیروزی و چه بعد از پیروزی این قوم شکست خورده"(لِلّٰهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ).

بدیهی است بودن همه چیز به دست خدا و به فرمان و اراده او،مانع از اختیار و آزادی اراده ما،و تلاش و کوشش و جهاد در مسیر اهداف مورد نظر نیست به تعبیر دیگر این عبارت نمی خواهد اختیار را از دیگران سلب کند،بلکه می خواهد این نکته را روشن سازد که قادر بالذات و مالک علی الاطلاق او است و هر کس هر چیزی دارد از او دارد.

۱- ۱) در مورد معنی"بضع"احتمالات دیگری نیز ذکر شده است،از جمله اینکه حد اقل آن سه و حد اکثر آن ده،یا حد اقل آن یک و حد اکثر نه،یا حد اقل شش و حد اکثر نه، آنچه گفتیم مشهورتر است.

سپس می افزاید اگر امروز که رومیان شکست خوردند مشرکان خوشحال شدند"در آن روز که رومیان غالب شدند مؤمنان خوشحال خواهند شد"! (وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ).

*** آری"خوشحال می شوند به نصرت الهی"(بِنَصْرِ اللّهِ).

"خداوند هر که را بخواهد یاری می کند،و او شکست ناپذیر و مهربان است" (يَنْصُرُ مَنْ يَشاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ).

در اینکه منظور از خوشحالی مسلمانان در آن روز چیست؟ جمعی گفته اند منظور خوشحالی از پیروزی رومیان است هر چند آنها نیز در صف کفار بودند،اما چون دارای کتاب آسمانی بودند پیروزی آنها بر مجوسیان مشرک یک مرحله از پیروزی"توحید"بر"شرک"بود.

و بعضی افزوده اند:مؤمنان از این خوشحال شدند که این حادثه را به فال نیک گرفتند و دلیلی بر پیروزی آنها بر مشرکان.

یا اینکه شادی آنان از این بود که عظمت قرآن و صدق پیشگویی قاطع آن که خود یک پیروزی مهم معنوی برای مسلمین محسوب می شد در آن روز ظاهر گشت.

این احتمال نیز بعید به نظر نمی رسد که پیروزی رومیان مقارن بود با یکی از پیروزیهای مسلمین بر مشرکان بخصوص اینکه در بعضی از کلمات مفسران بزرگ آمده که این پیروزی مقارن پیروزی"بدر"،و یا مقارن"صلح حدیبیه"بود که آن نیز در نوع خود یک پیروزی بزرگ محسوب می شد.مخصوصا تعبیر بنصر اللّه نیز تناسب با این معنی دارد.

خلاصه،مسلمانان در آن روز از جهات مختلفی خوشحال شدند:

از پیروزی اهل کتاب بر مجوسیان که صحنه ای از غلبه خداپرستی بر شرک بود.

ص :۳۶۳

از پیروزی معنوی به خاطر ظهور اعجاز قرآن.

و از پیروزی مقارن آن که احتمالا"صلح حدیبیه"یا یکی دیگر از فتوحات مسلمین بود.

*** باز هم برای تاکید بیشتر می فرماید:"این وعده ای است که خدا داده است"(وَعْدَ اللّهِ) (۱).

"و خداوند هرگز از وعده اش تخلف نخواهد کرد،هر چند اکثر مردم نمی دانند"(لا یُخْلِفُ اللّهُ وَعْدَهُ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ).

و علت عدم آگاهی مردم عدم معرفتشان نسبت به خدا و علم و قدرت او است آنها خدا را به درستی نشناختند،و لذا از این حقیقت که او محال است از وعده اش تخلف کند درست آگاه نیستند،چرا که تخلف از وعده یا بخاطر جهل است که مطلبی مکتوم بوده سپس آشکار گردیده و مایه تغییر عقیده شده است،و یا به خاطر ضعف و ناتوانی است که وعده دهنده از عقیده خود باز نگشته ولی توانایی بر انجام وعده خود ندارد.

اما خدایی که هم از عواقب امور آگاه است و هم قدرتش ما فوق همه قدرتها است هرگز از وعده اش تخلف نخواهد کرد.

*** سپس می افزاید"این مردم کوتاه بین تنها ظاهری از زندگی دنیا را می بینند و از آخرت و پایان کارها بیخبرند"!(یَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَهِ هُمْ غافِلُونَ).

ص:۳۶۴

۱- ۱) وعد اللّه منصوب است به عنوان"مفعول مطلق"و عامل آن محذوف است و از جمله قبل یعنی"سیغلبون"که مصداق وعده الهی است معلوم می شود،و در تقدیر چنین است:وعد اللّه ذلک وعدا.

آنهـا تنهـا از زنـدگی دنیـا آگاهنـد،و تـازه از این زنـدگی نیز به ظـاهری قنـاعت کرده انـد،مجموعه ای از سـرگرمیها و لـذات زودگـذر و خوابهـا و خیالها برداشت آنها را از زنـدگی دنیا تشـکیل می دهـد،غرور و غفلتی که در این برداشت نهفته است بر کسی پوشیده نیست.

اگر آنهـا باطن و درون این زنـدگی دنیا را نیز می دانسـتند برای شـناخت آخرت کافی بود،چرا که دقت کافی در این زنـدگی زودگذر نشان می دهد که حلقه ای است از یک سلسـله طولانی،و مرحله ای است از یک مسیر بزرگ، همانگونه که دقت در زنـدگی دوران جنینی نشـان می دهـد که هـدف نهـایی خود این زنـدگی نیست،بلکه این یـک مرحله مقـدماتی برای زنـدگی گسترده ای است.

آری آنها تنها ظاهری از این زندگی را می بینند و از محتوا و مفاهیم و مکنون آن غافلند.

جالب اینکه با تکرار ضمیر"هم"به این حقیقت اشاره می کند که علت این غفلت و بیخبری خود آنها هستند،درست مثل اینکه کسی به ما بگوید:مرا از این امر تو غافل کردی،و در جواب بگوئیم:تو خودت غافل شدی،یعنی سبب غفلت خودت بودی.

***

نکته ها:

اشاره

۱-اعجاز قرآن از دریچه علم غیب

۱-یکی از طرق اثبات اعجاز قرآن خبرهای غیبی قرآن است که یک نمونه روشن آن در همین آیات مورد بحث آمده،در طی چنـد آیه با انواع تاکیـدات از پیروزی بزرگ یک ارتش شـکست خورده در چند سال بعد خبر می دهد،و آن را به عنوان یک وعده تخلف ناپذیر الهی معرفی می کند.

از یک سو خبر از اصل پیروزی می دهد(وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ).

ص :۳۶۵

از سوی دیگر خبر از پیروزی دیگری برای مسلمانان بر کفار مقارن همان زمان(وَ یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللّهِ).

و از سوی سوم تصریح می کند که این امر در چند سال آینده به وقوع خواهد پیوست(فِی بِضْعِ سِنِینَ).

و از سوی چهارم با دو بار تاکید،قطعی بودن این وعده الهی را مسجل می کند(وَعْدَ اللّهِ-لا یُخْلِفُ اللّهُ وَعْدَهُ).

تاریخ به ما می گوید که هنوز نه سال نگذشته بود که این دو حادثه انجام یافت.رومیان در نبرد جدیدی بر ایرانیان پیروز شدند،و مقارن همان زمان مسلمانان با صلح حدیبیه(و طبق روایتی در جنگ بدر)پیروزی چشمگیری بر دشمنان پیدا کردند.

اکنون این سؤال مطرح است که آیا یک انسان با علم عادی می تواند این چنین قاطعانه از حادثه ای به این مهمی خبر دهد؟حتی فرضا اگر قابل پیش بینی سیاسی هم باشد-که نبود-باید با قید احتیاط و ذکر احتمال بگوید،نه این چنین با صراحت و قاطعیت که اگر تخلف آن ظاهر گردد بهترین سند برای ابطال دعوی نبوت به دست دشمنان خواهد افتاد.

حقیقت این است که مسائلی از قبیل پیش بینی پیروزی یک کشور بزرگ همچون کشور روم با مساله مباهله به خوبی نشان می دهد که پیامبر اسلام ص بجای دیگری دل بسته بود،و پشت گرمی از جای دیگر داشت،و گرنه هیچکس در شرائط عادی توانایی و جرأت بر چنین اموری ندارد.

بخصوص اینکه مطالعه در حال پیامبر اسلام نشان می دهد که او از کسانی نبود که بی گدار به آب بزنند،بلکه کارهایش حساب شده بود،چنین ادعایی از چنین کسی نشان می دهد که او تکیه بر جهان ما ورای طبیعت،بر وحی الهی و علم بی پایان خداوند داشته است.

در باره تطبیق تاریخی این پیشگویی قرآن به زودی بحث خواهیم کرد.

***

۲-ظاهر بینان!

اصولا بینش یک انسان مؤمن و الهی با یک فرد مادی یا مشرک تفاوت بسیار دارد.

اولی طبق عقیده توحیدی جهان را مخلوق خداوند حکیم و آگاهی می داند که تمام افعالش روی حساب و برنامه است و به همین دلیل معتقد است که جهان مجموعه ای است از اسرار و رموز دقیق،هیچ چیز در این عالم ساده نیست،همه کلمات این کتاب پر محتوا و پر معنی است.

این بینش توحیدی به او می گوید:از کنار هیچ حادثه و هیچ موضوعی ساده نگذر زیرا ممکن است ساده ترین مسائل پیچیده ترین آنها باشد.

او همیشه به عمق این جهان می نگرد و به ظواهر آن قانع نیست،او این درس را در مکتب توحید خوانده است،او برای عالم هدف بزرگی قائل است و همه چیز را در دائره آن هدف می بیند.

در حالی که یک فرد مادی و بی ایمان دنیا را مجموعه ای از حوادث کور و کر و بی هدف می شمرد،و جز به ظاهر آن نمی اندیشد.اصلا برای آن باطن و عمقی قائل نیست،مگر می توان برای کتابی که مجموعه خطوط آن همان چیزی است که کودکی با حرکات بی هدف دست خود به روی کاغذ به وجود آورده است اهمیت و عمقی قائل شد؟! حتی به گفته بعضی از دانشمندان بزرگ علوم طبیعی تمام اندیشمندان بشر از هر قشر و گروه که در باره نظام جهان به اندیشه برخاسته اند،از نوعی تفکر مذهبی برخوردار بوده اند(دقت کنید).

"اینشتاین"دانشمند معروف معاصر می گوید:"به سختی می توان در

میان مغزهای متفکر جهان کسی را یافت که دارای یک نوع احساس مذهبی مخصوص به خود نباشد،این مذهب با مذهب یک شخص عامی فرق دارد...مذهب این دانشمند تحیری شعف آور از نظام عجیب و دقیق کائنات است که گهگاه پرده از روی اسراری برمی دارد که در مقایسه با آن تمام تلاشها و تفکرات منظم بشری انعکاسی ناقابل بیش نیست"! (۱).

در جای دیگر می گوید:"اصلا چیزی که سبب شد دانشمندان و متفکران و مکتشفان در تمام طول قرون و اعصار در گوشه تنهایی به مطالعه اسرار دقیق جهان هستی بپردازند همین اعتقاد مذهبی آنان بود" (۲).

از سوی دیگر چگونه ممکن است کسی که این دنیا را مرحله نهایی و هدف اصلی می شمرد با کسی که آن را یک "مزرعه" و "میدان آزمودگی" برای زندگی جاویدانی که دنبال آن است می داند یکسان ببیند؟او از آن ظاهری بیش نمی بیند و این به اعماق ژرفش می اندیشد.

و این اختلاف دیدها در تمام زندگی آنها اثر می گذارد:

آن "ظاهربین" انفاق را سبب خسران و زیان می شمرد،در حالی که این "موحد" تجارتی پر سود می داند.

آن یکی رباخواری را مایه افزایش درآمد،و این یکی مایه وبال و بدبختی و زیان.

آن یکی جهاد را مایه دردسر و شهادت را به معنی نابودی و این یکی جهاد را رمز سربلندی و شهادت را حیات جاویدان می شمرد.

آری افراد بی ایمان تنها ظاهری از زندگی دنیا را می بینند و از آخرت غافلند(يَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ).

***

ص: ۳۶۸

۱- ۱ و ۲) نقل از کتاب "دنیایی که من می بینم".

۲-

۳-تطبیق تاریخی

برای اینکه بـدانیم شـکست رومیان از ایرانیان و سـپس پیروزی آنها در چه مقطع تاریخی واقع شده است کافی است بدانیم که در تواریخ امروز،در دوران خسروپرویز،به یک دوران جنگ طولانی میان ایرانیان و رومیان برخورد می کنیم که بیست و چهار سال دوام یافت،و از ۶۰۴ میلادی تا ۶۲۸ به طول انجامید.

در حدود سنه ۶۱۶ میلادی دو سردار معروف ایرانی بنام"شهربراز" و"شاهین"به قلمرو روم شرقی حمله کردند،آنها را شکست سختی دادنـد،و منطقه شامـات و مصـر و آسـیای صـغیر را مورد تاخت و تاز قرار دادنـد،دولت روم شـرقی که گرفتار شکسـت سختی شده بود تا آستانه انقراض پیش رفت و دولت ایران تمام متصرفات آسیایی او را با مصر تسخیر کرد.

و این در حدود سال هفتم بعثت پیامبر ص بود.

ولی پادشاه روم"هرقل"از سال ۶۲۲ میلادی تهاجم خود را به ایران شـروع کرد و شـکست های پی در پی به سـپاه خسروپرویز وارد ساخت،و تا سال ۶۲۸ میلادی این جنگهایی که به نفع رومیان بود ادامه یافت،"خسروپرویز"شکست سختی خورد و مردم ایران او را از سلطنت خلع کرده و پسرش"شیرویه"را بجای او نشاندند.

بـا توجه به اینکه میلاد پیامبر ص در سال ۵۷۱ و بعثت پیـامبر ص در سال ۶۱۰ میلادی واقع شد شـکست رومیان منطبق بر سال هفتم بعثت و پایـان پیروزی رومیـان و شـکست خسـروپرویز بر سـال پنجم تـا شـشم هجرت منطبق می شود،و می دانیم در سال پنجم فتح خندق اتفاق افتاد و در سال شـشم صلح حدیبیه اتفاق افتاد،البته انتقال اخبار جنگ ایران و روم به منطقه حجاز و مکه نیز معمولا مقداری از زمان را اشغال می کرده است و به این ترتیب تطبیق تاریخی این خبر قرآنی روشن می شود (دقت کنید).

ص:۳۶۹

[سوره الروم (۳۰): آیات ۸ تا ۱۰]

اشاره

أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مٰا خَلَقَ اَللّٰهُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ اَلنّٰاسِ بِلِقٰاءِ رَبِّهِمْ لَكٰافِرُونَ (۸) أَ وَ لَمْ يَسِيرُوا فِي اَلْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كٰانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ أَثٰارُوا اَلْأَرْضَ وَ عَمَرُوهٰا أَكْثَرَ مِمّٰا عَمَرُوهٰا وَ جٰاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ فَمٰا كٰانَ اَللّٰهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لٰكِنْ كٰانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۹) ثُمَّ كٰانَ عٰاقِبَةَ اَلَّذِينَ أَسٰاؤُا اَلسُّواىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيٰاتِ اَللّٰهِ وَ كٰانُوا بِهٰا يَسْتَهْزِؤُنَ (۱۰)

ترجمه:

۸-آیا آنها در دل خود نیندیشیدند که خداوند آسمانها و زمین و آنچه را میان آن دو است، جز به حق و برای زمان معینی نیافریده،ولی بسیاری از مردم(رستاخیز و)لقای پروردگارشان را منکرند.

۹-آیا در زمین سیر نکردند و ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنها بودند چگونه شد؟،آنها

ص:۳۷۰

نیرویی بیش از اینان داشتند،و زمین را(برای زراعت و آبادی)دگرگون ساختند،و بیش از آنچه اینان آباد کردند،عمران نمودند،و پیامبرانشان با دلائل روشن به سراغشان آمدند(اما آنها انکار کردند و کیفر خود را دیدند)خداوند هرگز به آنها ستم نکرد،آنها به خودشان ستم می کردند.

۱۰-سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به سخریه گرفتند.

تفسیر:

عاقبت بدکاران

در آخرین آیه بحث گذشته سخن از ظاهربینانی بود که تنها افق فکرشان به محدوده دنیا و جهان ماده تعلق دارد،و از قیامت و عالم ما وراء طبیعت بیخبرند.

در آیات مورد بحث و آیات آینده به ذکر مطالب متنوعی پیرامون مبدء و معاد می پردازد نخست به صورت یک استفهام اعتراض آمیز می گوید:"آیا آنها در درون جان خویش تفکر نکردند که خداوند آسمان و زمین و آنچه را در میان این دو است جز به حق نیافریده؟و برای آن اجل و پایان معینی قرار داده است" (أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مٰا خَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى).

یعنی اگر آنها درست بیندیشند و به وجدان خود و داوری عقلشان مراجعه کنند به خوبی از این دو امر آگاه می شوند که اولا جهان بر اساس حق آفریده شده،و نظاماتی بر آن حاکم است که دلیل بر وجود عقل و قدرت کامل در خالق این جهان است.

و ثانیا این جهان رو به زوال و فنا می رود و از آنجا که خالق حکیم ممکن نیست بیهوده آن را آفریده باشد دلیل بر این است که جهان دیگری که سرای بقا است بعد از این جهان می باشد،و گرنه آفرینش این جهان مفهوم نداشت،و این

خلقت طویل و عریض تنها برای این چهار روز زندگی دنیا بی معنی بود،و از اینجا به وجود آخرت پی می برند.

بنا بر این دقت در نظم و حقانیت این جهان دلیل بر وجود مبـدء است و دقت در داشـتن"اجل مسـمی"دلیل بر معاد است(دقت کنید).

لذا در پایان آیه اضافه می کند:"بسیاری از مردم به لقای پروردگارشان کافرند"(وَ إِنَّ کَثِیراً مِنَ النّاسِ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ لَکافِرُونَ).

یـا اصـلا منکر معادنـد،همـانگونه که مکرر در آیات قرآنی از قول مشـرکان نقل شـده که می گفتنـد:آیا هنگامی که ما خاک شـدیم مجـددا به زنـدگی باز می گردیم؟این حرف عجیبی است؟این غیر ممکن است!این دلیل جنون گوینده آن است!(سوره رعد آیه ۵،سوره مؤمنون آیه ۳۵،سوره نمل آیه ۶۷،و سوره ق آیه ۳).

و یا اینکه با زبان منکر نیسـتند اما عملشان آن چنان آلوده و ننگین است که نشان می دهد آنها اعتقادی به معاد ندارند،چرا که اگر معتقد بودند نباید این چنین فاسد و مفسد باشند.

ضمنا تعبیر" فِی أَنْفُسِهِمْ "به این معنی نیست که آنها در باره اسرار وجود خویش مطالعه کنند آن چنان که فخر رازی در تفسیر خود گفته،بلکه منظور این است که آنها در درون جان از طریق عقل و و جدان به آفرینش آسمان ها و زمین بیندیشند.

تعـبیر"بـالحق"ممکـن است دو معنی داشـته باشـد:یکی تـوأم بـودن آفرینش بـا حـق و قـانون و نظم است،و دیگر اینکه هـدف آفرینش هدف حقی بوده است و البته این دو تفسیر با هم منافات ندارند (۱).

تعبیر به"لقاء ربهم"همانگونه که بارها گفته ایم اشاره به قیامت و رستاخیز

ص :۳۷۲

۱- ۱) در صورت اول"باء"در"بالحق"برای مصاحبت است،و در صورت دوم به معنی"لام".

است که در آنجا حجابها کنار میرود و انسان با شهود باطنی خدا را به عظمت می شناسد.

*** و از آنجا که تعبیرها به"اجل مسمی"بیانگر این حقیقت است که به هر حال زندگی این جهان دوام بقایی ندارد و این هشداری است به همه دنیاپرستان در آیه بعد چنین اضافه می کند"آیا آنها سیر در زمین نکردند تا بنگرند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند به کجا کشیده شد"(أَ وَ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

"همانها که نیرویی بیشتر از اینان داشتند،و زمین را دگرگون ساختند و بیش از آنچه اینها آباد کردند آنها عمران نمودند"(كانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ أَثارُوا الْأَرْضَ وَ عَمَرُوها أَكْثَرَ مِمّا عَمَرُوها).

"و پیامبران آنها با دلائل آشکار به سوی آنها آمدند"(و جاءتهم رسلهم بالبينات).

اما آنها خیره سری کردند،و در برابر حق تسلیم نشدند و به مجازات دردناک الهی مبتلا گشتند.

"خداوند به آنها هرگز ستم نکرد،ولی آنها به خویشتن ظلم و ستم می کردند" (فَما كانَ اللّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ).

در واقع قرآن اشاره به اقوامی می کند که نسبت به مشرکان معاصر پیامبر برتری چشمگیری از نظر قدرت و نیروی جسمی و مالی داشتند،و سرنوشت دردناک آنها را درس عبرتی برای اینها قرار می دهد.

جمله أَثارُوا الْأَرْضَ (زمین را زیر و رو کردند)ممکن است اشاره به شخم کردن زمین برای زراعت و درختکاری،یا کندن نهرها و قناتها،و یا بیرون آوردن شالوده عمارتهای بزرگ و یا همه اینها باشد،چرا که جمله"اثاروا الارض"مفهوم

وسیعی دارد که تمام این امور را که مقدمه عمران و آبادی است شامل می شود (۱).

و از آنجا که در دنیای آن روز بیشترین قدرت در دست کسانی بود که از نظر کشاورزی پیشرفته تر بودند و از نظر ساختن عمارتها،ترقی چشمگیری داشتند، برتری این اقوام را نسبت به مشرکان مکه که قدرتشان از این نظر بسیار محدود بود روشن می سازد.

اما آنها با اینهمه توانایی هنگامی که آیات الهی را انکار،و پیامبران را تکذیب کردند قدرت فرار از چنگال مجازات نداشتند شما چگونه می توانید فرار کنید؟! و این مجازاتهای دردناک و محصول اعمال و فرآورده دست خود آنها بود آنها بودند که بر خویشتن ظلم کردند و خداوند هرگز ظلم و ستمی بر کسی روا نمی دارد.

*** آخرین آیه مورد بحث آخرین مرحله کفر آنها را بیان می کند و می گوید:

"سپس سرانجام کسانی که اعمال بد انجام دادند بجایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند،و از آن بدتر به استهزاء و مسخره کردن آن برخاستند"(ثُمَّ کانَ عاقِبَةَ الَّذِینَ أَساؤُا السُّوای أَنْ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللّهِ وَ کانُوا بِها یَسْتَهْزِؤُنَ).

آری گناه و آلودگی همچون بیماری خوره به جان انسان می افتد،و روح ایمان را می خورد و از بین می برد،و کار به جایی می رسد که سر از تکذیب آیات الهی در می آورد،و از آن هم فراتر می رود،و او را به استهزاء و سخریه پیامبران و آیات الهی وامی دارد،و به مرحله ای می رسد که دیگر هیچ وعظ و اندرز و انذاری مؤثر نیست و جز تازیانه عذاب دردناک الهی راهی باقی نمی ماند!

ص :۳۷۴

۱- ۱) "اثار"از ماده"ثور"(بر وزن غور)به معنی پراکنده ساختن است و اینکه عرب به گاو نر"ثور"می گوید به خاطر آن است که زمین را با آن شخم می کند.

یک نگاه به صفحات تاریخ زندگی بسیاری از یاغیان و جانیان نشان می دهد که آنها در آغاز کار چنین نبودند حد اقل نور ضعیفی از ایمان در قلب آنها می تابید ولی ارتکاب گناهان پی در پی سبب شد که روز به روز از ایمان و تقوا فاصله بگیرند و سرانجام به آخرین مرحله کفر برسند.

در خطبه معروف حضرت زینب شیر زن کربلا ع که در شام در مقابل یزید ایراد فرمود نیز این آیه با همان برداشتی که در بالا گفتیم آمده است.

زیرا آن حضرت هنگامی که دید یزید با گفتن کلمات کفرآمیز و اشعار معروف "لعبت هاشم بالملک..."که بیانگر عدم ایمان او به اساس اسلام بود همه چیز را به سخریه گرفته،بعد از حمد الهی و درود بر پیامبر ص چنین فرمود:

صدق اللّه کذلک یقول ثم کان عاقبه الذین اساؤا السوأی ان کذبوا بآیات اللّه و کانوا بها یستهزءون...

یعنی اگر تو امروز با این اشعار کفرآمیز اسلام و ایمان را انکار می کنی و به نیاکان مشرکت که در جنگ بدر به دست مسلمانان کشته شدند می گویی ای کاش بودید و انتقام گیری مرا از خاندان بنی هاشم می دیدید،جای تعجب نیست این همان چیزی است که خدا فرموده که مجرمان سرانجام آیات ما را تکذیب می کنند...و در این زمینه مطالب فراوانی فرمود(برای توضیح بیشتر به جلد ۴۵ بحار الانوار صفحه ۱۵۷ مراجعه فرمائید (۱).

ص: ۳۷۵

۱- ۱) مطابق آنچه در تفسیر آیه گفتیم "السوأی"مفعول"اساؤا"است و جمله "ان کذبوا بآیات اللّه"بجای اسم"کان"می باشد و خبر آن"عاقبه"است.مرحوم علامه طباطبائی در المیزان این را به عنوان یک احتمال ذکر کرده هر چند خودش انتخاب ننموده،و ابو البقاء در کتاب املاء ما من به الرحمن(صفحه ۱۸۵ جلد ۲)به عنوان یکی از دو احتمال قابل قبول آورده است،ولی غالب مفسران(مانند طبرسی،المیزان، فخر رازی،آلوسی،ابو الفتوح رازی،قرطبی،فی ظلال و تبیان)احتمال دیگری را در تفسیر آیه تقویت کرده اند و آن اینکه"سوئ"اسم کان بوده باشد و"ان کذبوا"در مقام تعلیل است،و مطابق این تفسیر معنی آیه چنین می شود:سرانجام عاقبت کار کسانی که اعمال بد انجام دادند،بدی شد،چرا که آیات ما را تکذیب کردند،(شبیه لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنىٰ). ولی انصاف این است که این تفسیر خلاف چیزی است که از ظاهر آیه به دست می آید و انتخاب آن از ناحیه این گروه از مفسران نمی تواند ما را از آنچه با ظاهر آیه هماهنگ است منصرف کند،به خصوص اینکه آنها ناچارند کلمه"لام"را در جمله"ان کذبوا"در تقدیر بگیرند،و تقدیر خلاف ظاهر است(دقت کنید).

[سوره الروم (۳۰): آیات ۱۱ تا ۱۶]

اشاره

اَللّٰهُ يَبْدَؤُا اَلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۱۱) وَ يَوْمَ تَقُومُ اَلسّٰاعَةُ يُبْلِسُ اَلْمُجْرِمُونَ (۱۲) وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكٰائِهِمْ شُفَعٰاءُ وَ كٰانُوا بِشُرَكٰائِهِمْ كٰافِرِينَ (۱۳) وَ يَوْمَ تَقُومُ اَلسّٰاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ (۱۴) فَأَمَّا اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ (۱۵) وَ أَمَّا اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا وَ لِقٰاءِ اَلْآخِرَةِ فَأُولٰئِكَ فِي اَلْعَذٰابِ مُحْضَرُونَ (۱۶)

ترجمه:

۱۱-خداوند آفرینش را آغاز می کند سپس آن را تجدید می نماید،سپس به سوی او باز می گردید.

۱۲-آن روز که قیامت بر پا می شود مجرمان در نومیدی و غم و اندوه فرو می روند.

۱۳-و برای آنها شفیعانی از معبودانشان نخواهد بود و نسبت به معبودهایی که آنها را شریک خدا قرار داده بودند کافر می شوند.

ص :۳۷۶

۱۴-آن روز که قیامت بر پا می گردد(مردم)از هم جدا می شوند.

۱۵-اما آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند در باغی از بهشت شاد و مسرور خواهند بود.

۱۶-و اما آنها که به آیات ما و لقای آخرت کافر شدند در عذاب الهی احضار می شوند.

تفسیر:

سرنوشت مجرمان در قیامت

در آیات گذشته سخن از تکذیب کنندگانی به میان آمد که آیات خدا را به باد مسخره می گرفتند،و در آیات مورد بحث با بیان گوشه ای از مباحث معاد و سرنوشت مجرمان در قیامت بحثهایی را که قبل از این در باره معاد در آیات قبل گفته شد تکمیل می کند.

نخست می فرماید:"خداوند آفرینش را آغاز نموده سپس اعاده می کند، و بعد به سوی او بازمی گردید"(اَللّٰهُ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ ثُمَّ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ).

در آیه یک استدلال کوتاه و پر معنی برای مساله معاد بیان شده که در آیات دیگر قرآن نیز به عبارات دیگری تکرار گردیده است،و آن اینکه:"همان کسی که قدرت بر آفرینش نخستین داشت قدرت بر معاد هم دارد،و قانون عدالت و همچنین حکمت خداوند ایجاب می کند که این آفرینش مجدد تحقق یابد".

جمله ثُمَّ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ اشاره به این است که بعد از زندگی قیامت همگی به سوی دادگاه پروردگار و پاداش و ثواب او باز می گردید،و از این فراتر مؤمنانی که در خط تکامل الهی قرار گرفته اند هم چنان در تکامل خویش به سوی بی نهایت و به سوی ذات پاک پروردگار پیش می روند.

*** آیه بعد وضع مجرمان را چنین مجسم می کند:"آن روز که قیامت بر پا

می شود مجرمان در نومیدی و غم و اندوه فرو می روند"(وَ یَوْمَ تَقُومُ السّاعَهُ یُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ).

"یبلس"از ماده"ابلاس"در اصل به معنی غم و اندوهی است که از شدت یاس و نومیدی دست می دهد.

بدیهی است اگر چیزی که انسان از آن ناامید می شود امری ضروری نباشد نومیدیش مهم نیست،اما غم و اندوه نشان می دهد که در این موارد از یک امر ضروری نومید شده است،لذا بعضی از مفسران ضروری بودن را جزء ماده"ابلاس" می دانند.

"ابلیس"را نیز به همین مناسبت ابلیس گفته اند که از رحمت خدا مایوس و غمناک شد.

به هر حال مجرمان حق دارند که در آن روز مایوس و غمناک شوند،چرا که نه ایمان و عمل صالحی با خود به عرصه محشر آورده اند،نه یار و یاوری دارند و نه امکان بازگشت به دنیا و جبران گذشته وجود دارد.

*** لذا در آیه بعد می افزاید:"آنها شفیعانی از معبودانشان ندارند"(وَ لَمْ یَکُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَکائِهِمْ شُفَعاءُ).

همان بتها و معبودهای ساختگی که هر وقت از آنها سؤال می شد چرا اینها را می پرستید؟می گفتند: هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللّهِ :"اینها شفیعان ما در پیشگاه خدایند"(سوره یونس آیه ۱۸).

در آنجا می فهمند که هیچ خاصیتی بر وجود این معبودهای تو خالی و بی ارزش مترتب نیست.

به همین جهت"نسبت به معبودهایی که آنها را شریک خدا قرار داده بودند

کافر می شوند و از آنها تنفر و بیزاری می جویند"(وَ کانُوا بِشُرَکائِهِمْ کافِرِینَ).

چرا کافر نشوند؟با اینکه می بینند این معبودها نه تنها گرهی از کارشان نمی گشایند بلکه به گفته قرآن به تکذیب آنها برمی خیزند و می گویند:پروردگارا! ما کانُوا إِیّانا یَعْبُدُونَ :"اینها ما را پرستش نمی کردند"(بلکه هوای نفس خویش را می پرستیدند)(آیه ۶۳ سوره قصص).

و از این بالاتر اینکه،معبودان کمر دشمنی آنها را می بندند چنان که در آیه ۶ سوره احقاف می خوانیم: وَ إِذا حُشِرَ النّاسُ کانُوا لَهُمْ أَعْداءً وَ کانُوا بِعِبادَتِهِمْ کافِرِینَ :"هنگامی که مردم(مشرک)محشور می شوند معبودان دروغین دشمن آنان می شوند و عبادت آنها را انکار می کنند".

*** سپس به گروه های مختلف مردم در آن روز اشاره کرده،می گوید:"روزی که قیامت بر پا می شود مردم از هم جدا می گردند"(وَ یَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ یَوْمَئِذٍ یَتَفَرَّقُونَ).

*** "گروهی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند آنها در باغی از بهشت متنعم و شاد و مسرور خواهند بود،آن چنان که آثار شادی در چهره هایشان هویدا می گردد"(فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَهُمْ فِی رَوْضَةٍ یُحْبَرُونَ).

"یحبرون"از ماده"حبر"(بر وزن قشر)به معنی اثر جالب و خوب است،و به حالت شادی و سروری که آثار آن در چهره ظاهر گردد نیز گفته می شود و از آنجا که قلب بهشتیان چنان مالامال از شادی و سرور است که آثار آن در تمام وجودشان ظاهر می گردد این تعبیر در مورد آنها به کار رفته.

"روضه"به معنی محلی است که آب و درخت فراوان دارد،لذا به باغهای خرم و سرسبز"روضه"اطلاق می شود،و اگر می بینیم در اینجا این کلمه به-

صورت نکره آمده است برای تعظیم و بزرگداشت آن است،یعنی در بهترین و برترین باغهای زیبا و سرورانگیز بهشت غرق نعمت خواهند بود.

*** "و اما آنها که کافر شدند و آیات ما و لقای آخرت را تکذیب کردند آنها برای عذاب الهی احضار می شوند"(وَ أَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ لِقاءِ الْآخِرَهِ فَأُولئِکَ فِی الْعَذابِ مُحْضَرُونَ).

جالب اینکه در مورد بهشتیان تعبیر به"یحبرون"آمده که نشان رضایت همه جانبه آنها است،ولی در باره دوزخیان به"محضرون"تعبیر می کند که دلیل بر نهایت کراهت و ناخوشایندی آنها است، زیرا احضار کردن در مواردی اطلاق می شود که بر خلاف میل باطنی انسان صورت می گیرد.

نکته دیگر اینکه:در مورد بهشتیان"ایمان"و"عمل صالح"را هر دو قید می کند،در حالی که در مورد دوزخیان تنها به عدم ایمان(انکار مبدأ و معاد) قناعت نموده است،اشاره به اینکه برای ورود در بهشت تنها ایمان کافی نیست، عمل صالح نیز لازم است،اما برای دخول در دوزخ عدم ایمان کافی است هر چند گناهی از او سر نزده باشد،چرا که کفر خود بزرگترین گناه است!.

***

نکته:

چرا یکی از نامهای قیامت ساعه است

توجه به این نکته نیز لازم است که در بسیاری از آیات قرآن و از جمله در دو آیه از آیات مورد بحث از قیام قیامت تعبیر به"قیام ساعت"شده است،این به خاطر آن است که"ساعه"در اصل به معنی جزئی از زمان یا لحظاتی زودگذر است،و از آنجا که از یک سو وقوع رستاخیز به صورت ناگهانی و برق آسا است،و از سوی دیگر به مقتضای"سریع الحساب"بودن خداوند،حساب بندگان را در

آن روز به سرعت می رسد،این تعبیر در مورد قیامت به کار رفته تا مردم موقعیت رستاخیز را همواره در نظر داشته باشند.

"ابن منظور"در"لسان العرب"می گوید:"ساعه"اسم برای زمانی است که صیحه پایان جهان زده می شود،و همگی ناگهان می میرند،و نیز نام برای وقتی است که مردم در قیامت برانگیخته می شوند،این نام از آن جهت برای پایان جهان و وقوع رستاخیز انتخاب شده که در صیحه نخستین که خداوند در آیه إِنْ کانَتْ إِلاّ صَیْحَةً واحِدَةً فَإِذا هُمْ خامِدُونَ (1)اشاره کرده بطور ناگهانی همگی می میرند(و در نفخه دوم ناگهان همه بپا می خیزند و قیامت بر پا می شود).

"زبیدی"در"تاج العروس"از بعضی نقل می کند که"ساعه"سه گونه است:

"ساعت کبری"روز رستاخیز و زنده شدن مردم برای حساب.

و"ساعت وسطی"روز مرگ ناگهانی اهل یک زمان(به مجازاتهای الهی و عذابهای استیصال).

و"ساعت صغری"روز مرگ هر انسانی.

***

ص :381

1- 1) یس-29.

[سوره الروم (۳۰): آيات ۱۷ تا ۱۹]

اشاره

فَسُبْحٰانَ اَللّٰهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ (۱۷) وَ لَهُ اَلْحَمْدُ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ (۱۸) يُخْرِجُ اَلْحَيَّ مِنَ اَلْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ اَلْمَيِّتَ مِنَ اَلْحَيِّ وَ يُحْيِ اَلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا وَ كَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ (۱۹)

ترجمه:

۱۷-منزه است خداوند به هنگامی که شام می کنید و صبح می کنید.

۱۸-و حمد و ستایش مخصوص اوست در آسمان و زمین،و تسبیح و تنزیه برای اوست به هنگام عصر و هنگامی که ظهر می کنید.

۱۹-او زنده را از مرده خارج می کند،و مرده را از زنده،و زمین را بعد از مرگ حیات می بخشد،و به همین گونه روز قیامت برانگیخته می شوید!

تفسیر:

تسبیح و حمد در همه حال برای خدا است

بعد از بحثهای فراوانی که در آیات گذشته در مورد مبدء و معاد و بخشی از پاداش مؤمنان و کیفر مشرکان آمد،در آیات مورد بحث به تسبیح و حمد پروردگار و تنزیه و تقدیس او از هر گونه شرک و نقص و عیب پرداخته می فرماید:"تسبیح و تنزیه از آن خدا است به هنگامی که شام می کنید و هنگامی که صبح می کنید" (فَسُبْحٰانَ اللّٰهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ).

***

ص :۳۸۲

"و حمد و ستایش مخصوص ذات پاک او است در آسمان و زمین،و منزه است به هنگام عصر،و هنگامی که وارد ظهر می شوید"(وَ لَهُ الْحَمْدُ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِیًّا وَ حِینَ تُظْهِرُونَ).

به این ترتیب در این دو آیه چهار وقت برای"تسبیح"پروردگار بیان شده:

آغاز شب(حِینَ تُمْسُونَ).

طلوع صبح(وَ حِینَ تُصْبِحُونَ).

عصرگاهان(وَ عَشِیًّا).

و به هنگام زوال ظهر(وَ حِینَ تُظْهِرُونَ) (۱).

اما"حمد"از نظر مکان تعمیم یافته و پهنه آسمان و زمین را شامل شده است.

ذکر این چهار وقت در آیات فوق ممکن است کنایه از دوام و همیشگی تسبیح باشد،چنان که در فارسی می گوئیم هر صبح و شام از فلان کس مراقبت کن (یعنی همیشه و در هر زمان).

این احتمال نیز از ناحیه بعضی از مفسران اظهار شده است که اوقات چهار گانه فوق اشاره به وقتهای نماز است،ولی این سؤال را پاسخ نگفته اند که چرا بجای پنج وقت تنها از چهار وقت سخن گفته است(و از وقت عشا سخنی به میان نیامده).

ولی ممکن است پاسخ داده شود که چون وقت نماز مغرب و عشاء نسبتا به هم نزدیک است،و فاصله میان آن دو در حدود یک الی یک ساعت و نیم می باشد هر دو یک جا آمده است،در حالی که فاصله وقت فضیلت ظهر و عصر نسبتا زیاد و چند ساعت است.

اما اگر تسبیح و حمد را به معنی وسیع کلمه در آیات فوق بگیریم محدود

۱- ۱) توجه داشته باشید که" عَشِیًّا"وَ"حِینَ تُظْهِرُونَ "عطف بر"حین تمسون" است و به موضوع تسبیح بازمی گردد.

به نمازهای پنجگانه نخواهد شد،هر چند این نمازها از مصداقهای روشن آن است.

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله های"سبحان اللّه""و له الحمد" می تواند انشاء تسبیح و حمدی از ناحیه خداوند باشد،همانگونه که در آیه ۱۴ سوره مؤمنون می فرماید" فَتَبارَکَ اللّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ ":"جاوید و پر برکت است خداوندی که بهترین خالقها است".

و ممکن است این حمد و تسبیح به معنی امر باشد،یعنی او را تسبیح و حمد گوئید(سبحوه و احمدوا له)و این تفسیر نزدیکتر به نظر می رسد که آیات فوق دستوری باشد به همه بندگان که برای زدودن آثار شرک و گناه از دل و جان، هر صبح و شام،و هر ظهر و عصر،حمد و تسبیح خدا گویند،به وسیله نماز و غیر نماز.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص چنین آمده است: "هر کس دو آیه فوق و آیه ما بعد از آن را صبحگاهان بخواند آنچه را در روز از او فوت می گردد جبران خواهد کرد،و هر کس آن را در آغاز شب بخواند آنچه را در شب از او فوت شود جبران خواهد کرد" (۱).

*** در آیه بعد باز به مساله معاد بازمی گردد،و از طریق دیگری به استبعاد منکران چنین پاسخ می گوید:"خداوند همواره زنده را از مرده،و مرده را از زنده خارج می کند،و زمین را بعد از مرگ حیات می بخشد،و همین گونه روز قیامت مبعوث و خارج می شوید"(یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ یُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ وَ یُحْیِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ کَذلِکَ تُخْرَجُونَ).

یعنی"صحنه معاد"و"صحنه پایان دنیا"که یکی خروج"حی از میت" است و دیگری"میت از حی"مرتبا در برابر چشم شما تکرار می شود،بنا بر این

ص:۳۸۴

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۱۷۲.

چه جای تعجب که در پایان جهان همه موجودات زنده بمیرند و در رستاخیز همه انسانها به زندگی جدیدی بازگردند؟! اما"خروج حی از میت"در مورد زمینهای مرده که بارها در قرآن برای مساله معاد روی آن تکیه شده،برای همه روشن است که در فصل زمستان زمین به صورت مرده درمی آید،نه گیاهی از آن می روید،نه گلی می خندد،و نه شکوفه ای می شکفد،اما در فصل بهار با تعادل هوا و فرو ریختن قطرات حیاتبخش باران جنبشی در زمین پیدا می شود،همه جا گیاهان می رویند،گلها می خندند و شکوفه ها بر شاخها آشکار می شوند،و این صحنه معاد است که در این جهان می بینیم.

و اما در مورد خارج ساختن مرده از زنده آنهم چیز پوشیده و پنهانی نیست دائما در سطح کره زمین درختانی می میرند و به چوب خشکیده ای تبدیل می شوند انسانها و حیوانات حیات خود را از دست داده و به جسد بی جانی مبدل می گردند.

و اما در مورد"بیرون آمدن موجود زنده از مرده"بعضی از مفسران آن را به خروج انسان و حیوان از نطفه تفسیر کرده اند و بعضی به تولد مؤمن از کافر و بعضی به بیدار شدن خفتگان.

ولی ظاهر این است که معنی اصلی آیه هیچکدام از این معانی نیست،چرا که نطفه خود موجود زنده ای است،و مساله ایمان و کفر نیز جزء بطون آیه است نه ظاهر آیه،و موضوع خواب و بیداری جنبه مجازی دارد زیرا حیات و مرگ حقیقی نیست.

ظاهر آیه این است که خداوند همواره موجودات زنده را از موجودات مرده خارج می سازد،و موجودات بی جان را مبدل به جاندار می کند.

گرچه طبق مسلمات علم امروز در حال حاضر حد اقل در آزمایشهای بشری و مشاهدات روزمره موردی دیده نشده است که موجودات زنده از موجودات بیجان

تولـد یابند،بلکه همواره موجودات زنده از تخم یا بذر یا نطفه موجودات زنده دیگری متولد می شوند،ولی مسـلما در آغاز که این کره خـاکی یـک پـارچه آتش بود،موجود زنـده ای وجود نـداشت،بعـدا در شـرائط خاصـی که علم هنوز آن را به درستی کشف نکرده است موجودات زنـده از مواد بیجان با یک جهش بزرگ متولد شدند،اما این موضوع در شـرائط فعلی کره زمین در آنجا که در دسترس علم و دانش بشر است دیده نمی شود(البته شاید در اعماق اقیانوسها در پاره ای از شرائط هم اکنون نیز این جهش بزرگ صورت پذیرد).

امـا آنچه برای ما محسوس و کاملا قابل لمس و درک است این است که موجودات مرده دائما جزء انـدام موجودات زنـده می شوند و لباس حیات در تن می پوشانند، آب و غذایی که ما می خوریم موجود زنده ای نیست،اما جزء بدن ما که شد تبدیل به یـک موجود زنـده می شود،و سـلولهای تـازه ای بر سـلولهای بـدن ما افزوده می گردد چنان که طفل شـیرخوار از همین راه به جوان نیرومند قوی پیکری تبدیل می گردد.

آیا این خارج کردن زندگی از دل مرگ،و"حی"از"میت"نیست؟! بنا بر این می توان گفت:دائما در نظام عالم طبیعت زندگی از دل مرگ و مرگ از دل زنـدگی بیرون می آیـد به همین دلیل خـدایی که آفریننـده طبیعت است قادر به احیای مردگان در جهان دیگر می باشد.

البتـه-همـانگونه کـه گفـتیم-آیه فـوق از نظر بعـد معنـوی نیز تفسـیرهای دیگری دارد،از جمله تولـد مـؤمن از کـافر،و کـافر از مؤمن،عالم از جاهل،و جاهل از عالم،صالـح از مفسد،و مفسد از صالح است،همانگونه که در بعضـی از روایات اسـلامی نیز به آن اشاره شده است.

این معـانی ممکن است از بطون آیه باشـد،چرا که می دانیم آیـات قرآن ظـاهر و بـاطنی دارد،و نیز ممکن است مرگ و حیات معنی جامع و وسیعی داشته

ص: ۳۸۶

باشد که هم جنبه مادی و هم جنبه معنوی را شامل شود.

در روایتی از امام موسی بن جعفر ع در تفسیر آیه یُحْیِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها چنین آمده است:

لیس یحییها بالقطر و لکن یبعث اللّه رجالا فیحیون العدل فتحی الارض لاحیاء العدل،و لاقامه العدل فیه انفع فی الارض من القطر اربعین صباحا: "منظور این نیست که خداوند زمین را به وسیله باران زنده می کند،بلکه مردانی را برمی انگیزد که اصول عدالت را احیا کنند،و زمین با احیای عدالت زنده می شود،(بدانید)اقامه عدل در زمین از چهل روز باران نافعتر است" (۱).

روشن است اینکه امام ع می فرماید منظور نزول باران نیست نفی انحصار است،یعنی آیه را منحصرا نباید به باران تفسیر کرد چرا که احیای معنوی زمین به عدالت از نزول باران نیز پراهمیت تر است.

***

ص: ۳۸۷

۱- ۱) نقل از کتاب "کافی "طبق نقل "نور الثقلین "جلد ۴ صفحه ۱۷۳.

[سوره الروم (۳۰): آیات ۲۰ تا ۲۲]

اشاره

وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ (۲۰) وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۲۱) وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ (۲۲)

ترجمه:

۲۰-از نشانه های او این است که شما را از خاک آفرید،سپس انسانهایی شدید و در روی زمین انتشار یافتید.

۲۱-و از نشانه های او اینکه همسرانی از جنس خود شما برای شما آفرید،تا در کنار آنها آرامش یابید،و در میانتان مودت و رحمت قرار داد،در این نشانه هایی است برای گروهی که تفکر می کنند.

۲۲-و از آیات او آفرینش آسمانها و زمین و تفاوت زبانها و رنگهای شماست،در این نشانه هایی است برای عالمان.

تفسیر:

آیات خدا در آفاق و انفس!

این آیات و قسمتی از آیات بعد نکات جالبی از دلائل توحید و نشانه های پروردگار را در نظام عالم هستی بازگو کرده،و بحثهای گذشته را تکمیل می نماید

ص: ۳۸۸

و می توان گفت رویهمرفته بخش مهمی از آیات توحیدی قرآن را همین آیات تشکیل می دهد.

این آیات که همه با تعبیر من آیاته(یکی از نشانه های خدا...)آغاز می شود و آهنگ مخصوص و لحن گیرا و جذاب و تعبیرات مؤثر و عمیقی دارد مجموعا از هفت آیه تشکیل شده که شش آیه آن پشت سر هم و یک آیه جداگانه است(آیه ۴۶ همین سوره).

این هفت آیه تقسیم بندی جالبی از نظر آیات "آفاقی "و"انفسی "دارد، به طوری که سه آیه در باره آیات انفسی(نشانه های خدا در وجود خود انسان) و سه آیه در باره آیات آفاقی(نشانه های عظمت پروردگار در بیرون وجود انسان) و یک آیه از آیات انفسی و هم از آیات آفاقی سخن می گوید.

قابل توجه اینکه آیاتی که با این جمله شروع می شود در قرآن یازده آیه بیش نیست که هفت آیه آن در همین سوره روم است،و دو آیه در سوره فصلت(آیه ۳۷ و ۳۹)و دو آیه در سوره شوری است(آیه ۲۹ و ۳۲)و مجموع این یازده آیه حقا یک دوره کامل توحید است.

ذکر این نکته را قبل از ورود در تفسیر آیات نیز لازم می دانیم که آنچه را قرآن در این آیات به آن اشاره می کند گرچه مسائلی است که در بدو نظر برای عموم مردم قابل درک و تشخیص است،ولی با پیشرفت علم و دانش بشری همواره نکته های تازه ای در زمینه آن برای دانشمندان آشکار می شود که به قسمتی از آن در لابلای تفسیر این آیات اشاره خواهیم کرد.

قرآن در اینجا نخست به سراغ آفرینش انسان که اولین و مهمترین موهبت الهی بر او است می رود و می گوید:"یکی از نشانه های او این است که شما را از خاک آفرید،سپس شما انسانهایی شدید که در روی زمین منتشر گشتید"(وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَکُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ إِذا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ).

در این آیه به دو نشانه عظمت الهی اشاره شده:یکی آفرینش انسان از خاک که ممکن است اشاره به آفرینش نخستین انسان یعنی آدم بوده باشد،یا آفرینش همه انسانها از خاک چرا که مواد غذایی تشکیل دهنده وجود انسان همه،مستقیما یا بطور غیر مستقیم از خاک گرفته می شود.

دیگر تکثیر نسل انسان و انتشار فرزندان آدم در سراسر روی زمین است که اگر ویژگی گسترش در آدم آفریده نشده بود به زودی از میان می رفت و نسل او برچیده می شد.

راستی خاک کجا و انسانی با این ظرافت کجا؟ اگر پرده های ظریف چشم که از برگ گل هم لطیفتر و حساستر و ظریفتر است،همچنین سلولهای فوق العاده حساس و ظریف مغز را در کنار خاک بگذاریم و با هم مقایسه کنیم آن گاه می فهمیم که آفریدگار جهان چه قدرت عجیبی به کار گرفته که از آن ماده تیره کم ارزش چنین دستگاههای ظریف و دقیق و پر ارزشی را به وجود آورده است؟.

خاک نه نور دارد،نه حرارت،نه زیبایی و نه طراوت،و نه حس و نه حرکت ولی در عین حال خمیر مایه انسانی شده است دارای همه این صفات،آن کس که از چنین موجود مرده ای که کم ارزشترین موجودات محسوب می شود چنان موجود زنده شگرفی بیافریند شایسته هر گونه ستایش بر این قدرت و علم و دانش بی حساب است" فَتَبارَکَ اللّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ ".

این تعبیر ضمنا بیانگر این واقعیت است که در میان انسانها تفاوتی نیست و ریشه همه به یک جا بازمی گردد،همگی پیوند ناگسستنی با خاک دارند و طبعا سرانجام نیز همه به همان خاک بازمی گردند.

قابل توجه اینکه کلمه"اذا"در لغت عرب معمولا-در مورد امور ناگهانی به کار می رود،ذکر این تعبیر در اینجا ممکن است اشاره به آن باشد که خداوند

آن چنان قدرت تکثیر مثل به آدم داد که در مدتی کوتاه ناگهان نسل او در سراسر زمین منتشر شد و جامعه متشکل انسانی را به وجود آورد.

*** دومین آیه مورد بحث نیز بخش دیگری از آیات انفسی را که در مرحله بعد از آفرینش انسان قرار دارد مطرح کرده می فرماید:"دیگر از نشانه های خدا این است که از جنس خودتان همسرانی برای شما آفرید تا در کنار آنها آرامش بیابید"(وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْها).

و از آنجا که ادامه این پیوند در میان همسران خصوصا،و در میان همه انسانها عموما، نیاز به یک جاذبه و کشش قلبی و روحانی دارد به دنبال آن اضافه می کند:"و در میان شما مودت و رحمت آفرید"(وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً).

و در پایان آیه برای تاکید بیشتر می فرماید:"در این امور نشانه هایی است برای افرادی که تفکر می کنند"(إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ).

جالب اینکه قرآن در این آیه هدف ازدواج را سکونت و آرامش قرار داده است،و با تعبیر پر معنی"لتسکنوا"مسائل بسیاری را بیان کرده و نظیر این تعبیر در آیه ۱۸۹ سوره اعراف نیز آمده است.

به راستی وجود همسران با این ویژگیها برای انسانها که مایه آرامش زندگی آنها است یکی از مواهب بزرگ الهی محسوب می شود.

این آرامش از اینجا ناشی می شود که این دو جنس مکمل یکدیگر و مایه شکوفایی و نشاط و پرورش یکدیگر می باشند بطوری که هر یک بدون دیگری ناقص است،و طبیعی است که میان یک موجود و مکمل وجود او چنین جاذبه نیرومندی وجود داشته باشد.

و از اینجا می توان نتیجه گرفت آنها که پشت پا به این سنت الهی می زنند وجود ناقصی دارند،چرا که یک مرحله تکاملی آنها متوقف شده(مگر آنکه

به راستی شرائط خاص و ضرورتی ایجاب تجرد کند).

به هر حال این آرامش و سکونت هم از نظر جسمی است،و هم از نظر روحی هم از جنبه فردی و هم اجتماعی.

بیماریهایی که به خاطر ترک ازدواج برای جسم انسان پیش می آید قابل انکار نیست.

همچنین عدم تعادل روحی و ناآرامیهای روانی که افراد مجرد با آن دست به گریبانند کم و بیش بر همه روشن است.

از نظر اجتماعی افراد مجرد کمتر احساس مسئولیت می کنند و به همین جهت انتحار و خودکشی در میان مجردان بیشتر دیده می شود،و جنایات هولناک نیز از آنها بیشتر سرمی زند.

هنگامی که انسان از مرحله تجرد گام به مرحله زندگی خانوادگی می گذارد شخصیت تازه ای در خود می یابد،و احساس مسئولیت بیشتری می کند و این است معنی احساس آرامش در سایه ازدواج.

و اما مساله"مودت"و"رحمت"در حقیقت"ملاط"و"چسب"مصالح ساختمانی جامعه انسانی است،چرا که جامعه از فرد فرد انسانها تشکیل شده همچون ساختمان عظیم و پرشکوهی که از آجرها و قطعات سنگها تشکیل می گردد.

اگر این افراد پراکنده،و آن اجزاء مختلف،با هم ارتباط و پیوند پیدا نکنند "جامعه"یا"ساختمانی"به وجود نخواهد آمد.

آن کس که انسان را برای زندگی اجتماعی آفریده این پیوند و ربط ضروری را نیز در جان او ایجاد کرده است.

فرق میان"مودت"و"رحمت"ممکن است از جهات مختلفی باشد:

۱-"مودت"انگیزه ارتباط در آغاز کار است،اما در پایان که یکی از دو همسر ممکن است ضعیف و ناتوان گردد و قادر بر خدمتی نباشد"رحمت"جای

آن را می گیرد.

۲-"مـودت"در مـورد بزرگترهـا اسـت کـه می تواننـد نسـبت بهـم خـدمت کننـد امـا کودکـان و فرزنـدان کوچـک در سایه"رحمت"پرورش می یابند.

۳-"مودت"غالبا جنبه متقابل دارد،اما رحمت یک جانبه و ایثارگرانه است،زیرا برای بقاء یک جامعه گاه خـدمات متقابل لازم است که سرچشمه آن مودت است و گاه خدمات بلاعوض که نیاز به ایثار و"رحمت"دارد.

البته آیه مودت و رحمت را میـان دو همسـر بیان می کنـد ولی این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر"بینکم"اشاره به همه انسانها باشـد،که دو همسـر یکی از مصـادیق بـارز آن محسوب می شونـد،زیرا نه تنهـا زنـدگی خـانوادگی که زنـدگی در کل جامعه انسـانی بـدون این دو اصـل یعنی"مودت"و"رحمت"امکـان پـذیر نیست،و از میان رفتن این دو پیونـد،و حتی ضـعف و کمبود آن،مایه هزاران بدبختی و ناراحتی و اضطراب اجتماعی است.

*** آخرین آیه مورد بحث معجونی از آیـات آفـاقی و انفسـی است:نخست به مسـاله خلقت آسـمانها و زمین اشاره کرده می گوید:"از نشانه های بزرگ خدا آفرینش آسمانها و زمین است"(وَ مِنْ آیاتِهِ خَلْقُ السماوات و الارض).

آسمانها با آن همه کرات،با آن همه منظومه ها و کهکشانها،آسمانهایی که اندیشه بلندپرواز انسان از درک عظمت آن عاجز و فکر از مطالعه آن خسته می شود و هر قدر علم و دانش انسان پیش می رود نکته های تازه ای از عظمتش آشکار می گردد.

یک روز بود که انسان کواکب آسـمان را همین تعدادی می دانست که با چشم دیده می شود(دانشمندان آنچه را با چشم غیر مسلح دیده می شود حدود پنج الی ششهزار احصاء کرده اند).

اما هر قدر تلسکوپهای قویتر و عظیمتری ساخته شد عظمت و کثرت ستارگان

آسـمان فزونتر گردیـد،تـا آنجا که امروز معتقدنـد تنها کهکشان ما که یکی از انبوه کهکشانهای آسـمان است بیش از یکصـد میلیون سـتاره دارد که خورشـید ما با عظمت خیره کننـده اش یکی از سـتارگان متوسط آن محسوب می شود!، و تنها خـدا می داند که در همه کهکشانها که تعداد آنها بر هیچکس روشن نیست چقدر ستاره وجود دارد.

همچنین هر قـدر علوم طبیعی،زمین شناسـی،گیـاه شناسـی،حیوانشناسـی و علم تشـریح و فیزیولوژی و روانشناسـی و روانکـاوی پیشرفت می کند عجائب تازه ای در باره آفرینش زمین کشف می شود که هر یک آیتی از آیات عظمت خدا است.

سپس به یکی از آیات بزرگ انفسی سـخن را منتقل ساخته می گویـد:"اختلاف زبانها و رنگهای شـما نیز از آیات عظمت او است"!(وَ اخْتِلافُ أَلْسِنَتِکُمْ وَ أَلْوانِکُمْ).

بی شک زندگی اجتماعی بشـر بدون"شـناخت افراد و اشـخاص"ممکن نیست که اگر یک روز همه انسانها یک شکل و یک قیافه و دارای یک قـد و قواره باشـند در همان یک روز شـیرازه زنـدگی آنها بهم می ریزد،نه پـدر و فرزنـد و همسـر از بیگانه شنـاخته می شونـد،و نه مجرم از بیگنـاه،بـدهکار از طلبکـار،فرمانـده از فرمانبر و رئیس از مرءوس،و میزبان از مهمان،دوست از دشـمن شـناخته نمی شود و چه جنجـال عجیبی بر پـا خواهـد شـد! اتفاقـا گاهی این مساله در مورد برادران دوقلو که از هر نظر شبـاهت بـا هم دارنـد پیش می آیـد و چه مشـکلاتی در برخورد مردم و مناسـبات با آنها روی می دهـد تا آنجا که شـنیده ایم گـاهی یکی از برادران دو قلوی همرنـگ و هم شـکل،بیمـار بوده و مادر دارو را به دیگری داده است! لـذا برای سازمان یافتن اجتماع بشر خداوند صداها و رنگها را مختلف قرار داده است.

به گفته "فخر رازی "در ذیل آیه مورد بحث،شناسایی انسان نسبت به انسان یا باید از طریق "چشم "حاصل شود یا به وسیله "گوش "،خداوند برای تشخیص چشم رنگها و صورتها و شکلها را مختلف آفریده،و برای تشخیص گوش اختلاف آوازها و آهنگهای صدا را ایجاد کرده است،بطوری که در تمام جهان نمی توان دو انسان را پیدا کرد که از نظر چهره و آهنگ صدا از تمام جهات یکسان باشند یعنی صورت انسان که عضو کوچکی است و آهنگ صدای انسان که موضوع ساده ای است به قدرت پروردگار به میلیاردها شکل مختلف در می آید و این از آیات عظمت او است.

البته این احتمال نیز وجود دارد-و بعضی از مفسران بزرگ به آن اشاره کرده اند-که اختلاف السنه به معنی اختلاف زبانها از قبیل عربی و فارسی و مانند آن باشد،و اختلاف رنگها اشاره به اختلاف نژادها که هر نژادی رنگی دارد.

ولی می توان معنی وسیعی از کلمه "اختلاف "استفاده کرد که شامل این تفسیر و تفسیر ما قبل آن هر دو شود،و به هر معنی این تنوع خلقت شاهد عظمت و قدرت او است.

"فرید وجدی "در "دائره المعارف "خود از قول "نیوتن "دانشمند معروف غربی چنین نقل می کند که می گوید:"در باره آفریدگار جهان و خداوند هرگز شک نکنید،زیرا معقول نیست ضرورت و علت و معلول فاقد شعور به تنهایی رهبر وجود باشد،چون ضرورت کور و یکسان در هر مکان و هر زمان متصور نیست که اینهمه کائنات متنوع و موجودات رنگارنگ از او صادر گردد،و ممکن نیست که وجود با نظام و ترتیب اجزائش و تناسبهای لازم و هماهنگ با تغییرات زمان و مکان ظاهر گردد،بلکه همه این امور حتما باید از مبدئی سرچشمه گرفته باشد

که دارای علم و حکمت و اراده است" (۱).

قرآن در پایان آیه فوق می گوید:"در این امور نشانه هایی است برای عالمان و اندیشمندان"(إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِلْعٰالِمِینَ).

چرا که آنها بیش از هر کس از این اسرار آگاه می شوند.

***

۱- ۱) دائره المعارف فرید وجدی جلد اول صفحه ۴۹۶(ماده اله).

[سوره الروم (۳۰): آیات ۲۳ تا ۲۵]

اشاره

وَ مِنْ آیاتِهِ مَنامُکُمْ بِاللَّیْلِ وَ اَلنَّهارِ وَ اِبْتِغاؤُکُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ (۲۳) وَ مِنْ آیاتِهِ یُرِیکُمُ اَلْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ یُنَزِّلُ مِنَ اَلسَّماءِ ماءً فَیُحْیِی بِهِ اَلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ (۲۴) وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ تَقُومَ اَلسَّماءُ وَ اَلْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذا دَعاکُمْ دَعْوَةً مِنَ اَلْأَرْضِ إِذا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ (۲۵)

ترجمه:

۲۳-و از نشانه های او خواب شما در شب و روز است،و تلاش و کوششتان برای بهره گیری از فضل پروردگار(و تامین معاش)در این امور نشانه هایی است برای آنها که گوش شنوا دارند! ۲۴-و از آیات او این است که برق(و رعد)را به شما نشان می دهد که هم مایه ترس است و هم امید(ترس از صاعقه،و امید به نزول باران)و از آسمان آبی فرو می فرستد که زمین را بعد از مردن به وسیله آن زنده می کند،در این نشانه هایی است برای جمعیتی که عقل خود را به کار می گیرند.

۲۵-و از آیات او این است که آسمان و زمین به فرمان او برپاست سپس هنگامی که شما را (در قیامت)از زمین فرا می خواند ناگهان همه خارج می شوید(و در صحنه محشر حضور می یابید).

ص: ۳۹۷

تفسیر:

باز هم نشانه های عظمت او در برون و درون

به دنبال بحثهای گذشته پیرامون آیات پروردگار در آفاق و انفس،آیات مورد بحث به گفتگو پیرامون بخش دیگری از این آیات بزرگ می پردازد.

نخست پدیده"خواب"را به عنوان یک پدیده مهم آفرینش و نموداری از نظام حکیمانه آفریننده آن مورد توجه قرار داده می گوید:

"از آیات او خواب شما در شب و روز است،و نیز تلاش و کوشش شما برای بهره گیری از فضل پروردگار و تامین نیازمندیهای زندگی"(وَ مِنْ آیاتِهِ مَنامُکُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ وَ ابْتِغاؤُکُمْ مِنْ فَضْلِهِ).

و در پایان می افزاید:"در این امور آیات و نشانه هایی است برای آنها که گوش شنوا دارند"(إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ).

این حقیقت بر هیچ کس پوشیده نیست که همه"موجودات زنده" برای تجدید نیرو و به دست آوردن آمادگی لازم برای ادامه کار و فعالیت نیاز به استراحت دارند،استراحتی که به طور الزامی به سراغ آنها بیاید،و حتی افراد پر تلاش و یا حریص را ناگزیر به انجام آن سازد.

چه عاملی برای وصول به این هدف بهتر از خواب تصور می شود که الزاما به سراغ انسان می آید و او را وادار می کند که تمام فعالیتهای جسمانی و بخش مهمی از فعالیتهای فکری و مغزی خویش را تعطیل کند،تنها دستگاه هایی از جسم همانند قلب و ریه و بخشی از فعالیتهای مغزی که برای ادامه حیات لازم است به کار خود ادامه می دهند آنهم بسیار آرام و آهسته.

این موهبت بزرگ الهی سبب می شود که جسم و روح انسان به اصطلاح سرویس شود،و با بروز حالت خواب که یک نوع وقفه و تعطیل کار بدن است

ص: ۳۹۸

آرامش و رفع خستگی حاصل گردد،و انسان حیات و نشاط و نیروی تازه ای پیدا کند.

مسلما اگر خواب نبود روح و جسم انسان بسیار زود پژمرده و فرسوده می شد،و بسیار زود پیری و شکستگی به سراغ او می آمد،به همین دلیل خواب متناسب و آرام،راز سلامت،و طول عمر،و دوام نشاط جوانی است.

قابل توجه اینکه"اولا-"خواب را قبل از"ابتغاء فضل اللّه"که در آیات قرآن به معنی تلاش برای روزی است قرار داده،اشاره به اینکه پایه ای برای آن محسوب می شود،چرا که بدون خواب کافی"ابتغاء فضل اللّه"مشکل است.

"ثانیا"درست است که خواب معمولا-در شب است و تلاش معاش در روز،اما چنان نیست که انسان نتواند این برنامه را به هنگام لزوم تغییر دهد،بلکه خداوند انسان را چنان آفریده که می تواند برنامه خواب خود را تغییر داده،و بر ضرورتها و نیازها منطبق سازد،تعبیر به" مَنامُکُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ "(خواب شما در شب و روز)گویا اشاره به همین نکته است.

بدون شک برنامه اصلی خواب مربوط به شب است،و شب به خاطر آرامشی که از تاریکی پدید می آید اولویت خاصی در این مورد دارد، اما گاه شرائطی در زندگی انسان پیدا می شود که مثلا-مجبور می شود شبانه سفر کند و روز استراحت نماید،اگر برنامه تنظیم خواب در اختیار انسان نبود چه مشکلی پیش می آمد؟ اهمیت این مطلب مخصوصا در عصر ما که بسیاری از مؤسسات صنعتی و پزشکی و درمانی مجبورند بطور مداوم در تمام شبانه روز کار کنند و تعطیل برنامه های آنها ممکن نیست،و لذا کارگران در سه نوبت به کار می پردازند،از هر زمان دیگری روشنتر است.

نیاز جسم و روح انسان به خواب به اندازه ای زیاد است که توانایی و تحمل انسان در برابر بی خوابی بسیار کم است و از چند شبانه روز تجاوز نمی کند،

به همین جهت جلوگیری از خواب همیشه به عنوان یکی از دردناکترین شکنجه ها نزد جباران و طاغوتیان شناخته شده است.

و نیز به همین دلیل یکی از طرق درمان مؤثر بسیاری از بیماریها این است که بیمار را در خواب عمیق فرو می برند،و از این راه توان و نیروی بیمار را افزایش می دهند.

البته هیچ کس نمی تواند مقدار معینی را به عنوان"مقدار خواب لازم" برای عموم انسانها تعیین کند،چه اینکه این امر بستگی به سن و سال و وضع و موقعیت اشخاص و چگونگی ساختمان روحی و جسمی آنها دارد،آنچه مهم است اینکه"خواب کافی"مقداری است که انسان بعد از آن احساس کند از این نظر اشباع شده است،درست همانگونه که در مورد آب و مقدار غذا احساس سیری می کند.

این نیز قابل توجه است که علاوه بر"طول"زمان خواب،"عمق"آن نیز اهمیت ویژه ای دارد،ای بسا یک ساعت خواب عمیق کار چند ساعت خواب سطحی را در بازسازی روح و جسم انسان انجام می دهد.

البته در آنجا که خواب عمیق ممکن نباشد"نعاس"(خواب خفیف)هم یکی از نعمتهای الهی است،چنان که در آیه ۱۱ سوره انفال در مورد مجاهدان بدر از آن یاد شده،چرا که در میدان جنگ خواب عمیق نه امکان پذیر است و نه مفید و سودمند.

به هر حال نعمت خواب،و آرامش و آسایش ناشی از آن و نیز قدرت و نشاطی که بعد از خواب پیدا می شود از نعمتهایی است که با هیچ بیانی قابل توصیف نیست.

*** آیه بعد که پنجمین قسمت از آیات عظمت خدا را بیان می کند باز به سراغ آیات آفاقی می رود،و مسئله باران و رعد و برق و حیات زمین را پس از مرگ

مورد توجه قرار داده،می گوید:"از نشانه های خدا این است که برق را که هم مایه ترس است هم مایه امید،به شما نشان می دهد"(وَ مِنْ آیاتِهِ یُرِیکُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً).

"ترس"از خطرات ناشی از برق که گاه به صورت"صاعقه"در می آید و هر چیز را در حوزه آن قرار گیرد آتش می زند و خاکستر می کند،و"امید" از نظر نزول باران که غالبا بعد از رعد و برق به صورت رگبار فرو می ریزد.

بنا بر این،برق آسمان پیشاهنگی است برای نزول باران(علاوه بر فوائد گوناگون مهمی که در این برق نهفته شده و دانش امروز از آن پرده برداشته و ما در آغاز سوره رعد به آن اشاره کردیم) (۱).

سپس می افزاید:"و از آسمان آبی نازل می کند که زمین را بعد از مرگش حیات می بخشد"(وَ یُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ ماءً فَیُحْیِی بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها).

زمین خشک و سوزانی که بوی مرگ از تمام آن به مشام می رسد بعد از نزول چند باران حیاتبخش آن چنان جان می گیرد و زنده می شود و آثار حیات به صورت گلها و گیاهان در آن نمایان می گردد که گاه باورکردنی نیست که این همان زمین مرده سابق است.

در پایان آیه به عنوان تاکید می افزاید:"در این امور آیات و نشانه هایی است برای جمعیتی که تعقل و اندیشه می کنند"(إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ).

آنها هستند که می فهمند در این برنامه حساب شده دست قدرتی در کار است که آن را رهبری و هدایت می کند و هرگز نمی تواند معلول تصادفها و ضرورتهای کور و کر باشد.

***

۱- ۱) به جلد ۱۰ تفسیر نمونه صفحه ۱۴۹ به بعد مراجعه فرمائید.

در آخرین آیه،بحث از آیات آفاقی را در زمینه تدبیر نظام آسمان و زمین و ثبات و بقای آنها ادامه داده،می فرماید:"یکی دیگر از آیات عظمت حق این است که آسمان و زمین به فرمان او برپا است"(وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ بِأَمْرِهِ).

یعنی نه تنها آفرینش آسمانها که در آیات قبل به آن اشاره شد آیتی است که برپایی و ادامه نظام آنها نیز آیتی دیگر می باشد،چه اینکه این اجرام عظیم در گردش منظم خود احتیاج به امور زیادی دارد که مهمترین آنها محاسبه پیچیده تعادل نیروی جاذبه و دافعه است.

پروردگار بزرگ آن چنان این تعادل را سامان بخشیده که میلیونها سال بدون کمترین انحراف در مسیر خود گردش می کنند.

و به تعبیر دیگر آیه گذشته اشاره به"توحید خلقت"بود،و این آیه اشاره به"توحید ربوبیت و تدبیر"است.

تعبیر به"قیام"و برپایی آسمان و زمین،تعبیر لطیفی است که از حالات انسان گرفته شده،چرا که بهترین حالات انسان برای ادامه فعالیتها حالت قیام است که قادر بر انجام همه حوائج خود می باشد و تسلط کامل بر اطراف خویش دارد.

تعبیر به"امر"در اینجا اشاره به نهایت قدرت پروردگار است که برای ادامه حیات و نظم این جهان پهناور تنها یک فرمان او کافی است.

و در پایان این آیه با استفاده از زمینه بودن"توحید"برای"معاد"بحث را به این مسئله منتقل ساخته می فرماید:"سپس هنگامی که شما را از زمین فرا می خواند ناگهان همه خارج می شوید"(ثُمَّ إِذا دَعاکُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ).

کرارا در آیات قرآن دیده ایم که خداوند مساله معاد را با تکیه بر نشانه های قدرت او در آسمان و زمین اثبات می کند و آیه مورد بحث نیز یکی از آنها است.

تعبیر به"دعاکم"(شما را فرا می خواند)اشاره به این است که همانطور که برای تدبیر و نظم جهان یک فرمان او کافی است،برای بعث و نشور و رستاخیز نیز یک دعوت او کفایت می کند،مخصوصا با توجه به جمله" إِذا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ " که"اذا"در آن به اصطلاح برای"مفاجاه"است روشن می سازد که با یک دعوت او همه ناگهان بیرون می ریزند.

ضمنا تعبیر" دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ "نشانه روشنی بر معاد جسمانی است که انسان در رستاخیز از این زمین فرا خوانده می شود(دقت کنید).

***

نکته ها:

اشاره

۱-یک دوره کامل درس خداشناسی

در آیات ششگانه گذشته بحثهای گوناگونی پیرامون خداشناسی مطرح شده که مجموعا یک دوره جالب را تشکیل می دهد،از آفرینش آسمان گرفته تا آفرینش بشر از خاک،و از پیوند محبت خانوادگی گرفته تا خواب آرام بخش در شب و روز از تدبیر نظام و جهان بالا گرفته تا برق آسمان و نزول باران و اختلاف زبانها و رنگها،یعنی مجموعه مناسبی از آیات آفاقی و انفسی.

جالب اینکه در هر یک از این شش آیه دو بخش از دلائل توحید ذکر شده تا یکی زمینه سازی کند و دیگری تحکیم و تاکید،درست همانند آوردن دو شاهد عادل برای اثبات یک مدعا که مجموعا دوازده شاهد صادق را برای قدرت بی پایان حق تشکیل می دهد! ***

۲-چه کسانی از این آیات الهام می گیرند؟

در ذیل چهار آیه از این شش آیه تاکید شده است که در این امور نشانه های روشنی است برای"متفکران"،"عالمان"،"شنوایان"و"عاقلان"ولی

ص :۴۰۳

در آیه اول و آخر این موضوع دیده نمی شود.

فخر رازی در این زمینه چنین توضیح می دهد:عدم ذکر آن در نخستین آیه ممکن است به خاطر آن باشد که آیه اول و دوم که پشت سر هم قرار گرفته و هر دو از آیات انفسی سخن می گوید و یکسان است.

و در آخرین آیه،مطلب به قدری وضوح پیدا کرده که دیگر نیاز به توضیح بیشتر و تاکید بر تعقل و تفکر نیست (۱).

جالب اینکه نخست سخن از "تفکر"به میان می آورد،سپس از"علم" چرا که تفکر پایه و زمینه ساز علم است بعد از آن سخن از"گوش شنوا"است چرا که در پرتو علم و آگاهی انسان آماده شنیدن و پذیرش حق می شود،همانطور که قرآن میگوید: فَبَشِّرْ عِبٰادِ اَلَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ :"به بندگانم بشارت ده آنانی که سخنان را می شنوند و از بهترین آنها پیروی می کنند" (سوره زمر آیه ۱۸).

و در آخرین مرحله سخن از"عقل"است چون آنها که گوش شنوا دارند سرانجام به مرحله عقل کامل خواهند رسید.

این نکته نیز قابل توجه است که در ذیل نخستین آیه سخن از آغاز آفرینش انسان و انتشار نسل او در زمین است(ثُمَّ إِذٰا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ).

و در آخرین آیه نیز سخن از خروج و نشور انسانها در قیامت است(إِذٰا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ).

اولی آغاز است و آخری انجام.

***

۳-شگفتیهای عالم خواب

با تمام بحثهایی که دانشمندان پیرامون خواب و ویژگیهای آن کرده اند باز

۱- ۱) تفسیر کبیر فخر رازی ذیل آیات مورد بحث.

هم به نظر می رسد که هنوز همه زوایای این عالم اسرارآمیز روشن نشده و حقائق پیچیده آن فاش نگردیده است.

هنوز در میان دانشمندان بحث است که چه فعل و انفعال در بدن انسان صورت می گیرد که در یک لحظه ناگهانی بخشی از فعالیتهای مغز و بدن او تعطیل می گردد،و تحولی در سرتاسر روح و جسمش ظاهر می شود؟ بعضی عامل اصلی خواب را یک"عامل فیزیکی"می دانند،و معتقدند که انتقال خون از مغز به قسمتهای دیگر بدن این پدیده را به وجود می آورد، و برای اثبات عقیده خود از تختخواب مخصوصی به نام"تختخواب ترازویی" استفاده کرده اند که انتقال خون را از مغز به سایر اعضاء مشخص می کند.

جمعی دیگر عامل خواب را"عامل شیمیایی"می دانند،و معتقدند به هنگام تلاش و کوشش سمومی در بدن پیدا می شود که بخشی از مغز را از کار می اندازد در نتیجه انسان به خواب می رود،هنگامی که این سموم جذب بدن و خنثی شد انسان بیدار می شود.

جمع دیگری برای خواب یک"عامل عصبی"قائلند و می گویند سیستم فعال عصبی ویژه ای در مغز موجود است که حکم گاز اتومبیل را دارد و بر اثر خستگی خاموش می شود و موقتا از کار می ایستد.

اما پیرامون تمام این نظریه ها سؤالات و نقاط مبهم و تاریکی وجود دارد که هنوز پاسخ آن به روشنی داده نشده است،و خواب هم چنان چهره اسرارآمیز خود را حفظ کرده است.

از شگفتیهای عالم خواب که دانشمندان اخیرا از روی آن پرده برداشته اند این است که به هنگام خواب و از کار افتادن موقت بخش عظیمی از مغز بعضی از سلولها که آن را"سلول نگهبان"باید نامید هم چنان بیدار می مانند،و توصیه هایی را که انسان قبل از خواب در مورد لحظه بیداری به آنها می کند هرگز فراموش

ص: ۴۰۵

نمی کنند تا به هنگام لزوم تمام مغز را بیدار کرده به حرکت در آورند.

مثلا مادر خسته و کوفته ای که شب می خوابد و فرزند شیرخوارش در گاهواره نزدیک او است ناخودآگاه به سلول نگهبان که رابط میان روح و جسم است این مطلب را توصیه می کند که هر زمان کودک من کمترین صدایی کرد مرا بیدار کن،اما سر و صداهای دیگر مهم نیست!لذا ممکن است غرش رعد این مادر را از خواب بیدار نکند اما کمترین صدای کودکش سبب بیداری او است، این وظیفه مهم را همان سلول نگهبان بر عهده گرفته! خود ما نیز این مطلب را بسیار آزموده ایم که هر وقت تصمیم داشته باشیم صبح زود یا حتی وسط شب دنبال سفر یا برنامه مهمی برویم و این را به خودمان بسپاریم غالبا به موقع بیدار می شویم،در حالی که در غیر این موقع ساعتها ممکن است در خواب فرو رویم.

خلاصه از آنجا که خواب از پدیده های روحی است،و روح جهانی است پر از اسرار،عجیب نیست که زوایای این مساله هنوز روشن نشده باشد،ولی هر چه بیشتر در آن به غور و بررسی می پردازیم به عظمت آفریدگار این پدیده آشناتر می شویم.

اینها همه در مورد خواب بود و اما در باره رؤیا و خواب دیدن بحثهای فراوانی است که در تفسیر سوره یوسف جلد نهم صفحه ۳۱۲ به بعد آورده ایم.

***

۴-پیوند محبت دو همسر

با اینکه ارتباط انسان با پدر و مادر و برادرش ارتباط "نسبی"است و از ریشه های عمیق خویشاوندی مایه می گیرد و پیوند دو همسر یک پیوند قرار دادی و قانونی است اما بسیار می شود که محبت و علاقه ناشی از آن حتی بر علاقه خویشاوندی پدر و مادر پیشی می گیرد،و این در حقیقت همان چیزی است که

در آیات فوق با جمله وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً به آن اشاره شده است.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص می خوانیم که بعد از جنگ احد:

به"دختر جحش"فرمود دایی تو"حمزه"شهید شد،او گفت" إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ "من اجر این مصیبت را از خدا می خواهم.

باز به او فرمود برادرت نیز شهید شد،دیگر بار"انا للّه"گفت و اجر و پاداش خود را از خدا خواست.

اما همین که خبر شهادت همسرش را به او داد دست بر سرش گذاشت و فریاد کشید پیامبر فرمود:(آری)ما یعدل الزوج عند المرأه شیء:"هیچ چیز برای زن همانند همسر نیست" (۱).

***

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۱۷۴.

[سوره الروم (۳۰): آیات ۲۶ تا ۲۹]

اشاره

وَ لَهُ مَنْ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ کُلٌّ لَهُ قٰانِتُونَ (۲۶) وَ هُوَ اَلَّذِی یَبْدَؤُا اَلْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَیْهِ وَ لَهُ اَلْمَثَلُ اَلْأَعْلیٰ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ هُوَ اَلْعَزِیزُ اَلْحَکِیمُ (۲۷) ضَرَبَ لَکُمْ مَثَلاً مِنْ أَنْفُسِکُمْ هَلْ لَکُمْ مِنْ مٰا مَلَکَتْ أَیْمٰانُکُمْ مِنْ شُرَکٰاءَ فِی مٰا رَزَقْنٰاکُمْ فَأَنْتُمْ فِیهِ سَوٰاءٌ تَخٰافُونَهُمْ کَخِیفَتِکُمْ أَنْفُسَکُمْ کَذٰلِکَ نُفَصِّلُ اَلْآیٰاتِ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ (۲۸) بَلِ اِتَّبَعَ اَلَّذِینَ ظَلَمُوا أَهْوٰاءَهُمْ بِغَیْرِ عِلْمٍ فَمَنْ یَهْدِی مَنْ أَضَلَّ اَللّٰهُ وَ مٰا لَهُمْ مِنْ نٰاصِرِینَ (۲۹)

ترجمه:

۲۶-و از آن اوست تمام کسانی که در آسمانها و زمینند،همگی در برابر او خاضع و مطیعند.

۲۷-او کسی است که آفرینش را آغاز کرد سپس آن را باز می گرداند،و این کار برای او آسان تر می باشد،و برای او توصیف برتر در آسمان و زمین است و او است شکست ناپذیر و حکیم.

۲۸-خداوند مثالی از خودتان برای شما زده:آیا(اگر مملوک و برده ای داشته باشید) این مملوکهایتان هرگز شریک شما در روزیهایی که به شما داده ایم می باشند،

ص:۴۰۸

آن چنان که هر دو مساوی باشید و از تصرف مستقل و بدون اجازه آنها بیم داشته باشید،آن گونه که در مورد شرکای آزاد بیم دارید؟این چنین آیات خود را برای کسانی که تعقل می کنند شرح می دهیم.

۲۹-بلکه ظالمان از هوی و هوسهای خود بدون علم و آگاهی پیروی می کنند،و چه کسی می تواند آنها را که خدا گمراه کرده است هدایت کند؟و برای آنها هیچ یار و یاوری نخواهد بود!

تفسیر:

توحید مالکیت خداوند

در آیات گذشته بحثهایی پیرامون"توحید خالقیت"و"توحید ربوبیت" آمده بود،نخستین آیه مورد بحث از یکی دیگر از شاخه های توحید که"توحید مالکیت"است سخن می گوید.

می فرماید:"تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند از آن او می باشند" (وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ).

و چون همه از آن اویند"در برابر او خاضع و مطیعند"(كُلٌّ لَهُ قٰانِتُونَ).

روشن است که منظور از مالکیت و همچنین مطیع بودن،مالکیت و مطیع بودن تکوینی است،یعنی از نظر قوانین آفرینش زمام امر همه در دست او است و همه خواه ناخواه تسلیم قوانین او در جهان تکوینند.

حتی گردنکشان یاغی و گنهکاران قانون شکن نیز مجبورند سر بر فرمان قوانین تکوینی خدا بگذارند.

دلیل این"مالکیت"همان خالقیت و ربوبیت او است:کسی که در آغاز موجودات را آفریده و تدبیر آنها را بر عهده دارد،مسلما مالك اصلی نیز باید او باشد،نه غیر او.

و از آنجا که همه موجودات جهان هستی در این امر یکسانند روشن می شود

که هیچ شریکی برای او در مالکیت وجود ندارد،حتی معبودهای پنداری مشرکان نیز مملوک مالک الملوکند و سر بر فرمان او دارند.

ضمنا باید توجه داشت"قانت"از ماده"قنوت"در اصل به معنی ملازمت اطاعت توام با خضوع است(چنان که راغب در مفردات گفته است).

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص می خوانیم:

کل قنوت فی القرآن فهو طاعه: "هر قنوتی در قرآن به معنی اطاعت است".

منتهی گاه اطاعت تکوینی و گاه تشریعی است.

و اینکه بعضی از مفسران"قانتون"را در اینجا به معنی"قائمون بالشهاده علی وحدانیته"کرده اند (۱)در حقیقت بیان یکی از مصداقهای اطاعت است،چرا که شهادت به وحدانیت خدا نوعی اطاعت او است.

*** و از آنجا که در سلسله آیاتی که گذشت و نیز بعدا خواهد آمد مسائل مربوط به مبدء و معاد همچون تار و پود یک پارچه درهم انسجام یافته،در آیه بعد باز به مساله معاد بر می گردد و می گوید:"او کسی است که آفرینش را آغاز کرد سپس آن را باز می گرداند،و این برای او آسانتر است"!(وَ هُوَ الَّذِی یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَیْهِ) (۲).

قرآن در این آیه با کوتاهترین استدلال،مساله امکان معاد را اثبات کرده

۱- ۱) "آلوسی"در"روح المعانی"ذیل آیه مورد بحث این سخن را از یکی از مفسران پیشین نقل کرده است.
۲- ۲) فخر رازی از صاحب تفسیر کشاف چنین نقل می کند که خداوند در مورد تولد حضرت مسیح بدون پدر فرمود"هو علی هین"و چون"علی"مقدم شده است دلیل بر حصر است،یعنی این کار تنها برای من آسان است نه بر غیر من اما در آیه مورد بحث فرموده "هو اهون علی"و حصری از آن استفاده نمی شود،اشاره به اینکه هر کسی بتواند کاری را در آغاز انجام دهد قدرت بر اعاده آن نیز دارد(دقت کنید).

است،می گوید:شما معتقدید آغاز آفرینش از او است،بازگشت مجدد که از آن آسانتر است چرا از او نباشد؟ دلیل آسانتر بودن"اعاده"از"آغاز"این است که در آغاز اصلا چیزی نبود و خدا آن را ابداع کرد،ولی در اعاده لا اقل مواد اصلی موجود است،قسمتی در لابلای خاکهای زمین،و بخشی در فضا پراکنده می باشد،تنها مساله همان نظام دادن و صورت بندی آن است.

ولی توجه به یک نکته در اینجا ضروری است که تعبیر به آسان بودن و سخت بودن از دریچه فکر ما است،والا برای وجودی که بی نهایت است"سخت"و"آسان"هیچ تفاوتی ندارد،اصولا-سخت و آسان در جایی مفهوم دارد که سخن از قدرت محدودی در میان باشد که از عهده کاری به خوبی برآید و از عهده کار دیگری به زحمت،اما هنگامی که سخن از قدرت نامحدود در میان است سخت و آسان بی معنی می شود.

به تعبیر دیگر برداشتن عظیمترین کوه های روی زمین برای خداوند به همان اندازه آسان است که برداشتن یک پر کاه! و شاید به همین دلیل بلافاصله در ذیل آیه می فرماید:"و برای خدا است توصیف برتر در آسمان و زمین"(وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلیٰ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ).

چرا که هر وصف کمالی در آسمان و زمین در باره هر موجودی تصور کنید از علم قدرت و مالکیت و عظمت وجود و کرم،مصداق اتم و اکمل آن نزد خدا است،چرا که همه محدودش را دارند،و او نامحدودش،اوصاف همه عارضی است و اوصاف او ذاتی و او منبع اصلی همه کمالات است.

حتی الفاظ ما که غالبا برای بیان مقاصد روزمره ما است بیانگر اوصاف او نمی تواند باشد،همانگونه که در تعبیر"اهون"(آسانتر)نمونه آن را دیدیم.

جمله فوق همانند چیزی است که در سوره اعراف آیه ۱۸۰ آمده: وَ لِلّٰهِ

الْأَسْماءُ الْحُسْنى فَادْعُوهُ بِها :"برای خدا بهترین نامها است او را با آن بخوانید" و در سوره شوری-۱۱ آمده است لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ :"هيچ چيز در عالم همانند خدا نيست".

سرانجام در پايان آيه به عنوان تاكيد يا به عنوان يك دليل،مى گويد:

"و او است عزيز و حكيم"(و هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

عزيز است و شكست ناپذير اما در عين قدرت نامحدودش كارى بى حساب انجام نمى دهد،و همه افعالش بر طبق حكمت است.

*** بعد از بيان قسمتى ديگر از دلائل توحيد و معاد در آيات گذشته به ذكر دليلى بر نفى شرك به صورت بيان يك مثال پرداخته،مى گويد:"خداوند مثالى از خودتان براى شما زده است"(ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ).

و آن مثال اين است كه اگر بردگان و مملوكهايى در اختيار شما باشد"آيا اين مملوكهايتان هرگز شريك شما در روزيهايى كه به شما داده ايم مى باشند"؟! (هَلْ لَكُمْ مِنْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ مِنْ شُرَكاءَ فِي ما رَزَقْناكُمْ).

"آن چنان كه هر دو با هم كاملا مساوى باشيد"(فَأَنْتُمْ فِيهِ سَواءٌ).

"آن چنان كه بيم داشته باشيد آنها مستقلا و بدون اجازه شما در اموالتان تصرف كنند،همانگونه در مورد شركاى آزاد،در اموال يا ميراث خود بيم داريد" (تَخافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ).

يا آن چنان كه شما حاضر نيستيد بدون اجازه آنها دخل و تصرفى در اموالتان كنيد.

وقتى در مورد بردگانتان كه"ملك مجازى"شما هستند اين چنين امرى را نادرست و غلط مى دانيد،چگونه مخلوقات را كه ملك حقيقى خدا هستند شريك او مى پنداريد؟يا پيامبرانى همچون مسيح،يا فرشتگان خدا،يا مخلوقاتى

همچون جن،و یا بتهای سنگی و چوبی را شرکاء خدا می شمرید؟این چه قضاوت زشت و دور از منطقی است؟! "مملوکهای مجازی"که به سرعت ممکن است آزاد شوند و در ردیف شما قرار گیرند(همانگونه که در اسلام این طرح ریخته شده)هرگز در حال مملوك بودن در ردیف مالک خود قرار نمی گیرند،و حق دخالت در قلمرو او ندارند، چگونه"مملوکهای حقیقی"که ذات و وجودشان متعلق به خدا است،و محال است این تعلق و وابستگی از آنها سلب شود،و هر چه دارید از او دارید،و بدون او هیچ است و پوچید،چگونه آنها را به عنوان شریك خدا انتخاب کرده اید؟ بعضی از مفسران گفته اند که این آیه ناظر به سخنی است که مشرکان قریش به هنگام مراسم حج و گفتن"لبیک"ذکر می کردند،چرا که آنها می گفتند:

لبیک،اللهم لا شریك لك،الا شریکا هو لک،تملکه و ما ملك!که محتوای آن این بود"خداوندا تو شریکی داری که مالك او هستی و مالك املاک او"! (۱).

بدیهی است این شان نزول مانند سائر شان نزولها معنای آیه را محدود نمی کند و در هر حال آیه پاسخی است به همه مشرکان،و از زندگی خود آنها که بر مدار بردگی می چرخید گرفته،و بر آنها احتجاج می کند.

تعبیر به"مٰا رَزَقْنٰاکُمْ "اشاره به این نکته است که شما نه مالك واقعی این بردگان هستید،و نه مالك واقعی اموالتان،چرا که همه از آن خدا است، اما با این حال حاضر نیستید اموال مجازی خود را به مملوکهای مجازی خود واگذار کنید و آنها را شریک خود بشمارید،در حالی که از نظر تکوینی مشکل و محالی لازم نمی آید،زیرا سخن در محور اعتباریات دور می زند.

اما تفاوت خدا با مخلوقاتش یک تفاوت تکوینی و غیر قابل تغییر است،و شریك

۱- ۱) تفسیر المیزان و تفسیر مجمع البیان و تفسیر نور الثقلین ذیل آیات مورد بحث.

قرار دادن آنها محال است.

از سوی دیگر پرستش یک موجود یا بخاطر عظمت او است،یا بخاطر سود و زیانی است که از او به انسان می رسد،اما این معبودان ساختگی نه آن دارند نه این! (۱).

و در دنباله آیه برای تاکید بر دقت هر چه بیشتر بر مضمون این سؤال، می فرماید:"این گونه آیات خود را برای افرادی که تعقل می کنند تشریح می کنیم"(کَذٰلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ).

آری با ذکر مثالهای روشن از متن زندگی خود شما حقایق را بازگو می کنیم تا اندیشه خود را به کار اندازید،و لا اقل چیزی را که حتی برای خود نمی پسندید برای پروردگار جهان قائل نشوید.

*** ولی این آیات بینات و این گونه مثالهای واضح و روشن برای صاحبان اندیشه است،نه ظالمان هواپرست بی دانشی که پرده های جهل و نادانی بر قلب آنها فرو افتاده،و خرافات و تعصبات جاهلی فضای فکر آنها را تیره و تار کرده.لذا در آیه بعد می افزاید:"ظالمان از هوا و هوسهای خویش بدون علم و آگاهی پیروی می کنند و تابع هیچ منطقی نیستند"(بَلِ اتَّبَعَ الَّذِینَ ظَلَمُوا اهوائهم بغیر علم).

اینها را خداوند به خاطر اعمالشان در وادی ضلالت افکنده است"و چه کسی می تواند آنها را که خدا گمراه کرده است هدایت کند"؟!(فَمَنْ یَهْدِی مَنْ أَضَلَّ اللّٰهُ).

ص: ۴۱۴

۱- ۱) بعضی از مفسران برای جمله" تَخافُونَهُمْ کَخِیفَتِکُمْ أَنْفُسَکُمْ "به همین مناسبت تفسیر دیگری دارند که حاصلش این است این معبودان قدرتی ندارند که از آنها بترسید حتی به اندازه ترسی که از یکدیگر دارید تا چه رسد به اینکه بیشتر ترس داشته باشید(ولی تفسیری که در آغاز آیه آوردیم نزدیکتر به نظر می رسد).

تعبیر به"ظلموا"بجای"اشرکوا"اشاره به این است که"شرک"خود بزرگترین"ظلم"محسوب می شود،ظلم بر خالق از این نظر که مخلوقش را همردیف او قرار داده اند(و می دانیم ظلم این است که چیزی را در غیر جای خود قرار دهند).

و ظلم بر خلق خدا که آنها را از راه خیر و سعادت که راه توحید است باز داشته اند.

و ظلم بر خویشتن که تمام سرمایه های وجود خود را بر باد داده و در بیراهه سرگردان شده اند.

ضمنا این تعبیر مقدمه ای است برای جمله بعد که اگر خداوند آنها را از طریق حق گمراه ساخته به خاطر ظلمشان است،همانگونه که در سوره ابراهیم آیه ۲۷ می خوانیم: وَ یُضِلُّ اللّٰهُ الظّٰالِمِینَ :"خداوند ظالمان را گمراه می سازد".

و مسلم است کسانی را که خدا رهایشان سازد و به خویشتن واگذار کند "برای آنها هیچ یار و یاوری نخواهد بود"(وَ مٰا لَهُمْ مِنْ نٰاصِرِینَ).

و به این ترتیب سرنوشت شوم این گروه را روشن می سازد،چرا چنین نباشد در حالی که آنها مرتکب بزرگترین ظلمها شده اند،عقل و اندیشه خود را از کار انداخته و به آفتاب علم و دانش پشت کرده،و به تاریکی هوی و هوس روی آورده اند،طبیعی است که خداوند توفیقش را از آنها سلب می کند و در ظلمتها رهایشان می سازد و هیچ یار و یاوری برای آنها باقی نمی ماند.

***

ص :۴۱۵

[سوره الروم (۳۰): آیات ۳۰ تا ۳۲]

اشاره

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اَللّٰهِ اَلَّتِي فَطَرَ اَلنّٰاسَ عَلَيْهٰا لاٰ تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اَللّٰهِ ذٰلِكَ اَلدِّينُ اَلْقَيِّمُ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ اَلنّٰاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ (۳۰) مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَ اِتَّقُوهُ وَ أَقِيمُوا اَلصَّلاٰةَ وَ لاٰ تَكُونُوا مِنَ اَلْمُشْرِكِينَ (۳۱) مِنَ اَلَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كٰانُوا شِيَعاً كُلُّ حِزْبٍ بِمٰا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (۳۲)

ترجمه:

۳۰-روی خود را متوجه آئین خالص پروردگار کن این فطرتی است که خداوند انسانها را بر آن آفریده دگرگونی در آفرینش خدا نیست این است دین و آئین محکم و استوار ولی اکثر مردم نمی دانند.

۳۱-این باید در حالی باشد که شما بازگشت به سوی او کنید و از او بپرهیزید و نماز را بر پا دارید و از مشرکان نباشید.

۳۲-از کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و به دسته ها و گروه ها تقسیم شدند و(عجب اینکه)هر گروهی به آنچه نزد آنهاست(دلبسته و)خوشحالند.

ص: ۴۱۶

تفسیر:

تا اینجا بحثهای فراوانی پیرامون توحید و خداشناسی از طریق مشاهده نظام آفرینش و استفاده از آن برای اثبات یک مبدء علم و قدرت در ما ورای جهان طبیعت با استفاده از آیات توحیدی این سوره داشته ایم.

و به دنبال آن در نخستین آیه از آیات مورد بحث سخن از توحید فطری است یعنی همان مساله را از طریق درون و مشاهده باطنی و درک ضروری و جدایی تعقیب می کند.

می فرماید:"روی خود را متوجه آئین پاک و خالص پروردگار کن"! (فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً).

چرا که"این فطرتی است که خداوند انسانها را بر آن آفریده،دگرگونی در آفرینش خدا نیست"(فطره اَللّٰهِ الَّتِی فَطَرَ النّٰاسَ عَلَیْهٰا لاٰ تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ).

"این است دین و آئین محکم و استوار"(ذٰلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ).

"ولی اکثر مردم نمی دانند"(وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ النّٰاسِ لاٰ یَعْلَمُونَ).

"وجه"به معنی"صورت"است،و در اینجا منظور صورت باطنی و روی دل می باشد،بنا بر این منظور تنها توجه با صورت نیست،بلکه توجه با تمام وجود است،زیرا وجه و صورت مهمترین عضو بدن و سنبل آن است.

"اقم"از ماده"اقامه"به معنی صاف و مستقیم کردن و بر پا داشتن است.

و"حنیف"از ماده"حنف"(بر وزن کنف)به معنی تمایل از باطل به سوی حق و از کجی به راستی است،به عکس"جنف"(بر همین وزن)به معنی تمایل از راستی به گمراهی است.

بنا بر این دین حنیف یعنی دینی که از تمام کجیها و از انحرافات و خرافات و گمراهیها به سوی راستی و درستی متمایل شده است.

ص :۴۱۷

مجموع این جمله چنین معنی می دهـد که توجه خود را دائما به سوی آئینی داشـته باش که از هر گونه اعوجاج و کجی خالی است،همان آئین اسلام و همان آئین پاک و خالص خدا است (۱).

آیه فوق تاکید می کند که دین حنیف و خالص خالی از هر گونه شرک دینی است که خداوند در سرشت همه انسانها آفریده است سرشتی است جاودانی و تغییر ناپذیر هر چند بسیاری از مردم توجه به این واقعیت نداشته باشند.

آیه فوق بیانگر چند حقیقت است:

۱-نه تنهـا خداشناسـی،بلکه دین و آئین بطور کلی،و در تمـام ابعـاد،یـک امر فطری است،و بایـد هم چنین باشـد،زیرا مطالعات توحیدی به ما می گوید میان دستگاه"تکوین"و"تشریع"هماهنگی لازم است،آنچه در شرع وارد شده حتما ریشه ای در فطرت دارد و آنچه در تکوین و نهاد آدمی است مکملی برای قوانین شرع خواهد بود.

به تعبیر دیگر:"تکوین"و"تشریع"دو بازوی نیرومندند که به صورت هماهنگ در تمام زمینه ها عمل می کنند،ممکن نیست در شرع دعوتی باشـد که ریشه آن در اعماق فطرت آدمی نباشـد،و ممکن نیست چیزی در اعماق وجود انسان باشد و شـرع با آن مخالفت کند.

بدون شک شـرع برای رهبری فطرت حدود و قیود و شـرائطی تعیین می کند تا در مسـیرهای انحرافی نیفتد،ولی هرگز با اصـل خواسـته فطری مبارزه نمی کنـد بلکه از طریق مشروع آن را هدایت خواهد کرد،و گرنه در میان تشـریع و تکوین تضادی پیدا خواهد شد که با اساس توحید سازگار نیست.

به عبارت روشنتر خدا هرگز کارهای ضد و نقیض نمی کند که فرمان

۱- ۱) "الف و لام"در"الـدین"الف و لام"عهد"است،و اشاره به همان دین و آئینی است که پیامبر اسـلام(ص)مامور ابلاغ آن بوده.

تکوینیش بگوید انجام ده،و فرمان تشریعیش بگوید انجام نده!.

۲-دین به صورت خالص و پاک از هر گونه آلودگی در درون جان آدمی وجود دارد،و انحرافات یک امر عارضی است،بنا بر این وظیفه پیامبران این است که این امور عارضی را زایل کنند و به فطرت اصلی انسان امکان شکوفایی دهند.

۳-جمله لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ و بعد از آن جمله ذٰلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ تاکیدهای دیگری بر مساله فطری بودن دین و مذهب و عدم امکان تغییر این فطرت الهی است هر چند بسیاری از مردم بر اثر عدم رشد کافی قادر به درک این واقعیت نباشند.

توجه به این نکته نیز لازم است که"فطرت"در اصل از ماده"فطر"(بر وزن بذر)به معنی شکافتن چیزی از طول است،و در اینگونه موارد به معنی خلقت به کار می رود،گویی به هنگام آفرینش موجودات،پرده عدم شکافته می شود و آنها آشکار می گردند.

به هر حال از نخستین روزی که انسان قدم به عالم هستی می گذارد این نور الهی در درون جان او شعله ور است.

روایات متعددی که در تفسیر این آیه آمده آنچه را در بالا گفتیم تایید می کند که در بحث نکات از آن سخن خواهیم گفت،علاوه بر بحثهای دیگری که در زمینه فطری بودن توحید خواهیم داشت.

*** در آیه بعد چنین می افزاید:این توجه شما به دین حنیف خالص و فطری "در حالی است که شما بازگشت به سوی پروردگار می کنید"(مُنِیبِینَ إِلَیْهِ).

اصل و اساس وجود شما بر توحید است و سرانجام باید به سوی همین اصل بازگردید.

"منیبین"از ماده"انابه"در اصل به معنی بازگشت مکرر است،و در اینجا منظور بازگشت به سوی خدا و بازگشت به سوی سرشت توحیدی می باشد

به این معنی که هر زمان عاملی پیدا شود که انسان را از نظر عقیده و عمل از اصل توحید منحرف سازد باید به سوی او بازگردد،و هر قدر این امر تکرار شود مانعی ندارد تا سرانجام پایه های فطرت آن چنان محکم و موانع و دوافع آن چنان سست و بی اثر گردد که بطور مداوم در جبهه توحید بایستید،و مصداق تام" فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً "گردد.

قابل توجه اینکه:"اقم وجهک"به صورت مفرد آمده،"منیبین"به صیغه جمع،این نشان می دهد که دستور اول گرچه مفرد است و مخاطب آن پیامبر ص می باشد،ولی در حقیقت همه مؤمنین و مسلمین مخاطبند.

و به دنبال دستور"انابه"و بازگشت،دستور به"تقوا"می دهد که جامع همه اوامر و نواهی الهی است،می فرماید"از خداوند بپرهیزید"(وَ اتَّقُوهُ).

یعنی از مخالفت فرمان او.

سپس از میان تمام اوامر تکیه و تاکید بر موضوع نماز کرده،می گوید:

"و نماز را بر پا دارید"(وَ أَقِيمُوا الصَّلاٰةَ).

چرا که نماز در تمام ابعادش مهمترین برنامه مبارزه با شرک و مؤثرترین وسیله تقویت پایه های توحید و ایمان به خدا است.

لذا از میان تمام نواهی نیز روی"شرک"تکیه می کند و می گوید:"و از مشرکان نباشید"(وَ لاٰ تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

چرا که شرک بزرگترین گناه و اکبر کبائر است که هر گناهی را ممکن است خداوند ببخشد اما شرک را هرگز نخواهد بخشید چنان که در آیه ۴۸ نساء می خوانیم: إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشٰاءُ :"خداوند شرک را نمی بخشد ولی کمتر از آن را برای هر کس بخواهد می بخشد.

پیدا است که دستورات چهارگانه ای که در این آیه آمده همه تاکیدی است بر مساله توحید و آثار عملی آن،اعم از توبه و بازگشت به سوی خدا،تقوا،

اقامه نماز،و پرهیز از شرک.

*** در آخرین آیه مورد بحث یکی از نشانه ها و پی آمدهای شرک را در عبارتی کوتاه و پر معنی بیان کرده،می گوید:"از مشرکان نباشید،از آنها که دین خود را پراکنده ساختند،و به دسته ها و گروه های مختلفی تقسیم شدند"(مِنَ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَ کانُوا شِیَعاً).

و عجب این که با تمام تضاد و اختلافی که داشتند"هر گروه از آئین و روش خود شاد و خوشحالند"!(کُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ).

آری یکی از نشانه های شرک پراکندگی و تفرقه است،چرا که معبودهای مختلف منشا روشهای متفاوت،و سرچشمه جداییها و پراکندگیها است،به خصوص اینکه شرک همواره توأم با هوای نفس و تعصب و کبر و خودخواهی و خودپسندی و مولود آن است،لذا اتحاد و وحدت جز در سایه خداپرستی و عقل و تواضع و ایثار امکان پذیر نیست.

بنا بر این هر جا اختلاف و پراکندگی دیدیم باید بدانیم نوعی شرک حاکم است،این موضوع را به صورت نتیجه می توان بازگو کرد که نتیجه شرک جدایی صفوف،تضاد،هدر رفتن نیروها،و سرانجام ضعف و زبونی و ناتوانی است.

و اما اینکه هر گروهی از منحرفان و مشرکان از راهی که انتخاب کرده اند خوشحالند و آن را حق می پندارند دلیلش روشن است،چرا که هوا و هوس کارش زینت کردن خواسته های دل در نظر انسان است،و این تزیین نتیجه اش دلبستگی هر چه بیشتر و خوشحالی بخاطر راهی است که برگزیده،هر چند بیراهه و گمراهی باشد.

هواپرستی هرگز به انسان اجازه نمی دهد چهره حقیقت را آن چنان که هست ببیند،و قضاوت صحیح و خالی از حب و بغضها پیدا کند.

ص :۴۲۱

قرآن مجید در آیه ۸ سوره فاطر می گوید:فمن زین سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً :"آیا کسی که اعمال زشتش در نظرش تزیین شده و آن را زیبا می بیند (همانند کسی است که در راه حق گام برمی دارد و حقایق را آن چنان که هست می بیند و می داند).

***

نکته ها:

اشاره

۱-توحید یک جاذبه نیرومند درونی

بدون شک همانگونه که دلائل عقلی و منطقی به انسان جهت می دهد در درون جان او نیز کششها و جاذبه هایی وجود دارد که گاهی آگاهانه و گاه ناخودآگاه برای او تعیین جهت می کند.

فلسفه وجودی آنها همین است که در مسائل حیاتی انسان همیشه نمی تواند به انتظار عقل و منطق بنشیند،چرا که این کار گاهی سبب تعطیل هدفهای حیاتی می شود،مثلا اگر انسان برای خوردن غذا،یا آمیزش جنسی،بخواهد از منطق "لزوم بدل ما یتحلل"و"لزوم تداوم نسل از طریق توالد و تناسل"الهام بگیرد و طبق آن حرکت کند،باید مدتها پیش از این نوع او منقرض شده باشد،ولی غریزه و جاذبه جنسی از یک سو و اشتها به تغذیه از سوی دیگر خواه ناخواه او را به سوی این هدف می کشاند،و هر قدر هدفها حیاتی تر و عمومی تر باشد این جاذبه ها نیرومندتر است!.

ولی باید توجه داشت که این کششها و جاذبه ها بر دو گونه است:بعضی ناآگاه است یعنی نیاز به وساطت عقل و شعور ندارد،همانگونه که حیوان بدون نیاز به تفکر به سوی غذا و جنس مخالف جذب می شود.

اما گاهی تاثیر آن به صورت آگاهانه است یعنی این جاذبه درونی در عقل و اندیشه اثر می گذارد و او را وادار به انتخاب طریق می کند.

معمولا قسم اول را"غریزه"و قسم دوم را"فطرت"می نامند(دقت کنید).

خداگرایی و خداپرستی به صورت یک فطرت در درون جان همه انسانها قرار دارد.

ممکن است بعضی در اینجا این سخن را تنها یک ادعا بدانند که از ناحیه خداپرستان جهان عنوان شده،ولی شواهد گوناگونی در دست داریم که فطری بودن"خداگرایی"بلکه مذهب را در تمام اصولش روشن می کند:

۱-دوام اعتقاد مذهبی و ایمان به خدا در طول تاریخ پرماجرای بشر خود نشانه ای بر فطری بودن آن است،چرا که اگر عادت بود نه جنبه عمومی و همگانی داشت،و نه دائمی و همیشگی بود،این عمومیت و جاودانگی آن دلیلی است بر- اینکه ریشه فطری دارد.

مورخان بزرگ می گویند:تا آنجا که تاریخ بشر را بررسی کرده اند،و تا آنجا که دسترسی به دوران قبل از تاریخ دارند هرگز"لادینی"را جز به صورت یک استثناء در جوامع انسانی ندیده اند.

"ویل دورانت"مورخ معروف معاصر،می گوید:

"اگر دین را به معنی"پرستش نیروهای برتر از طبیعت"تعریف کنیم از همان ابتدای بحث باید این نکته را در نظر بگیریم که بعضی از اقوام ابتدایی ظاهرا هیچگونه دینی نداشته اند"...سپس بعد از ذکر نمونه هایی برای این موضوع،چنین ادامه می دهد:"با وجود اینها،نمونه هایی که ذکر شد جزء "حالات نادر"است،و این اعتقاد کهن که"دین نمودی است که عموم افراد بشر را شامل می شود"با حقیقت وفق می دهد...".

سپس اضافه می کنند:"این قضیه در نظر فیلسوف یکی از قضایای اساسی تاریخ و روانشناسی بشمار می رود،او به این نکته قانع نمی شود که همه ادیان از

مطالب لغو و باطل آکنده است،بلکه به این مساله توجه دارد که دین از قدیم الایام با تاریخ بشر همراه بوده است"...و در پایان سخنش بـا این اسـتفهام پر معنی گفتار خویش را خاتمه می دهـد:"آیا منبع این تقوایی که به هیچوجه از دل انسان زدوده نمی شود در کجا قرار دارد" (۱).

همان"مورخ"در تحقیقات دیگری که در زمینه وجود مذهب در دورانهای قبل از تاریخ نموده چنین می گوید:

"و اگر مـا برای مـذهب ریشه هایی در دوران پیش از تاریـخ تصور نکنیم هرگز نمی توانیم آنها را در دوران تاریخی چنان که هست بشناسیم" (۲).

کاوشـهایی که پیرامون انسانهـای قبـل از تاریـخ از طریق حفاریهـا،انجام شـده نیز این مطالب را تاییـد می کنـد،چنان که جامعه شنـاس معروف"ساموئـل کنیـگ" در کتاب خود بنام"جامعه شناسـی"تصـریح می کنـد که:"اسـلاف انسانهای امروزی (انسان نئاندرتال)حتما دارای مذهب بوده اند"،سپس برای اثبات این مطلب به آثاری که در حفاریها به دست آمده که آنها مرده های خود را بـا وضع مخصوصـی به خاک می سپردنـد و اشـیایی همراه آنها دفن می کردنـد که بیانگر اعتقاد آنها به رسـتاخیز بوده است،استدلال می نمایند (۳).

به هر حال جدا کردن مذهب را از تاریخ بشر چیزی نیست که هیچ محققی بتواند بپذیرد.

۲-مشاهـدات عینی در دنیای امروز نشان می دهد با تمام تلاش و کوششـی که بعضـی از رژیمهای اسـتبدادی جهان برای محو مذهب و آثار مذهبی از طرق مختلف به خرج داده اند نتوانسته اند مذهب را از اعماق این جوامع ریشه کن سازند.

۱- ۱) تاریخ تمدن ج ۱ ص ۸۷ تا ۸۹.

۲- ۲) تاریخ تمدن ج ۱ ص ۱۵۶.

۳- ۳) جامعه شناسی ص ۱۹۲.

به خوبی می دانیم حزب حاکم"روسیه شوروی بیش از ۶۰ سال است که با تبلیغات مستمر و بدون هیچگونه وقفه،و با کمک گرفتن از تمام وسائل ارتباط جمعی،سعی کرده است که مغزها و دلها را به کلی از اعتقادات مذهبی شستشو دهد،ولی اخباری که جسته گریخته از این محیط در بسته بخارج درز کرده، و اخیرا در مطبوعات خواندیم،نشان می دهد که نه تنها با آن همه تبلیغات و سختگیریها نتوانسته اند،به چنان هدفی برسند،بلکه در این اواخر جنب و جوش و کشش بیشتری نسبت به مسائل مذهبی در بعضی از جمهوری های شوروی به چشم می خورد که سران نظام حاکم را متوحش ساخته،و این نشان می دهد که اگر یک روز فشار و اختناق برداشته شود،مذهب به سرعت جای خود را باز خواهد یافت،و این شاهد دیگری بر فطری بودن مذهب است.

۳-کشفیات اخیر روانکاوان و روانشناسان در زمینه ابعاد روح انسانی شاهد دیگری بر این مدعا است،آنها می گویند:بررسی در باره ابعاد روح انسان نشان می دهد که یک بعد اصیل آن"بعد مذهبی"یا به تعبیر آنها"قدسی"و"یزدانی" است،و گاه این بعد مذهبی را سرچشمه ابعاد سه گانه دیگر یعنی بعد"راستی" (علم)و"نیکویی"و"زیبایی"دانسته اند.

آنها می گویند انگیزه های اصولی و اساسی روح آدمی به شرح زیر است:

۱-"حس راستی"که سرچشمه انواع علوم و دانشها و انگیزه کنجکاوی مستمر و پیگیر در شناخت جهان هستی است.

۲-"حس نیکی"که انسان را به سوی مفاهیم اخلاقی همچون عدالت و شهامت و فداکاری و مانند آن جذب می کند،حتی اگر انسان خود دارای این صفات نباشد به قهرمانان این صفات عشق می ورزد،و این نشان می دهد که عشق به نیکی در ریشه های جان او نهفته است.

۳-"حس زیبایی"که انسان را به سوی هنرهای اصیل،زیبائیها،ادبیات،

مسائل ذوقی جذب می کند،و گاه سرچشمه تحول هایی در زندگی فرد و جامعه می شود.

۴-"حس مذهبی"یعنی ایمان به یک مبدء متعالی و پرستش و نیایش او.

در مقاله ای که"کوونتایم"در این زمینه نگاشته چنین می خوانیم:

"روانشناسی به وسیله جستجو در روان ناآگاه بشر که توسط"فروید" شروع و به کمک"آدلر"و"یونگ"ادامه یافت،در اعماق روح انسان به عالم تازه ای از قوای مستور و انحاء درک و معرفت وراء عقل رسیده است که ممکن است یکی از کلیدهای حل معمای"حس دینی"شود.

هر چند در این باره هنوز از اتفاق نظر دوریم،اما با این حال هم اکنون یک جریان فکری وجود دارد که روز به روز تعداد بیشتری از متفکران را از مکتبهای گوناگون به تعریفی همانند آنچه ذیلا می آوریم معتقد می سازد.

"حس دینی یکی از عناصر اولیه و ثابت و طبیعی روح انسانی است، اصلی ترین و ماهوی ترین قسمت آن،و به هیچیک از رویدادهای دیگر قابل تطبیق نیست،بلکه...یکی از چشمه های آن از ژرفای روان ناخودآگاه فوران می کند،و نسبت به مفاهیم زیبایی و نیکی و راستی،"مفهوم دینی" یا بطور صحیحتر"مفهوم مقدس"مقوله چهارمی است که دارای همان اصالت و استقلال سه مفهوم دیگر است" (۱).

و نیز در ترجمه و اقتباسی که از مقاله محققانه"تانه گی-دو-کنتن" شده چنین می خوانیم:"همانگونه که یکی از مزایای عصر حاضر است که در عالم طبیعت بعد چهارمی بنام زمان یا جایگاه کشف کنند که از سه بعد فضایی مشخص و در عین حال جامع آن سه بعد است،همچنین در این عصر به موازات سه مفهوم

۱- ۱) به مقاله"کوونتایم"ترجمه مهندس بیانی در کتاب"حس مذهبی یا بعد چهارم روح انسانی"مراجعه شود.

"زیبایی،و نیکویی،و راستی،مقوله چهارم قدسی یا یزدانی که در حقیقت بعد چهارم روح انسانی است دو باره کشف گردیده،در اینمقام نیز این بعد چهارم روحی از سه مفهوم دیگر مجزا است،و ممکن است منشأ تولید سه بعد دیگر بوده باشد"! (۱).

۴-پناه بردن انسان در شدائد و سختیها به یک نیروی مرموز ما ورای طبیعی و تقاضای حل مشکلات و فرونشستن طوفانهای سخت زندگی از درگاه او،نیز گواه دیگری بر اصالت این جاذبه درونی و الهام فطری است که به انضمام سایر شواهدی که گفتیم-می تواند ما را به وجود چنین کشش نیرومندی در درون وجودمان به سوی خدا واقف سازد.

البته ممکن است بعضی این توجه را واکنش تلقینات و تبلیغات مذهبی محیط بدانند که در تمام طول عمر تحت تاثیر آن بوده و هستیم.

ولی عمومیت این پدیده در همه انسانها و حتی در آنهایی که معمولا با مسائل مذهبی سر و کار ندارند نشان می دهد که ریشه ای عمیقتر از این فرضیه دارد، ریشه ای که در اعماق وجود انسان نهفته شده و نه مولود تبلیغ و تلقین است.

۵-در زندگی انسان رویدادهایی دیده می شود که جز از طریق اصالت حس مذهبی قابل تفسیر نیست:انسانهایی را می بینیم که همه امکانات مادی خود را عاشقانه فدای عواطف مذهبی کرده و می کنند،و همه آنچه را که دارند،با گذشت بی نظیری در پای مذهب خود ریخته و حتی جان خویش را بر سر این کار می نهند.

شهیدانی که در میدانهای جنگ برای پیشبرد اهداف الهی شربت شهادت را با شوق و عشق نوشیده اند که نمونه های آن نه تنها در تاریخ انقلاب اسلامی به وضوح و فراوان به چشم می خورد بلکه در تاریخ اقوام و ملل دیگر نیز کم نیست

۱- ۱) همان مدرک چاپ دوم صفحه ۳۹.

روشنگر این حقیقت است که حس مذهبی ریشه عمیقی در روح انسان دارد.

ممکن است ایراد شود که افرادی مانند کمونیستها که موضعگیری الحادی و ضد مذهبی خود را هرگز مکتوم نکرده و نمی کنند،و نیز کم و بیش دارای چنین فداکاریهایی در راه حفظ مکتب و اعتقادات خود هستند.

ولی با توجه به یک نکته این ایراد کاملا حل می شود و آن اینکه حتی کمونیستها که ظاهرا مذهب را به کلی نفی می کنند،و معتقدند مذهب مربوط به تاریخ گذشته است و در جامعه های کمونیستی هرگز نمی تواند جایی داشته باشد -آری همانها- بطور ناخودآگاه شکل دیگری از مذهب را پذیرا گشته اند.

آنها به پیشوایانشان به همان-دید نگاه می کنند که بت پرستان مصری به بتهایشان،و صفهای طولانی که بسیاری روزها در کنار قبر لنین برای زیارتش تشکیل می شود دلیل دیگری بر این موضوع است.

آنها غالبا اصول مارکسیسم را همانند وحی آسمانی"خدشه ناپذیر" و"مقدس"می شمرند،و مارکس و لنین را همچون معصومانی خالی از خطا و اشتباه می پندارند،و حتی تجدید نظر در این اصول را گناه نابخشودنی می پندارند، و مخالفان را با همان تعبیر مذهبی"مرتد"خطاب می کنند،و به این ترتیب بسیاری از مفاهیم و مراسم و اعتقادات مذهبی را پذیرفته اند منتها یک نوع تفکر مذهبی در شکل انحرافی است! ***

۲-فطرت خداشناسی در احادیث اسلامی:

نه تنها در آیات قرآن که در احادیث اسلامی نیز در باره فطری بودن"معرفه اللّه و توحید"بحثهای قابل ملاحظه ای وارد شده است که در بعضی تاکید بر"فطرت توحیدی"و در بعضی تحت عنوان"معرفت"و در بعضی دیگر"فطرت اسلامی" و بالآخره در بعضی نیز به عنوان"ولایت"آمده است.

در حدیث معتبری که محدث بزرگوار "کلینی" در "اصول کافی" آورده از هشام بن سالم چنین نقل می کند که می گوید:از امام صادق ع پرسیدم:

منظور از فِطْرَتَ اللّهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها چیست؟فرمود:"منظور،توحید است" (۱).

و نیز در همان کتاب کافی از یکی دیگر از یاران امام صادق ع نقل شده که وقتی از امام،تفسیر آیه را مطالبه کرد،امام فرمود:هی الاسلام (۲).

در حدیث مشابهی از امام باقر ع می خوانیم که در پاسخ "زراره" یکی از یاران دانشمندش که از تفسیر آیه سؤال کرده بود فرمود:

فطرهم علی المعرفه به: "خداوند سرشت آنها را بر معرفت و شناخت خود قرار داد" (۳).

حدیث معروف

"کل مولود یولد علی الفطره حتی لیکون ابواه هما اللذان یهودانه و ینصرانه" که از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده نیز نشان می دهد که هر نوزادی بر فطرت اسلام و دین خالی از شرک متولد می شود و رنگهایی همچون یهودیت و نصرانیت انحرافی از طریق پدر و مادر به آنها القا می شود" (۴).

و بالآخره در حدیثی که آن نیز در اصول کافی از امام صادق ع نقل شده است در تفسیر همین آیه می خوانیم:

قال هی الولایه :فرمود:"منظور فطرت ولایت و پذیرش رهبری اولیای الهی است" (۵).

در خطبه اول نهج البلاغه نیز از امیر مؤمنان علی ع در عبارتی کوتاه و پر معنی چنین آمده است:

فبعث فیهم رسله و واتر الیهم انبیائه لیستادوهم میثاق فطرته و یذکروهم منسی نعمته و یحتجوا علیهم بالتبلیغ و یثیروا لهم دفائن العقول: "خداوند رسولان خود را به سوی انسانها فرستاد و انبیای

۱- ۱ و ۲ و ۳) اصول کافی ج ۲ صفحه ۱۰(باب فطره الخلق علی التوحید).

۲- ۴) تفسیر "جمع الجوامع" مرحوم طبرسی ذیل آیه مورد بحث.

۳- ۵) تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۱۸۴.

۴-

۵-

خود را یکی پس از دیگری ماموریت داد تا وفای به پیمان فطرت را از آنها مطالبه کنند،و نعمتهای فراموش شده الهی را به آنها یادآور شوند،از طریق تبلیغ بر آنان اتمام حجت نمایند،و گنجینه های اندیشه ها را برای آنها فاش سازند"! طبق روایات فوق،نه تنها"معرفه اللّه"،که مجموع اسلام به صورت فشرده در درون سرشت انسانی نهاده شده،از توحید گرفته تا رهبری پیشوایان الهی و جانشینان راستین پیامبر و حتی فروع احکام.

بنا بر این طبق تعبیری که در نهج البلاغه آمده بود،کار پیامبران شکوفا ساختن فطرتها،و به یاد آوردن نعمتهای فراموش شده الهی،از جمله سرشت توحیدی،و استخراج گنجهای معرفت است که در درون جان و اندیشه انسانها نهفته و مستور می باشد.

جالب توجه اینکه قرآن مجید،در آیات متعددی از شدائد و مشکلات و حوادث دردناکی که در زندگی انسان روی می دهد به عنوان"زمینه ساز شکوفایی حس مذهبی"یاد می کند از جمله می گوید: فَإِذٰا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمّٰا نَجّٰاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذٰا هُمْ يُشْرِكُونَ :"هنگامی که بر کشتی سوار می شوند و در وسط دریا گرفتار مشکلات وحشتناک می گردند خدا را با اخلاص می خوانند،اما هنگامی که آنها را به سلامت به خشکی می رساند باز مشرک می شوند"!(عنکبوت-۶۵).

البته در این زمینه ذیل آیات بعد در همین سوره که بی شباهت به آیه سوره عنکبوت نیست باز هم به خواست خدا سخن خواهیم گفت.

***

ص : ۴۳۰

[سوره الروم (۳۰): آیات ۳۳ تا ۳۶]

اشاره

وَ إِذٰا مَسَّ اَلنّٰاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذٰا أَذٰاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذٰا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۳۳) لِيَكْفُرُوا بِمٰا آتَيْنٰاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳۴) أَمْ أَنْزَلْنٰا عَلَيْهِمْ سُلْطٰاناً فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمٰا كٰانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ (۳۵) وَ إِذٰا أَذَقْنَا اَلنّٰاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهٰا وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمٰا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذٰا هُمْ يَقْنَطُونَ (۳۶)

ترجمه:

۳۳-هنگامی که ضرر و ناراحتی به مردم برسد پروردگار خود را می خوانند و به سوی او باز می گردند اما هنگامی که رحمتی از خودش به آنها بچشاند گروهی از آنان نسبت به پروردگارشان مشرک می شوند.

۳۴-(بگذار)نعمتهایی را که ما به آنها داده ایم کفران کنند و(از نعمتهای زودگذر دنیا هر چه می توانید)بهره گیرید اما به زودی خواهید دانست(که نتیجه کفران و کامجوئیهای بیحساب شما چه بوده است).

۳۵-آیا ما دلیل محکمی برای آنها نازل کردیم که از شرک آنها سخن می گوید و آن را موجه می شمارد؟ ۳۶-و هنگامی که رحمتی به مردم بچشانیم خوشحال می شوند و هر گاه رنج و مصیبتی به خاطر اعمالی که انجام داده اند به آنها رسد ناگهان مایوس می شوند.

ص:۴۳۱

تفسیر:

نخستین آیه مورد بحث در حقیقت استدلال و تاکیدی است بر بحث گذشته در زمینه فطری بودن توحید و شکوفا شدن این نور الهی در شدائد و سختیها.

می فرماید:"هنگامی که مختصر ضرری به انسانها برسد پروردگارشان را می خوانند،و به سوی او انابه می کنند"(وَ إِذٰا مَسَّ النّٰاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ).

ولی آن چنان کم ظرفیت و کوتاه فکر و اسیر تعصب و تقلید کورکورانه از نیاکان مشرك خود هستند که"به مجرد اینکه حوادث سخت بر طرف می شود و نسیم آرامش می وزد و خداوند رحمتی از سوی خودش به آنها می چشاند گروهی از آنان نسبت به پروردگارشان مشرك می شوند"(ثُمَّ إِذٰا أَذٰاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذٰا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ).

تعبیر به مَسَّ النّٰاسَ ضُرٌّ اشاره به مختصر ناراحتی است.

همانگونه که تعبیر أَذٰاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً (رحمتی از سوی خود به آنها می چشاند)اشاره به رسیدن به مختصر نعمت است،زیرا تعبیر چشیدن در اینگونه موارد در امور کم و جزئی اطلاق می شود مخصوصا با ذکر کلمه"ضر"و"رحمه" به صورت نکره.

یعنی گروهی چنانند که با مختصر مشکلی به سراغ"اللّٰه"می روند و پرده ها از روی فطرت توحیدیشان به کنار می رود،اما با مختصر نعمتی به کلی تغییر مسیر داده و مست و غافل می شوند،و همه چیز را به دست فراموشی می سپارند.

البته در مورد اول به صورت کلی می گوید همه مردم چنین هستند که در مشکلات به یاد خدا می افتند زیرا وجود فطرت توحیدی همگانی است.

اما در مورد دوم،یعنی نعمت،تنها از گروهی یاد می کند که راه شرك را

می پویند،چرا که گروهی از بندگان خدا هم در مشکلات به یاد او هستند و هم در نعمتها،هرگز تغییرات زندگی آنها را از یاد حق غافل نمی کند.

تکیه روی منیبین الیه با توجه به مفهومی که برای "انابه" سابقا ذکر کردیم که "انابه" از ماده "نوب" به معنی بازگشت مکرر به چیزی است اشاره لطیفی به این معنی می باشد که پایه و اساس در فطرت انسان توحید و خدا پرستی است و شرک امر عارضی است که وقتی از آن قطع امید می کند خواه ناخواه به سوی ایمان و توحید بازمی گردد.

جالب اینکه "رحمت" در آیه فوق از ناحیه خدا شمرده شده اما "ضر" و ناراحتی اسناد به او داده نشده است،زیرا بسیاری از گرفتاریها و مشکلات ما نتیجه اعمال و گناهان خود ما است،اما رحمتها همه به خدا باز می گردد،خواه به طور مستقیم یا غیر مستقیم.

کلمه "ربهم" که دو بار در آیه ذکر شده تاکیدی است بر اینکه انسان ربوبیت و تدبیر الهی را بر وجود خویش احساس می کند اگر تعلیمات غلط او را به سوی شرک سوق ندهد.

ذکر این نکته نیز لازم است که ضمیر در "منه" به خدا بازمی گردد و تاکیدی است بر این حقیقت که تمام نعمتها از ناحیه او است،بسیاری از مفسران مانند نویسندگان المیزان و تبیان و ابو الفتوح رازی همین معنی را اختیار کرده اند هر چند بعضی دیگر مانند فخر رازی این ضمیر را به "ضر" بازگردانده و آیه را چنین معنی کرده اند:"هنگامی که خداوند رحمتی بعد از مضرت و ناراحتی به آنها می رساند گروهی مشرک می شوند"(بنا بر این "من" در اینجا به معنی بدلیت است).

ولی روشن است که تفسیر اول با ظاهر آیه سازگارتر می باشد.

***

ص :۴۳۳

در آیه بعد به عنوان تهدید به این افراد کم ظرفیت مشرک که به هنگام نیل به نعمتها خدا را به دست فراموشی می سپارند می گوید:"بگذار نعمتهایی را که ما به آنها داده ایم کفران کنند"و هر کار از دستشان ساخته است انجام دهند (لِيَكْفُرُوا بِمٰا آتَيْنٰاهُمْ).

"و تا می توانید از این نعمتهای زودگذر دنیا بهره گیرید"(فَتَمَتَّعُوا).

"اما به زودی نتیجه شوم اعمال خویش را خواهید دانست"(فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ) (۱).

گرچه مخاطب،مشرکانند،ولی بعید نیست آیه مفهوم وسیعی داشته باشد که تمام کسانی را که به هنگام رو آوردن نعمتها خدا را فراموش کرده و تنها به تمتع و بهره گیری از این نعم پرداخته،و بخشنده نعمت ها را از یاد می برند، شامل گردد.

بدیهی است به کار بردن صیغه امر در اینجا به عنوان تهدید است.

*** در آیه بعد برای محکوم ساختن این گروه مشرک،سخن را در قالب استفهام آمیخته با توبیخ در آورده،می گوید:"آیا ما دلیل محکمی بر آنها نازل کردیم دلیلی که از شرک آنها سخن می گوید و خبر می دهد"؟!(أَمْ أَنْزَلْنٰا عَلَيْهِمْ سُلْطٰاناً فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمٰا كٰانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ).

"ام"در اینجا برای استفهام است،و استفهام جنبه انکاری و توبیخ را دارد

ص: ۴۳۴

۱- ۱) لام در جمله لیکفروا لام امر است و این امر به عنوان تهدید می باشد و جمله تمتعوا نیز امر دیگری است که آنهم جنبه تهدید دارد،هر چند اولی به صورت امر غائب و دومی به صورت امر حاضر است گویی در آغاز آنها را غائب فرض کرده و سپس برای شدت بخشیدن در تهدید،آنها را مواجه قرار می دهد و مخاطب می سازد ولی بعضی از مفسران لام را لام عاقبت دانسته اند یعنی سرانجام کار آنها کفران به نعمتهای الهی شد،ولی معنی اول با ذیل آیه سازگارتر است.

یعنی پیروی از این راه و رسم یا باید به خاطر ندای فطرت باشد،یا حکم عقل، یا فرمان خدا،اما و جدان و فطرت آنها که در شدائد و سختیها آشکار می شود فریاد توحید می کشد،عقل نیز می گوید باید به سراغ کسی رفت که"واهب النعم" است.

باقی می ماند حکم خدا که در این آیه مورد نفی قرار گرفته که ما هرگز چنین دستوری به آنها نداده ایم،بنا بر این آنها در این اعتقاد خود به هیچ اصل قابل قبولی متکی نیستند.

"سلطان"به معنی چیزی است که مایه سلطه و پیروزی می گردد و در اینجا به معنی دلیل محکم و قانع کننده است.

تعبیر به"یتکلم"(سخن می گوید)یک نوع تعبیر مجازی است که به هنگام روشن بودن یک دلیل تعبیر می کنیم:"این دلیلی است گویا که با انسان حرف می زند".

بعضی از مفسران احتمال داده اند که"سلطان"در اینجا به معنی فرشته ای است صاحب قدرت که در این صورت تکلم به معنی حقیقی خواهد بود،یعنی ما فرشته ای که پیام آور شرک باشد برای آنها نفرستادیم تا با آنها در این زمینه سخن گوید.

ولی این تفسیر روشنتر است.

*** بالآخره آخرین آیه مورد بحث که ترسیم دیگری از طرز فکر و روحیه این جاهلان کم ظرفیت است چنین می گوید:"هنگامی که رحمتی به مردم بچشانیم خوشحال و مغرور می شوند،و هر گاه بلا و رنج و دردی به خاطر اعمالی که انجام داده اند به آنها برسد ناگهان مایوس و نومید می گردند"(وَ إِذا أَذَقْنَا النّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِها وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذا هُمْ يَقْنَطُونَ).

ص :۴۳۵

ولی در حالی که مؤمنان راستین کسانی هستند نه به هنگام نعمت گرفتار غرور و غفلت می شوند و نه به هنگام مصیبت،گرفتار یاس و نومیدی،نعمت را از خدا می دانند و شکر به درگاه او می برند،و مصیبت را آزمون و امتحان،و یا نتیجه اعمال خویش محسوب می دارند و صبر می کنند و رو به درگاه او می آورند.

در حالی که افراد بی ایمان در میان"غرور"و"یاس"دست و پا می زنند افراد با ایمان در میان"شکر"و"صبر"قرار دارند.

ضمنا از این آیه به خوبی استفاده می شود که لا اقل،بخشی از مصائب و گرفتاریهایی که دامان انسان را می گیرد نتیجه اعمال و گناهان او است،خدا می خواهد به این وسیله به آنها هشدار دهد و آنان را پاک کرده و به سوی خود آورد.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که جمله"فرحوا بها"در اینجا تنها به معنی خوشحال شدن به نعمت نیست،بلکه منظور شادی توأم با غرور و یک نوع مستی و بیخبری است همان حالتی که به افراد کم مایه به هنگامی که به نوایی می رسند دست می دهد و گرنه شادی توأم با شکر و توجه به خدا نه تنها بد نیست بلکه به آن دستور داده شده است قُلْ بِفَضْلِ اللّٰهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا (یونس-۵۸).

تعبیر به بِمٰا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ که معاصی را به دستها نسبت می دهد به خاطر این است که بیشترین اعمال انسان به کمک دست او انجام می شود،هر چند گناهانی با قلب یا با چشم و زبان نیز صورت می گیرد،اما فزونی اعمال دست موجب این تعبیر شده است.

در اینجا سؤالی پیش می آید که آیا این آیه با آیه سی و سوم همین سوره (دو آیه قبل)تضاد ندارد؟!،چون در این آیه سخن از یاس آنها به هنگام مصائب است،در حالی که آیه گذشته از توجه آنها به خدا به هنگام بروز مشکلات و شدائد سخن می گوید،خلاصه،آن یکی سخن از امیدواری می گوید و این

سخن از یاس؟ اما با توجه به یک نکته،پاسخ این سؤال را روشن می سازد و آن اینکه:

در آیه گذشته بحث از مساله"ضر"یعنی حوادث زیانبار مانند طوفانها و زلزله ها و شدائد دیگر در میان بود که عموم مردم- اعم از موحد و مشرک- در این حال به یاد خدا می افتند و این یکی از نشانه های فطرت توحیدی است.

اما در آیه مورد بحث،سخن از بازتابهای معاصی انسان است و یاس ناشی از آن،زیرا بعضی از افراد چنانند که اگر عمل نیکی انجام دهند مغرور می شوند و خود را مصون از عذاب الهی می شمرند،و هنگامی که کار بدی انجام دهند و عکس العملش دامن آنها را بگیرد،یاس از رحمت خدا سراسر وجودشان را احاطه می کند،هم آن"عجب"و غرور مذموم است و هم این"یاس و نومیدی"از رحمت خدا.

بنا بر این هر یک از دو آیه مطلبی را مطرح کرده که از دیگری جدا است.

***

[سوره الروم (۳۰): آيات ۳۷ تا ۴۰]

اشاره

أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اَللّٰهَ يَبْسُطُ اَلرِّزْقَ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّ فِى ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳۷) فَآتِ ذَا اَلْقُرْبىٰ حَقَّهُ وَ اَلْمِسْكِينَ وَ اِبْنَ اَلسَّبِيلِ ذٰلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اَللّٰهِ وَ أُولٰئِكَ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ (۳۸) وَ مٰا آتَيْتُمْ مِنْ رِباً لِيَرْبُوَا فِى أَمْوٰالِ اَلنّٰاسِ فَلاٰ يَرْبُوا عِنْدَ اَللّٰهِ وَ مٰا آتَيْتُمْ مِنْ زَكٰاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اَللّٰهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ اَلْمُضْعِفُونَ (۳۹) اَللّٰهُ اَلَّذِى خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكٰائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذٰلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالىٰ عَمّٰا يُشْرِكُونَ (۴۰)

ترجمه:

۳۷-آيا نديدند كه خداوند روزى را براى هر كس بخواهد گسترده يا تنگ مى سازد در اين نشانه هايى است براى جمعيتى كه ايمان مى آورند.

ص: ۴۳۸

۳۸-چون چنین است حق نزدیکان و مسکینان و ابن سبیل را ادا کن این برای آنها که رضای خدا را می طلبند بهتر است و چنین کسانی رستگارانند.

۳۹-آنچه را به عنوان ربا می پردازید تا در اموال مردم فزونی یابد نزد خدا فزونی نخواهد یافت و آنچه را به عنوان زکات می پردازید و تنها رضای خدا را می طلبید کسانی که چنین می کنند دارای پاداش مضاعفند.

۴۰-خداوند همان کسی است که شما را آفرید سپس روزی داد بعد میمیراند سپس زنده می کند آیا هیچیک از شریکانی که برای خدا ساخته اید چیزی از این کارها را می توانند انجام دهند منزه است او و برتر است از آنچه شریک برای او قرار می دهند.

تفسير:

نخستین آیه مورد بحث هم چنان از "توحید ربوبیت" سخن می گوید، و به تناسب بحثی که در آیات گذشته آمده بود که بعضی از کم ظرفیتان با روی آوردن نعمت،مغرور و با مواجه شدن بلا،مایوس می شوند،چنین می فرماید:

"آیا آنها نمی دانند که خداوند روزی را برای هر کس بخواهد گسترده و برای هر کس بخواهد تنگ می سازد"(أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّ اللّٰهَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ یَقْدِرُ).

نه ظهور نعمتها باید مایه غرور و فراموشکاری و طغیان شود،و نه پشت کردن آن مایه یاس و نومیدی که وسعت و ضیق روزی به دست خدا است،گاهی مصلحت را در اول می بیند و گاه در دوم.

درست است که عالم،عالم اسباب است و آنها که تلاشگرند و سختکوشند معمولا بهره بیشتری از روزیها دارند و آنها که تنبلند و سست و کم تلاش،بهره کمتری،ولی در عین حال این یک قاعده کلی و همیشگی نیست،چرا که گاه افراد بسیار جدی و لا یقی را می بینیم که هر چه می دوند به جایی نمی رسند،و به عکس گاه افراد کم دست و پا را مشاهده می کنیم که درهای روزی از هر سو به روی آنها گشوده است!

ص:۴۳۹

این استثناها گویا برای این است که خداوند نشان دهد با تمام تاثیری که در عالم اسباب آفریده،نباید در عالم اسباب گم شوند،و نباید فراموش کنند که در پشت این دستگاه،دست نیرومند دیگری است که آن را می گرداند.

گاه چنان سخت می گیرد که هر چه انسان می کوشد و به هر دری می زند، همه درها را به روی خود بسته می بیند،و گاه آن چنان آسان می گیرد که هنوز به سراغ دری نیامده در برابر او باز می شود!.

این امر که در زندگی خود کم و بیش با نمونه های آن روبرو بوده ایم علاوه بر اینکه با غرور نعمت و یاس ناشی از فقر مبارزه می کند،دلیلی است بر اینکه در ما ورای اراده و خواست ما دست نیرومند دیگری در کار است.

لذا در پایان آیه می گوید:"در این نشانه هایی است از قدرت و عظمت خدا برای قومی که ایمان می آورند"(إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

بعضی از مفسران سخنی به این مضمون نقل کرده اند که از عالمی پرسیدند:

ما الدلیل علی ان للعالم صانعا واحدا؟:"چه دلیلی داریم که عالم را خالقی یکتا است"؟گفت:به سه دلیل:ذل اللبیب،و فقر الادیب،و سقم الطبیب!:"عقب ماندگی افراد هوشیار،و تنگدستی افراد هنرمند و سخنور،و بیماری طبیبان"! (۱).

آری وجود این استثناها نشانه این است که کار به دست دیگری است، چنان که در حدیث معروفی از علی ع می خوانیم:

عرفت اللّه سبحانه بفسخ الغرائم و حل العقود و نقض الهمم: "من خداوند سبحان را از آنجا شناختم که (گاه)تصمیمهای محکم،فسخ می شود و گاه گره ها گشوده و اراده های قوی نقض می گردد و ناکام می ماند" (۲).

***

۱- ۱) تفسیر"روح البیان"جلد ۷ صفحه ۳۹ ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) "نهج البلاغه"کلمات قصار جمله ۲۵۰.

و از آنجا که هر نعمت و موهبتی،وظائف و مسئولیتهایی را همراه می آورد، در آیه بعد روی سخن را به پیامبر ص کرده،می گوید:"چون چنین است حق بستگان و نزدیکان را ادا کن،و همچنین مسکینان و در راه ماندگان را" (فَآتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ وَ الْمِسْكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ).

به هنگام وسعت روزی فکر نکن آنچه داری از آن تو است،بلکه دیگران نیز در اموال تو حق دارند،از جمله خویشاوندان و افراد مستمندی که از شدت فقر زمین گیر شده اند،و همچنین افراد آبرومندی که دور از وطن بر اثر حوادثی در راه مانده اند و محتاجند.

تعبیر به"حقه"بیانگر این واقعیت است که آنها در اموال انسان شریکند و اگر چیزی انسان می پردازد حق خود آنها را ادا می کند و منتی بر گردن آنان ندارد.

جمعی از مفسران،مخاطب را در این آیه منحصرا پیامبر گرامی اسلام ص دانسته اند و"ذی القربی"را خویشاوندان او،در روایت معروفی از"ابو سعید خدری"و غیر او چنین نقل شده:"هنگامی که آیه فوق نازل شد پیغمبر گرامی اسلام ص فدک را به فاطمه بخشید و تسلیم وی نمود"(لما نزلت هذه الایه علی النبی(ص)أعطی فاطمه فدکا و سلمه إلیها) (۱).

عین این مضمون از امام باقر ع و امام صادق ع نقل شده است (۲).

این معنی در روایت بسیار مشروحی ضمن بیان گفتگوی بانوی اسلام فاطمه زهراء ع با ابو بکر از امام صادق ع آمده است (۳).

ولی جمعی دیگر از مفسران خطاب را در این آیه عام گرفته اند و شامل پیامبر ص و غیر او می دانند،طبق این تفسیر همه مردم موظفند که حق

۱- ۱ و ۲) مجمع البیان ذیل آیات مورد بحث.

۲- ۳) تفسیر علی بن ابراهیم(طبق نقل نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۱۸۶).

۳-

خویشاوندان و ذی القربی خود را فراموش نکنند.

البته این دو تفسیر منافاتی با هم ندارد و قابل جمع است،به این ترتیب که مفهوم آیه مفهوم گسترده ای است و پیامبر و خویشاوندان او مخصوصا فاطمه زهرا ع مصداق اتم آن است.

و از اینجا روشن می شود که هیچیک از تفاسیر فوق با مکی بودن این سوره منافات ندارد چرا که مفهوم آیه یک مفهوم جامعی است که هم در مکه می بایست به آن عمل شود و هم در مدینه و حتی اعطای "فدک" به "فاطمه" ع بر اساس این آیه کاملا قابل قبول است.

تنها چیزی که در اینجا باقی می ماند جمله "لما نزلت هذه الایه..." در روایت ابو سعید خدری است که ظاهرش این است اعطای فدک بعد از نزول آیه بوده است،ولی اگر "لما" را در اینجا به معنی علت بگیریم نه به معنی زمان خاص، این مشکل نیز حل می شود،و مفهوم روایت این خواهد بود که پیامبر ص به خاطر این دستور الهی فدک را به فاطمه عطا کرد،به علاوه گاه آیاتی از قرآن دو بار نازل شده است.

اما اینکه چرا از میان همه افراد نیازمند و صاحب حق تنها این سه گروه ذکر شده اند ممکن است به خاطر اهمیت آنها باشد،زیرا حق خویشاوندان از هر حقی بالاتر است،و در میان محرومان و نیازمندان،مساکین و واماندگان در راه از همه نیازمندترند.

و یا به خاطر نکته ای است که فخر رازی در اینجا آورده،او می گوید:

"اصناف هشتگانه ای که می بایست زکات به آنها پرداخت در صورت وجوب زکات است،ولی سه گروهی که در آیه ذکر شده اند حتی در صورت تعلق نگرفتن زکات نیز کمک به آنها لازم است،چرا که بعضی از خویشاوندان واجب النفقه انسانند و مسکین فقیر محرومی است که اگر به او کمک نشود چه بسا جانش به خطر بیفتد

ص: ۴۴۲

و همچنین "ابن السبیل "ممکن است در شرائطی باشد که با نرسیدن کمک تلف شود،ترتیبی که در ذکر این سه گروه در آیه رعایت شده نیز متناسب با ترتیب اهمیت آنها است" (۱).

به هر حال در پایان آیه برای تشویق نیکوکاران،و ضمنا بیان شرط قبولی انفاق می فرماید:"این کار برای کسانی که تنها رضای خدا را می طلبند بهتر است" (ذٰلِکَ خَیْرٌ لِلَّذِینَ یُرِیدُونَ وَجْهَ اللّٰهِ).

"و کسانی که چنین کار نیکی را انجام می دهند رستگارانند"(وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

آنها هم در این جهان رستگار خواهند شد،چرا که انفاق برکات عجیبی در همین زندگی همراه خود می آورد،و هم در جهان دیگر که انفاق یکی از سنگینترین اعمال در ترازوی سنجش الهی است. با توجه به اینکه"وجه اللّٰه"به معنی صورت جسمانی خداوند نیست که او صورت جسمانی ندارد،بلکه به معنی ذات پاک پروردگار است،این آیه نشان می دهد که تنها مساله انفاق و پرداختن حق خویشاوندان و دیگر صاحبان حقوق کافی نیست،مهم آن است که با اخلاص و نیت پاک و خالی از هر گونه ریا و خود- نمایی و منت و تحقیر و انتظار پاداش توأم باشد.

ذکر این نکته نیز لازم است که بر خلاف گفته بعضی از مفسران که تصریح کرده اند انفاق به خاطر رسیدن به بهشت مصداق"وجه اللّٰه"نیست تمام کارهایی که انسان انجام می دهد و نوعی ارتباط با خدا دارد خواه برای رضای او،یا رسیدن به پاداش او،یا نجات از کیفر او باشد،همه مصداق"وجه اللّٰه"است،هر چند مرحله عالی و کامل آن است که جز عبودیت و اطاعت او را در نظر نگیرد.

***

۱- ۱) ذیل آیات مورد بحث.

در آیه بعد به تناسب بحثی که از انفاق خالص در میان بود به دو نمونه از انفاقها که یکی برای خدا است،و دیگری به منظور رسیدن به مال دنیا است اشاره کرده،می فرماید:"آنچه را به منظور جلب افزایش می پردازید تا در اموال مردم فزونی گیرد،نزد خدا فزونی نخواهد یافت،و آنچه را به عنوان زکات می پردازید و تنها رضای خدا را می طلبید چنین کسانی دارای پاداش مضاعفند" (وَ ما آتَيْتُمْ مِنْ رِباً لِيَرْبُوَا فِي أَمْوالِ النّاسِ فَلا يَرْبُوا عِنْدَ اللّهِ وَ ما آتَيْتُمْ مِنْ زَكاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللّهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ).

مفهوم جمله دوم یعنی دادن زکات و انفاق کردن در راه خدا که موجب اجر و پاداش فراوان می باشد روشن است،ولی در مورد جمله اول با توجه به اینکه ربا در اصل به معنی افزایش است،تفسیرهای گوناگونی گفته اند.

نخستین تفسیر که از همه روشنتر و با مفهوم آیه سازگارتر،و هماهنگ با روایاتی است که از اهل بیت ع رسیده،این است که منظور هدایایی است که بعضی از افراد برای دیگران-مخصوصا صاحبان مال و ثروت-می برند،به این منظور که پاداشی بیشتر و بهتر از آنها دریافت دارند.

بدیهی است در این گونه هدایا نه استحقاق طرف در نظر گرفته می شود، و نه شایستگیها و اولویتها،بلکه تمام توجه به این است که این هدیه به جایی داده شود که بتواند مبلغ بیشتری را صید کند!،و طبیعی است اینچنین هدایا که جنبه اخلاص در آن نیست از نظر اخلاقی و معنوی فاقد ارزش می باشد.

بنا بر این مراد از ربا،در این آیه همان"هدیه و عطیه"است و منظور از جمله" لِيَرْبُوَا فِي أَمْوالِ النّاسِ "گرفتن پاداش بیشتر از مردم است.

بدون شک گرفتن چنین پاداشی حرام نیست،چون شرط و قراردادی در کار نبوده،ولی فاقد ارزش معنوی و اخلاقی است،و لذا در روایات متعددی که از امام صادق ع در منابع معروف حدیث آمده است از آن به"ربای حلال"تعبیر

شده است،در مقابل "ربای حرام"که در آن شرط و قراردادی گذارده می شود.

در حدیثی که در کتاب"تهذیب الاحکام"از امام صادق ع در تفسیر آیه فوق نقل شده چنین می خوانیم:

هو هـدیتک الی الرجـل تطلب منه الثواب افضـل منهـا فـذلک ربی یؤکـل: "منظور هـدیه ای است که به دیگری می پردازی و هدفت این است که بیشتر از آن پاداش دهد این ربای حلال است".

در حدیث دیگری از همان امام ع می خوانیم:

الربا ربائان احـدهما حلال،و الآخر حرام فاما الحلال فهو ان یقرض الرجل اخاه قرضا یریـد ان یزیـده و یعوضه باکثر مما یاخـذه بلا شـرط بینهما،فان اعطاه اکثر مما اخـذه علی غیر شـرط بینهما فهو مباح له و لیس له عنـد اللّه ثواب فیما اقرضه،و هو قوله فَلا یَرْبُوا عِنْدَ اللّهِ ،و اما الحرام فالرجل یقرض قرضا و یشترط ان یرد اکثر مما اخذه فهذا هو الحرام:

"ربا بر دو گونه است:یکی حلال و دیگری حرام،اما ربای حلال آن است که انسان به برادر مسـلمانش قرضی دهد به این امید که او به هنگام باز پس دادن چیزی بر آن بیفزاید بی آنکه شرطی در میان این دو باشد،در این صورت اگر شخص وام گیرنده چیزی بیشـتر به او بدهـد-بی آنکه شـرط کرده باشـد-این افزایش برای او حلال است،ولی ثـوابی از قرض دادن خـود نخواهد برد،و این همـان است که قرآن در جمله" فَلا یَرْبُوا عِنْدَ اللّهِ "بیـان کرده،امـا ربـای حرام آن است که انسان قرضـی به دیگری بدهد و شرط کند که بیش از آنچه وام گرفته به او باز پس گرداند این ربای حرام است" (۱).

تفسیر دیگری که برای آیه ذکر کرده انـد این است که منظور ربـای حرام است و در حقیقت طبق این تفسـیر،قرآن می خواهد ربا را با انفاقهای خالصانه مقایسه کند و بگوید ربا گرچه ظاهرا افزایش مال است،اما نزد پروردگار افزایش

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین ج ۴ صفحه ۱۹۱.

نیست،افزایش واقعی در انفاق فی سبیل اللّه است.

و بر این اساس،آیه را مقدمه ای می دانند بر مساله تحریم ربا که نخست قبل از هجرت پیامبر ص به صورت یک اندرز اخلاقی بیان شد،و بعد از هجرت در سه سوره دیگر قرآن(سوره بقره و آل عمران و نساء)تحریم آن به صورت تدریجی پیاده گشت(و ما نیز بر همین اساس در جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۲۷۰ اشاره ای داشتیم).

البته میان این دو معنی تضادی نیست،و می توان آیه را به معنی وسیعی تفسیر کرد که هم"ربای حلال"و هم"ربای حرام"در آن جمع باشد و هر دو در برابر انفاق فی سبیل اللّه قرار گیرد،اما تعبیرات آیه با تفسیر اول سازگارتر است.

زیرا ظاهر آیه این است که در اینجا عملی انجام شده که ثوابی ندارد و مباح است چون می گوید:این کار در نزد خدا افزایشی نمی آورد،و این تناسب با ربای حلال دارد که نه ثواب دارد و نه گناهی،ولی چیزی نیست که موجب خشم و غضب پروردگار گردد،و گفتیم روایات اسلامی نیز ناظر به آن است.

ذکر این نکته نیز لازم است که"مضعفون"که صیغه اسم فاعل است در اینجا به معنی مضاعف کننده نیست،بلکه به معنی صاحب پاداش مضاعف است، زیرا اسم فاعل در لغت عرب گاه به معنی صاحب چیزی می آید مانند"موسر" یعنی"صاحب مال فراوان".

این موضوع را نیز نباید از نظر دور داشت که"ضعف"و"مضاعف" در لغت عرب به معنی دو چندان نیست،بلکه دو برابر و چندین برابر را شامل می شود و حد اقل در مورد آیه،ده برابر است(چنان که قرآن می گوید: مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثٰالِهٰا -انعام-۱۶۰).

و در مورد قرض به هیجده برابر می رسد،چنان که در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

علی باب الجنه مکتوب القرض بثمانیه عشر و الصدقه بعشر:

"بر در بهشت نوشته شده است که پاداش قرض هیجده برابر و صدقه ده برابر است" (۱).

و در مورد انفاق فی سبیل اللّه گاه به هفتصد برابر و بیشتر می رسد چنان که در آیه ۲۶۱ سوره بقره آمده است.

*** در آخرین آیه مورد بحث بار دیگر به مساله مبدء و معاد که موضوع اساسی در بسیاری از آیات این سوره بود باز می گردد،و خدا را با چهار وصف،توصیف می کند تا هم اشاره ای به توحید و مبارزه با شرک باشد،و هم دلیلی بر معاد، می فرماید:"خداوند همان کسی است که شما را آفرید،سپس روزی داد،بعد می میراند و بعد زنده می کند"(اَللّٰهُ الَّذِی خَلَقَکُمْ ثُمَّ رَزَقَکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ).

"آیا هیچیک از شریکانی که شما برای خدا ساخته اید توانایی بر چیزی از این کارها دارد"؟(هَلْ مِنْ شُرَکٰائِکُمْ مَنْ یَفْعَلُ مِنْ ذٰلِکُمْ مِنْ شَیْءٍ).

"منزه است خدا،و برتر است از آنچه آنها شریک برای او قرار می دهند" (سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالیٰ عَمّٰا یُشْرِکُونَ).

مسلم است هیچیک از مشرکان،معتقد نبودند که آفرینش به وسیله بتها صورت گرفته،یا اینکه روزی آنها به دست بتها است،و یا پایان عمرشان،چرا که آنها این معبودان ساختگی را واسطه میان خود و خدا و شفیعانی می پنداشتند نه خالق آسمان و زمین و روزی دهنده،بنا بر این پاسخ این سؤالات منفی است و استفهام،استفهام انکاری می باشد.

مطلب دیگری که در اینجا مورد سؤال قرار می گیرد این است که آنها معمولا-معتقد به حیات بعد از مرگ نبودند،چگونه قرآن در آخرین توصیف

۱- ۱) نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۱۹۰.

پروردگار روی آن تکیه می کند؟.

این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که مساله معاد و حیات پس از مرگ -همانگونه که در بحثهای معاد گفته ایم-جنبه فطری دارد،و قرآن در اینجا نه بر معتقدات آنها که بر فطرت آنها تکیه می کند.

بعلاوه گاه می شود که یک گوینده توانا هنگامی که با کسی روبرو می شود که مطلبی را منکر است آن را همراه با حقایق دیگری که مورد قبول او است ذکر می کند و قاطعانه روی آن تکیه می نماید تا اثر خود را ببخشد،و او را از مرکب انکار پائین آورد.

از همه اینها گذشته میان قدرت خدا بر زندگی نخستین،و زندگی بعد از مرگ رابطه ناگسستنی است،و با توجه به این رابطه منطقی هر دو در یک عبارت آمده است.

به هر حال قرآن می گوید وقتی تمام این امور(خلقت و روزی و مرگ و حیات)به دست او است عبادت و پرستش هم باید منحصر به او باشد،و با جمله سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمّا یُشْرِکُونَ این حقیقت را بازگو می کند که آنها مقام پروردگار را فوق العاده پائین آوردند که در کنار بتها و معبودان ساختگی قرار می دهند.

***

ص :۴۴۸

[سوره الروم (۳۰): آیات ۴۱ تا ۴۵]

اشاره

ظَهَرَ اَلْفَسٰادُ فِی اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ بِمٰا کَسَبَتْ أَیْدِی اَلنّٰاسِ لِیُذِیقَهُمْ بَعْضَ اَلَّذِی عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ (۴۱) قُلْ سِیرُوا فِی اَلْأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ کٰانَ عٰاقِبَهُ اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلُ کٰانَ أَکْثَرُهُمْ مُشْرِکِینَ (۴۲) فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ اَلْقَیِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لاٰ مَرَدَّ لَهُ مِنَ اَللّٰهِ یَوْمَئِذٍ یَصَّدَّعُونَ (۴۳) مَنْ کَفَرَ فَعَلَیْهِ کُفْرُهُ وَ مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً فَلِأَنْفُسِهِمْ یَمْهَدُونَ (۴۴) لِیَجْزِیَ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لاٰ یُحِبُّ اَلْکٰافِرِینَ (۴۵)

ص: ۴۴۹

ترجمه:

۴۱-فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده،خدا می خواهد نتیجه بعضی از اعمال آنها را به آنها بچشاند شاید(به سوی حق) باز گردند.

۴۲-بگو در زمین سیر کنید و بنگرید عاقبت کسانی که قبل از شما بودند چگونه بود؟بیشتر آنها مشرک بودند.

۴۳-روی خود را به سوی آئین مستقیم و پایدار کن،پیش از آنکه روزی فرا رسد که هیچکس قدرت ندارد آن را از خدا باز گرداند،در آن روز مردم به گروه هایی تقسیم می شوند.

۴۴-هر کس کافر شود کفرش بر زیان خود او است و آنها که عمل صالح انجام دهند(پاداش الهی را)به سود خودشان آماده می سازند.

۴۵-این برای آنست که خداوند کسانی را که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند از فضلش پاداش دهد،او کافران را دوست ندارد.

تفسیر:

سرچشمه فساد،اعمال خود مردم است!

در آیات گذشته،سخن از شرک در میان بود و می دانیم ریشه اصلی تمام مفاسد فراموش کردن اصل توحید و روی آوردن به شرک است،لذا در آیات مورد بحث نخست سخن از ظهور فساد در زمین به خاطر اعمال مردم به میان آورده، می گوید:"فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده"(ظَهَرَ الْفَسٰادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمٰا کَسَبَتْ أَیْدِی النّٰاسِ).

"خدا می خواهد عکس العمل کارهای مردم را به آنها نشان دهد و نتیجه بعضی از اعمالی را که انجام داده اند به آنها بچشاند،شاید بیدار شوند،و به سوی حق باز گردند"!(لِیُذِیقَهُمْ بَعْضَ الَّذِی عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ).

آیه فوق معنی وسیع و گسترده ای را پیرامون ارتباط "فساد" و "گناه"

ص: ۴۵۰

با یکدیگر بیان می کند که نه مخصوص سرزمین مکه و حجاز است،و نه عصر و زمان پیامبر ص بلکه به اصطلاح از قبیل قضیه حقیقیه است که پیوند"محمول" و"موضوع"را بیان می کند،به عبارت دیگر هر جا فسادی ظاهر شود بازتاب اعمال مردم است،و در ضمن یک هدف تربیتی دارد،تا مردم طعم تلخ نتیجه اعمالشان را بچشند،شاید به خود آیند.

بعضی می گویند:این آیه ناظر به آن قحطی و خشکسالی می باشد که به خاطر نفرین پیامبر ص دامان مشرکان مکه را گرفت،باران قطع شد،بیابانها خشکید و خشکیده تر شد،و حتی استفاده از صید دریا(دریای احمر)برای آنها مشکل گشت.

به فرض که این سخن از نظر تاریخی صحیح باشد تنها بیان یک مصداق است و معنی آیه را در مساله ارتباط فساد و گناه هرگز محدود نمی کند،نه محدود به آن زمان و مکان و نه محدود به خشکسالی و کمی باران.

از آنچه در بالا گفتیم به خوبی روشن می شود بسیاری از تفسیرهای محدود و موضعی که از بعضی از مفسران ذیل این آیه نقل شده به هیچوجه قابل قبول نیست،مثل اینکه مراد از فساد در خشکیها،قتل هابیل به دست قابیل است، و منظور از فساد در دریا غصب کشتی ها در عصر موسی و خضر است.

یا اینکه منظور از فساد دریا و صحرا زمامداران فاسدی هستند که همه این مناطق را به فساد می کشند.

البته ممکن است یکی از مصداقهای فساد این چنین افراد بوده باشند که بر اثر دنیاپرستی و مجامله و تن در دادن مردم به ذلت،بر سر آنها مسلط می شوند اما مسلما تمام مفهوم آیه این نیست.

جمعی از مفسران نیز در معنی"فساد بحر"به گفتگو نشسته اند:

بعضی گفته اند:بحر به معنی شهرهایی است که در کنار دریا است،و بعضی

گفته اند بحر به معنی مناطق حاصلخیز و پر باغ و زراعت است.

ما دلیلی بر اینگونه تکلفات نمی بینیم،چرا که"بحر"معنی معروفی دارد که همان دریا است و فساد در آن،ممکن است به صورت کمبود مواهب دریایی و یا ناامنی ها و جنگهایی که در دریاها به وقوع می پیوست باشد.

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

حیات دواب البحر بالمطر فاذا کف المطر ظهر الفساد فی البحر و البر،و ذلک اذا کثرت الذنوب و المعاصی:

"زندگی موجودات دریا به وسیله باران است هنگامی که باران نبارد هم خشکی ها به فساد کشیده می شود،و هم دریا،و این هنگامی است که گناهان فزونی گیرد"! (۱).

البته آنچه در این روایت آمده بیان یک مصداق روشن از فساد است،و نیز آنچه در رابطه با نزول باران و حیات حیوانات دریایی در این حدیث ذکر شده مساله ای است که دقیقا به تجربه رسیده که هر وقت باران کمتر ببارد ماهی در دریا کم خواهد شد،و حتی از بعضی از ساحل نشینان شنیدیم که می گفتند:"فایده باران برای دریا بیش از فایده آن برای صحرا است"! در زمینه رابطه فساد بر و بحر با گناهان مردم تحلیلهای دیگری داریم که به خواست خدا در بحث نکات خواهد آمد.

*** در آیه بعد برای اینکه مردم شواهد زنده ای را در مساله ظهور فساد در زمین به خاطر گناه انسانها با چشم خود ببینند،دستور"سیر در ارض"را می دهد و به پیامبر ص می فرماید:"بگو شما در روی زمین به گردش پردازید،حال امتهای پیشین را جستجو کنید،و اعمال و سرنوشت آنها را مورد بررسی قرار دهید ببینید عاقبت کسانی که قبل از شما بودند به کجا رسید"؟!(قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ).

ص :۴۵۲

۱- ۱) تفسیر قمی طبق نقل تفسیر المیزان جلد ۱۶ صفحه ۲۱۰.

قصرها و کاخهای ویران شده آنها را بنگرید،خزائن به تاراج رفته آنها را تماشا کنید،جمعیت نیرومند پراکنده آنها را مشاهده نمائید،و سرانجام قبرهای درهم شکسته و استخوانهای پوسیده آنها را بنگرید.

ببینید سرانجام ظلم و ستم و گناه و شرک آنها چه شد؟ ببینید اگر آنها آشیانه مرغان را سوزاندند،چگونه خانه این صیادان نیز به ویرانی کشیده شد؟ آری "اکثر آنها مشرک بودند"(کانَ أَکْثَرُهُمْ مُشْرِکِینَ).

و شرک ام الفساد و مایه تباهی آنها شد.

جالب توجه اینکه هنگامی که در آیات قبل سخن از نعمتهای خدا بود، نخست آفرینش و خلقت انسان را مطرح کرد،سپس روزی دادن به او را(اَللّٰهُ الَّذِی خَلَقَکُمْ ثُمَّ رَزَقَکُمْ)ولی در آیات مورد بحث هنگامی که سخن از مجازات الهی می گوید:نخست اشاره به زوال نعمتها بر اثر گناه می کند،سپس نابودی و هلاکت بر اثر شرک،چرا که به هنگام بخشش،اول موهبت خلقت است و بعد روزی،و به هنگام باز پس گرفتن،نخست زوال نعمت است و بعد هلاکت.

تعبیر به" أَکْثَرُهُمْ مُشْرِکِینَ "با توجه به اینکه این سوره مکی است و مسلمانان آن روز در اقلیت قرار داشتند،شاید اشاره به این است که از انبوه مشرکان نهراسید که خداوند گروه های عظیمی از این قبیل افراد را در گذشته هلاک و نابود کرده است،و هم هشداری است برای این طغیانگران که سیر در ارض کنند و پایان کار پیشینیان هم مسلک خود را با چشم ببینند.

*** و از آنجا که پند گرفتن و بیدار شدن،و سپس بازگشتن به سوی خدا،همیشه مفید و مؤثر نیست،در آیه بعد روی سخن را به پیامبر ص کرده چنین می گوید:

"صورت خود را به سوی دین و آئین مستقیم و پا بر جا(آئین توحید خالص)قرار

ده،پیش از آنکه روزی فرا رسد که هیچکس قدرت ندارد آن روز را از خدا بازگرداند و برنامه الهی را تعطیل کند،و در آن روز مردم گروه گروه می شوند و صفوف از هم جدا می گردد"گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ(فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لاٰ مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللّٰهِ يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ) (۱).

توصیف دین به"قیم"با توجه به اینکه"قیم"به معنی ثابت و برپادارنده است در حقیقت اشاره به دلیل این توجه مستمر به دین است،یعنی چون آئین اسلام آئینی است ثابت و مستقیم،و برپادارنده نظام زندگی مادی و معنوی مردم،هرگز از آن منحرف مشو.

و اینکه خطاب را متوجه پیامبر ص می کند،برای این است که دیگران حساب کار خویش را برسند.

تعبیر به"یصدعون"از ماده"صدع"در اصل به معنی شکستن و شکافتن ظرف است،ولی تدریجا به معنی هر گونه پراکندگی و تفرق به کار رفته است، و در اینجا اشاره به جدایی صفوف بهشتیان و دوزخیان می باشد که هر یک از این دو صف نیز به صفوفی تقسیم می شوند،به تناسب سلسله مراتب درجات بهشتی، و درکات دوزخی.

***

---

۱ - ۱) کلمه"مرد"در جمله"لاٰ مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللّٰهِ "مصدر میمی است و در اینجا مصدر به معنی اسم فاعل به کار رفته،بنا بر این معنی چنین می شود لا راد له من اللّه و ضمیر "له"به"یوم"برمی گردد و مفهوم جمله رویهمرفته چنین است:هیچکس نمی تواند آن روز را از خداوند بازگرداند،یعنی جلو دادرسی و کیفر و پاداش خدا را با تعطیل کردن آن روز بگیرد،خلاصه اینکه نه خداوند از وعده خود تخلف می کند تا آن روز را باز می گرداند،و نه غیر او قدرت چنین کاری را دارد پس وقوع آن روز حتمی است(دقت کنید).

آیه بعد در حقیقت شرحی است برای این جدایی صفوف در قیامت،می فرماید:

"هر کسی کافر شد کفرش بر زیان خود او است"و وبالش دامنگیر او(مَنْ کَفَرَ فَعَلَیْهِ کُفْرُهُ).

"و اما آنها که عمل صالحی انجام دادند(پاداش الهی را)به سود خودشان آماده و مهیا می سازند"(وَ مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً فَلِأَنْفُسِهِمْ یَمْهَدُونَ).

"یمهدون"از ماده"مهد"(بر وزن عهد)-همانگونه که راغب در مفردات گفته-در اصل به معنی گاهواره یا محلی است که برای کودک آماده می کنند،سپس"مهد"و"مهاد"به معنی وسیعتری یعنی هر مکان مهیا و آماده ای (که نهایت آرامش و آسایش در آن است)گفته شده است،انتخاب این تعبیر برای بهشتیان و مؤمنان صالح نیز از همین نظر است.

خلاصه اینکه گمان نکنید ایمان و کفر و اعمال زشت و زیبای شما برای خدا اثری دارد،این شما هستید که از آن شاد و خشنود،یا ناراحت و غمگین می شوید.

*** جالب اینکه:در مورد کفار با همان جمله مَنْ کَفَرَ فَعَلَیْهِ کُفْرُهُ قناعت کرده ولی در مورد مؤمنان در آیه بعد توضیح می دهد که نه تنها اعمال خود را در آنجا می بینند،بلکه خدا مواهب بیشتری که شایسته فضل و کرم او است به آنها می بخشد می گوید:"هدف این است که خداوند کسانی را که ایمان آورده،و عمل صالح انجام داده اند از فضلش پاداش دهد"(لِیَجْزِیَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ مِنْ فَضْلِهِ).

مسلما این فضل الهی شامل حال کافران نمی شود،"چرا که خدا کافران را دوست ندارد"(إِنَّهُ لاٰ یُحِبُّ الْکٰافِرِینَ).

بدیهی است که با آنها نیز بر طبق عدالت رفتار می کند و بیش از استحقاقشان

مجازات نخواهد کرد،ولی فضل و موهبتی نیز نصیبشان نخواهد شد.

***

نکته ها:

اشاره

۱-رابطه"گناه"و"فساد"!

بـدون شـک هر کـار خلافی در وضع"جامعه"،و از طریق آن در وضع"افراد" اثر می گـذارد،و موجب نوعی فساد در سازمان اجتماعی می شود،گناه و کار خلاف و قانون شـکنی هماننـد یک غـذای ناسالم و مسـموم است که در سازمان بـدن انسان چه بخواهیم و چه نخواهیم تاثیر نامطلوب خواهد گذارد،و انسان گرفتار واکنش طبیعی آن می شود.

"دروغ"سلب اعتماد می کند.

"خیانت در امانت"روابط اجتماعی را بر هم می زند.

"ظلم"همیشه منشا ظلم دیگری است.

"سوء استفاده از آزادی"به دیکتاتوری می انجامد،و دیکتاتوری به انفجار.

"ترک حقوق محرومان"کینه و عداوت می آفریند،و تراکم کینه ها و عداوتها اساس جامعه را متزلزل می سازد.

خلاصه اینکه:هر کار نادرست چه در مقیاس محـدود و چه گسترده،عکس العمل نامطلوبی دارد و یکی از تفسـیرهای آیه ظَهَرَ الْفَسٰادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمٰا کَسَبَتْ أَیْدِی النّٰاسِ همین است(این رابطه طبیعی "گناه"و"فساد"است).

ولی از روایات اسلامی استفاده می شود که بسیاری از گناهان علاوه بر اینها، یک سلسله آثار شوم با خود همراه می آورند که ارتباط و پیوندشان با آن آثار لا اقل از نظر طبیعی ناشناخته است.

مثلاـ در روایـات آمـده است"قطع رحم"عمر را کوتاه،و"خوردن مال حرام"قلب را تاریک،و شـیوع زنا سـبب فنای انسانها می شود و روزی را کم

می کند و... (۱).

حتی در روایتی از امام صادق ع می خوانیم:

من یموت بالذنوب اکثر ممن یموت بالاجال: "آنها که بوسیله گناه از دنیا می روند بیش از کسانی هستند که به مرگ طبیعی می میرند" (۲).

نظیر همین معنی به تعبیر دیگری در قرآن مجید آمده است آنجا که می فرماید: وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ لٰكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ :"اگر آنها که در شهرها و آبادیها زندگی می کنند ایمان بیاورند و تقوی پیشه کنند،برکات آسمانها و زمین را به روی آنها می گشائیم،ولی آیات ما را تکذیب کردند،ما نیز آنها را به مجازات اعمالشان گرفتیم"!(اعراف-۹۶).

به این ترتیب"فساد"در آیه مورد بحث،اعم از مفاسد اجتماعی و بلاها و سلب برکات است.

نکته قابل توجه دیگر اینکه:از آیه فوق ضمنا استفاده می شود که یکی از فلسفه های آفات و بلاها،تاثیر تربیتی آنها روی انسانها است،آنها باید واکنش اعمال خود را ببینند،تا از خواب غفلت بیدار شوند و به سوی پاکی و تقوی باز گردند.

نمی گوئیم همه شرور و آفات از این قبیل است ولی می گوئیم حد اقل بخشی از آنها دارای چنین فلسفه ای است،و البته فلسفه های دیگری نیز دارد که در جای

ص :۴۵۷

۱- ۱) در حدیثی از پیامبر(ص)می خوانیم:"زنا شش عقوبت دارد:سه عقوبت در دنیا،و سه عقوبت در آخرت،و اما در دنیا نورانیت را از انسان سلب می کند،و مرگ زودرس می آورد،و روزی را قطع می نماید،و اما در آخرت باعث سختگیری در حساب و خشم پروردگار و خلود در آتش است"(سفینه البحار ماده زنی).

۲- ۲) سفینه البحار(ماده ذنب).

خود از آن بحث کرده ایم (۱).

***

۲-فلسفه سیر در ارض

مساله گردش در زمین(سیر در ارض)شش بار در قرآن مجید در سوره های آل عمران،انعام،نحل،نمل،عنکبوت،و روم آمده،که یک بار از آنها به منظور مطالعه اسرار آفرینش(عنکبوت-۲۰)و پنج بار دیگر به منظور عبرت گرفتن از عواقب دردناک و شوم اقوام ظالم و جبار و ستمگر و آلوده است.

قرآن برای مسائل عینی و حسی که آثار آن کاملا-قابل لمس است در امور تربیتی اهمیت خاصی قائل است،مخصوصا به مسلمانان دستور می دهد که از محیط محدود زندگی خود در آیند و به سیر و سیاحت این جهان پهناور بپردازند،در اعمال و رفتار اقوام دیگر و پایان کار آنها بیندیشند،و از این رهگذر اندوخته پر ارزشی از آگاهی و عبرت فراهم سازند.

قدرتهای شیطانی در دنیای امروز برای گسترش دامنه استثمار خود در سراسر جهان تمام کشورها و سرزمینها و اقوام مختلف را بررسی کرده و طرز فرهنگ و نقاط قوت و ضعف و صنایع مادی آنها را به خوبی برآورد کرده اند.

قرآن می گوید:بجای این جباران شما سیر در ارض کنید و به جای تصمیمهای شیطانی آنها درسهای رحمانی بیاموزید.

عبرت گرفتن از زندگی دیگران از تجربه های شخصی مهمتر و پرارزشتر است،زیرا در این تجربه ها باید انسان زیانهایی متحمل شود تا مسائلی بیاموزد ولی در عبرت گرفتن از زندگی و تجارب دیگران،انسان بی آنکه متحمل سوخت و زیانی شود،توشه گرانبهایی می اندوزد.

دستور قرآن در زمینه"سیر در ارض"منطبق بر کاملترین شیوه هایی است

ص: ۴۵۸

۱- ۱) آفریدگار جهان بحث آفات و بلاها.

که امروز بشر برای مطالعات خود به دست آورده،و آن اینکه پس از فرا گرفتن مسائل در کتابها دست شاگردان را می گیرند و به سیر در ارض و مطالعه شواهد عینی آنچه خوانده اند می برند.

البته امروز یک نوع دیگری سیر در ارض تحت عنوان"جهانگردی"از طرف تمدنهای شیطانی برای جلب مال و ثروت حرام رائج شده است که غالبا هدفهای انحرافی دارد،مانند انتقال فرهنگهای ناسالم،عیاشی،هوسرانی،بی بند و باری و سرگرمیهای ناسالم دیگر،این همان جهانگردی ویرانگر است.

اسلام طرفدار آن نوع جهانگردی است که وسیله انتقال فرهنگهای سالم تراکم تجربه ها،آگاهی از اسرار آفرینش در جهان انسانیت و جهان طبیعت، و گرفتن درسهای عبرت از سرنوشت دردناک اقوام فاسد و ستمگر است.

ذکر این نکته نیز بی تناسب نیست که در اسلام نوع دیگری از جهانگردی تحت عنوان"سیاحت"مورد نهی واقع شده،چنان که در حدیثی می خوانیم:

لا سیاحه فی الاسلام: "سیاحت در اسلام نیست" (۱)و منظور از آن زندگی کسانی است که برای تمام عمر یا مدتی از زندگی اجتماعی به کلی جدا می شدند و بی آنکه فعالیتی داشته باشند در روی زمین به حرکت می پرداختند و همچون رهبانها زندگی می کردند و سربار اجتماع بودند.

به تعبیر دیگر کار آنها"رهبانیت سیار"بود در مقابل رهبانهای ثابتی که در دیرها منزوی بودند و از جامعه برکنار،و از آنجا که اسلام با رهبانیت و انزوای اجتماعی مخالف است این نوع"سیاحت"را نیز محکوم می کند.

***

۱- ۱) "مجمع البحرین"ماده"سیح"-در حدیث دیگری در همین کتاب از پیامبر گرامی اسلام آمده است که فرمود: سیاحه امتی الغزو و الجهاد: "اگر امت من می خواهند به زندگی مادی پشت کنند چرا به جهاد نروند چرا در بیابانها بیهوده بمیرند".

۳-دین قیم(آئین پا بر جا)

در آیات فوق به پیامبر دستور داده شده که تمام توجه خویش را به آئینی معطوف دارد که مستقیم و ثابت و استوار است،هیچگونه انحرافی به کجیها ندارد و هیچگونه تزلزلی در پایه های آن نیست.

قابل توجه اینکه در آیات دیگر قرآن مجید تعبیرات دیگری در باره دین آمده است:

در آیه ۱۰۵ سوره یونس توصیف به"حنیف"(دینی که از هر گونه انحراف بر کنار است).

در آیه(۳ سوره زمر)توصیف به"خالص"(أَلاٰ لِلّٰهِ الدِّینُ الْخٰالِصُ).

در آیه ۵۲ سوره نحل توصیف به"واصب"آئینی که غیر قابل تغییر و خالی از فنا و زوال است(وَ لَهُ الدِّینُ وٰاصِباً).

و در آیه ۷۸ سوره حج اسلام را به عنوان آئینی که خالی از هر گونه سختگیری است توصیف کرده(وَ مٰا جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ).

و نظیر اینها.

هر یک از این امور یکی از ابعاد آئین اسلام را تشکیل می دهد که در عین حال لازم و ملزوم یکدیگرند،آری این چنین دینی را باید انتخاب کرد،و در راه شناختش کوشید،و در حفظش تا پای جان ایستاد.

***

۴-بازگشتی در قیامت نیست

در آیات فوق در باره قیامت خواندیم یَوْمٌ لاٰ مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللّٰهِ :"روزی است که هیچکس نمی تواند آن را از خدا بازدارد و از وقوع آن جلوگیری کند" و یا راهی برای بازگشت به سوی دنیا بگشاید.

شبیه این تعبیر در آیات دیگر قرآن نیز به چشم می خورد،از جمله در آیه

۴۴ سوره شوری می خوانیم که وقتی ظالمان عـذاب دردناک الهی را می بینند می گویند: هَلْ إِلَى مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ :"آیا راهی به سوی بازگشت هست"؟ و در آیه ۴۷ سوره شوری نیز قیامت به عنوان" يَوْمٌ لاَ مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللّٰهِ " توصیف شده است.

حقیقت این است که عـالم هستی دارای مراحلی است که هرگز بازگشت از مرحله بعـد به قبل در آن ممکن نیست،و این یک سنت تخلف ناپذیر پروردگار است.

آیا هرگز طفل-خواه کامل متولد شده باشد یا ناقص-ممکن است به عالم جنین بازگردد؟آیا میوه ای که از درخت جدا شده-خواه رسیده خواه نـارس- امکـان دارد بـار دیگر به شاخه ها بپیونـدد؟ انتقال انسان از این جهان به جهان دیگر نیز همین گونه است یعنی هیچ راهی به سوی بازگشت نیست،و این حقیقتی است که پشت انسان را می لرزاند و به انسان بیدارباش می دهد.

***

[سوره الروم (۳۰): آیات ۴۶ تا ۵۰]

اشاره

وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ یُرْسِلَ اَلرِّیاحَ مُبَشِّراتٍ وَ لِیُذِیقَکُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ لِتَجْرِیَ اَلْفُلْکُ بِأَمْرِهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ (۴۶) وَ
لَقَدْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ رُسُلاً إِلی قَوْمِهِمْ فَجاؤُهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَانْتَقَمْنا مِنَ اَلَّذِینَ أَجْرَمُوا وَ کانَ حَقًّا عَلَیْنا نَصْرُ اَلْمُؤْمِنِینَ (۴۷) اَللّٰهُ اَلَّذِی
یُرْسِلُ اَلرِّیاحَ فَتُثِیرُ سَحاباً فَیَبْسُطُهُ فِی اَلسَّماءِ کَیْفَ یَشاءُ وَ یَجْعَلُهُ کِسَفاً فَتَرَی اَلْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ فَإِذا أَصابَ بِهِ مَنْ یَشاءُ مِنْ
عِبادِهِ إِذا هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ (۴۸) وَ إِنْ کانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ یُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِینَ (۴۹) فَانْظُرْ إِلی آثارِ رَحْمَتِ اَللّٰهِ کَیْفَ یُحْیِ
اَلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ ذٰلِکَ لَمُحْیِ اَلْمَوْتی وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۵۰)

ص :۴۶۲

ترجمه:

۴۶-از آیات(عظمت و قدرت)خدا این است که بادها را به عنوان بشارتگرانی می فرستد تا شما را از رحمتش بچشاند(و سیراب کند)و کشتیها به فرمانش حرکت کنند و از فضل او بهره گیرند شاید شکرگزاری کنید.

۴۷-قبل از تو پیامبرانی به سوی قومشان فرستادیم،آنها با دلائل روشن به سراغ قوم خود رفتند(ولی هنگامی که اندرزها سودی نداد)از مجرمان انتقام گرفتیم (و مؤمنان را یاری کردیم)و همواره یاری مؤمنان حقی است بر ما.

۴۸-خداوند همان کسی است که بادها را می فرستد تا ابرهایی را به حرکت درآورند، سپس آنها را در پهنه آسمان آن گونه که بخواهد می گستراند،و متراکم می سازد در این هنگام دانه های باران را می بینی که از لابلاهای آن خارج می شوند،هنگامی که این(باران حیاتبخش)را به هر کس از بندگانش که بخواهد می رساند خوشحال می شوند.

۴۹-هر چند پیش از آنکه بر آنان نازل شود مایوس بودند.

۵۰-به آثار رحمت الهی بنگر که چگونه زمین را بعد از مردنش زنده می کند،آن کس (که زمین مرده را زنده کرد)زنده کننده مردگان در قیامت است و او بر همه چیز تواناست.

تفسیر:

به آثار رحمت الهی بنگر!

گفتیم در این سوره،بخش قابل ملاحظه ای از دلائل توحید و نشانه های

ص :۴۶۳

پروردگار در هفت آیه بیان شده که هر کدام با جمله" وَ مِنْ آیاتِهِ "آغاز می شود شش قسمت آن را قبلا به صورت پی در پی خواندیم،و نخستین آیه مورد بحث هفتمین و آخرین آنها می باشد.

و از آنجا که در آیه قبل سخن از ایمان و عمل صالح بود،بیان دلائل توحیدی تاکیدی نیز بر آن می باشد.

می فرماید:"از آیات عظمت و قدرت خدا این است که بادها را به عنوان بشارتگرانی می فرستد"(وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ یُرْسِلَ الرِّیاحَ مُبَشِّراتٍ).

آنها در پیشاپیش باران حرکت می کنند،قطعات پراکنده ابر را با خود برداشته به هم می پیوندند،و به سوی سرزمینهای خشک و تشنه می برند،صفحه آسمان را می پوشانند و با دگرگون ساختن درجه حرارت جو،ابرها را آماده ریزش باران می کنند.

ممکن است اهمیت قدوم این بشارتگران برای شهرنشینان متنعم چندان روشن نباشد،اما بیابانگردان تشنه کامی که نیاز به قطراتی از باران دارند، همین که بادها به حرکت در می آیند،و ابرها را همراه خود جابجا می کنند،و از لابلای نسیم،عطر مخصوص بارانی که بر گیاهان در نقطه دیگری باریده،به مشامشان می رسد،برق امید در دلهایشان جستن می کند.

گرچه در آیات قرآن،بیشتر روی بشارتگری باد،نسبت به نزول باران تکیه شده،اما کلمه"مبشرات"را نمی توان در آن محدود ساخت،چرا که بادها بشارتهای فراوان دیگری نیز با خود دارد.

بادها،گرما و سرمای هوا را تعدیل می کنند.

بادها،عفونتها را در فضای بزرگ مستهلک کرده،و هوا را تصفیه می کنند.

بادها از فشار حرارت خورشید،روی برگها و گیاهان می کاهند و جلو آفتاب سوختگی را می گیرند.

ص :۴۶۴

بادها اکسیژن تولید شده بوسیله برگهای درختان را برای انسانها به ارمغان می آورند و گاز کربن تولید شده بوسیله بازدم انسان را برای گیاهان هدیه می برند.

بادها بسیاری از گیاهان را تلقیح می کنند،و نطفه های نر و ماده را در جهان نباتات به هم پیوند می دهند.

بادها وسیله ای برای حرکت آسیابها و عاملی برای تصفیه خرمن ها هستند.

بادها بذرها را از نقاطی که در آن بذر فراوان موجود است حرکت می دهند و همچون باغبانی دلسوز در سرتاسر بیابان می گسترانند.

و بادها کشتیهای بادبانی را با مسافران و بار زیاد به نقاط مختلف می برند و حتی امروز که وسائل ماشینی جانشین نیروی باد شده باز هم وزش بادهای مخالف یا موافق در پیشرفت یا کندی کار کشتی ها بسیار مؤثر است.

آری آنها بشارت دهندگانی هستند در جهات مختلف.

لذا در دنباله آیه می خوانیم:"خدا می خواهد بدین سبب شما را از رحمت خود بچشاند،کشتی ها به فرمانش حرکت کنند،و شما از فضل و رحمت او بهره گیرید،شاید شکرگزاری کنید"(وَ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ بِأَمْرِهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

آری بادها هم وسیله تولید نعمتهای فراوان در زمینه کشاورزی و دامداری هستند،و هم وسیله حمل و نقل،و سرانجام سبب رونق امر تجارت که با جمله " لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ "به اولی اشاره شده،و با جمله" لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ بِأَمْرِهِ " به دوم،و با جمله" لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ "به سومی.

جالب اینکه همه این"برکات"مولود"حرکت"است،حرکتی در ذرات هوا در محیط مجاور زمین! اما هیچ نعمتی تا از انسان سلب نشود،قدر آن معلوم نخواهد شد،این

بادها و نسیم ها نیز تا متوقف نشوند،انسان نمی داند چه بلائی بر سر او می آید، توقف هوا،زندگی را در بهترین باغها همچون زندگی در سیاه چالهای زندان می کند،و اگر نسیمی در سلولهای زندانهای انفرادی بوزد آن را همچون فضای باز می کند،و اصولا یکی از عوامل شکنجه در زندانها همان توقف هوای آنها است.

حتی در سطح اوقیانوسها اگر بادها متوقف شود و امواج خاموش گردد، زندگی جانداران دریاها بر اثر کمبود اکسیژن هوا به مخاطره خواهد افتاد، و دریا تبدیل به مرداب و باتلاق متعفن وحشتناکی خواهد شد.

فخر رازی می گوید:جمله"و لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ "(تا شما را از رحمت خود بچشاند)با توجه به اینکه چشانیدن در مورد"شیء قلیل"گفته می شود، اشاره به این است که تمام دنیا و نعمت دنیا رحمت اندکی بیش نیست،و رحمت واسعه الهی مخصوص جهان دیگر است.

*** در آیه بعد سخن از فرستادن پیامبران الهی است،در حالی که آیه بعد از آن بار دیگر به نعمت وزش بادها برمی گردد،ممکن است قرار گرفتن این آیه در میان دو آیه که درباره نعمت وجود بادها سخن می گوید جنبه معترضه داشته باشد-چنان که بعضی از مفسران گفته اند:

و ممکن است ذکر مساله نبوت در کنار این بحثها برای تکمیل مسائل مربوط به مبدأ و معاد باشد که مکرر در این سوره به آن اشاره شده است-چنان که بعضی دیگر گفته اند.

و نیز ممکن است هشداری باشد به همه کسانی که در اینهمه نعمتها بهره می گیرند و کفران می کنند.

به هر حال چنین می گوید:"ما قبل از تو پیامبرانی به سوی قومشان فرستادیم"

ص :۴۶۶

(وَ لَقَدْ أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلاً إِلىٰ قَوْمِهِمْ).

"آنها دلائل روشن و آشکار از معجزات و منطق عقل برای این اقوام آوردند" (فَجٰاؤُهُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ).

گروهی ایمان آوردنـد،و گروهی به مخالفت برخاستند"اما هنگامی که انـدرزها و هشـدارها سودی نـدارد ما از مجرمان انتقام گرفتیم"!(فَانْتَقَمْنٰا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا).

و مؤمنان را یاری کردیم"همواره این حق بر ما بوده است که مؤمنان را یاری کنیم"(وَ كٰانَ حَقًّا عَلَيْنٰا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ).

تعبیر به"کان"که نشانه ریشه دار بودن این سـنت است و تعبیر به"حق" و بعـد از آن تعبیر به"علینا"که آن نیز بیانگر حق است تاکیدهای پی در پی در این زمینه محسوب می شود، و مقدم داشتن حقا علینا بر"نصر المؤمنین" که دلیل بر حصر است تاکید دیگری می باشـد،و مجموعا چنین معنی می دهـد که به طور مسـلم ما یاری کردن مؤمنان را بر عهده گرفته ایم،و بدون نیاز به یاری دیگری ما این وعده خود را عملی خواهیم ساخت.

این جمله ضمنا مایه تسلی و دلداری برای مسلمانانی است که در آن روز در مکه تحت فشار شدید دشمنانی قرار داشتند که از نظر عده و عده افزون بودند.

اصولا همین که دشـمنان خدا غرق آلودگی و گناه هستند خود یکی از عوامل پیروزی و یاری مؤمنان است،چرا که همین گناه سرانجام ریشه آنها را می زند، وسائل نابودیشان را با دست خودشان فراهم می سازد،و انتقام الهی را به سراغ آنها می فرستد.

*** آیه بعد بار دیگر به توضیح نعمت وزش بادها پرداخته،چنین می گوید "خداوند همان کسی است که بادها را می فرستد تا ابرهایی را به حرکت در آورند"

(اَللّهُ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیاحَ فَتُثِیرُ سَحاباً).

"سپس ابرها را در پهنه آسمان آن گونه که بخواهد می گستراند"(فَیَبْسُطُهُ فِی السَّماءِ کَیْفَ یَشاءُ).

"و آنها را به صورت قطعاتی در آورده،متراکم و بر هم سوار می کند" (وَ یَجْعَلُهُ کِسَفاً) (۱).

"اینجا است که دانه های باران را می بینی که از لابلای آنها خارج می شوند" (فَتَرَی الْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ) (۲).

آری یکی از نقشهای مهم هنگام نزول باران بر عهده بادها گذاشته شده است آنها هستند که قطعات ابر را از سوی دریاها به سوی زمینهای خشک و تشنه حمل می کنند،و همانها هستند که ماموریت گستردن ابرها را بر صفحه آسمان،و سپس متراکم ساختن آنها،و بعد از آن خنک کردن محیط ابرها و آماده نمودن برای باران زایی بر عهده دارند.

بادها همچون چوپان آگاه و پر تجربه ای هستند که گله گوسفندان را به موقع از اطراف بیابان جمع می کند و در مسیرهای معینی حرکت می دهد،سپس آنها را برای دوشیدن شیر آماده می سازد! جمله" فَتَرَی الْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ "(دانه های باران و ذرات کوچک آن را می بینی که از لابلای ابرها خارج می شوند)ممکن است اشاره به این باشد که غلظت ابرها و شدت وزش بادها در حدی نیست که مانع خروج قطره های

۱- ۱) "کسف"جمع"کسفه"(بر وزن حجله)به معنی"قطعه"می باشد و در اینجا ظاهرا اشاره به قطعاتی است از ابر که روی یکدیگر متراکم می شوند و آن را غلظت و شدت می بخشد،و این به هنگامی است که ابرها آماده برای نزول باران می شود.

۲- ۲) "ودق"(بر وزن حلق)گاه به ذرات کوچک آب غبارمانندی گفته می شود که به هنگام نزول باران در آسمان پخش می شود و به قطره های پراکنده باران نیز اطلاق می گردد.

کوچک باران از ابر و نزول آن بر زمین شود،بلکه این ذرات کوچک علی رغم طوفان و ابری که صحنه آسمان را پوشانده،راه خود را از لابلای آنها به سوی زمین پیدا می کنند،و نرم نرم بر زمینهای تشنه پاشیده می شوند تا به خوبی آنها را سیراب کنند و در عین حال ویرانی به بار نیاورند.

باد و طوفانی که گاه درختان عظیم را از جا می کند و صخره ها را به حرکت در می آورد،به قطره کوچک و لطیف باران اجازه می دهد که از لابلای آن بگذرد و بر زمین قرار گیرد.

این نکته نیز قابل توجه است که قطعه قطعه بودن ابرها هر چند در یک روز ابری که ابر تمام صفحه آسمان را پوشانیده برای ما چندان محسوس نیست اما به هنگامی که با هواپیما از لابلای ابرها عبور می کنیم یا بر فراز آن قرار می گیریم کاملا روشن و نمایان است.

در پایان آیه می افزاید:"هنگامی که این باران حیاتبخش را به هر کس از بندگانش بخواهد برساند،آنها خوشحال و مسرور می شوند"(فَإِذا أَصابَ بِهِ مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ إِذا هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ).

*** "هر چند پیش از آنکه بر آنان نازل شود،نومید و مایوس بودند"(وَ إِنْ کانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ یُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِینَ) (۱).

این یاس و آن بشارت را کسانی به خوبی درک می کنند که همچون عرب های بیابانگرد حیات و زندگیشان پیوند بسیار نزدیکی با همین قطره های باران دارد.

آنها در حالی که گاه ناامیدی و یاس،سایه شوم و سنگینی بر جان و روحشان افکنده و آثار تشنگی و عطش در وجود آنها و دامها و زمین مزروعیشان آشکار گشته ناگهان بادهایی که پیشقراولان نزول باران است به حرکت در می آید،بادهایی

۱- ۱) "ملبس"از ماده"ابلاس"به معنی یاس و نومیدی است.

که آنها بوی باران از لابلایش به مشام می رسد.

چند لحظه می گذرد،ابرها در آسمان گسترده می شوند،غلیظتر و فشرده تر می گردند،و سپس باران شروع می شود،گودالها از آب زلال پر می شود،جویهای کوچک و بزرگ از این مائده آسمانی لبریز می گردد،زندگی و حیات در زمینهای خشک و هم در اعماق دل این بیابانگردان جوانه می زند،برق امید در دلهاشان می درخشد و ابرهای تاریک یاس و نومیدی کنار می رود.

تکرار کلمه"قبل"در آیه ظاهرا برای تاکید است،می گوید:چند لحظه قبل از باران-آری چند لحظه قبل از آن-چهره ها عبوس،و قیافه ها در هم بود،اما ناگهان باران می بارد و لبخند شادی بر لبها نقش می بندد،چه موجود ضعیفی است انسان و چه خدای مهربانی است او.

در فارسی نیز گاهی زمان را برای تاکید تکرار می کنیم،می گوئیم تا دیروز-بله تا همین دیروز-فلانی با من دوست بود،ولی الان شدیدا دشمن شده و هدف از این تکرار تاکید بر تغییر حالات انسان است.

*** در آخرین آیه مورد بحث،روی سخن را به پیامبر اسلام ص کرده، می گوید:"به آثار رحمت الهی بنگر که چگونه زمین را بعد از مردنش زنده می کند(فَانْظُرْ إِلىٰ آثارِ رَحْمَتِ اللّٰهِ كَيْفَ يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها).

تکیه روی جمله"فانظر"(بنگر)اشاره به این است که آن قدر آثار رحمت الهی در احیای زمینهای مرده بوسیله نزول باران آشکار است که با یک نگاه کردن بدون نیاز به جستجوگری بر هر انسان ظاهر می شود.

تعبیر به"رحمت الهی"در مورد باران،اشاره به آثار پر برکت آن از جهات مختلف است.

باران،زمینهای خشک را آبیاری و بذر گیاهان را پرورش می دهد.

ص : ۴۷۰

باران به درختان،زندگی و حیات نوین می بخشد.

باران گرد و غبار هوا را فرو می نشاند و محیط زیست انسان را سالم و پاک می کند.

باران گیاهان را شستشو داده به آنها طراوت می بخشد.

باران هوا را مرطوب و ملایم،و برای انسان قابل استنشاق می کند.

باران به زمین فرو می رود و بعد از چندی به صورت قناتها و چشمه ها ظاهر می شود.

باران،نهرها و سیلابهایی به راه می اندازد که بعد از مهار شدن در پشت سدها تولید برق و نور و روشنایی و حرکت می کنند.

و بالآخره باران،هوای گرم و سرد را هر دو تعدیل می کند،از گرمی می کاهد و سردی را قابل تحمل می کند.

تعبیر به"رحمت"در مورد باران در آیات دیگر قرآن نیز منعکس است:

از جمله در آیه ۴۸ سوره فرقان،و ۶۳ سوره نمل.

و نیز در آیه ۲۸ سوره شوری می خوانیم: وَ هُوَ الَّذِی یُنَزِّلُ الْغَیْثَ مِنْ بَعْدِ مٰا قَنَطُوا وَ یَنْشُرُ رَحْمَتَهُ :"او کسی است که باران را نازل می کند بعد از آنکه مردم نومید شده اند،و دامنه رحمت خود را می گستراند".

سپس با توجه به پیوندی که مبدء و معاد در مسائل مختلف دارند در پایان آیه می افزاید:"آن کسی که زمین مرده را با نزول باران زنده کرد،هم او زنده کننده مردگان در رستاخیز است،و او بر همه چیز توانا است"(إِنَّ ذٰلِکَ لَمُحْیِ الْمَوْتیٰ وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ).

تعبیر به"محیی"به صورت اسم فاعل به جای فعل مضارع،مخصوصا با لام تاکید دلیل بر نهایت تاکید است.

بارها در آیات قرآن دیده ایم که این کتاب آسمانی برای اثبات مساله معاد

ص :۴۷۱

زنده شدن زمین مرده را بعد از نزول باران به عنوان گواه انتخاب می کند.

در سوره ق آیه ۱۱ نیز بعد از ذکر حیات زمینهای مرده،می فرماید: كَذٰلِكَ الْخُرُوجُ :"رستاخیز نیز چنین است".

شبیه همین تعبیر در آیه ۹ سوره فاطر نیز آمده است که می فرماید كَذٰلِكَ النُّشُورُ (اینگونه است نشور در قیامت).

در واقع قانون حیات و مرگ همه جا شبیه یکدیگر است:کسی که با چند قطره باران زمین مرده را زنده می کند و شور و جنبش و حرکت در آن می آفریند و این کار همه سال و گاه همه روز تکرار می شود،این توانایی را دارد که انسانها را نیز بعد از مرگ زنده کند،همه جا مرگ به دست او است و حیات نیز به فرمان او.

درست است که ظاهرا زمین مرده زنده نمی شود،بلکه بذرهای گیاهان که در دل زمین می باشد پرورش می یابد،ولی می دانیم این بذرهای کوچک،مقدار عظیمی از اجزاء زمین را در پیکر خود جذب کرده و موجودات مرده ای را تبدیل به موجودات زنده می کند،و حتی ذرات متلاشی شده این گیاهان نیز مجددا نیرو و قدرت برای حیات به زمین می بخشد.

در حقیقت منکران معاد هیچ دلیلی بر مدعای خود جز استبعاد نداشتند، و قرآن مجید برای در هم شکستن استبعاد آنان از این نمونه های زنده بهره می گیرد.

***

ص :۴۷۲

[سوره الروم (۳۰): آیات ۵۱ تا ۵۴]

اشاره

وَ لَئِنْ أَرْسَلْنا رِيحاً فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ (۵۱) فَإِنَّكَ لاٰ تُسْمِعُ اَلْمَوْتىٰ وَ لاٰ تُسْمِعُ اَلصُّمَّ اَلدُّعٰاءَ إِذٰا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ (۵۲) وَ مٰا أَنْتَ بِهٰادِ اَلْعُمْيِ عَنْ ضَلاٰلَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلاّٰ مَنْ يُؤْمِنُ بِآيٰاتِنٰا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (۵۳) اَللّٰهُ اَلَّذِى خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفاً وَ شَيْبَةً يَخْلُقُ مٰا يَشٰاءُ وَ هُوَ اَلْعَلِيمُ اَلْقَدِيرُ (۵۴)

ترجمه:

۵۱-و اگر ما بادی بفرستیم(داغ و سوزان)و بر اثر آن زراعت و باغ خود را زرد و پژمرده ببینند،راه کفران پیش می گیرند.

۵۲-تو نمی توانی صدای خود را به گوش مردگان برسانی،و نه سخنت را به گوش کران هنگامی که روی می گردانند.

۵۳-و(نیز)نمی توانی نابینایان را از گمراهیشان هدایت کنی،تو تنها سخنت را به گوش

ص :۴۷۳

کسانی می رسانی که ایمان به آیات ما می آورند و در برابر حق تسلیمند.

۵۴-خدا همان کسی است که شما را آفرید در حالی که ضعیف بودید سپس بعد از این ضعف و ناتوانی قوت بخشید،و باز بعد از قوت ضعف و پیری قرار داد،او هر چه بخواهد می آفریند،و اوست عالم و قادر.

تفسیر:

مردگان و کران سخن تو را نمی شنوند!

از آنجا که در آیات گذشته،سخن از بادهای پر برکتی در میان بود که پیشقراولان بارانهای رحمت زا هستند،در نخستین آیه مورد بحث،اشاره به بادهای زیانبار کرده می گوید:"و اگر ما بادی بفرستیم(بادی داغ و سوزان یا سرد و خشک و یا توأم با سموم)و به دنبال آن،زراعت و باغ خود را زرد و پژمرده ببینند راه کفران را پیش می گیرند،و به این راه هم چنان ادامه می دهند"(وَ لَئِنْ أَرْسَلْنا رِيحاً فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ).

آنها افراد ضعیف و کم ظرفیتی هستند و آن چنانند که قبل از آمدن باران مایوس و بعد از نزول آن،بسیار شادند،و اگر روزی باد سمومی بوزد و زندگی آنان موقتا گرفتار مشکلاتی گردد،فریادشان بلند می شود و زبان به کفر می گشایند.

به عکس مؤمنان راستین که از نعمت خدا شادند و شکرگزار و در مصائب و مشکلات صبورند و شکیبا،دگرگونیهای زندگی مادی هرگز در ایمان آنها، کمترین خللی وارد نمی کند،و همچون کوردلان ضعیف الایمان با وزش یک باد مؤمن و با وزش باد دیگر کافر نمی شوند.

کلمه"مصفرا"از ماده"صفره"(بر وزن سفره)به معنی رنگ زرد است،و به اعتقاد اکثر مفسران،ضمیر"رأوه"به گیاهان و درختان بازمی گردد که بر اثر وزش بادهای مضر،زرد و پژمرده می شوند.

بعضی نیز احتمال داده اند که ضمیر به ابرها برگردد،زیرا ابرهای زرد

ص:۴۷۴

رنگ طبعا ابرهای نازکی هستند،معمولاً باران ندارند بخلاف ابرهای سیاه و انبوه که مولد بارانند.

بعضی نیز مرجع ضمیر را"باد"می دانند،زیرا بادهای معمولی بی رنگند و بادهای سموم آتش زا که احیانا گرد و غبار بیابان را با خود حمل می کنند، زرد و تیره اند.

احتمال چهارمی نیز وجود دارد که"مصفر"به معنی خالی است،زیرا همانگونه که"راغب"در"مفردات"گفته است:ظرف خالی از محتوا و شکم خالی از غذا و یا رگهایی که از خون خالی شده است،صفر(بر وزن سفر)نامیده می شود،بنا بر این تعبیر فوق در اینجا اشاره به بادهایی است که از باران خالی است.

(در این صورت ضمیر"رأوه"به ریح بازمی گردد)(دقت کنید).

ولی تفسیر اول از همه مشهورتر می باشد.

این نکته نیز قابل توجه است که در اینجا بادهای مفید و باران زا به صورت صیغه جمع آمده(ریاح)اما در مورد بادهای زیانبار صیغه مفرد(ریح)اشاره به اینکه اغلب بادها مفیدند و باد سموم، جنبه استثنایی دارد که گاه در یک ماه و یا یک سال،یک بار می وزد،اما وزشهای مفید در تمام روزها و شبها در جریانند.

یا اشاره به این است که بادهای مفید در صورتی اثر خود را می بخشند که پی در پی در آیند،در حالی که وزشهای زیانبار گاهی در یک مرتبه نیز،اثر سوء خود را می گذارند.

آخرین نکته ای که ذکر آن را در ذیل این آیه ضروری می دانیم تفاوت یستبشرون(خوشحال می شوند)که در مورد وزشهای مفید در آیات گذشته آمده با جمله لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ یَکْفُرُونَ (بعد از آن به کفر خود ادامه می دهند)که در این آیه آمده می باشد.

ص:۴۷۵

این تفاوت نشان می دهد که آنان آن همه نعمتهای بزرگ و پی در پی خدا را می بینند و خوشحال می شوند،اما اگر برای یک بار و یک روز،مصیبتی فرا برسد، چنان داد و فریاد می کشند و به سوی کفر می روند که گویی از آن دست بردار نیستند.

درست همانند کسانی که یک عمر سالم هستند و زبان به شکر باز نمی کنند اما یک شب که در آتش تب می سوزند،آنچه کفر و ناسزا است می گویند.و چنین است حال افراد بی دانش و ضعیف الایمان.

در این زمینه در ذیل آیه ۳۵ همین سوره،و آیه ۹ و ۱۰ سوره هود،و آیه ۱۱ سوره حج بحثهای دیگری داشته ایم.

*** در دو آیه بعد به تناسب بحثی که در آیه فوق آمد،مردم را به چهار گروه تقسیم می کند:

گروه مردگان،یعنی آنها که هیچ حقیقتی را درک نمی کنند هر چند ظاهرا زنده اند.

و گروه ناشنوایان که آمادگی برای شنیدن سخن حق ندارند.

و گروهی که از دیدن چهره حق محرومند.

و سرانجام گروه مؤمنان راستین که دلهایی دانا،و گوشهایی شنوا، و چشمهایی بینا دارند.

نخست می گوید:"تو نمی توانی سخنان حق خود را به گوش مردگان برسانی"و اندرزهای تو در دل آنان که دلمرده اند اثر ندارد(فَإِنَّکَ لاٰ تُسْمِعُ الْمَوْتیٰ).

و نیز"تو نمی توانی سخنت را به گوش کران برسانی مخصوصا هنگامی که روی می گردانند و پشت می کنند"(وَ لاٰ تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعٰاءَ إِذٰا وَلَّوْا مُدْبِرِینَ).

***و همچنین "تو نمی توانی نابینایان را از گمراهیشان هدایت کنی "(وَ مٰا أَنْتَ بِهٰادِ الْعُمْيِ عَنْ ضَلاٰلَتِهِمْ).

"تنها سخنان حقت را می توانی به گوش کسانی برسانی که به آیات ما ایمان می آورند و در برابر حق تسلیمند"(إِنْ تُسْمِعُ إِلاّ مَنْ يُؤْمِنُ بِآيٰاتِنٰا فَهُمْ مُسْلِمُونَ).

همانگونه که قبلا هم گفته ایم قرآن غیر از "حیات" و "مرگ" مادی و جسمانی و همچنین "شنوایی" و "بینایی" ظاهری،نوع برتری از حیات و مرگ و دید و شنود،قائل است که ریشه اصلی سعادت یا بدبختی انسان در آن است.

ارزیابی آن از این مسائل،ارزیابی مادی و فیزیکی نیست،بلکه ارزیابی معنوی و انسانی است.

شرط اول برای درک حقیقت داشتن قلبی آماده و پذیرا،و چشمی بینا و گوشی شنوا است،و گرنه هر گاه تمام انبیاء و اولیاء جمع شوند و همه آیات الهی را به گوش کسی که حس تشخیص و درک حقیقت را بر اثر کثرت گناه و لجاجت و عناد از دست داده،بخوانند،در او اثر نخواهد کرد! و اگر در قرآن تنها اشاره به دو قسمت از حواس ظاهر،به اضافه درک باطن شده است،به خاطر آنست که اکثریت قریب به اتفاق معلومات انسان،یا از طریق این دو حاسه(چشم و گوش)و یا وجدانیات و تحلیل عقل به دست می آید.

و جالب اینکه سه مرحله ای که در آیات بالا آمده،سه مرحله مختلف از انحراف و عدم درک حقیقت می باشد که از شدید شروع شده و به خفیف پایان می یابد.

مرحله اول دلمردگی است که از آن تعبیر به "موتی "(مردگان)کرده

که هیچ راهی برای امکان نفوذ در آنها نیست.

مرحله دوم،مرحله ناشنوایی است،مخصوصا ناشنوایانی که پشت کرده و در حال فرار کردن هستند که حتی فریادهای شدیدی که به هنگام نزدیک بودن ممکن است در آنها اثر کند،در اینجا بی اثر می شود.

البته این گروه مانند مردگان نیستند،گاهی ممکن است با علامت و اشاره مطلبی را به آنها حالی کرد،ولی می دانیم بسیاری از حقایق را با ایماء و اشاره نمی توان تفهیم نمود،مخصوصا در آن هنگام که روی گردانند و دور شوند.

مرحله سوم نابینایی است،البته زندگی کردن با نابینا به مراتب آسانتر از زندگی با کران و یا مردگان است،اینها لا اقل گوش شنوا دارند و بسیاری از مفاهیم را می توان برای آنها بیان کرد،"ولی شنیدن کی بود مانند دیدن".

از این گذشته تنها تبیین مسائل کافی نیست،به فرض که به نابینا گفته شود از سمت راست یا از سمت چپ حرکت کن،عمل کردن به این دستور کار آسانی نیست و گاه با مختصر اشتباه در اندازه گیری در پرتگاه سقوط می کند! در بحث مشروحی که ذیل آیات ۸۰ و ۸۱ سوره نمل داشتیم،ضمن تحلیلی در باره حقیقت حیات و مرگ در قرآن،ایراد سستی را از سوی جمعی از وهابیین مطرح کردیم که آنها برای نفی توسل به پیامبر و امامان،از آیات مورد بحث و مانند آن کمک می گیرند و می گویند:مردگان(حتی پیامبر!)مطلقا چیزی نمی فهمند.

ولی در آنجا ثابت کردیم که انسان-مخصوصا پیشوایان بزرگ و شهداء- بعد از مرگ یک نوع حیات برزخی دارند و مدارک زیادی از قرآن و احادیث به آن گواهی می دهد،و در این حیات برزخی درک و دیدی وسیعتر از حیات دنیوی دارند(برای توضیح بیشتر به جلد ۱۵ ذیل آیاتی که در بالا اشاره کردیم مراجعه فرمائید).

ص :۴۷۸

و در اینجا این جمله را باید بیفزائیم که همه مسلمانان همواره در نمازهای خود به هنگام تشهد پیامبر گرامی اسلام ص را مخاطب ساخته و با جمله السلام علیك ایها النبی و رحمه اللّٰه و برکاته بر او سلام می فرستند،و می دانیم تخاطب حقیقی-نه مجازی-حتما با کسی است که می شنود و درک می کند،بنا بر این سلام بر پیامبر به صورت خطاب از راه دور و نزدیک،دلیل بر آنست که روح مقدسش همه این سلامها را می شنود،و دلیلی ندارد که ما این خطابها را حمل بر مجاز کنیم.

*** در آخرین آیه مورد بحث به یکی دیگر از دلائل توحید که دلیل فقر و غنا است اشاره می کند و بحثهایی را که در سرتاسر این سوره،پیرامون توحید آمده تکمیل می نماید می گوید:"خداوند همان کسی است که شما را در حالی که ضعیف و ناتوان بودید آفرید،سپس بعد از این ضعف و ناتوانی،قوت و قدرت بخشید و دوران جوانی و شکوفایی نیروها آمد،و بعد از آن بار دیگر ضعف و پیری را جانشین قوت کرد"(اَللّٰهُ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّهً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّهٍ ضَعْفاً وَ شَیْبَهً).

آری"او است که هر چه را بخواهد می آفریند و او است عالم و قادر" (یَخْلُقُ مٰا یَشٰاءُ وَ هُوَ الْعَلِیمُ الْقَدِیرُ).

در آغاز آن چنان ضعیف و ناتوان بودید که حتی قدرت نداشتید مگسی را از خود دور کنید یا آب دهان خویش را نگه دارید،این از نظر جسمانی،و از نظر فکری به مصداق لا تعلمون شیئا"هیچ چیز نمی دانستید"حتی پدر و مادر مهربانی را که دائما مراقب شما بودند نمی شناختید.

ولی کم کم دارای رشد و قدرت شدید،اندامی نیرومند و فکری قوی و عقلی توانا و درکی وسیع پیدا کردید.

و با این حال نمی توانستید این قدرت را نگاه دارید و درست همانند انسانی

که از دامنه کوه بلندی به فراز قله رسیده از طرف دیگر سراشیبی را شروع کردید،و باز به قعر دره ضعف و ناتوانی جسمی و روحی رسیدید.

این دگرگونی ها و فراز و نشیبها،بهترین دلیل برای این حقیقت است که نه آن قوت از شما بود،و نه آن ضعف،بلکه هر دو از ناحیه دیگری بود،و این خود نشانه آنست که چرخ وجود شما را دیگری می گرداند،و هر چه دارید عارضی است.

این همانست که امیر مؤمنان علی ع در گفتار نورانیش به آن اشاره کرده می فرماید:

عرفت اللّه سبحانه بفسخ الغرائم و حل العقود و نقض الهمم: "من خدا را در فسخ تصمیمهای محکم و گشودن گره ها و نقض اراده های قوی و ناکام ماندن آن شناختم" (۱)من از این دگرگونیها فهمیدم که قدرت اصلی دست دیگری است،و ما از خود چیزی نداریم جز آنچه او به ما می بخشد.

جالب اینکه در مورد ضعف دوم که برای انسان پیش می آید،کلمه"شیبه" (پیری)را نیز اضافه می کند،ولی در ضعف اول،نامی از"کودکی"نمی برد.

این تعبیر ممکن است اشاره به آن باشد که ضعف پیری دردناکتر است، زیرا اولا رو به سوی مرگ و فنا دارد،بر عکس ضعف کودکی،و ثانیا توقعی که از پیران سالخورده و با تجربه دارند هرگز از کودکان نیست،در حالی که گاه ضعف و ناتوانی آنها یکسان است و این بسیار عبرت انگیز می باشد.

این مرحله است که قدرتمندان یاغی و سرکش را به زانو در می آورد و به ضعف و زبونی و بیچارگی می کشاند.

آخرین جمله آیه که اشاره به علم و قدرت خدا است،هم بشارت است و هم انذار که خدا از همه اعمال و نیات شما آگاه است و نیز توانایی بر پاداش و کیفر شما دارد.

۱- ۱) نهج البلاغه کلمات قصار جمله ۲۵۰.

[سوره الروم (۳۰): آیات ۵۵ تا ۶۰]

اشاره

وَ یَوْمَ تَقُومُ اَلسّاعَةُ یُقْسِمُ اَلْمُجْرِمُونَ ما لَبِثُوا غَیْرَ ساعَةٍ کَذلِکَ کانُوا یُؤْفَکُونَ (۵۵) وَ قالَ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ وَ اَلْإِیمانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِی کِتابِ اَللّهِ إِلی یَوْمِ اَلْبَعْثِ فَهذا یَوْمُ اَلْبَعْثِ وَ لکِنَّکُمْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ (۵۶) فَیَوْمَئِذٍ لا یَنْفَعُ اَلَّذِینَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَ لا هُمْ یُسْتَعْتَبُونَ (۵۷) وَ لَقَدْ ضَرَبْنا لِلنّاسِ فِی هذَا اَلْقُرْآنِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ وَ لَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآیَةٍ لَیَقُولَنَّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلاّ مُبْطِلُونَ (۵۸) کَذلِکَ یَطْبَعُ اَللّهُ عَلی قُلُوبِ اَلَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ (۵۹) فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اَللّهِ حَقٌّ وَ لا یَسْتَخِفَّنَّکَ اَلَّذِینَ لا یُوقِنُونَ (۶۰)

ص :۴۸۱

ترجمه:

۵۵-و روزی که قیامت بر پا شود گنهکاران سوگند یاد می کنند که جز ساعتی(در عالم برزخ)درنگ نکردند!اینچنین آنها از درک حقیقت محروم می شدند! ۵۶-کسانی که علم و ایمان به آنها داده شده می گویند:شما به فرمان خدا تا روز قیامت (در عالم برزخ)درنگ کردید،و اکنون روز رستاخیز است ولی شما نمی دانستید! ۵۷-آن روز عذر خواهی ظالمان سودی ندارد،و توبه آنان پذیرفته نمی شود.

۵۸-ما برای مردم در این قرآن از هر گونه مثال و مطلبی بیان کردیم،و اگر آیه ای برای آنها بیاوری کافران می گویند شما اهل باطل هستید(و اینها سحر و جادو است)! ۵۹-اینگونه خداوند بر دلهای کسانی که آگاهی ندارند مهر می نهد! ۶۰-اکنون که چنین است صبر پیشه کن که وعده خدا حق است،و هرگز کسانی که ایمان ندارند نباید تو را خشمگین سازند(و از جا تکان دهند).

تفسیر:

آن روز که عذر خواهی سودی ندارد!

گفتیم در این سوره،بحثهای مربوط به"مبدء"و"معاد"همچون تار و پود یک پارچه انسجام یافته است،و در آیات مورد بحث به دنبال بحثهایی که قبل از آن پیرامون مبدء و معاد بود نیز بار دیگر به مساله رستاخیز باز می گردد و صحنه دردناک دیگری از حال مجرمان را در آن روز مجسم می سازد.

می گوید:"روزی که قیامت بر پا شود،مجرمان سوگند یاد می کنند که فقط ساعتی در عالم برزخ توقف داشتند"!(وَ یَوْمَ تَقُومُ السّٰاعَةُ یُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مٰا لَبِثُوا غَیْرَ سٰاعَةٍ).

آری"آنها در گذشته نیز این چنین از درک حقیقت،محروم و مصروف می شدند"!(کَذٰلِکَ کٰانُوا یُؤْفَکُونَ).

تعبیر به"ساعه"از روز قیامت،چنان که سابقا هم اشاره کرده ایم،یا به خاطر آنست که قیامت در یک لحظه ناگهانی بر پا می شود،و یا از این جهت است

که به سرعت اعمال بندگان مورد حساب قرار می گیرد زیرا خداوند سریع الحساب است،و می دانیم "ساعه" در لغت عرب به معنی جزء کمی از زمان است (۱).

گرچه در آیه فوق،سخن از محل این توقف به میان نیامده است و لذا بعضی احتمال داده اند که اشاره به توقف در دنیا باشد که در واقع لحظه زودگذری بیش نیست،ولی آیه بعد دلیل روشنی است بر اینکه منظور همان توقف در جهان برزخ و عالم بعد از مرگ و قبل از رستاخیز است،زیرا جمله لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِی کِتابِ اللّهِ إِلی یَوْمِ الْبَعْثِ پایان این دو را به قیامت منتهی می کند و این جز در مورد برزخ صحیح نیست(دقت کنید).

این را نیز می دانیم که "برزخ"،برای همه یکسان نمی باشد،گروهی در عالم برزخ حیات آگاهانه ای دارند،اما گروه دیگری همچون افرادی هستند که به خواب فرو می روند و گویی در قیامت از خواب خود بیدار می شوند و هزاران را ساعتی می پندارند! (۲).

در اینجا دو مطلب باقی می ماند نخست اینکه چگونه "مجرمان"،چنین سوگند خلافی را یاد می کنند؟ پاسخ آن روشن است،آنها به راستی چنین می پندارند که دوران برزخ، دوران بسیار کوتاهی بوده است،چرا که حالتی شبیه خواب داشته اند،مگر اصحاب کهف که افرادی مؤمن و صالح بودند،بعد از بیداری از خواب بسیار طولانی خود،تصور نکردند که یک روز یا بخشی از یک روز در خواب بوده اند،و یا یکی از پیامبران الهی که داستانش در سوره بقره آیه ۲۵۹ آمده است بعد از آنکه از دنیا رفت و پس از یکصد سال مجددا به حیات بازگشت،اظهار نداشت که فاصله

۱- ۱) در این زمینه،بحث مشروحتری ذیل آیه ۱۴ همین سوره روم داشتیم.

۲- ۲) در زمینه مباحث مربوط به "برزخ" در جلد چهاردهم ذیل آیه ۱۰۰ سوره مؤمنون،مشروحا بحث کرده ایم و نکته فوق نیز به طور مشروح در آنجا آمده است.

میان دو زندگی یک روز یا بخشی از یک روز بوده است.

چه مانعی دارد که مجرمان با توجه به حالت خاص برزخیشان،چنین تصوری از روی عدم آگاهی پیدا کنند؟ لذا در آیه بعد خواهد آمد که مؤمنان آگاه،به آنان می گویند اشتباه کردید،شما تا روز قیامت در عالم برزخ توقف نموده اید،و اکنون روز رستاخیز است!.

و از اینجا مطلب دوم یعنی تفسیر جمله" کَذٰلِکَ کٰانُوا یُؤْفَکُونَ "روشن می شود چرا که"افک"در اصل به معنی دگرگونی چهره واقعی و انصراف از حق است و این گروه به خاطر وضع خاصشان در برزخ از واقعیتها به دور مانده اند، و نمی توانند مقدار توقفشان را در برزخ تشخیص دهند.

با توجه به آنچه گفتیم نیازی به بحثهای طولانی جمعی از مفسران که چرا مجرمان در روز قیامت عمدا دروغ می گویند؟نمی بینیم،زیرا در آیه دلیلی بر دروغ عمدی آنها در این مرحله نیست.

البته در آیات دیگر قرآن نمونه هایی از دروغ و کذب مجرمان در رستاخیز دیده می شود که پاسخ مشروح آن را قبلا در جلد پنجم صفحه ۱۸۷ ذیل آیه ۲۳ سوره انعام داده ایم،ولی به هر حال این بحث،ارتباطی با موضوع بحث این آیات ندارد.

*** آیه بعد،پاسخ مؤمنان آگاه را به سخنان مجرمان ناآگاهی که از وضع برزخ و قیامت اطلاع درستی ندارند بازگو می کند.

می فرماید:"کسانی که علم و ایمان به آنها داده شده می گویند:شما به فرمان خدا تا روز قیامت در جهان برزخ درنگ کردید،و اکنون روز رستاخیز است،ولی شما نمی دانستید"(وَ قٰالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِیمٰانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِی

کِتٰابِ اللّهِ إِلیٰ یَوْمِ الْبَعْثِ فَهٰذٰا یَوْمُ الْبَعْثِ وَ لٰکِنَّکُمْ کُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ

).

مقدم داشتن"علم"بر"ایمان"به خاطر آنست که علم پایه ایمان است.

و تعبیر"فِی کِتٰابِ اللّهِ "ممکن است اشاره به کتاب تکوینی باشد یا اشاره به کتب آسمانی،و یا هر دو،یعنی به فرمان تکوینی و تشریعی پروردگار،مقدر بود چنان مدتی را در برزخ بمانید و سپس در روز رستاخیز محشور شوید (۱).

در اینکه منظور از"اَلَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِیمٰانَ "چه کسانی می باشند؟ بعضی از مفسران آن را اشاره به فرشتگان الهی،که هم دارای علمند و هم صاحب ایمانند،دانسته اند،و جمعی دیگر اشاره به مؤمنان آگاه و معنی دوم ظاهرتر است.

و اینکه در بعضی از روایات تفسیر به فرزندان امیر مؤمنان علی ع و ائمه طاهرین ع شده است از قبیل بیان مصداقهای روشن است،و معنی گسترده آیه را محدود نمی کند.

این نکته نیز قابل ذکر است که بعضی از مفسران،گفتگوی این دو گروه را درباره"برزخ"که یکی آن را به مقدار ساعتی می پندارد و دیگری به مقدار واقعی آن آگاهی دارد ناشی از این می دانند که گروه اول چون انتظار عذاب الهی را می کشند مایلند هر چه بیشتر به تاخیر افتد،و فاصله ها را هر چند زیاد باشد ناچیز می شمارند،اما گروه دوم که انتظار بهشت و نعمتهای جا و دانش را می کشند

۱- ۱) در اینکه آیا در آیه فوق تقدیم و تاخیری هست یا نه در میان دانشمندان گفتگو است،بعضی می گویند فِی کِتٰابِ اللّهِ متعلق به جمله أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِیمٰانَ است،و معنی چنین می شود کسانی که از کتاب خداوند آگاهی کافی و نسبت به آن ایمان دارند این سخن را می گویند،ولی بعضی دیگر آن را متعلق به جمله"لبثتم"دانسته اند و ما نیز همین تفسیر را در بالا اختیار کردیم،چرا که حکم به تقدیم و تاخیر نیاز به قرینه روشنی دارد و در اینجا قرینه ای بر این مطلب نمی بینیم.

این فاصله ها را بسیار زیاد می بینند (۱).

*** به هر حال هنگامی که مجرمان خود را با واقعیات دردناک روز قیامت روبرو می بینند در مقام عذر خواهی و توبه بر می آیند،ولی قرآن می گوید:"در آن روز عذر خواهی ظالمان سودی ندارد و توبه آنان نیز پذیرفته نیست"(فَيَوْمَئِذٍ لا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَ لا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ) (۲).

این نکته قابل توجه است که در بعضی از آیات قرآن تصریح شده که اصلا به مجرمان اجازه عذرخواهی داده نمی شود لا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ (مرسلات- ۳۶)اما در اینجا می فرماید:عذر خواهی آنها سودمند نیست،و ظاهرش این است عذر خواهی می کنند اما اثری ندارد.

البته تضادی در میان این آیات نیست،زیرا قیامت مراحل مختلفی دارد در پاره ای از مراحل اصلا اجازه عذر خواهی و حرف زدن به آنها داده نمی شود و بر دهان آنها مهر می گذارند،تنها دست و پا و اعضاء و جوارح و زمینی که گناه بر آن کرده اند بازگو کننده اعمالشان هستند،ولی در پاره ای دیگر از مراحل زبانشان گشوده می شود و به عذر خواهی می پردازند،اما چه سود؟ یکی از اعذار آنها این است که گناهان خود را به گردن سردمداران کفر

ص: ۴۸۶

۱- ۱) تفسیر فخر رازی ذیل آیات مورد بحث.

۲- ۲) "یستعتبون"از ماده"عتب"(بر وزن حتم)در اصل به معنی ناراحتی درونی است و هنگامی که به باب افعال برده شود به معنی زائل کردن این ناراحتی است، در"لسان العرب"تصریح شده است که معنی باب"استفعال"آن نیز همچون باب "افعال"به معنی از میان بردن ناراحتی باطنی کسی است،لذا این تعبیر در موارد استرضاء یعنی رضایت طلبیدن و توبه کردن نیز به کار می رود،و در آیه فوق به همین معنی آمده است، یعنی در قیامت آنها توانایی بر توبه و جلب رضایت پروردگار ندارند.

و نفاق بیندازند،به آنها می گویند:" لَوْ لاَ أَنْتُمْ لَكُنّا مُؤْمِنِينَ ":"اگر شما نبودید ایمان می آوردیم"(سوره سبا آیه ۳۱).

ولی آنها در پاسخشان می گویند: أَ نَحْنُ صَدَدْناكُمْ عَنِ الْهُدىٰ بَعْدَ إِذْ جاءَكُمْ "آیا ما شما را از هدایت بازداشتیم بعد از آن که هدایت به سراغتان آمد و با چشم باز آن را می دیدید"؟!(سبا-۳۲).

و گاه در مقام عذرخواهی سعی می کنند انحراف خود را به گردن شیطان بیندازند و او را بر وسوسه هایش ملامت کنند،ولی ابلیس به آنها پاسخ می گوید: فَلاٰ تَلُومُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ :"امروز مرا سرزنش نکنید،خود را سرزنش کنید"! (ابراهیم-۲۲)من شما را اجبار بر کاری نکردم تنها دعوت دوستانه ای کردم شما هم پذیرفتید)!.

*** آیه بعد در حقیقت اشاره ای است به کل مطالبی که در این سوره بیان شد می فرماید:"ما برای مردم در این قرآن از هر گونه مثالی بیان کردیم" (وعد و وعید،امر و نهی،بشارت و انذار،آیات آفاقی و انفسی،دلائل مبدء و معاد و اخبار غیبی،و خلاصه از هر چیز که در نفوس انسانها ممکن است اثر مثبت بگذارد بیانی داشتیم)(وَ لَقَدْ ضَرَبْنٰا لِلنّٰاسِ فِي هٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ).

در حقیقت،قرآن بطور کلی،و سوره روم که اکنون در مراحل پایان آن هستیم بالخصوص مجموعه مجموعه ای است از مسائل بیدار کننده برای هر قشر و گروه و برای هر طرز فکر و عقیده.

مجموعه ای است از درسهای عبرت،مسائل اخلاقی،برنامه های عملی،امور اعتقادی به گونه ای که از تمام طرق ممکن است برای نفوذ در فکر انسانها و دعوتشان به راه سعادت،استفاده شده است.

ولی با این حال گروهی هستند که هیچیک از این امور در قلوب تاریک

و سیاهشان اثری نمی گذارد،"لذا هر آیه و نشانه ای از حق،برای آنها بیاوری باز این گروه کافران می گویند:شما اهل باطل هستید،و اینها اموری است بی اساس"!(وَ لَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلاّٰ مُبْطِلُونَ).

تعبیر به"مبطلون"تعبیر جامعی است که همه بر چسبها و نسبتهای ناروای مشرکان را در بر می گیرد،نسبت دروغ،سحر،جنون،افسانه های خرافی و اساطیر،که هر کدام چهره ای از چهره های باطل می باشد در آن جمع است،آری آنها همواره پیامبران الهی را به یکی از این امور باطل متهم می ساختند،تا چند روزی مردم پاکدل را به وسیله آن اغفال کنند.

مخاطب در"انتم"(شما)ممکن است پیامبر و مؤمنان راستین باشند، و ممکن است همه طرفداران حق و تمام انبیاء و پیشوایان الهی،چرا که این دسته از کفار لجوج با کل طرفداران این مکتب مخالف بودند.

*** آیه بعد دلیل مخالفت این گروه را به روشنی بیان می کند،می گوید:

این نفوذناپذیری و لجاجت بی حد و حساب و دشمنی با هر حقیقت،به خاطر آنست که آنها حس تشخیص و درک خود را بر اثر کثرت گناه و لجاجت از دست داده اند، و ابدا چیزی درک نمی کنند،آری"این چنین خداوند بر دلهای کسانی که علم و آگاهی ندارند مهر می نهد"(كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللّٰهُ عَلىٰ قُلُوبِ الَّذِينَ لاٰ يَعْلَمُونَ).

"یطبع"از ماده"طبع"به معنی مهر نهادن است،و اشاره به کاری است که در سابق و امروز معمول بوده و هست که گاهی برای اینکه چیزی دست نخورده بماند و در آن مطلقا دخل و تصرفی نشود،در آن را محکم می بندند،و روی قفل یا گرهی که به آن زده اند،ماده خمیر مانندی گذارده و روی آن مهر می زنند، بدیهی است گشودن در آن جز با شکستن مهر ممکن نیست،و این کاری است که به زودی افشا می شود.

ص :۴۸۸

قرآن این تعبیر گویا را به عنوان کنایه از دلهای نفوذ ناپذیر و کسانی که و جدان و آگاهی و عقل سالم را به کلی از دست داده اند و امیدی به هدایتشان نیست،به کار می برد.

قابل توجه اینکه در آیات گذشته،علم پایه ایمان شناخته شده،و در این آیه جهل پایه کفر و عدم تسلیم در برابر حق *** آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره روم است،دو دستور مهم و یک بشارت بزرگ به پیامبر گرامی اسلام ص می دهد،تا او را در این مبارزه پی گیر و مستمر در برابر این لجوجان جاهل،و بی خردان سرسخت،به استقامت دعوت کند.

نخست می گوید:"اکنون که چنین است در برابر همه حوادث،همه آزارها و کارشکنیها و نسبتهای ناروا،شکیبایی و صبر پیشه کن"(فَاصْبِرْ).

که شکیبایی و صبر و استقامت کلید اصلی پیروزی است.

و برای اینکه پیامبر را در این راه دلگرمتر کند می افزاید:"وعده خدا بطور مسلم حق است"(إِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ).

او به تو و مؤمنان وعده پیروزی،و خلافت در ارض،و غلبه اسلام بر کفر، و نور بر ظلمت،و علم بر جهل،داده است،و به این وعده،جامه عمل می پوشاند.

کلمه"وعد"در اینجا اشاره به وعده های مکرری است که در قرآن در مورد پیروزی مؤمنان داده شده است،از جمله در همین سوره آیه ۴۷ می خوانیم وَ کانَ حَقًّا عَلَیْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنِینَ :"همواره یاری مؤمنان حقی بر ما بوده و هست".

و در آیه ۵۱ سوره غافر آمده است: إِنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهادُ :"ما رسولان خود و مؤمنان را در زندگی این دنیا و در روز قیامت که گواهان بپا می خیزند یاری می کنیم".

ص :۴۸۹

و نیز آیه ۵۶ سوره مائده می گوید: فَإِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْغٰالِبُونَ :"حزب خدا پیروز است".

دومین دستور،دستور به تسلط بر اعصاب و حفظ متانت و آرامش،و به اصطلاح از جا در نرفتن در این مبارزه سخت و پی گیر است،می فرماید:"هرگز نباید کسانی که ایمان ندارند تو را خشمگین و عصبانی کنند"(وَ لاٰ یَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذِینَ لاٰ یُوقِنُونَ).

وظیفه تو بردباری و تحمل و حوصله هر چه بیشتر و حفظ متانتی که شایسته یک رهبر در برابر اینگونه افراد است،می باشد.

"لا یستخفنک"از ماده"خفت"به معنی سبکی است،یعنی آن چنان سنگین و پا بر جا باش که این افراد نتوانند تو را سبک بشمرند و از جا تکان دهند،در مسیرت استوار و محکم بایست،چرا که آنها یقین ندارند و تو کانون یقین و ایمانی.

این سوره با وعده پیروزی مؤمنان بر دشمنان آغاز شد،و با وعده پیروزی نیز پایان می گیرد،ولی شرط اصلی آن در صبر و استقامت شمرده است.

***پروردگارا!آن چنان صبر و استقامتی به ما مرحمت کن که طوفانهای مشکلات و حوادث سخت،هرگز ما را از جا تکان ندهد.

خداوندا!به ذات پاکت پناه می بریم،از اینکه در زمره کسانی باشیم که موعظه ها و اندرزها،عبرت ها و انذارها در دلهایشان اثر نمی گذارد.

بارالها!دشمنان متشکل و متحدند،و با انواع سلاحهای شیطانی مسلح، ما پیروزی بر دشمنان برونی و شیطان درونی را از تو می طلبیم آمین یا رب العالمین.

پایان سوره روم و پایان جلد ۱۶ تفسیر نمونه تاریخ ۲۱ ذی القعده ۱۴۰۳ تاریخ ۸ شهریور ماه ۱۳۶۲

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹